

مجلسی با پیوندگان انقلاب ایران

(استقادی بر مشی چریکی)

S.A. Montreal
LIBRARY
member of CISNU

پویا

C.I.S.N.U.
Library
I.S.A., Montreal

از انتشارات: سازمان انقلابی دانشجویان ایران

سخنی با پویندگان انقلاب ایران

(انتقادی بر مشی چریکی)

پویا

 C.I.S.N.U.
Library
U.S.A., Montreal

از انتشارات : سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل)

”کمونیستها باید پیوسته برای دفاع استوار
از حقیقت آماده باشند، زیرا که حقیقت در
جهت منافع خلق است.“

”کمونیستها باید پیوسته برای اصلاح اشتباهات
حویس آماده باشند، زیرا که اشتباهات با
منافع خلق در تضادند.“

”رفیق مائو“

متاسفانه جزوه دارای پارامی اشتباهات تایپی و چاپی است، با پوزش بسیار تقاضا میکنیم قبل از مطالعه آنها را تصحیح نمائید .

صفحه ۱۷ سطر ۹ "هرروز و هرروز خبرهای جدیدی از تبدیل شدن امر" حذف شود
 صفحه ۱۸ سطر ۱۰ "وطن ما را امریالیسم امریکا تبدیل بعمده ترین" حذف شود
 صفحه ۴ سطر آخر مربوط به زیرنویس صفحه قبل است.
 صفحه ۵ سطر اول تا کید زیر جمله حذف شود .

صفحه	سطر	اشتباه	بخوانید
۵	۹	قهمان	قهرمان
۱۷	۲۲	تبدیل به آخری	تبدیل به آخری
۲۲	۲۲	د و بدوش	دوش بدوش
۳۰	۳	مبارزات	مبارزاتش
۳۸	۱۲	می چسبد	نمی چسبد
۸۹	۳	امر طبقه امر کارگر رهبری	امر طبقه کارگر امر رهبری
۹۴	۱۲	نشد هفتد	نمیدهند
۹۹	آخر	اینها همه ل	اینها همه اشکال
۱۰۲	۱۲	ای روی آوردن	همیای روی آوردن
۱۰۷	۱۳	منفی اشش	منفی اش
۱۱۵	۲۲	بیگانه پرست و گداشتن	بیگانه پرست واگداشتن
۱۲۱	آخر	روزی دیوار	روی دیوار
۱۲۲	۱۲	حد اقل اقل حال	حد اقل حال
۱۲۴	۱۰	تلاش روزیدن	تلاش روزیدن
۱۳۷	۲	بزرگترین شد	بزرگترین سد
۱۳۷	۱۵	و آتشان که	و آتسان که
۱۳۷	۱۷	جدا از ان	جدا از آن
۱۴۱	۱۷	پیرا بین	پیرامون این
۱۴۱	۱۸	میخیزند	میخیزند و بپا میخیزند
۱۴۲	۶	فیق	رفیق
۱۵۶	۱۰	نمکاهد	نمیکاهد
۱۵۶	۲۷	دلیلی نمیداند	دلیلی نمیتواند

صفحه	سطر	اشتباه	بخوانید
۱۵۸	۲۰	تحمل	تحمل
۱۵۸	۲۴	مقاومت	مقاومت
۱۶۱	۲۶	عمل نظمی	عمل نظامی
۱۶۲	۱۷	برای ك	برای يك
۱۶۳	۷	راست	داشت
۱۶۳	۹	سازمان‌هی	سازماندهی
۱۶۳	۲۷	عبود	عبور
۱۶۴	۱۴	تغییرت	تغییرات
۱۷۷	۲۵	نتیجه میرسیم	نتیجه میرسد
۱۸۶	۲۲	مسئله ایجاد حزب	و مسئله ایجاد حزب
۱۹۴	۲۳	بگفته اند شان	نگفته اند شان
۲۰۳	۲	به اتمام طبقات	به تمام طبقات
۲۰۴	۶	گرفنار خوشخیالی	گرفنار خوشخیالی
۲۲۲	۴	وحدات کارکیست	وحدات مارکسیست
۲۲۳	۹	از پیش پای	از پیش پای
۲۲۶	۲۲	رفیق پویا	رفیق پویان
۲۳۰	۲	و سـ	و سپس
۲۳۰	۲۵	دگرگونی	دگرگونی
۲۳۱	۱۷	بدون ترجمه ای	بدون توجهی
۲۳۹	۲۰	از س کرده	از س کرده
۲۴۸	۹	نواشته اند	نوشته اند
۲۵۰	۸	صدها نفر از راه	صدها نفر را که
۲۵۲	۱۹	تجییجشان	تهییجشان
۲۵	آخر	رژیم بیگانه پرست و	رژیم بیگانه پرست و فاشیست

"قدرت به قبضه شمشیر بسته است"

کلنل پسیان

در تاریخ شصت هفتاد ساله مبارزات آزادیبخش مردم ما همیشه مسئله اعمال قهر انقلابی، تدارک و برپا داشتن مبارزه مسلحانه در دستور کار انقلابیون بوده و رزماوران دلیر وطن ما به این اصل اساسی که "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید"، همیشه ایمانی خلل ناپذیر داشته اند، بجز دوران رهبری رفرمیستهای حزب توده و جبهه ملی در هیچ دوره دیگری از تاریخ دور و دراز مبارزات مردممان به مبارزات رفرمیستی و سازش پس از ارتجاع بر نمیخوریم. همیشه عنصر قهر انقلابی جای شایسته خود را در تمام طول این مبارزات داشته است. انقلاب مشروطه و مشق جنگ دادن پیر و جوان و حتی کودکان، جنبش جنگل و قیام پسیان و نهضت خیابانی، خیرشکاف کم عمر محلی در گوشه و کنار ایران در دورههای مختلف و این آخرین قیام مسلح دهقانان رنج دیده و زحمتکشمان در فارس و کردستان. اینها همه نشاندهنده توجه درخوری است که مردم ما و انقلابیون به نقش عنصر قهر انقلابی در کسب قدرت سیاسی داشته اند و دارند. قهر انقلابی بی که اعمال کننده اش توده های رنجبر و پا برهنه باشند.

در سالهای نهضت ۳۲-۲۰ آبا اینکه باز هم انقلابیون ایران - نه آپورتونیستها و رفرمیستها - به این اصل اساسی ایمان داشتند و قهمان ملی ما روزی بزرگ حزب توده را به خاطر رفرمیست بودنش محکوم میکرد، اما از یکسو کوتاه آمدن همین انقلابیون که بالاخره همه در حزب توده متشکل گردیدند و به فکر ایجاد حزب کمونیست خود نیفتادند، و از سوی دیگر برخورد های ضد انقلابی رهبری حزب توده به عنصر انقلابی بی که با برنامه های رفرمیستی اش مخالفت میکردند، این مسئله بسیار مهم و اساسی را به بوته فراموشی انداخت. رهبری این دوران از مبارزات مردم ما، افتاد بدست خرد و بورژوازی رفرمیست، شاهزاده ها و نفوذال زاده هایی در رأس جنبش قرار گرفتند که خود همسنگ ارتجاع حاکم از انقلاب میترسیدند. بالاترین خواستشان این بود که تن گوی را

نیز که سرش را با چند وکیل به داخل مجلس قوام فرستاده بودند، داخل کنند. این دوره از مبارزات مردم ما به خاطر نداشتن رهبری مارکسیستی - لنینیستی با تلخترین تجربیات تمام عمر جنبش‌رهائی بخش خلقها مان پایان یافت. رهبری اپورتونیزست حزب توده که در تمام سالهای این دوران بسا برنامه‌ها و سیاستهای رفرمیستی و سازشکارانه خود جنبش مردم ما را از افتادن بهراه صحیح‌تر باز داشته بود با خیانت‌نگین خود در ۲۸ مرداد ۳۲ و فرار از میدان مبارزه و تنها گذاشتن مردم و یا به نوکری امپریالیسم و ارتجاع در آمدن، سنگین‌ترین لطمه را به جنبش‌رهائی بخش مردم ما و به حیثیت مارکسیسم - لنینیسم در وطن ما وارد ساخت.

سالهای بعد از کودتا، سالهایی بود که بی‌آبرویی حزب توده و خیانت رهبریش با تبلیغات ضد کمونیستی بی حد و مرز حساب شده، ارتجاع و امپریالیسم دست‌به‌دست هم داد و سالهایی راستی تیره را بوجود آورد، که با فرار رسیدن سالهای بحرانی به گونه‌ئی پایان یافت.

دردوران بحرانی سالهای ۳۶-۴۲ باز رهبری جنبش‌عابدست رفرمیستها افتاد و دوساره بالاترین هدف رهبری که اینبار روزاوی ملی بی‌ترقیب بود - همان راه یافتن به مجلس، دست و پا کردن چند کرسی و خواهش و ثنا از رژیم برای جایگاه قانون اساسی شد.

معصولا بد نسیال يك شكست، مانند شكست ۲۸ مرداد مارکسیست - لنینیستها به یافتن علل شکست، جستجوی نواقص و بر طرف ساختن آنها، انتقاد از گذشته و ریختن برنامه‌ئی جدید برای آینده میبزدند و میکوشند که در اولین فرصت شکست را جبران کنند. اما در وطن ما - با اینکه دوران بحرانی سالهای ۳۶-۴۲ فرصت بسیار مناسبی بود برای جبران شکست مرداد ۳۲ مارکسیست - لنینیستها حرکتی نکردند و آن فرصت از رفته از دست رفت و راستی علل این امر هنوز بر ما روشن نیست.

طی این دودوره (سالهای ۳۲ - ۳۶ - ۴۰ - ۴۶ - ۳۹) نبودن یک رهبری مارکسیستی - لنینیستی یک حزب کمونیست در راس جنبش ما باعث نقصانها و کمبودهای بسیاری و در آخر آن شکستهای نابود کننده شد، که از جمله اساسی ترین کمبودهایش طرح نشدن شعار مبارزه مسلحانه و تدارک دیده نشدن آن بود. این مسئله بسیار بسیار اساسی و کلیدی کاملاً فراموش شد و اصولاً

وقتی رفرمیستها و ایوو نویستها سازشکار در واس جنبش قرار گیرند، جز این نباید انتظار داشت.

۵. اخرداد و کشتار جنایتکارانه بی که ارتجاع شاهي از مردم گرسنه و حق طلب ما کرد، بار دیگر دستی آنچه را که در ۲۸ مرداد ۳۲ به افسسات رسیده بود، تأیید کرد. نسل جدید میبایستی از انهمه خطاهای گذشته و تجویبات تلخ این دو دوره درس بگیرد. باید به همه سالهای گذشته از ۲۰ به اینسو برخورد میشد و کلید پیروزی آینده در شکستهای گذشته یافته میشد. زمان این برخورد به گذشته و جمعبندی و درس آموزی از آن هصادف شد با پیروزی انقلاب کوبا و برخاستن آوازه آن در تمام جهان و رشد مبارزات چریکی روشنفکران به عنوان واکنشی در مقابل خیانت تاریخی روزیو- نیستهاي خروش چپی و تبلیغ لشتی طبقاتی شان.

جریان انقلاب کوبا بصورت داستان قهرمانیهای مردم مسلح به ما که در اینسوی جهان بودیم و تازه میخواستیم از گذشته مان جمعبندی کنیم رسید. و در اینجاما رسیدیم به دو به اصطلاح معلوم (پیروزی ۱) مردم مسلح در کوبا و شکست میلیونها انسان بی سلاح در وطنمان) برای دست یافتن به يك مجهول (علت شکست مبارزات مردمان). از یکسو خاطره تلخ این دو دوره مبارزه بود و از سوی دیگر داستان قهرمانی ۱) مردم امریکای لاتینی که کشوری را بیخ گوش امپریالیسم آمریکا آزاد کردند. یکسو داستان قدرت تفنگ ۱) مردم انقلابی و سوشی دیگر شکست نهضتی به عظمت نهضت سالهای ۲۰ - ۳۲ که صدها هزار انسان در آن شرکت داشتند. جوابی که همه بلافاصله به ان رسیدیم مسئله قهر انقلابی بود. انقلاب کوباها اینکه انقلابگرانش - انسان که غلط به ما رسیده بود - تا آخر چند ده نفر بیشتر نشدند، پیروز شد، چونکه مردانش مسلح بودند. و نهضت عظیم مردم ما شکست خورد، چونکه سلاح در آن نقشی نداشت. در این نتیجه گیری عناصری از حقیقت وجود داشت اما کل حقیقت از دسترس ما دور بود. جمعبندی نادرست ما از نهضت سالهای ۳۲ - ۲۰ و ۴۲ - ۳۹ که نیبی از واقعیات را به جای کل ان گرفته بودیم و به جوابهایی که بیشتر در دسترس نبودند - اگر چه خود معلول علتهای اصلی بودند - اکتفا کرده به عمق تعریفیم و اخبار و گزارشات انقلاب کوبا که کلاً به صورتی غیر

واقعی بدست ما میرسید، و آنچه ما میشنیدیم راستی هزاران فرسنگ با واقعیت انقلاب کوبا و نیروهای درگیر در آن فاصله داشت. و افزون بر اینها - علت اصلی خطاهامان - ضعف شوریک ما، اینها همه نگذاشتند ما به حقایق دست یابیم و این شد که ما در ذهن خود رسیدیم به این جواب که تنها و تنها علت شکست مبارزات مردمان در این دو دوره نبودن عنصر قهر در آن بوده، و ایمان آوردیم که اگر سلاح بدست گیریم و راه بیفتیم هر دم هم خواهند آمد و انقلاب خواهد شد.

رفتن چه گوارا از کوبا به بلیوی و بسراه انداختن يك جریان چریکی دیگر در آنجا، رفتن دبره، روشنفکر ارمنی به امریکای لاتین و روشن شدن اثن عملیات پارتیزانی فدائیان فلسطین در بیخ گوشمان، اینها همه مرتب طور ما را دافتر میکرد. ایمان به مبارزه مسلحانه مفرد بلشعراهای رمانتیک دلچسبی که برای ما روشنفکران عجول داشت به صورت جزئی تغییر ناپذیر در آمد. و میتوانیم بگوئیم این بادی بود که تقریباً هر همگان وزید کسانی که در این دوره با مبارزه مسلحانه مفرد، چیسگ چریکی و کانون شورشی مخالف باشند، نسبتاً کم بودند. اما بهر صورت بودند - چیزی که دیگر هیچکس جرأت نداشت از آن صحبت کند، خط مشی رفرومیستی حزب توده بود. مبارزه پارلمانتارمیستی مورد لعن و نفرین عام و خاص بود و همه بدون استثنا از مبارزه مسلحانه حرف میزدند، اما با تفاوتی.

در این دوره سه نظریه سرچگونگی بر پا کردن مبارزه مسلحانه بین انقلابیون وجود داشت:

۱- بخشی میگفتند باید کار سیاسی صورت گیرد، باید مردم آگاه و آماده شوند و پرخیزند انوقت مبارزه مسلحانه توده های مردم، ایران را تواند ازاد کرد. جمله معروف آن استاد عزیز "از ما یقه سفید ها کاری ساخته نیست." باید استین چرکینها و پا برهنه ها بیایند توی خیابانها و مسلح گردند " سریند بحث و استدلالهای این رفقای دانا و دور اندیش بود. در پیشایش همه این رققا باید از رفیق دلآور صمدی بهرنگی نام ببریم که خبر مشد دانشگاه اعصاب و تظاهرات دارد، مدرسه اش را در روستای آذربایجان میگذاشت و خود را میسراند تهران تا قاطی پیچه های اعصابی شود

و تأثیری را که می‌خواهد بر آنان و اعصابشان بگذارد، نوشته‌های ایسن شهید عزیزکاری که در زندان کردن فرهنگ مردمی کرد، حماسه کورواغلوئی او بهترین سند چگونگی اندیشه اوست. او خود را قطره‌ئی از دریای خلق میدانست و ایمانش به خلق و نیروی توده‌ها چون کوه استوار بود. او بسیار را نیز چنین پورید که رفیق دلیبرما شالگوئی یکی از آنها بود. بعد از صعد و یارانش باید از رقتائی در گروه قهرمان جرئی ظریفی یاد کنیم که آنها نیز پیروشی میدیدند که از تکتازی روشنفکران انقلابی کاری ساخته نیست. در بین این رقتا دفترین بحثها بر سر این مسئله جریان داشت که بالاخره با قبول هم کار توده‌ئی و هم کار چریکی به انجام رسید. در بین رقتای خود ما نیز رفیق قهرمان و دانیان ناصر کلاخساز با دست زدن به عملیات نظامی منفرد مخالف بود. اما متأسفانه در بین ما تنها کسی بود که خوب میفهمید و باید اعتراف کنیم که هم صادره بانک صادرات تهران و بلا، هم سلاح خرید-نها و یعب ساختن‌ها و بالاخره هم خروج بخشی از رقتا از ایران همه اش علیرغم مخالفتهای این رفیق بزرگ صورت پذیرفت. در سالهای بعد نیز باید از رقتای سازمان آزادبخش خلقهای ایران نام ببریم که روی چنین خطی بودند.

۲- بخشی میگفتند ما باید هم کار سیاسی و توده‌ئی بکنیم و هم جنگ چریکی و این دو در کنار هم سودمندند و تکمیل کننده همدیگر. باید هم توده‌ها را به مبارزه بکشیم و اعصاب و تظاهرات بر پا کنیم و هم خودمان دست به عملیات نظامی بزنیم. این خطی بود که بیشترین پیرو را داشت. رقتای گروه قهرمان جرئی شهید بالاخره همه بر این خط به توافق رسیدند. در بین رقتای ما نیز این خط بیشترین پیرو را داشت. رقتای دلاور گروه ارمان خلق نیز روی همین خط بودند یا گرایشی بیشتر به کار توده‌ئی. در عین حال باید بگوئیم که در همه این گروهها پیروان هر سه نظر وجود داشتند. گروههای این دوره هیچیک از این نظر یکدست نبودند.

۳- بخش آخر کسانی بودند که هیچ اعتقادی به مبارزه سیاسی، مبارزات توده و کار برای آگاه سازی و آماده سازی مردم نداشتند. اینها میگفتند باید مسلح شد و به کوه زده کارها درست میشود. حزب توده ده دوازده

سال مردم ما را به خیابانها کشید چه توانست بکند؟ باید ما انقلابیون مسلح شویم و جنگ را با دشمن آغاز کنیم. این بخش از هرگونه نزدیکی و مخلوط شدن با مبارزات توده پرهیز میکردند و خود را در خفا و بدور از مردم "میساختند". رفقای چریک و مجاهد ما روی این خط بودند و پیروان خط دوم نیز بالاخره در عمل و در ادامه کار مجبور شدند بسیاری به اولیها پیوستند و معدودی به آخریها، چرا که در شرایط کنونی وطن ما در دوره تدارک انقلاب، پیچیدن چنان راهی — همپارزه چریکی کردن بود — می تود. بی داشتن — امکان پذیر نبوده و نیست — بناچار یکطرفه دیر یا زود قربانی طرف دیگر خواهد شد. و اصولاً این خط را باید یک خط تحولی، یک گذرگاه دانست برای عبور از می چریکی، به می توده می، ما در گذشته شاهد عبور بسیاری از رفا از این کنابل بوده ایم و در آینده نیز خواهیم بود. معمولاً با گذشت زمان، افزایش تجربیات و رشد آگاهی می چریکی صرفاً به می مخلوط چریکی — توده می تبدیل میشود و بالاخره، به می توده می.

از سه نظری که گفتم بر سر چگونگی برپا کردن مبارزه مسلحانه در این دوره بود، وضع پیروان نظر اول که روشن است، آنها مارکسیست — لنینیستهای آگاه بودند که آثار و عواقب خیانت رهبری حزب توده هنوز میگذشت کسی به حرفهایشان خوب گوش کند. بخشهای دوم و سوم نیز با هم تفاوتی اساسی داشتند. بخشی هنوز قسمت اعظم نیروی خود را صرف برآوردن مبارزات توده می میکردند، بخشی اصلاً توده را قبول نداشتند و مبارزات توده را نمی میکردند. مثلاً پیروان این هر دو خط در دانشگاه کار میکردند اما هر یک با هدفی جداگانه. یکی با هدف چریک گرفتن و دیگری با هدف برآوردن مبارزه توده می. یکی کادری ساخت که چریک کند، دیگری کادر می ساخت که مبارزات دانشجویی را بوسیله اش رهبری کند. رفقای گروه شهید قهرمان جرعی کادر دانشجویی مثل فرخ نگهدار میساختند. کادری — ساختند برای برآوردن مبارزات دانشجویی. فرخ نگهدار کادری که رفقای شهید گروه جرعی در دانشگاه ساختند بدون اتقاق خود سازماندهنده بسیاری از انجمنها و تظاهرات و یکی از فعالترین دانشجویان در جنبش دانشجویی آن دوران بود. یعنی جزو انگشت شمار فعالترین عناصر

جنبش دانشجویی * فرخ دانشجوی فنی بود اما در تعطیل کردن کلاسهای درس همه دانشکده های یکی از گردانندگان اصلی بود * همیشه در صف اول اعتصابات و تظاهرات دانشجویی بود و در بوجود آمدن کمیته سراسری نیز نقشی ارزنده داشت * رفیق قهرمان، ما شهید دلور جرتی معتقد بود که انقلابی باید در این پروسه و در جریان مبارزات توده‌ای ساخته شود - و او که خود در چنین مبارزاتی بیژن شده بود نمیتوانست جز این اعتقادی داشته باشد - نمونه * رفقای شهیده عزیز سرمدی قهرمان و احمد افشار دلیر کادرهای دیگری که باز رفا جرتی - ظرفی ساختند و در جریان مبارزات توده پرورششان دادند * مثالهای دیگری از طرز کادرسازی آنهاست * در صورتی که رفقای مجاهد و چریک هم در آن سالها و هم پس از آن کادرسای رهای دانشجویی، کارگری و غیره همه را از جنبش توده هاشان جدا کرده و در انزوا میساختند و میسازند * همین تفاوت در چگونگی تربیت کادر و پرورش خود به مبارزه توده نمایشگر اختلافاتی است که در کل شیوه های کسار انقلابی بین این دو بخش وجود داشت * رفقای گروه جرتی همه بدون استثنا در جریان مبارزات توده‌ای رشد کردند و بیژن شهید کسی را که از این کوران نگذشته باشد اصلاً قبول نداشت * رفقای چریک و مجاهد تا جایی که توانستند و امکان داشت کادر هاشان را خارج از مبارزات توده و در انزوای محض ساختند *

رفقای ما نیز همانسان که گفتیم روی خط دوم بودند و میگویند عمل چریکی را با کار توده‌ای پیوند دهند * در حالی که رفقای دلورمان پاکبازان کلاسها و بطحائی که خود در جریان مبارزات توده‌ای سالهای ۳۹ - ۴۲ پرورش یافته بودند و رفقای جوانتر مانند شالنگونی هانزایی سلطانزاده، رحیمخانی و ... همیشه در پیش اعتصابات و تظاهرات دانشجویی و کلاً مبارزات توده‌ای بودند و ما این افتخار را داریم که بگوئیم در برهه انداختن اعتصابات و تظاهرات دانشجویی سالهای ۴۵ تا ۴۷ و در تدارک و برگزاری مبارزات عظیم چهلم جهان پهلوان تختی، رفقای مسافرش اساسی را ایفا کردند، در عین حال آماده میشدیم برای برهه انداختن جنگ چریکی و * بهر رو این هر سه شی وجود داشت که با ضربات سنگینی

که گروه‌های با سابقه بر مانند یاران صعد، گروه جزئی شهید و گروه
 فلسطین خوردند مسئله مبارزات توده‌ئی کلاً به باد فراموشی سپرده شد
 و حتی مخالفت با آن جای سازمان دادن انرا گرفت. که در این جزوه خود
 اهیم دید. انقلابیون ایران دقیقاً راه بی سرانجام انقلابیون امریکای لاتین
 را در پیش گرفتند و همه تلاشها صرف‌براه انداختن "موتور کوچک" شد با
 این خیال خام که "موتور بزرگ" خود به حرکت در خواهد آمد. امروز ما در
 حدود ۸ سال از آن سالها فاصله داریم. طوفان عظیمی که از طرف کوسا
 میوزید فرو نشست و گرد و خاکها خوابیدند و حال وقایع را بهتر میتوان دید.
 انقلابی سترگ چه گوارای قهرمان تلاش جانبازانه اش در بولیوی با شکست
 روبرو شد. موج مبارزات چریکی شهری در همه جا و از جمله در خود امریکای
 لاتین فروکش کرد. خلقهای ویتنام و کامبوج و لائوس که راه ماسارکمیستی-
 لنینیستی انقلاب را رفته بودند به پیروزیهای حماسه گونی دست یافتند
 که هیئت غول جنگی امپریالیسم امریکا را در چشم خلقها شکست. عملیات منفرد
 چریکهای جانباز در امریکای لاتین شکستهای تلخی را به دنبال آورد. و از
 همه اینها گذشته خود ما نیز مبارزات چریکی را حدود ۵ سال تجربه کردیم
 و امروز همه اینها در برابر ماست. امروز شناخت راه و بیراهه هزاران بار
 اسانتر از آن سالهاست. امروز طوفان گری که آن سالها از کوسا میوزید، تبدیل
 به باد سردی شده است. تز "کانون شورشی" و جنگ چریکی جدا از مردم
 به تمام معنی در سطح جهانی شکست خورده و ما در لحظه‌ئی قرار داریم
 که برای تشخیص راه درست از نادرست دهها معیار و ابزار سنجش در اختیار
 رمان هست که هیچکدامش در اختیار رقیبمان در آن سالها نبود. و به همین
 دلیل اگر امروز دیگر علیرغم اینهمه تجربه و امکان شناخت، ما دچار خطاشویم،
 این خطایمان میتوان گفت آگاهانه و بنابراین نا بخشودنی است.
 اگر رقای شهیدمان احمد زاده هاویویانها در آن سالها دچار خطاهائی شدند
 شاید بتوان بی‌تجربگی و جوانی جنبش را در آن دخیل دانست. اما اگر امروز باز
 پس از اینهمه سال ما مرتکب همان خطاها شویم این دیگر نا بخشودنیست
 است. چرا که این دلیل بی توجهی ما حتی به خون خود این رقای شهید
 است.

مادریک شویط دشوارکه بیگان شکستهای گذشته نزدیک‌تر هنوز در پهلو
داشتیم و دردش امان نعی داد که درست بیندیشیم، در دم طوفان پر توانی
که از امریکای لاتین و نقطه نقلش کوبا میوزید قرار گرفته بودیم و میراث بسی
جالاتیهای حزب توده از فرهنگ انقلابی اصیل زمان جدایمان انداخته
بود. بیراهه‌ئی را به جای راه برگزیدیم و تاوانش را نیز طی این مدت دادیم.
با احترام به خون رفقای شهیدمان، با درس‌گیری از تجربیات گذشته خودمان
و دیگران، با ایمان به قدرت تاریخساز خلقهایمان و با اتکاء به تنها امید
ثو لوتی رهائی بخش رنجبران جهان، مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه پرولتاریه
انقلابی خود را از الودگیهای انحرافی بزداائیم و راه را در یابیم *

"پیروز یسادی رزم پرولتاریای ما"

پسویا

تابستان ۱۳۵۴

www.iran-archive.com

از نطفه بپاشده ره باز میشود
وز نو حکایت دیگر آغاز میشود
نیسا

شرایط جامعه

۱-۳ سال از آغاز عمر نخبینبار انقلاب سفید این توطئه مشترک شاه و امریکایی علیه مردم و انقلاب وطن ما میگذرد و طی تمام این ۱۲ سال و سالها پیش از آن نیز نشو و نماهای شبانه روزی دستگاههای تبلیغاتی رنگارنگ رژیم ادعاهای "پیشرفت کشور"، "رفاه مردم"، "استقرار دموکراسی"، "صنعتی شدن ایران"، "سیاست مستقل و ملی" و غیره و غیره بوده است. اما علیرغم همه این جار و جنجالها وضع مردم ما از هر نظر روز بروز بدتر شده و مروری در سیاستهای ضد ملی و ایران پر باد ده رژیم نشان میدهد که در آینده نیز تا این بساط پر پاست، باز روز بروز بدتر خواهد شد. و درست آنهمه جار و جنجال و حیل و حقه برای پوشاندن همین واقعیت رشت و رسوا کننده است.

پنج سال پیش رفیق قهرمان ما شکرالله پاکداد در بیدادگاه نظامی شاه گفت:

"من از دو سال قبل از دستگیری بیشتر اوقات خود را در دور افتاده تورسن دهات ایران گذرانده ام. از چاه بهار بلوچستان تا ملاکوی اندر ایجان و از خر-مشهر خوزستان تا دره سند خراسان همه جا را دیده ام که علیرغم تبلیغات دستگاه فقر و فلاکت از سر و روی مردم میبارد. گرسنگی، بیسوادی، مرض، ندانستن محکم یکتا پیراهنی و محرومیتهای مادی و محتوی را دیده ایم که در تمام نقاط ایران میدارد. انسان اگر بخواهد اوضاع ایران را از روی امار و ارقام و ربرتازهای دولتی قضاوت کند، تصور خواهد کرد که این کشور بهشت برین است. اما تا خود بمیان مردم نرود نخواهد فهمید که ما در چه جهنمی زندگی میکنیم." طی این مدت همه آنچه را که رفیق ما گفته چندین برابر تشدید شده است. هم فقر و فلاکت و گرسنگی و بیسوادی، مرض، ندانستن محکم، یکتا پیراهنی و محرومیتهای مادی و معنوی و هم امار و ارقام و ربرتازهای دولتی، هم بهشت ادعائی رژیم پر رونقتر و فریبنده تر گشته و هم جهنم واقعیت زندگی مردم سوزان تر. رژیم وطنخوش پهلوی وطن ما را تبدیل به جهنمی سوزان کرده، برای خلقهای ستمزده و محروم این کشور و تبدیل به چراگاهی سر سبز برای خوگان امپریالیست و در رأس آنها اربلبان تاج

طبقه کارگران ایران امروزه فقر و محرومیتی کهنظیر بسر میبرد. رژیم انقلاب سفید مدعی است که کارگر ایرانی امروز خود صاحب کار خویش و فراتر از آن خود صاحب کارخانه است و در سایه سیاستهای بنامد پهلوی به رفاه کامل رسیده • اما واقعیت جامعه ما چه میگوید؟ دهها هزار کارگر بیکاریست در کارخانهها در انتظار کارند و نصیبشان از اینهمه پیشرفت و رفاه ادعائی، بیکاری، گرسنگی و مرگ ناشی از فقر است • و اینها اکثراً همان روستائینی هستند که انقلاب سفید "آزادشان کرده است" از اینها که بگذریم، صدها هزار کارگر ایرانی که بلاصطلاح در آن و معر معاشی دارند، در کارخانه های سرمایه داران امپریالیست و سرمایه داران کمپرادور به وحشیانه ترین شکل ممکن استثمار میشوند و حق کوچکترین اعتراض هم ندارند • جواب اعتراض این زحمتکشان را همیشه دستگاه انقلاب سفید با تکیه بر حبس شکنجه و گلوله داده است • نمونه های کشتار کارگران قزقره، زنجان، چیت، ایرانا و نساجی شاه، نمونه هایی است که خفقان پلیسی رژیم، با همه تلاش نتوانسته از پخش اخبارش جلوگیری کند • بسیاری از کارخانه ها و معادن به اردو گاه مرگ بیشتر شبیه است تا به محل کار و سالیانه جان صدها کارگر زحمتکش را چنین مؤسسات استعماری میخورد • طبقه کارگر ایران بدین ترتیب در محدوده یک مثلث قرار دارد که سه ضلعش را تبلیغات گوشخراش و مزورانه رژیم، پایمال شدن تمامی حقوقش و گران و سختی غیر قابل تحمل زندگی تشکیل میدهد • آنچه انقلاب سفید و دیگر توطئه های امپریالیسم و ارتجاع برای طبقه کارگر و وطن ما داشته، در یک کلام شدید استعمار و افزایش بیکاری و فقر بوده است • بیکاری و فقری که خود یکی از محصولات "آزاد شدن دهقان ایرانی" است • دهقانان وطن ما را برآستی انقلاب سفید به خاک سیاه نشانند • در سالهای اولیه انقلاب سفید به اعتراف خود کارگزاران حکومتی بیش از ۱۰ میلیون دهقان ایرانی روستاها را گذاشتند و در پی لقمه نانی روانه شهرها شدند • انقلاب سفید دشمنان مردم ما این زحمتکشان فقیر کاری کرد که آب و خاک و خانه و زندگی ابوابا اجداد خود را گذاشتند و گریختند • رشته همه علائق استوار دهقانان و خاک را پانچاچار گسستند و روستا را به اجبار ترک کردند و بدنبال لقمه نانی اوارو شهرهای کشور و شیخ نشینهای خلیج گشتند • دهها هزار تن از این ستمزدگان بی پناه

برای یافتن نان بخور و نعیری حتی زن و فرزند و خانواده خود را گذاشتند و راهی خلیج شدند و هزاران تشان طعمه امواج خلیج و گلوله مرزداران کویت شدند. بدون آنکه کسی از آنان خبری داشته باشد. انبهای که به انسوی ابرسیدند، مجبور به پذیرش هرگونه ستم و توهین و هر نوع کاری شدند تا باشد که خود را از جنگال مرگ ناشی از گرسنگی بپرهانند.

زانه‌های حواشی شهرهای بزرگ به برکت انقلاب سفید روز بروز کمتر ش یافت و سیل کوچ روستائیان انقلاب سفید زده به شهرها روز بروز پیشی گرفت و حال تازه هویدای جاسوس میگوید که باز ۳۰ پد یگراز ۶۰ مرد می که در روستاها هستند باید به شهرها کوچانده شوند و دهاتی که از شهرها و از همدیگر دورند باید نابود گردند. انقلاب سفیدی که قرار بود کشاورزی ایران را رونق بخشد، هها هزارهکنار زمین اباد را بایر ساخت، صدها روستای محل زندگی دهقان ایرانی را بخرام به های متوک تبدیل کرد، و میلیونها دهقان زحمتکش ایرانی را اواره شهرها ساخت. دهقان زحمتکش و فقیر ایرانی صاحب زمین که نشد هیچ، سرپناه گلینش را نیز از دست داد، تا زمینهای مغروب و حاصلخیز بدست سرمایه داران بیگانه و کمپرادور سپرده شود و لشکر بیگاری در شهرها ایزاری گردد در دست سرمایه داران استثمارگر برای تهدید کارگران رنجبره حاصل انقلاب سفید برای انبسوه دهقانان ایرانی. نه قشری ناچیز که به آب و نانی رسید. اوارگی بود و بیگاز و بناچار تشدید فقر و گرسنگی.

وضع خرد و بورژوازی شهری ایران نیز چندان بهتر از کارگران و دهقانان نیست. و وقتی شرایط اقتصادی کشوری بدست سرمایه داران استثمارگر امپریالیست و وابستگان بوشان سپرده شود، جز این نباید انتظار داشت. قوانین دولت همه در خدمت انباشت و طبیعی است که این قوانین ضد مردمی اقتضای مختلف خرد و بورژوازی را نیز زیر چکمه بیرحم خود خرد کند. دادن یک امتیاز سرمایه گذاری به یک سرمایه دار امریائی، برای نابود کردن هزاران بیشه ور و کاسیکار کافی است. وضع یک قانون بسود سرمایه داران کمپرادور برای همه نیستی کشاندن هزاران بیشه ورت تهدیدست گافیست، و اینها امتیازاتی است که هر روز این رژیم میدهد و قوانینی است که مدام وضع میکند، و همین است که بخشهایی از خرد و بورژوازی وطن ملسرعت به صف پرولتاریا میپیوندند و روزانه در پرتو "اقدامات شعرخش" رژیم

دهها و صد ها ده که این زحمتکشان تخته شده و خود به سیل بیکاران اضافه میگردند. برای این نیز حاصل انقلاب سفید و اقدامات بعدی چیزی جز ورطه شکستی، بیکاری و فقر نبوده است.

امروزه با نگرشی حتی سطحی به زندگی مردم مأمیتوان دید که فقر و مسکنتو گریبان همه اقشار و طبقات خلق را گرفته که در هیچ زمانی جز دورانهای قحطسالو نظیر نداشته است. و این اندکی از محصول اقدامات اقتصادی رژیم برای مردم ماسه ۲- همین رژیم مزد و رویگانه پرست و وطن مارا به پایگاه اقتصادى، نظامى و جاسوسى امپریالیسم امریکا در منطقه تبدیل کرده است و این چیزی است که هیرایرانى و وطنپرستى را به خود میلراند. هر روز و هر روز خبرهای جدیدى از تبدیل شدن ایرا هر روز و هر روز خبرهای جدیدى از تبدیل شدن ایرا به پایگاه امپریالیستها در منطقه میرسد و این اخبار را حتی در نشریات خود اربابان امریکائى شامیتوان یافت.

وطن ما امروز از نظر اقتصادى عمدترین پایگاه امپریالیستها در منطقه است. سرمایه گذارى امپریالیستها در ایران و سود های بیحد و حسابى که از آنها میبرند، راستى سرسام آور است. از نیسوسول نفت خود ایران تحت عنوان وام و کمک و خرید سهام و غیره به کشور های امپریالیستى و کشورهای اعمارشان میروند و از سوى دیگر سیل سرمایه های مکنده امپریالیستى هر روز و هر روز به سوى وطن ما روان است. نفت، گاز، مسه زمینهای حاصلخیز، کارخانه های بزرگ، بانکها، بنادر ... همه و همه تحت سلطه سرمایه های بیگانه است. از نفت جنوب تا جنگلهای شمال، از معدنکوارى تا راهسازى و بهداشت و آموزش و پرورش هیچ زمینى نیست که سرمایه های امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها در آن مسلط نباشند و طبیعى است که وقتى این سرمایه ها تعیین کننده مسیر باشند به سود صاحبانشان تعیین خواهند کردند. بسود مردم ما. امروز خیل اشکارا وطن ما تبدیل به آخرى شده که این خوکان شکبارة بى دغدغه خاطر هر چه میخواهند از آن میخورند و میبرند و بیپوده نیست که اینجنین سرمایه داران دزد و غارتگر بیگانه، این "بازرگانان شریف" بر سر سرمایه گذارى در این کشور رقابت میکنند. از سوى دیگر وطن ما تبدیل به بازار فروش کالاهای گونه گونشان از بمب افکن و ناو جنگى تا بودرو ماتیک و اسباب بازی شده و سالیانه دهها میلیارد تومان پول مردم فقیر و گرسنه ما را از این راه بخارت میبرند.

گذشته از این، از طریق ایران است که امپریالیست‌ها قصد دارند بازار منطقه را بگیرند، و ایران در واقع تبدیل شده به پلی برای عبور کالاها و سرمایه‌های امپریالیستی و صیہونیستی به تمام کشورهای منطقه.

از نظر نظامی، نیز بزرگترین پایگاه، پایگاه شاه‌جی امپریالیست‌ها در منطقه وطن‌ماست. پولی که باید صرف بهداشت و آموزش مردم بی‌سایمان و طن‌ما گردد، صرف خرید سلاح، ساختن پایگاه، پرداختن به هزاران مستشار، جاسوس و سرباز امریکائی و غیره و غیره میشود. افتتاح سلاح خوردنی‌های بی‌اند مزدور پهلوی در سطح جهانی رسوا گردیده است. سالی نیت که چندین میلیارد دلار از پول نان و داری این مردم فقیر را محمد رضا شاه جنایتکار به جیب صاحبان کمپانی‌های اسلحه‌سازی امپریالیست‌ها نریزد، و حفظ و نگهداری این سلاح‌های بی‌حساب نیز پایگاه و اتبار می‌خواهد و به گفته خود کارشناسان امریکائی هزینه نگهداریش کمتر از قیمت خود نیست. یک نمونه این پایگاه نظامی زمینی، هوایی، دریائی چاه پهلر است که صدها میلیون دلار هزینه ساختمان تأسیسات آن شده و نوکران بیگانه با افتخار می‌گویند "تمام منطقه را زیر چتر دفتی (بخوانید تجاوزی) خود می‌گیرد". طی دو سال گذشته چندین پایگاه هوایی و دریائی در ساحل خلیج ساخته شده که این سلاح‌ها در آن اتبار گردد و هدف تعامش نیز همانسان که خود نیز می‌گویند حفظ امنیت غارت نفت خلیج است و پاسپاتی منافع امپریا- لیست‌ها، و در این طرح امپریالیستی هر چند دیگر مرتجعین منطقه نیز شریکند، لیکن پایگاه اصلی وطن‌ماست. وطن‌ما را امپریالیسم امریکا تبدیل به عده ترسن وطن‌ما را امپریالیسم امریکا تبدیل به عده‌ترین پایگاه نظامی خود در تمام منطقه خاور- میانه، خلیج و حوضه قیانوس عند کرده، پایگاهی که سیل سلاح‌های نابودکننده کارشناسان نظامی، کلاه سبزها و جاسوسان کارکننده‌های بی‌سوی آن غرور و زوانست و در رستش را بخوابیم تمامی جنبش‌های آزاد بیخس خلق‌های منطقه امروز از طرف این پایگاه تجاوزی امریکا تهدید میشوند. نمونه‌ها ظاهر بی‌تردید همانسان که اولین دست‌اندازی زاندارم امریکا به خارج از مرزهای ایران نبود. آخرین نیز نه‌واهد بود و وای بر ما که در همین یک موردش چه ساکت نشستیم و حق رفقت را زیر پا گذاشتیم.

از نقطه نظر اقتصادی و نظامی که بگذریم، پایگاه جاسوسی شدن ایران مطرح است. امپریالیسم امریکا می‌خواهد با بوجود آوردن یک سازمان و سمع‌خبرگیری

و علم کردن دستگا' هبای مدرن جاسوسی در ایران، وطن ما را به بزرگترین پای-
 یگاه جاسوسی خود در این منطقه تبدیل کند . " ماهواره های مخابراتی مستقل
 و ملی "، "بانک اطلاعات"، شبکه خیرگیری برای این بانک و ماهواره، که به گفته
 خودشان ۱۵ هزار نفر کارمند خواهد داشت، اعترافاتی از این نوع که این "بانک
 در قاهره، ابوظبی و دهللی نو نمایندند خواهد داشت"، "این ماهواره با
 موسسات خبری آمریکا همکاری خواهد کرد"، "تعیین جاسوسی چون هلمز به عنوان
 سفیر در تهران و بلاخره اعتراف رسمی شاه به جاسوسیت برای سیا، اینها همه
 نشاندهنده همین امر است که ایران دارد تبدیل به بزرگترین پایگاه جاسوسی
 امپریالیستها نیز میشود . برامستی آخرین ذره استقلال ایران نیز از دست رفت
 و وطن ما تبدیل به نو مستعمره ای که از هر مستعمره ئی بیشتر در رنجیهای
 اسارت پیچیده شده- شد . به قول شاعر معروف وطن عشقی: " دیگر از تاریخ
 دنیا نام ایران پست رخت- باغبان زحمت مکش کز ریشه گدندند این درخت" .

۳- فاشیسم و دیکتاتوری در وطن ما روزه بروز شدت بیشتر مییابد . حکومت
 پلیسی جان مردم را به لب رسانده و ولگردان بد صفت سازمان امنیت روز مردم
 ما را از هر شبی سیاهتر کرده اند . سلطنت محمد رضا شاه از اولین روز پس
 از کودتا با موجی از ترور و خفقان آغاز شد و هر چه بیشتر آمدیم این حکومت
 پلیسی بیشتر مردم را زیر فشار قرار داد . و امروز این دیکتاتوری و فاشیسم به
 نقطه اوج خود در قیاس با سالهای گذشته رسیده است و باز هم مداومتش دید
 میشود . جنایات سازمان امنیت شاه و وضعیت زندانهای این رژیم سفاک رسوای
 خاص و عام است . آدم دزدی و ترور کار شبانه روزی پلداران امنیت این رژیم
 است . دیکتاتوری فردی و فاشیسم یکدنده محمد رضاشاهی تا بدانجا تشدید
 یافته که دیگر عناصری از پیکره خود رژیم را نیز نمیتواند تحمل کند، و روشنترین
 تظاهر این فاشیسم را در ضحک کردن احزاب دولتی و ایجاد حزب واحد رستا.
 خیز میتوان دید . در تدریج این فاشیسم تا جائی رسیده که حتی دست پروردگان
 دیروزی خود را میدرد . ایجاد حزب رستاخیز نشاندهنده اوجگیری بی پرده
 فاشیسم در وطن ما است و دیکتاتوری تک نفره محمد رضا شاه بدین ترتیب کامل گردید .
 در کنار حزب رستاخیز دیگر برنامه ها و طرحهای فاشیستی رژیم مانند
 خانه گردی، بازداشتهای دسته جمعی، ساختن کمیوتزهای نظامی تحت عنوان

شهرک‌های روستائی و غیره نیز درخور توجهند و امروز بد رستی میتوان گفت دیکتاتور
 توری بی در وطن ما حاکمست که در دنیا نظیر ندارد .

همه اینها که بر شمرديم ؛ شدید فقر و نابسامانی ، تبدیل شدن ایران به
 پایگاه اقتصادی، نظامی و جاسوسی آمریکا و شدید دیکتاتوری و فاشیسم، باعث
 شدید نارضایتی مردم ، و بوجود آمدن جنبشهای اعتراضی خود بخودی توده
 گردیده است . شرایطی که بمانند فاشیسم و وطن فروش پهلوی در وطن ما بوجود
 آورده ، تمام اقشار و طبقات خلق را شدیداً ناراضی و عمیقاً خواستار نگرگونی این
 وضع ساخته است . و این است که ما مدام شاهد اوجگیری مبارزات خود بخودی توده ها
 هستیم . طبقه کارگر و وطن ما وارد مبارزات قهرمانانه می شده و صابینه انقلابیون از
 انجام وظایف خود در قبال این طبقه قهرمان بوجه غیر قابل جبرانی طفره رفته
 اند ، طبقه کارگر مبارزات اعتراضی خود روز بروز اوج و وسعت بیشتر داده و با
 دلآوری تمام فاشیسم و سلطه پلیسی دشمن را به ریشخند گرفته است . طی دو
 سال گذشته که شرایط زندگی شدیداً سخت تر شده و بحران اقتصادی گریبان جامعه
 را گرفته ، حدود ۱۵۰ هزار کارگر در ایران وارد اعتصاب شدند . کارگران پستی
 از ۶۰ کارخانه و موسسه در این مدت اعتصاب کرده اند ، و کارگران برخی از
 این کارخانه ها دو یا سه بار وارد اعتصاب شده اند و برخی مبارزات خود را از
 مبارزات صرفاً اقتصادی به سطح مبارزات سیاسی ارتقا بخشیده اند . در مواردی
 چند مدخله نیروهای دولتی و پافشاری و مقاومت کارگران قهرمان به برخورد های خونین
 انجامیده و در این راه دهها کارگر قهرمان شهید شده اند ، و صدها نفر به
 زندان و شکنجه گاه کشیده شده و بسیاریشان بیکار گردیده اند . اما تاثیر
 همه این ستم و بیادها تنها و تنها جزم تر شدن عزم طبقه کارگر قهرمان و وطن
 ما بوده است . و همان طور که دیده ایم و می بینیم مبارزات این طبقه روز بروز
 شدیدتر شده است . کسار کارگران یک کارخانه هرگز نتوانسته از حق خواهی
 کارگران دیگر کارخانه ها و حتی همان کارخانه جلوگیری کند . ادامه و تشدید
 این مبارزات و پافشاری و مقاومت کارگران قهرمان در برابر نیروهای سرکوب دولتی نشان
 میدهد که پولتاریای وطن ما امروز از هر زمان دیگر برای پذیرش آگاهی سیاسی
 و آموزشهای مارکسیستی-لنینیستی آماده تر است . حرکتهای اعتراضی خود بخودی
 این طبقه ، شکل و انضباطی که در جریان همین مبارزات خود بخودی از خود

نشان داده و نارضایتی عمیقی که از دستگاه حاکم و سیاستهای ضد کارگریش
 دارند نشان میدهد که بهترین کشتزار برای پاشیدن بذر انقلاب در میان توده
 های رنجبر این طبقه آماده است. مبارزات توده کارگر وطن ما خود بخودی
 است، پراکنده است و بیشتر اقتصادی است. اما پهر رو اینهم هست که این طبقه
 مبارزه میکند و آماده پذیرش آگاهی سیاسی و آموزش سوسیالیستی است.
 دهقانان وطنمان نیز زیر فشار فقر و دیکتاتوری به جان رسیده اند. در روستا
 های ایران جای ارباب سابق را دهها توج مامور جدید گرفته اند. موسسات ربا-
 خواری، سرمایه های امپریالیستی، طرحهای کشت و صنعت، شرکتهای سهامی زرفی،
 تعاونیها و زاندارمهای رژیم عرصه را از هر جهت بر دهقانان زحمتکش ایران تنگ
 کرده اند. طرحهای جدید رژیم برای ویران کردن حدود نیمی از روستاهای ایران
 و سپردن همه زمینهای حاصلخیز به سرمایه داران امپریالیست و نوکران بومیان
 نشان میدهد که دهقان ایرانی باید یا آواره شهرواشوند و به انبوه بیکاران
 بی پناه بپیوندند یا روی زمینهای آبا و اجدادی خود برای سرمایه داران
 بیگانه و کمپرادور بردگی کنند. این وضعیت دهقانان وطن ما را شدیداً نارضی
 ساخته است. جنبشهای دهقانی در فارس و کردستان، شورشیهای دهقانی در
 رازلیق، دوتبه، شهرآباد و ... اعتراضات دسته جمعی دهقانان و حرکتشان
 بسوی شهرها، اینها همه نشان میدهد که توده های وسیع دهقانان وطن ما
 آماده مبارزه اند و اگر راهنی یافته بود، میتوان آنها را بسرعت برای وارد شدن
 در یک نبرد تعیین کننده، با رژیم آماده ساخت حرکتی خود بخودی آنان و
 شورشیهای خشمالود و قهرآمیزشان نشان میدهد که از این وضع نارضی اند و
 امیدی به بهبود وضع خود ندارند، خواستار دگرگونی اند و بنابراین برای
 روزه آماده اند. منتها باید راه به مبارزه کیدن آنها یافته شود. آنچه
 مسلم است اینست که این اتبار یاروت بالقوه آماده انفجار است و اگر هم انقلابیون
 باز از انجام وظایف خود در قبال این انبوه رنجبران ظفره روند آنها خود پیا
 خواهند خواست، مبارزه خواهند کرد، دست به تورشهای موضعی خواهند زد،
 مقداری نیرو هدر خواهد رفت و در پایان حسرت و افسوس نصیب ما خواهد بود.
 آن بخشی از روستائیان نیز که آواره شهرها شده اند هر روز در گوشه
 نی از زلفه های حوائی شهرها با مامورین رژیم که بران حفظ زمیائی شهرها"

به ویران کردن زانده های آنان میپردازد برخورد حاصل کرده و در این جریان مقاومت و مبارزه تا کنون چندین شهید داده اند .

اقتدار مختلف خسرده بسور زوازی همه شدیداً سخت ستم روی یا دشمنند . روشنفکران انقلابی و مترقی ایران و دانشجویان دانشگاهها همه در کار مبارزه آشتی ناپذیر با دشمن فاشیست مردند . مبارزات خشمناک دانشجویان در مناسبتهای گوناگون نشاندهنده تفر و انزجار این فرزندان آگاه خلق نسبت به رژیم و ظلم و ستم محمد رضا شاهی است . دانشجویان قهرمان وطن ما که دارای سنتهای بسیار ارزنده مبارزاتی اند ، اکنون پیکار خود را علیه رژیم به طور چشمگیری تعالی بخشیده و جنبش آنان امروز یک جنبش صد درصد سیاسی است . دانشجویان ما هر ساله در درگیریهای رویاروی خود با دشمن چندین قربانی و صدها زندانی میدهند و پی در پی مبارزات خود را اوج بیشتری میبخشند . مبارزات بهمن و اسفند سال ۵۱ به عنوان اعتراضیه خرید اسلحه و برگزاری دهعین سالگرد خیانت انقلاب سفید ، مبارزات ۱۶ آذر پارسل و ۱۵ خرداد امسال (۵۴) نمونه های گویایی از حد خشم و تفر این فرزندان خلق و آمادگیشان برای پیکار علیه دشمنان یلید خلقهای ایران است . در اینجا باز باید بگوئیم که مبارزات دانشجویان پراکنده است و تداوم لازم را ندارد . لیکن توده دانشجویان آماده مبارزه است .

روحانین مترقی ایران بر رهبری حضرت آیت الله خمینی رو در روی رژیم شاهنشاهی و وطنفروشیهایش ایستاده است . ربه مبارزات خود ادامه میدهد و در این پیکار عادلانه خوین است که مرتب نیز شهید و زنده اندانی میدهد و دو یدون دیگر اقتدار و طبقات خلق راه رهایی ایران و مردم ایران را میسپرد . مبارزات خشمناک و سازمان یافته ۱۵ خرداد امسال روحانیون مترقی وطن ما در قم نمونه ای است که طی سالهای اخیر نظیر نداشته است .

از مقاومت و مبارزه توده ها که بگذریم در سطح جنبش انقلابی نیز رشد و تکاملی چشمگیر دیده میشود . طی چند سال اخیر از زمانی که گروه شهید قهرمان جری دستگیر شد تا کنون دهها سازمان و گروه و هسته

انقلابی در ایران تشکیل شده است که بسیاری از آنها نیز مورد تهاجم پلیس قرار گرفته و به تفاوت‌های خورده اند. طی این چند سال چندین هزار نفر از جوانان انقلابی وطن را که بطور منفرد یا در رابطه با گروه‌هایی فعالیت می‌کردند به زندان و شکنجه گاه کشیده شده اند و هر چه رژیم بیشتر دستگیر کرده نیروهای بیشتری جای شهدا و اسیران را گرفته اند. مشخصات این جریان را طی سالهای اخیر بدین شرح میتوان ذکر نمود:

۱- رشد کمی جنبش انقلابی نسبت به سالهای کود تا پانزدهم بیست و یکم است. اکنون دیگر در عریح کوشه کمونیست که گروه‌هایی مشغول فعالیت انقلابی نباشند. طی این مدت حتی در برخی شهرهای کوچک هر یک سه چهار گروه انقلابی لو رفته و بدام پلیس افتاده اند و این تازه آن قدری است که اعلام میشود و توطئه سکوت رژیم نمیتواند از بخش اخبارین جلوگیری کند. جامعه معلو از این نیروهاست و این جوانان پاکباز و فداکار همه آماده سپردن راه دشوار انقلاب ایرانند.

دوم در عدالت رشد کمی سه چهار ساله اخیر جنبش انقلابی تحلیلات مختلف شده. برخی انرا صرفاً معلول پیش گرفته شدن خط چریکی و عملیات نظامی دانسته و برخی به کلی جدا از این جریان.

به اعتقاد ما عدالت اصلی شرایط عینی جامعه و ضرورت‌هایی بوده که از شرایط زندگی و روابط اجتماعی این نیروها سر جشمه میگردد. اما عملیات نظامی نیز بسی تاثیر نبوده است. همانسان که این عملیات در دادن بسیاری از انقلابیون به دم تیغ جلادان رژیم مقصر بوده، در تبیح برخی از آنان و کشیدنشان به صفوف مبارزه نیز سهم داشته است. همین جا باید بگوئیم که این سخن هرگز نباید بدین معنی گرفته شود که اگر جای این عملیات با اشکال دیگر مبارزه عوض میشد این افراد به مبارزه کشیده نمیشدند یا ما اصلاً شهید نمیدادیم.

۲- با شکست رهبران بورژوا و خورد بورژوازی حزب توده، اعلام وره تسلط عناصر غیر پرولتری بر رهبری مبارزات خلق پایان یافت و امروز بطور روشن در وطن ما دوران رهبری پرولتاریاست و نیروهای انقلابی ما آشکارتر از هر زمان دیگر رسالت طبقه کارگر را شناخته و بان ایمان آورده اند.

تجربیات مبارزات سالهای ۲۰ تا ۲۲ و همچنین ۲۹ تا ۴۲ و پیکار زیر پرچم

رهبری و احزاب و نیروهای غیر پارتی و همچنین مبارزات خلقهای دیگر و شکستها و پیروزیهایشان برای انقلابیون وطن ما روشن ساخته که راه رسیدن به پیروزی، راهی است که اندیشه دوران ساز پارتیا ارائه میدهد، و این است که می بینیم اکثریت قابل توجهی از انقلابیون را معقدین به این راه تشکیل میدهند، و حتی نیروهایی چون رفقای هجاهد نیز که قبلاً بدون اعتقاد به مارکسیسم-لنینیسم در وطن ما علیه دشمنان مردم میجنگیدند، با برخورد صادقانه و مسئول به راه انقلاب و گذشته خود و با درس گیری عمیقاً انقلابی از تجربیات گذشته، امروز به این راه میگردند (درود بی پایان ما بر آنها باد).

امروز بروشنی میتوان دید که جنبش کمونیستی وطن ما دارای امکاناتی بس

عظیم و سرترک است.

۳- این جنبش انقلابی با اینکه سالهاست دوره فعالیت محفلی خود را گذراند و بسیاری از گروههایش در سالهای ۴۷ تا ۴۸ دوران کار درونی خود را پایان داده اند، معالوصف هنوز نتوانسته به دوران پراکنده کاری و درست تریگوئیم خرد کاری خود پایان دهد و این ارتعظیم کمونیستها و دیگر انقلابیون را متحد ساخته، نیروی را که پشت هر دشمن را تواند خم کرد از مجوعه آن وجود آورد. نیرو فراوان است، فراوانتر از حد تصور، لیکن همه پراکنده اند و درگیر پراکنده کاری، بطور کلی وقتی جامعه ایران را نگاه میکنیم، میبینیم صدها جوبیار و نهر مبارزه خشماگین در پهنه آن در جریان است، همه اقشار و طبقات خلق ناراضی اند و اکثراً مبارزه میکنند و وسیعتر، آماده مبارزه کردند. اما این جویبارها و نهرها با همدیگر در پیوند نیستند، مسیرشان یکی نیست و هر کدام بدون رابطه با دیگری راهی را در پیش دارند. نیرو فراوان است، اما ادگی ما، فوق تصور است و همه بطور پراکنده در گیر مبارزه اند.

این شرایط خاص، رژیم را وارد اردو کعبه انقلابی بیشتر از همیشه بفرج جلوگیری از مبارزات مردم، جلوگیری از رشد آگاهی مردم و تلاش برای جلب مردم به سوی خود بیفتد و در همین رابطه است که اهمیت حیاتی به تبلیغات خود و برنامه های فریبکارانه خود میدهد. با توجه به این شرایط است که رژیم از یکسو میکوشد، تا حد ممکن به کار خود تمرکز بیشتری بدهد و از سوی دیگر بطور مد اوم طرحهایی بزن

درگیر کردن مردم در برنامه های ایران بر باد ده خود تنظیم نماید، و حزب
فاشیستی رستاخیز از این دیدگاه تشکیل شده است. حزب رستاخیز، انتخابات
رسوای این حزب و اخیراً اصل چهاردهم انقلاب سفیدشان با "مبارزه با گران
فروشی" و جابرو جنگال های تبلیغاتی که پیرامون هر يك از این برنامه های
ارتجاعی و ضد مردمی برآه میاندازده همه در همین رابطه است؛ فریب
مردم، جلوگیری از رشد آگاهی و اوجگیری مبارزاتشان، درگیر کردنشان در
برنامه های ضد ملی و اگر بشود کمیشان بسود ارتجاع و امپریالیسم.

حال ببینیم شرایطی که بیان کردیم، شرایطی که رژیم بیگانه پرست و
پهلوی را چنین به تقلا واداشته، از ما چه طلب میکند و ما کجائیم؟

www.iran-archive.com

گفتیم که با توجه به شرایطی که از آن سخن رفت وقتی به پهنه جامعه نظر میکنیم، میبینیم که دهها و صدها جویبار و نهر پراکنده مقاومت و پیکار در این پهنه در جریان است و این رودها و جویبارهای پراکنده، همه مسیر حربه کشتان به وسیله باتلاق رژیم سلطنتی به ناسرانجام کشیده میشود. پس بطور روشن این جامعه از ما طلب میکند که مجموعه این رودها و جویبارهای پراکنده را در هم آمیخته، متحد گردانیم و از پیوند آنها دریای خروشانى بوجود آوریم که امواج کوبنده اش را بساط ستم و بیداد بیگانگان و بیگانه پرستان را در این خاک در هم نوردد. وقتی چنین کنیم توانسته ایم به وظیفه خود در قبال جنبشمان، جنبش انقلابی و جنبش توده های زحمتکش مردم وطنمان عمل کنیم. و وقتی بخواهیم چنین کنیم باید خود متحد شویم، با توده ها پیوند مایه و اب برقرار کنیم، توده ها را آگاهی سیاسی داده، مشکل ساخته و مبارزانشان را رهبری نمائیم. تجربه همه انقلابهای پیروزند جهان اینرا میگوید، جز اینهم راهی نیست. تا زمانی که ما خود پراکنده ایم چگونه خواهیم توانست توده ها را متحد سازیم؟ تا زمانی که پیوندی با توده ها نداریم چگونه خواهیم توانست مبارزات توده را سازمان داده رهبری کنیم؟ اگر دیالکتیک بعا میگوید برای شناختن يك پدیده باید به درون آن برویم، پس برای شناختن توده و آرمانها و دردهای این توده پیش شرط رهبری درست مبارزاتش است، باید به درون توده برویم، و این به درون توده رفتن هم با يك یا چند کارگر در عضویت سازمان خود داشتن فرق میکند، که بجای خود خواهیم دید. در شرایطی که استقلال و آزادی ایران به تمام معنی لگد مال خوکان آمریکائی شده، ایران مبدل به فلتیستی ترین کشور روی کره زمین گردیده و تبدیل به بزرگترین پایگاه اقتصادی، نظامی و جاسوسی آمریکا در این بخش از جهان شده است. در شرایط ناواضیاتی شدید توده های مردم و شدت یافتن مبارزات اعتراضی خود بخودی آنها، این وظیفه جنبش انقلابی و بویژه جنبش کمونیستی است که آنچنان ابزاری را آماده سازد، بتواند با آن اعتراضات و مبارزات پراکنده توده های مردم، بویژه طبقه کارگر را که امروز مبارزاتش بیشتر اقتصادی است به سطح مبارز

سیاسی ارتقاء داده و در عین حال پراکندگیش را به بیوستگی و اتحاد
مبدل نماید. این شرایط از جنبش انقلابی ایران میطلبد که کاری کند که با
استفاده از خشم و نارضایتی مردم از دیکتاتوری رژیم سلطنتی و وضع
زندگیشان وسیعترین مبارزات سیاسی را در این جامعه برپا اندازد، و
این شدنی است.

در وقت نام زمانی رفقای انقلابی به بسیج و آگاهسازی و متشکل کردن
مردم برای برپا انداختن مبارزات سیاسی می پرداختند، و این مبارزات
را هنگامی برپا می‌انداختند که شدت دیکتاتوری در آن جامعه دهها برابر
بیشتر از دیکتاتوری امروزی شاه بود. در شرایطی که آمریکائیان در اطراف
هر دهکده شب هنگام مردم را با طبل و مشعل ۵ متر به ۵ متر به پاسداری
و امید داشتند تا به مجرد دیدن یک کادر انقلابی همه مشعلها را روشن
کنند، طبلها را بکوبند و به تعقیب و دستگیریش بپردازند. در آنجنان
شرایطی که بی تردید ما هم در آینده با آن روبرو خواهیم شد، رفقهای
انقلابی ما در وقت نام بدین کار میپرداختند و انجامش میدادند با تمام مشکلاتی
که داشت، چرا که هیچ راه میانبری وجود نداشت و نخواستند اردو نخواهد داشت.
باید تمام مشکلات را بی هراس پذیرفت و به آگاهسازی و متشکل کردن

توده‌ها و رهبری مبارزاتشان پرداخت و پیش شرط پذیرداری در انجام این
وظیفه، متحد شدن نیروهای انقلابی، بویژه نیروهای کمونیستی، و بوجود آوردن
یک دستگاه تبلیغاتی وسیع است که بتواند در برابر آن همه سمپاشی‌های شبانه
روزی دشمن به کار افشاگری و تبلیغی موثر بپردازد و کمبود اینکار امروز به
وضع هر چه تا متری در جامعه به چشم میخورد در این پررشن است که
انجام چنین کاری نه در سطحی محدود و گاه بگاه، بلکه بطور مداوم و در
سطح جامعه - بویژه با محدودیتهای تبلیغاتی که اکنون برای جنبش پیش آمده
از گروههای پراکنده که خود حداقل به دلیل پراکندگیشان درگیر خرد
کاری‌اند، ساخته نیست. راه حل را باید در کوشش و فعالیت مشترک گروههای
مارکسیستی - لنینیستی جست. و این برنامه است که خواهد توانست تمامی
نیروهای گروههای پراکنده را به خاطر تحقق بخشیدن به وظیفه افشاگری
و تبلیغ سیاسی، که بقول لنین: "یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال دموکراسی

بین المللی است* (چه باید کرد ص ۳۳۲) و همچنین مبارزه
 ایستادگی درون جنبش بفعالیّت بسکند و بسدین ترتیب
 قدمی جدی در رابطه با بوجود آوردن شرایط لازم جهت برآوردن
 مبارزه سیاسی وسیع - که پیش شرطش آگاهی توده های مردم است - و متحد
 ساختن جنبش کمونیستی برداشته شود. در عین حال باید کوشید راههای
 تشکیلاتی مناسبی نیز برای مشکل ساختن توده یافت چرا که بدون یافتن
 این راهها بدون در دست داشتن ابزار تشکیلاتی برای متحد و مشکل ساختن
 توده، با کار افشاگری و تبلیغی به تنهایی - هر چه هم خوب انجام دهیم -
 نخواهیم توانست وسعت گیری، تداوم و تعالی مبارزات توده را تا سطح پیکار
 مسلحانه تضمین نمائیم. پس باید امکاناتی را که توده بدان نیاز دارد تا
 بتواند بوسیله آن تا بدین حد برسد فراهم آوریم. استالین گفت "مطلب بر
 سر این نیست که قسمت پیشاهنگ عدم امکان بقای رژیم کهنه و انقراض حتی
 آنرا فهمیده باشد، بلکه مطلب بر سر این است که توده ها، میلیونها توده
 مردم به این ضرورت پی ببرند و برای تقویت پیش آهنگ حاضر شوند. اما توده
 ها اینرا فقط از روی تجربه شخصی خود میتوانند بفهمند. موضوع بر سر اینست
 که به میلیونها توده مردم امکان داده شود تا از روی تجربه شخصی خود
 ضرورت و لزوم انقراض حکومت قدیم را بفهمند و چنان اشکال مبارزه و چنان اشکال
 تشکیلاتی انتخاب شود که توده ها بتوانند از روی تجربه به سهولت نصحت
 شماره های انقلابی را دریابند - این است وظیفه." (مسائل لنینیم ج ۱ ص ۱۰۸)
 بنابراین ما باید با فورس متحد خود، کمر به ایجاد انچنان اشکال مبارزه و
 انچنان اشکال تشکیلاتی ببندیم که بتوانیم از طریق آن، توده های میلیونی
 مردم و طمعان را با رژیم فاشیستی پهلوی درگیر کرده و در جریان این درگیری
 و مبارزه، با رهبری درست مبارزاتشان به سوی هر چه وسیعتر، پیگیرتر، و سیاسی
 تر شدن این امکان را به توده ها بدهیم که از روی تجربه خودشان به ضرورت
 و لزوم انقراض این دستگاه ضد خلقی و پوسیده پی ببرند. گفتنی است که خود
 ما نیز تنها از همین طریق و تنها با گذار از همین کوران است که خواهیم

* در نقل قول از چه باید کرد شماره ۵ صفحه هفدهم جدا از جلسه اول
 منتخب آثار بفار صی است.

توانست به اساسی ترین وظیفه خود در قبال جنبش انقلابی و طغمان در این مرحله، یعنی ایجاد ستاد رزمنده طبقه کارگر، حزب کمونیست ایران، جامعه عمل پیوسته این عمده ترین مسأله تشکیلاتی امروز جنبش را حل کنیم، و باز در پی آن جنبه متحد نیروهای خلق را تحت رهبری حزب کمونیستمان ایجاد کرده، ادامه بیکار را تا پیروزی نهائی بر امپریالیسم و ارتجاع تضمین نمائیم.

عملاً تأخیر اکتفا شده جامعه ایران و جنبش مردمان از ما طلب میکند و اینهم شرایط امروز جامعه نیست که از ما چنین طلب میکند. سألهاست ما انجام چنین وظایفی را در پیش داریم و مدام به طرق گوناگون از عمل کردن به آن ظفره رفته ایم و باز هم اگر ده سال دیگر نیز ظفره برویم، ده سال بعد باز همین وظایف پیش روی آگاهان وظیفه شناسی است که در آن زمان بی تردید به ما با خشم نظر خواهند کرد و انجامش خواهند داد.

ما تا کنون با این وظایف اساسی خود عمل نکردیم، به نیازهای جنبش مردمان پاسخ ندادیم، و اینست که امروز اینجائیم: خود پراکنده ایم، توده ها را در پراکندگی خود رها کرده ایم، تعاضل با توده ها تا حد غیر قابل تصویری ناچیز است و درد آور اینکه همه این نقصانها را نیز توجیه میکنیم و درد او تر از آن اینکه آنجائی نیز که وجود نقصان را میپذیریم، نگاهش را به گردن توده میگذاریم، و حال

آنکه اگر درست بنگریم این عقب ماندگی سیاسی ماست نه توده، علت عدم وجود مبارزات سیاسی توده ای را به هیچ وجه نباید "ناامادگی توده ها" گفت. این ناامادگی ما بوده که نتوانسته ایم ارتش عظیم انقلابیون را متحد کنیم و به بردن آگاهی به میان توده ها و مشکل ساختنشان بپردازیم. اری این عقب ماندگی سیاسی ما بوده و باز این عقب ماندگی سیاسی ماست که ناتوانی

های سیاسی، تشکیلاتی و معنی خود را بگردن توده انداخته، و بدینوسیله با خرد کردن کارهای خود نقش یک انقلابی را تا سطح یک دنباله رو جنبش توده ای تنزل میدادیم. ما باید اعتراف کنیم که در بن بست گرفتار آمده ایم. بن بست که رهائی یافتن از آن مستلزم دست زدن به دگرگونی های عمیق و ریشه ای در تمام اشکال و شیوه های کارمانست. و ما باید بگوئیم خود را از این بن بست خود ساخته نجات دهیم. کسانی حتماً خواهند گفت: نه ما بن بست نساخته ایم، در بن بست نیز گرفتار نیامده ایم، ما راه را گشوده ایم و در این راه خود

ساخته به پیش‌میتانیم. اختلاف ما با این رقبا بر سر مفهوم راه و بیراهه است. به اعتقاد ما در این مرحله راه آنست که همانسان که گفتیم به آگاهی توده، تشکلی و رهبری مبارزات میانجامد و جز آن بیراهه و بن بست است. و حال سوالمان از این رقبا اینجاست: آیا میتوانیم بگوئیم جنبش انقلابی ما که بیش از ۷ سال است از سال ۴۷-۴۸ به بعد دوران کار محفلی خود را کنار گذاشته و در جامعه مشغول مبارزه است، هنوز در هیچیک از مبارزات توده‌ی مردم نقشی ندارد، هنوز هیچ بخشی از هیچیک از اقشار و طبقات خلق را نمیتواند، در لحظه‌ی که بخواهد به مبارزه بکشد، هنوز هیچ ابزار تشکیلاتی برای مشکل کردن و رهبری مبارزات توده ساخته و درد آور ترا بکند. هنوز در اندیشه بر طرف کردن هیچیک از این نقصانهای اساسی هم نیست و در آخر هم باز مدعی میشویم که ما راه گشوده، و در راه خود به پیش‌میتانیم؟ به اعتقاد ما چنین ادعائی اگر بشود، از طرف هر کس میخواهد باشد، بی اساس است. و این را روشنتر نشان خواهیم داد. به اعتقاد ما در همان سالهای ۴۸ و ۴۹ به جای راه بیراهه را انتخاب کردیم، از همان زمان به بیراهه افتادیم، این بیراهه افتادن ما را اجبارا به خرده کاری و اداهت و تکرار خرده کاریها طی چند سال گذشته، جنبشها را به یک بن بست انداخته است. حال ببینیم چرا به بیراهه، به خرده کاری و به این بن بست افتاده ایم و این جریان چه بر سر ما آورده است.

چرا در چنین بن بستی گیر کرده ایم ؟

جواب این سوال در یک جمله این است که: چون بجای اینکه مارکسیسم-لنینیسم را به عنوان تئوری راهنما بپذیریم، خود را به دام شوریه‌های غیر مارکسیستی

و ضد مارکسیستی دبره و مارگلا انداخته ایم و همه تلاشمان در این است که کار منفرد چریکی را به جای مشی توده ای به هر طریق ممکن تئوریزه کنیم، به این بن بست افتاده ایم. اما جواب کامل این سوال وقتی دقیقاً روشن خواهد شد که نتایج این لغزش عظیم از مارکسیسم - لنینیسم و انحراف از مشی توده ای را بررسی کنیم. و حال نتایج این لغزش و انحراف و علل گرفتار آمدن در این وضعیت است:

- ۱- به عملیات نظامی منفرد اهمیت اساسی و تعیین کننده (تفصیح محوری) میدهم.

- ۲- مبارزات توده ای را نفی میکنیم و اصلاً ضرورتش را نمی بینیم.
 - ۳- کار تبلیغی و ترویجی را نفی میکنیم.
 - ۴- مسائل تشکیلاتی جنبش را نمسی بینیم.
 - ۵- به خرده کاریهای خود پر بها میدهم.
 - ۶- به دیکتاتوری و سلطه دشمن بیش از حد بها میدهم.
- حال به بررسی يك يك این "نمرات" بپردازیم و ببینیم آن لغزش اولین ما را تا کجاها برده است؟

۱- به عملیات نظامی منفرد اهمیت اساسی و تعیین کننده میدهم.

مرحله‌های کمجانب‌مدار آن فرار دارد. مرحله کودکی و نوباوگی جنبش است. و اگر سالهای اخیره چهار دهه را که تئوری جنگ چریکی دارد در وطن ما بین روشنفکران انقلابی جا میافتد در نظر بگیریم زمانی است که تازه پیشرو - ترین گروهها و سازمانهای انقلابی مرحله کار مافی خود - کار درون گروهی - را پایان داده و میخواهند فعالیت خارجی خود را آغاز کنند. در چنین مرحله ای طبیعتاً جنبش انقلابی تشکیل میشود از يك سری هسته ها و گروههای متعدده پراکنده و جدا از توده و در جامعه ای مانند و آن ما که دیکتاتوری حاکم در آن یکی از سیاهترین و فاشیستی ترین دیکتاتورهای تاریخ است این گروهها و هسته ها اگر بخواهند باقی بمانند و به انقلاب مردم خود خدمت کنند باید پیش از هر چیز به جدائی خود از توده پایان دهند. تجربیات انقلابی عام دنیا میگوید که در يك چنین شرایطی گروهها نو پا و پراکنده و جدا از مردم و دیکتاتوری خونخوار حاکم آنها راه درست مبارزه با صبر و بردباری و با اهمیت حیاتی به مخفی کاری دادن به بر طرف ساختن این

دو نقیصه اساسی (پراکندگی جنبش انقلابی و جدائی از توده) پرداختن است. شیوه اصلی مبارزه نیز در چنین شرایطی مبارزه سیاسی است. چرا که فاصله گروهها و توده باید برداشته شود، توده باید آگاه گردد و دشمن باید رسوا شود، و اینها همه در گرو فعالیت سیاسی کردن در بین توده است. جنبش انقلابی هر چه زودتر بتواند به جدائی خود از توده پایان داده و به مبارزات توده راه یافته و در پیشانی آن قرار گیرد، زودتر به وظیفه خود در قبال جنبش توده عمل کرده و بالطبع خود را نیز شکست ناپذیر ساخته است. و در غیر این صورت هم به وظایف خود عمل نکرده و هم خطر نابودی را - اتفاقاً زمانی که در تنهایی است - از خود دور ساخته است.

در یک جنبش شرایطی که مشخصاً و تنها با کار سیاسی و تشکیلاتی مخفی میتوان وظایف خود را انجام داد، و جنبش توده های ناراضی بیش از هر چیز از مسأله فکری و فعالیت سیاسی و تشکیلاتی میخواهد، حکم کردن به اینکه عملیات نظامی این گروههای پراکنده و جدا از توده راه درست فعالیت است، از یکسو حکم نابودی بسیاری از این گروهها را دادن، و از سوی دیگر وظایف جنبش انقلابی را در قبال توده را نغو کردن است.

ایسین خواست رژیم است که گروههای انقلابی را بدون اینکه در میان توده ریشه دوانیده، یا پایگاهی ساخته باشند، و بدون اینکه حتی از طرف توده شناخته شده باشند، در درگیریهای نظامی زیر

ضربه قرار داده یا نابودشان سازد، یا ضربات کمربند بر آنها وارد آورد و در آخرین روز تا آخر توده استفاده کرده موج تبلیغاتی علیه آنها برآورد. اندازه و این ماجرائی است که ما طی چند سال اخیر در وطن خود مرتب شاهد رخ دادش بوده ایم. بسیاری گروههای کوچک به خاطر گرفتن سلاح یک پاسبان، به خاطر منفجر کردن یک اداره دست دهم دولتی و به خاطر تئوری یک مزدور بی ارزش رژیم، در آغاز کار خود به دام دشمن افتاده و دستر فعالیت انقلابیشان هنوز صفحه اول را نگذاشته بسته شده است. سازمانهائی که امروز "تثبیت" خود را اعلام میدارند، از یکسو تا اینجا - و درست به خاطر عملیات نظامی فردی خود و تارساتیهای تشکیلاتی این شیوه کار -

چندین بار ضربات کمروشن خورده اند که برآستی کمر راست کردن از زیر هر یک از آن ضربات خود کاری سترک و اعجاب انگیز بوده و از سوی دیگر عملاً به همه وظایف خود طی این مرحله نه چندان کوتاه، پشت کرده و تلاش اصلی و محور فعالیتشان این بوده که خود را تثبیت کنند. حاصل اینکه کیفیت کار ماطی تمام مدتی که از آغاز فعالیت انقلابی گروهها میگذرد، هیچ گونه تغییری نکرده است. از نظر کمی تخییراتی حاصل شده، سازمانهای انقلابی در حدی متناسب با این شیوه کار گسترش یافته اند، امکانات سازمانها برای تروور و انفجار بیشتر شده، اما در کیفیت هیچ تغییری حاصل نشده است. جنبش انقلابی ۵ سال پیش پراکنده بود، امروز تیز پراکنده است، جنبش انقلابی ۵ سال پیش از مردم جدا بود، امروز نیز جداست. ۵ سال پیش مردم پراه خود میروفتند و انقلابیون پراه خود بدون هیچ پیوندی بین مبارزات این دو بخش، امروز نیز همان داستان غم انگیز است و افزون بر این بوده جان چند صد تن از عزیزترین رفقایمان که در این راه رفته است. و این جدائی و پراکندگی به طور کامل و از دست رفتن اتبمه رفیق در اکثریتش، همه حاصل نخستین عملیات نظامی فردی به جای فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در میان توده است.

در همین جا اینرا بگوئیم که بهیچوجه صحبتمان از درگیریهایی ناگزیر با دشمن نیست. درگیریهایی که در این مرحله علیرغم میل ما پیش میاید و ما باید همیشه برای روبروشدن با آنها آماده باشیم. اما این درگیریهما، در این مرحله عمدتاً دفاعی است. وقتی مورد شناسائی جاسوسان دشمن قرار میگیریم و جاسوس اطلاعات خطرناک از ما بدست میاورد، باید او را برنیم. وقتی مورد حمله تروریستهای دشمن قرار میگیریم باید مسلحانه از خود دفاع کنیم و خلاصه وقتی ناگزیریم برای حفظ خود و حفظ اسرار جنبش دست به اسلحه ببریم، کوچکترین تردیدی نباید نشان دهیم و اینرا هم باید بدانیم که این حالات بی تردید پیش خواهد آمد. هر کس در شرایط پلیسی جامعه ما فعالیت میکند، بورژوا عنصر مخفی باید برای روبروشدن با این حالات آماده کنی دائمی داشته باشند. راستی نباید "قربانی بی آزاری بود" اما نباید هم مرحله را عوض گرفت، نباید هم در این مرحله دنبال درگیری گشت.

يك مثال ميتواند اين تفاوت نظر را خوب روشن كند .
 اگر وظيفه ني را كه در اين مرحله از جنبش بايد انجام دهيم، يعنى دست زدن به فعاليت افشاگرانه، سياسى و تشكيلاتى مخفى در بين توده را تشبيه كنيم بسه عبور كردن از يك جاده * جنگلى پر درخت كه در كار ان گاهگاهى يك پاسگاه ژاندارمرى هم براى جلوگيرى از عبور ما گذاشته باشند، ما ميگوئيم بايد حال كه وظيفه ما در اين جايى كردن اين جاده است نه از بين بردن پاسگاههاى ژاندارمرى - كه بيهيچوجه تواننن را هم نداريم - بايد از تاريخهاى اين جنگل، از انبوهى درختان، از لحظات متدد خواب و غفلت ژاندارمها، از هرامكنى استفاده كنيم براى سپردن اين راه بدون اينكه ژاندارمها خبر شوند وبدون اينكه با آنها در گير شويم - چرا كه كار ما فعلاطى كردن اين راه است. وقت و نيرويمان را بيهوده هدر ندهيم * بگذاروقتي ما از محوطه پاسگاه هسان گذشتيم جاي پائى هم از ما ببينند، يا در حركت برگها و شاخه ها عبور ما را حدس بزنند * ما ديگر گذشته ايم * اما در عين حال اثر در اين مسير جنگلى ژاندارمى سوراخ ما سبزشد، اگر ژاندارمى معين نشده بود، مسير ما راشناخت و مايه * خطر شد، اگر گروهى از آنها ما را غافلگيرانه محاصره كردند تا اسير كنند، اگر كسى از صف ما خواست به ژاندارمها بپيوندد، در هيچيك از اين حالات ما حق نداريم دست روى دست بگذاريم * ما بايد با تهور تمام از راه، وقتا و خود دفاع كنيم * بايد بى تزلزل سلاح بگيريم و هر كس را خواست به هر شكلى سد راه شود ناپود سازيم و بنظر اين بايد سلاح هم داشته باشيم، و بايد از انازكار هم حاطن باشيم كه در مسير خود از اين حوادث خواهيم داشت و خود را براى پذيرن آنها آماده ساخته باشيم * در اين درگيرىها بى ترديد ما نيز كشته خواهيم داد - اما اگاهانه براى جلوگيرى از خوردن ضربه هاى بزرگ، ضربه كوچك را پذيرا شده ايم *

رقاى پيرو خط چريكى با اينكه خود ميگويند معتقدند كه در اين مرحله نه وظيفه ما است كه پاسگاههاى ژاندارمرى را برچينيم و نه ميتوانيم اين كار را بكنيم اما باز ميگويند كه بايد هر چه ميتوانيم در سوراخ خود از اين ژاندارمها بكنيم، اصلاً تا نكنيم نميتوانيم راه برويم - و بنا بر اين اگر

انها هم سراغ ما نیامدند، ما باید سراغ آنها برویم *

حاصلی که از این سراغ زاندارمهارفتن طی این مدت بدست آمد ما این بود که وظیفه اصلی که سپردن راه بوده فراموش شده و همه وقت به درگیری با زاندارمها ی ابتدای جاده گذشته است و بسیاری شهید داده ایم در ازای چند تنی که از زاندارمها کشته ایم ، یعنی داوطلبانه برای بدست آوردن سودی ناچیز

یهائی بسیار هنگفت داده ایم . امری که ما را در این راه از هم جدا میسازد و گوتتهای مختلفمان به جنگل و زاندارمهاست که فعلاً بحث ما نیست . ما در این مرحله عملیات نظامی را در این حد تقریباً اجتناب ناپذیر بر سر قبول داریم و نه بیشتر، بگذار این راه را طی کنیم وظایفی دیگر پیش خواهد آمد، بگذار به قلب جنگل راه بیاییم حسابهای دیگری باز خواهد شد . ترور مزدوران خیانتکار و بد نام دشمن و انفجار وسعت استعماری طبقات حاکم هر چند هیچ گاه خط اصلی و محدود فعالیتهای انقلابی نخواهد گردیده اما در شرایطی، به عنوان شکلی از مبارزه سودمند خواهد شد و آن شرایطی است که از نظر سیاسی همه چیز آماده باشد، شرایطی که این عملیات خود بخود در متن مبارزات سیاسی رشد یافته توده قرار گیرد . نه در شرایط کنونی وطن ما که هنوز اولین گامهای مبارزه سیاسی با دشمن برداشته نشده و کوچکترین تدارکی برای به میدان کشیدن توده ها دیده نشده است. نه در شرایطی که باید به ضرب اعلامیه های "توضیحی" به مردم بفهمانیم که هستیم ، چه کرده ایم، و چرا کرده ایم ؟ و در آخر هم باز نتیجه بگیریم که : " مردم آماده پذیرش آگاهی سیاسی و مبارزه سیاسی نیستند " *

لنین گفت: " ترور در بهترین حالت خود میتواند بعنوان یکی از شیوه های

لحظات تعیین کننده حمله مورد استفاده قرار گیرد " (تاکید از ماست) .

در لحظه تعیین کننده حمله، زمانی که کار سیاسی در بین توده ها انجام گرفته، از نظر ذهنی شرایط برای حمله آغاز گشته، مردم به پوسیده بودن بساط دشمن و به ضرورت برچیده شدن آن پی برده اند و لحظه قیام مسلح توده ها کاملاً نزدیک است، در چنین لحظه ای ترور نیز بعنوان عاملی تمهیح کننده، برای هر چه وسیعتر کشیدن توده آماده، میتواند یکی از شیوه های مبارزه باشد . و این بهترین حالتی است که میتواند ترور داشته باشد .

این آموزش‌رئیس‌لنین را می‌بینید و تجربه و یتنام چگونگی یاد دهند باستان ۲۲ تاریخ مختصر حزب زحمت‌کشان و یتنام چنین می‌خوانیم: «مراوت ۱۹۴۴» اهمیت مرکزی این خطا همراه خلق اعلام نمود: «برای خود اسلحه تهیه کنیم و به خاطر بیرون راندن دشمن مشترک خود را آماده سازیم». در همه جا انقلاب ترویج می‌شد، در بعضی مناطق به‌طور مشخص پایگاه‌های انقلاب-توده ها بی‌بهره منتظر عمل بودند ولی حزب بد آنها رهنمود میداد که زمان مناسب برای انقلاب هنوز نرسیده است. در اکتبر ۱۹۴۴ رفیق هوشی مین شخصاً دستور به تمویق انداختن قیام‌های توده‌ئی در نواحی کانگ‌سوانک، پانگ کان و لان سون را به خاطر مهیا نبودن شرایط اضطروری اجرای آن، صادر نمود. کمیسیون دائمی کمیته مرکزی مبارزه مسلحانه ئی را که به تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۴۴ در فوتای-دینه کا شروع شده بود شد- یداً مورد انتقاد قرار داد و اثرا به عنوان عصیان خرده بورژوازی خواند که قدرت قیام کنندگان را قبل از موعد معین به معرض نمایش می‌گذاشت. حزب پر ضرورت یگاری برد اشکال عالیتر مبارزه به خاطر پیشبرد چنین تأکید کرد. در ۲۲ دسامبر ۱۹۴۴ یک گردان تبلیغاتی مسلح برای آزاد یوت نام در دژوانگ تحت فرماندهی رفیق فونگ‌مین ژاپ ایجاد شد.

آموزش لنین در ویتنام، که بی تردید همه رفقای ما قبول دارند رهبران رفرمیست و آپورتونیست نبود، چنین به کار بسته شد.

طبق آنچه تاریخ انقلاب ویتنام می‌گوید: «مبارزه در این آشوب از سالهای اولیه دهه دوم قرن بیستم آغاز گردیده و سال ۱۹۲۵ را خود میدانم. ئی برای مبارزات سیاسی خود میدانند. از سال ۲۵ تا ۳۰ به طور مشخص برای پیوند یافتن انقلابیون با توده های خلق و ایجاد پایه های استوار در بین کارگران و برای ساختن حزب کمونیست کار شده است.» در سالهای ۲۶ و ۲۷ جنبش انقلابی یاز هم رشد یافت. اتحادیه جوانان ویتنام با قدرت هر چه بیشتر تثاب مل یافت. لخصاً برخاسته از روشنفکران خرده بورژوازی از رهنمود های سازمان خود تبعیت نموده و در معادن کارخانه ها و پلانتاژها خود را «پرولتاریزه» میکردند. آنها امر تبلیغ و ترویج را در بین توده های کارگر انجام میدادند. آنها را سازماندهی کرده، مبارزه آنها را به پیش میراندد و بدینوسیله به طبقه کارگر کمک کرده تا به رسالت تاریخی خویش آگاهی یابند. (ص ۱۳)

بلاخره در سال ۱۹۳۰ حزب خود را بوجود آوردند. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵ نیز مدت ۱۵ سال بطور مداوم و پیگیر تحت رهبری حزب بازنه کار سیاسی و تبلیغ و ترویج در بین توده، آماده ساختن و سازمان دادن آنان و رهبری مبارزاتشان پرداختند. در عرض ۱۵ سال مبارزه لاینقطع از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵ حزب ما اقشار مختلف خلق را بسیج، تربیت و سازماندهی نمود. همچنین نیروی پر توان کارگران و دهقانان را در جهت برقراری اتحاد کارگران و دهقانان تجهیز نمود. بر اساس این اتحاد پایدار، حزب ما تمام نیروهای میهن پرست را در درون یک جبهه واحد ملی یعنی جمعیت ویت مینه گرد هم آورد و نیروهای انقلاب را در سراسر کشور چه در مناطق کوهستانی و چه در نواحی دلتا، چه در روستا و چه در شهرها، سازمان داد. (ص ۲۴ همان کتاب)

پس از این همه سال کار سیاسی، تبلیغ و ترویج بیسن کارگران و دهقانان و سازمان دادن و متشکل کردن آنها و پس از ساختن حزب و جبهه است که تازه، در دسامبر سال ۱۹۴۴، یعنی در آغاز حمله همه جانبه علیه دشمن، حزب یک گردان تبلیغ مسلح تحت رهبری ژاپ تشکیل میدهد. حال ما هنوز سالهای ۲۵ تا ۳۰ ویتنام را نگذرانند هنوز هیچ تدارک ابتدائی ندیده، کمترین کار سیاسی در بین مردم نکرده، یکباره میخواهیم گردان تبلیغ مسلح تشکیل دهیم و با عملیات نظامی منفرد خود خلق را آماده انقلاب کنیم. و انوقت دلیلمان هم برای ضرورت این عملیات و ضد البته راه گریزان از زیر پای پذیرش این حقیقت تلخ که بدام تئوریهای غیر مارکسیستی و ضد مارکسیستی دیره و مارکلا افتاده ایم و کپی برداری از توپاماروها میکنیم وجود گروههای تبلیغ مسلح در ویتنام است.

اری گروههای تبلیغ مسلحانه در ویتنام بودند - هم در شمال و هم در جنوب - و پس از آن گروهها با درک غلطی که ما از آنها داریم از زمین تا آسمان تفاوت داشتند. در شمال، همانسان که دیدیم در استانه حمله همه جانبه به دشمن در سال ۴۴، پس از حدود ۲۰ سال کار سیاسی و تشکیلاتی تدارک این گروهها تشکیل شدند. در جنوب نیز باز در استانه، قیام تاریخی بین تیره تشکیل شدند و تا پیروزی خلق، این گروهها در مناطق سفید به انواع عملیات علیه عناصر و مواضع دشمن دست زدند. بدین ترتیب در جنوب

نیز زمانی بود که خلق حزب و جبهه، رهبری سیاسی داشت، مردم ارتش
 توده نمی داشتند و گروههای تبلیغ مسلحانه نیز در کنار آنها و درست در
 خدمت خط اصلی مبارزه - مبارزه* مسلحانه توده می - دست به عملیاتی
 میزدند، در عین حال کار بین گروههای تبلیغ مسلح نیز بیش از ۹۰ درصدش
 سیاسی و ده درصدش نظامی بود. با گرفتن این ده درصد نظامی هم به
 خدمت نود درصد کار سیاسی، نه چون ما که این نسبتمان معکوس
 است و کار سیاسیمان، در ستر بگوئیم کار " توضیحیمان " در خدمت عمل
 نظامی. ایراد یکی دو تا نیست. کار از اساس نابسامان است. ما هنوز در
 پله اول نردبان پیمان را محکم نکرده می خواهیم خیز بزیم روی پله آخر و
 تازه صحبت اینجاست که هنوز اصلاً گردبانی در اختیار نداریم. آنچه ما
 می کنیم بهیچوجه با صدها من سریشم هم به تبلیغات مسلحانه رفقای ویتنامی
 می جسد. تشبیه عملیات نظامی ما به فعالیت های گروه های تبلیغ مسلحانه ویتنام
 درک مکانیکی و سطحی ما را از این مساله میرساند. ما با آنچه آنها کرده اند
 هزارها فوئنگ فاصله داریم و بدون هیچگونه تردید، اگر همین راهی را که در
 پیش گرفته ایم، ادامه دهیم هرگز به جایی که آنها رسیدند نخواهیم رسید.
 ما خیلی روشن و مشخص کپی برداران مشی چریکی شکست خورده انقلابیون امرس
 یکای لاتین هستیم و نه ذره می بیشتر. آموزش لنین و جریان انقلاب ویتنام به
 همین روشی که دیدید به ما میگوید: " تصور در بهترین حالت خود میتواند
 به عنوان یکی از شیوه های لحظات تعیین کننده حمله مورد استفاده قرار
 گیرد. و ما اگر مارکسیست لنینیستیم و اگر آینده انقلاب مردمان برایمان مهم
 است مجبوریم به این آموزشها و تجربیات توجه کنیم. اگر چه تا امروز نکرده ایم.
 لنین گفت: " نهضتی که در یک کشور جوان آغاز میشود فقط در صورتی میتواند
 موفقیت حاصل نماید که تجربه ممالک دیگر را بکار بندد. " (چه باید کرد ص ۲۷)
 و حال آنکه ما بدون توجه به تمام تجربیات انقلابی کشورهای دیگر عملیات
 نظامی را محور اساس و بنیاد شیوه با اصالت و انقلابی مبارزه اعلام کرده ایم و این غلط است.
 رفیق شهیدمان احمد زاده میگوید: " تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات
 بیات خود ما، راه کلی، استراتژی عام انقلاب را به ما نشان میدهد. این تجربیات

نشان داده اند که مبارک‌کار مسالمت‌آمیز و نه با کار صرفاً سیاسی، و نه با کار مخفی، نمیتوان به پیشرو مردم تبدیل شد و شرایط را با اصلاح برای مبارزه مسلحانه توده‌ئی فراهم کرد. در شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی بناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه سازمان یابد و تنها موتور کوچک مسلح است که میتواند موتور بزرگ توده‌ها را به حرکت درآورد (این موتورهای کوچک و بزرگ را باید توی سر روزیونیستهای خائنین و فرتوت مسکو و احزاب نوکیشان در سراسر جهان، که انحراف بی‌عملی و واماندگیشان باعث بوجود آمدن این چنین تئوریهای مخلوط و زیانباری شده، خورد کرد. ننگ بر این دشمنان خلقها و دشمنان جنبش کمونیستی جهانی) شرایط ذهنی انقلاب در طی عمل مسلحانه، به کمال شکل خواهد گرفت. پیشرو واقعی، پیشروئی که پیوند عمیق با توده‌ها دارد، و قادر به برانگیختن و هدایت و سیع توده باشد تنها در طی عمل مسلحانه، در جریان کار سیاسی — نظامی میتواند بوجود آید. (ص ۱۳۳ تحلیلی از شرایط جامعه ایران) "عینت نیروی چریکی پانزدهم و توانست پایگاههای حمایت انقلابی بوجود آورد، یا مناطقی را آزاد کند، همه گونه امکان برای آموزش سیاسی توده‌ها، تربیت کادرها، تبلیغ سیاسی و غیره قابل تصور است. بقول دبره انوقت میتوان صد ها سخنرانی ایراد کرد، و شنیده نیز خواهد شد." (ص ۱۲۲ همان کتاب)

و اما مبارزه سیاسی در جامعه ماننا نیز باید مسلحانه باشد. پس طبقه کارگر نه در یک جنبش کارگری بلکه در یک مبارزه مسلحانه توده‌ئی شکل پیدا میکند. خود آگاهی مییابد. و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد میگردد. (ص ۱۵۸)

ضعف تئوریک که جنبشها، گرفتار آنست، گریبان شهید عزیز احمد زاده را نیز نهشته و این است که او نیز تحت تاثیر پرت و پلاکوتی‌های دبره قرار گرفته، نظریات غلط او را به عنوان اصول درست پذیرفته و حال این "اصول" من در آوردی دبره را میخواهد به انقلاب ما هم تحمیلشان بدهد و در اینجاست که مجبور میشود (و هرکس دیگری نیز خواهد این کار را بکند مجبور میشود) حتی آنچه را در تاریخ ثبت شده نفی کند، یا دگرگون نشان دهد. میگویید: "تجربیات انقلابی" و "تجربیات خود ما" نشان داده اند که نه با کار مسالمت‌آمیزه با کار صرفاً سیاسی، نه با کار مخفی نمیتوان به پیشرو مردم تبدیل شده و شرایط را به اصطلاح برای مبارزه مسلحانه توده‌ئی فراهم کرد. در

شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی بناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه (و مبارزه مسلحانه هم یعنی عملیات چریکی منفرد از توده) سازمان یابد و تنها موتور کوچک مسلح است که میتواند موتور بزرگ توده ها را به حرکت در آورد .^{۱۰} حال ما از رفقای عزیزای که انچنان دو دستی به این تکرار گفته های دبره چسبیده اند، میپرسیم: کد امیک از انقلابهای معاصر و کد امیک از تجربیات خود ما نشان میدهد که در شرایط کنونی " هر مبارزه سیاسی بناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه باشد ؟ " آیا جز در امریکای لاتین و تجربیات چریکی شکست خورده برخی از سازمانهای انقلابی این قاره، اصولاً هیچ جایی میتوان در انقلابهای معاصر و تجربیات خود ما نظیری برای آنچه ما میکنیم و آنچه رفیق احمد زاده نوشته یافت؟ تجربیات انقلابهای معاصر هرگز چنین کج آموزشی ندارند . ویتنام، کامبوج، لائوس، کوه، چین، البانی، تا انقلاب ب اکثر روسیه . کد امیک چنین تجربه هایی دارند؟ و کد امیک از تجربیات خود ما چنین نشان میدهد؟ تجربه خوب انقلاب مشروطه با انهمه کار سیاسی و تدارکیش؟ یا تجربه شکست خورده سالهای ۲۰ تا ۳۲ که دقیقاً علت شکستش نداشتن یک رهبری آگاه و قادر سیاسی بود؟ شعاع رفقا گمان میکنید اگر فوضاً در سالهای ۲۰ تا ۳۲ مبارزه مسلحانه نمی هم براه میافتاد، اما باز رهبریش بدست همان اپورتونیستهای کمیته مرکزی حزب توده میبود، این مبارزه به پیروزی میرسید؟ اگر چنین عسوری دارید، در لشتباهید رفقا . ما معتقدیم پیش از هر چیز پیروزی انقلاب را یک رهبری سیاسی قادر بر رهبری آگاه، یه رهبری سیاسی برخاسته از رون جنبش توده میتواند تضمین کند ضرورت حیاتی ایجاد حزب کمونیست برای ناخداشی این کشتی همین گونه جاها دیده می شود . درست است که یکی از علل شکست جنبش رشد یافته سالهای ۲۰ تا ۳۲ وطن ما طرح نشدن شعار مبارزه مسلحانه، مسلح نکردن خلق و بر پا نکردن یک جنگ انقلابی علیه امپریالیسم وار تجلع بود . اما هرگز از این نکته نباید این نتیجه را گرفت که پس تجربه این سالها میگویند: حال باید جنبش چریکی براه انداخت و " هر مبارزه سیاسی بناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه باشد " .^{۱۱} رفقای ویتنامی ما میگویند، ما مبارزه نظامی را زمانی شروع کردیم که دشمن را در جبهه مبارزه سیاسی کاملاً شکست داده بودیم . حال ما میخواهیم این

مخروط را روی نوکش بکند اریم • شدنی نیست •

نقصر عظیم‌تد ار کندید نمشدن مبارزه مسلحانه ، مسلح نشدن خلق و آغاز نشدن نیک
بیدار مسلحان نمودن های در سالهای ۴۶ تا ۴۳ بود هم‌اکنون بزرگ و کوچکند یثرائین د وره‌از
جنیش وطن ما همه‌اش بر میزرد د بین‌ملت اصلی وانهمند اشتن رهبری سیاسی قادی و
نداشتن حزب کمسونیست • رفیق شهید احمد زاده می‌خواهد پراکنده گو
ثیهای دیره را به حقانیت برساندو هر که بخواید ناحقی را به حقانیت
برساند، بسیاری حق را نا حق باید جلوه دهد • واین میشود که: "تجربیات
انقلابی ————— معاصر و تجربیات خود ما ۰۰۰ نشان میدهد که ۰۰ در
شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی بناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه باشد و
تتها موتور کوچک مسلح است که موتور بزرگ توده را به حرکت در می‌آورد •"

اگر رفیق احمد زاده امروز زنده می‌بود و می‌خواست این کتاب را بنویسد و قجوب
بیات چهار پنج سال گذشته جنبش خود ما را در پیش چشم داشت و میدید
که در امریکای لاتین هم ان موتورهای کوچک انقدر رکار کرد تا به روغن سوزی
افتاد و اخون توانست کوچکترین حرکتی به موتور بزرگ بددهد، حتما این تکه را
نقل نمی‌کرد و چه بسا که کتابی دیگر می‌نوشت • تجربیات انقلابی معاصر و تجرب
بیات خود ما درستی هیچیک از دیگر قسمت‌های سخنان رفیق شهید احمد
زاد امرانیز نشان نمیدهد • تمام تجربیات انقلابی بدون استثنا نشان میدهند
که درست در جریان کار سیاسی در بین مردم و در جریان سازفاندنی
و رهبری مبارزات توده است که رهبران انقلاب ساخته میشوند و از این طریق
است که میشود پیشرو مردم شد و شرایط را برای مبارزه مسلحانه توده‌شی
فزاهم ساخت • این تجربیات هیچ راه دیگری را نیز نشان نمیدهند • این
مارکلاست که معتقد است رهبر گروه باید کسی باشد که بهتر از همه تیراند
ازی کند (و بدین ترتیب حتما رهبر انقلاب هم بهترین تیرانداز همه گروه‌هاست)،
در هیچ کجای دیگر: "در تجربیات انقلابی معاصر و در تجربیات خود ما •
دلیلی برای درستی این احکام وارداتی نمیتوان یافت •"

در مورد رومی که از رفیق شهید نقل کرد، در بیها از اینهم فراتر کد استه میشود • همینکه نیروی
جریبی پاکرنت و توانست پایگاه‌های حمایت انقلابی بوجود آورد یا مناطقی آزاد کند •
همه گونه امکان برای آموزش سیاسی توده‌ها، تربیت کادرها، تبلیغ سیاسی و

غیره قابل تصور است. بقول دبره، انوقت میتوان صدها سخنرانی ایراد کرد و شنیده نیز خواهد شد. " بدون اینکه آموزش سیاسی به توده ها داده شود بدون اینکه کادری تربیت شود و بدون اینکه تبلیغ سیاسی صورت گیرد نیز وی چریکی پا میگردد، پایگاههای حمایت انقلابی بوجود میآورد و مناطقی را آزاد میکند. حل این معما از حل ناگشوده ترین معماهای جهان دشوارتر است. چریک به تنهایی منطقه آزاد میکند و پایگاههای حمایت انقلابی میسازد. ما فکر میکنیم که امروز تجربیات این چند ساله در دست است و رفقای قهرمان ما پس از انهمه شهید و اسیر دادن تازه میتوانند بگویند " تثبیت " شده اند، بی اسلحه این نظریه روشن شده باشد و بنابراین این از آن میگذریم. امروز دیگر برای جنبش ما حتی برای بخش چریکیش روشن نشده که بدون کار سیاسی در بین خلق و بدون کسب پشتیبانی خلق، تنها نمیشود منطقه آزاد کرد، نه تنها نمیتوان پایگاههای حمایت انقلابی ساخت حتی نمیتوان باقی ماند. مطلب سومی نیز در این مورد از رفیق نقل کردیم باز تأیید همان گفته های دیگر اوست: " مبارزه سیاسی در جامعه ما ناگزیر باید مسلحانه باشد. " و جالبتر اینکه " طبقه کارگر نه در یک جنبش کارگری، بلکه در یک مبارزه مسلحانه توده ای شکل پیدا میکند، خود آگاهی مییابد و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد میگردد. " باز هم همان از راس نشانند منسخر و همان معمای گذشته معلوم نیست وقتی طبقه کارگر که از تمام دیگر اقشار و طبقات خلقی بیشتر برای مبارزه آماده است، بیشتر تشکل پذیر است و بیشتر متعدد پذیرش آگاهی سیاسی آگاه نشده و مشکل نگردیده باشد، آنها چه توده هائی هستند که مبارزه مسلحانه توده ای را برپا میکنند و انوقت طبقه کارگر در جریان آن تازه خود آگاهی مییابد و تشکل پیدا میکند؟ اینگونه نظریات لشکارا نظریات صد درصد غیر مارکسیستی است و باز هم علت پذیرش همان ضعف شورسک ماست.

به چند اصل و باور توجه کنید .

۱ - حرمت توده ها برای مبارزه و کشیده شدنشان به پیثار سیاسی علیه دشمن در گرو آگاهی سیاسی یافتن است .

۲ - آگاهی سیاسی را با هیچ عمل نظامی و تئوری نمیتوان به توده

داد * برای آگاهی سیاسی دادن به توده یایدیکار سیاسی، تبلیغ و تهییج و افشاگری سیاسی در بین توده پرداخت *

۳- سند او مبارزه تود همارا تنها با تشکیلات، با ایجاد سازمانهای کمبازرات این تود هها بوسیله آنها رهبری میشود. یعنی سازمانهای تود های که در هر شرایطی شکل متناسب با آن شرایط بخود میگیرد نمیتوان تضمین کرد *

۴- در شرایط یکتاتوری وطن ما جزا از طریق داری در صد مخفی سیاسی، از هیچ طریق دیگری نمیتوان این سازمانها را بوجود آورده، تود همارا متشکل کرد *

۵- طبقه کارگر بخاطر مجموع شرایط شغلی و حیاتی خود بعنوان یک طبقه از همه دیگر طبقات واقشار خلق برآمده، آوردن به مبارزه، پذیرش آگاهی سیاسی، متشکل شدن و انضباط پذیری آماده تر است * و در جریان انقلاب نیز از همه پایدارتر و استوارتر است و مارکسیست-لنینیستها به همین دلایل طبقه کارگر را طبقه رهبری کننده انقلاب میدانند *

۶- هر چه جوان بیشتر بوسیله سرمایه داری شدن پیش بروند این طبقه از نظر کمیت افزونی یافته و نقشش از نظر کمیت نیز در پیروسانقلاب اهمیت بیشتری میابد. تاجایی که در جامعه سرمایه داری درست همین نقشه ماهیت انقلاب را در گریز ساخته، انقلاب را سوسیالیستی میکند.

۷- رومیق شهید ما بعد زاده از جمله کسانی است که معتقدند جامعه ایران سرمایه داری است و نشود الیسم در ایران کاملاً ناپود گردیده است. حال باز این جمله را بخوانیم "طبقه کارگر (در جامعه ما) در دریک جنبش کارگری، بلکه در یک مبارزه مسلحانه توده ای شکل پیدا میکند خود آگاهی میابد و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد میگردد *

حال این مبارزه مسلحانه توده ای اینجاد درست همانست که "سابق آزاد شده" بوسیله نیروی چریک در مطلب قبلی * ایا اینگونه نظرات هیچ ربطی به مارکسیسم -

لنینیسم دارد؟ این نظر، درست در مقابل آموزش لنین "انضباط مدرسه جنگ است" قرار دارد * و تمام وظایفی را که مارکسیسم - لنینیسم در مقابل طبقه کارگر بعهده که کونستها میکند، نفی میکنند. طبق نظر رفیق احمد زاده که کونستهای ایران هیچ وظیفه ای در مقابل طبقه کارگر وطن خود ندارند *

طبقه کارگر نیز هیچ نیازی به کمک آنها ندارد، وظیفه کونستها و دیگر انقلابیون اینست که همه با هر چه در دست دارند مبارزه مسلحانه (یعنی

عملیات نظامی منفرد) را علیه رژیم آغازکنند. این عملیات نظامی خود بخود منطقه آزاد میکند و تبدیل به مبارزه مسلحانه توده‌ئی میشود و انوقت بعد در جریان این مبارزه مسلحانه توده‌ئی است که "طبقه کارگر شکل پیدا میکند و خود آگاهی مییابد". "لنین گفت:" وظیفه پیشوایان پیروزه با مرت از آن خواهد بود که در تمام مسائل تئوریک پیش از پیش ذهن خود را روشن سازند. پیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهانی بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن مو قعی که به علم تبدیل شده است ایجاب میکند که با آن چون علم رفتار کنند، یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند. این خود آگاهی را که بدین طریق حاصل شد و به طور روز افزونی در حال ضیاء و روشنی است، باید در بین توده های کارگر با جدیتی هر چه تعامتر پرواکنده نمود و سازمان حزب و سازمان اتحادیه ها را هر چه بیشتر فشرده و محکم ساخت" (چه باید کرد؟) مارکس انگلس و لنین بطور مشخص تربیت و رشد مبارزاتی کارگر را در

جریان مبارزات روزمره خود شی، در جریان "جنبش کارگری" میدانند
لنین اعتصاب را برای کارگران مدرسه جنگ میدانند و معتقد است که کارگر باید این مدرسه را طی کند، تا آماده جنگ بشود.

حال رفیق احمد زاده میگوید: "طبقه کارگر (در جامعه ما) ندریک جنبش کارکی بلکه دریک مبارزه مسلحانه توده‌ئی شکل پیدا میکند، و خود آگاهی مییابد". این نظریه رفیق احمد زاده حتی با این گفته جدید رفقای چریک نیز که "ما با اعلام حمایت از هورتون مبارزه صنفی - اقتصادی - سیاسی طبقه کارگر زمینه را برای به میدان کشیدن تدریجی وسیعترین نیروهای طبقه در چهار چوب مبارزات از سطح پائین به سطح بالا یعنی از مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی فراهم میکنیم" (نبرد خلق ۵ ص ۴) در تضاد است.

آخرین نکته‌ئی که در رابطه با این سخن رفیق احمد زاده باید بگوئیم اینست که "مبارزه مسلحانه توده‌ئی" که رفیق گفته، در جریان آن طبقه کارگر خود آگاهی و شکل مییابد، توده‌ئی بودنش یک تعارف است. خود رفیق احمد زاده نیز اینهمه به طبقه کارگر ما بی اعتقاد نیست و منظورش همان مبارزات چریکی و عملیات سامی منفرد است. و این همان نظریه ای است که رفقای چریک بعد از طی

این شعار بیان‌ش کردند: " هرگونه شکل طبقه کارگر تنها حول محور مبارزه مسلحانه عملی خواهد شد " (نبرد خلق ۳ ص ۴۱)

این سخن را نیز از نمن بنمود تا بسراخ دیگر نوشته‌های رفقا برویم " هرگاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و آنستجا روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد نگینند هر یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری - اخلاقی و سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند ، هرگاه آنها یاد بگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دسته جات اهالی بکار برند در اینصورت معرفت توده های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد " (چه باید کرد؟ ص ۳۳)

در مقاله نبود خلق ۳ ص ۲ درباره انحصارات کارگری چنین میخوانیم: " اگر چه در خواستهایی که در این انحصارات مطرح میشد هنوز جزو عقب مانده ترین و ابتدائی ترین در خواستهای کارگری است ولی میتوان امید داشت که در رابطه با تأثیرات مبارزات با برنامه نیروهای پیشتاز که در حول محور عمل مسلحانه صورت میگردد ، اشکال متکاملتری بخود بگیرد " تکامل خواستههای طبقه کارگر (یعنی تکامل سیاسی طبقه کارگر) تحت تأثیر مبارزاتی که محورش عمل مسلحانه است صورت خواهد گرفت . باز نقش محوری و اساسی و عملیات چریکی ، در مبارزات انقلابیون حتی در رابطه با رشد سیاسی طبقه کارگر ادن نسین در جواب ایمن نظریه انحرافی که در زمان او نیز از طرف سوسیال رولوسیونرها طرح میشد ، و درست در همین مورد راه تکامل سیاسی طبقه کارگر گفت: " خواستار تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی طبقه کارگر بودن - این است مهمترین و اصولی ترین وظیفه ما . هر کس که به این وظیفه بی توجهی کند ، همه وظایف کوچک و متدهای جداگانه مبارزه را به خدمت ان در نیآورد ، در راه غلطی گام بر میدارد و به جنبش ضرورهای جدی میرساند . به این وظیفه اول از طرف کسانی بی توجهی میشود که از انقلابیو خواستارند تا با نیروی جداگانه فردی ، جدا از جنبش کارگری در حوزه های توطئه چینی علیه حکومت مبارزه کنند " (مهمترین وظایف ما) همین بر - شتی اینگونه نظریات را اصلاً بی توجهی به ضرورت تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی طبقه کارگر میدانند . و تنها مبارزاتی را تربیت کننده طبقه کارگر میدانند

که خود کارگران در آن شرکت داشته باشند؛ ما بر آنیم که عمل واقعا و
 جدا تبلیغ کننده " (تهییج کننده) و نه تنها تهییج کننده، بلکه آنچه به
 مراتب محترم است تربیت کننده، تنها آن رقابعی است که توده خود در آن
 فعالانه شرکت داشته و محصول روحیات اوست و نه آنچه که با "قصد خاص"
 از طرف این یا آن سازمان به روی صحنه میاید. ما بر آنیم که صدها شاه
 کشتی گاه آن تاثیر مهیج و تربیت کننده بی را ندارد که شرکت دها همساز
 کارگر در جلساتی که منافع اساسی آنها و ارتباط سیاست با این منافع در
 آن مطرح میشوند دارد و این شرکت در مبارزه است که قشرهای تازه و هنوز
 "دست نخورده" پولتاریا را برای زندگی آگاهانه تر و مبارزه انقلابی وسیعتر
 بیدار میکند. (رویدادهای نو و مسائل کهن) و تصدیق میکنید مبارزه بی را
 که لنین مبارزه واقعا و جدا تهییج کننده و محترم تربیت کننده میدانند به
 هیچوجه به گرد مبارزه مسلحانه (عملیات چریکی) نمیشود انجام داد. حال
 باید دید قصد خدمت به خلق بیشتر میچرید یا قصد قبولاندن پرواکنده گو-
 شیهای دیره. نیازی به ذکر نمونه هائی بیشتر از رقای چریک نیست. در هر
 گوشه نوشته ها میتوان دید که از دیدگاه این رقاعطیاتی نظمی فردی که
 البته اسم را هم هر چه تغییر بدیم، مبارزه مسلحانه، مبارزه مسلحانه
 خلق... هیچ تغییری در محتوای آن داده نمیشود) در هر مورد از کساد
 سازی و آموزش خاصه، تابه راه انداختن مبارزات توده بی نقش محوری و اساسی دارد
 عین همین اعتقاد را رقای مجاهد ما نیز دارند. این رقای عزیز نیز
 مبارزه مسلحانه (یعنی عملیات نظامی منفر) را پایه و اساس هرگونه فعالیت
 و تنها "شیوه اصیل" مبارزه میدانند. ما گمان میکنیم در این مورد باز گوش-
 دن همان بحث گذشته ضرورتی ندارد. نظریات یکی است و ایرادات هم یکی.
 شاید در کمیت عملیات رقای مجاهد و چریک اختلافاتی جزئی با هم داشته
 باشند، اما در کیفیت امر نظرها یکی است. هر دو تصور را اساس همه چیز
 میدانند. ما این بحث را با نقل تکه هائی از لنین کبیر به پایان میرسیم و
 میگوئیم که رقاعا اگر مارکسیست - لنینیست هستیم مجبوریم باین آموزشها توجه کنیم
 ما بر آنیم که تنها جنبشهای توده بی که با رشدگاملا روشن
 آگاهی سیاسی و فعالیت انقلابی طبقه کارگر در پیوند هستند، لایق دریافت

لقب اعمال واقعا انقلابی بوده و قادرند کسانی را که برای انقلاب روس واقعا مبارزه میکنند، تشجیع نمایند. ما کاری به مقاومت انفرادی که بی اندازه ستایش میشود و با توده فقط در بیانیه های عریض و طویل و اطلاعیه های چاپی در مورد احکام اجرا شده در ارتباط است نداریم. ما مقاومت واقعی جمعیت را مشاهده میکنیم و عدم سازماندهی، تدارک بد، خود بخودی بودن این مقاومت (که همه در وطن ما ایران به وضوح دیده میشود) به خاطر ما میآورد کسبه چقدر احقانه است اگر شخړه نیروی انقلابی خویش پریها دهد و چه جنایتکارانه است اگر در انجام وظیفه بهتر سازمان دادن و مهیا ساختن توده ها-ئی که در مقابل چشممان مبارزه میکنند اهمال شود. نباید به وسیله تیرانداز بهانه برای شور و موضع تبلیغ و تفکر سیاسی ایجاد کرد بلکه، باید انحصار لحی را فرا گرفت تنظیم کرد، بکار برد و بدست گرفت که زندگی روسیه اندازه کافی بدست میدهد. این است تنها وظیفه شایسته يك انقلابی. اسارها به تاثیر "تبلیغی" قتلها سیاسی که درباره ان در اطاق پذیرائی لیبرالها و قهوه خانه های عمومی زیاد پیچ پیچ میشود سخت مینازند. برای آنها کاری ندارد که برانگیختن هیجانها و جنجالهای سیاسی را جاننشین تربیت سیاسی پرولتاریا سازند (یا انرا بدین نحو تکمیل نمایند) "زروا هیچ دگم تنگ يك تئوری نیم بند سوسیالیستی بردوش آنها سنگینی نمیکند (!) ولی ما برانیم که عمل واقعا و جدا تبلیغ کننده (تهییج کننده) و نه تنها تهییج کننده، بلکه . . . ما برانیم که با قربانی کردن يك انقلابی حتی در ازای ده نفر ریزل تنها در صفوف خویشروی نظمی بوجود میآوریم. صفونی که حتی با نیروی موجود انقدر قنیر است که قادر به انجام تمام کارهایی که کارگران خواستار ان هستند نمیشد. (رویداد های نو و مسائل کهن) " ترور . . . بجای انتشار ساز-مانی نیروهای حکومت، باعث انتشار ان سازمانی نیروهای انقلاب میکند . . . (از چه باید شروع کرد). " تنها با پیشاهنگ نمیتوان فتح کرد، تا زمانی که تمام طبقه و توده های وسیع موافقت خود را با این پیشاهنگ ابراز نکرده اند و به پشتیبانی مستقیم وی برخاسته اند و یا اقلا يك بیطرفی متعادل به حسن نظر اتخاذ نکرده اند . . . سوق دادن پیشاهنگ به یکار قطعی نه تنها حماقت بلکه جنایت محسوب میشود. و اما برای انکه حقیقتا تمام طبقه و توده

هسای وسیع زحمتکش که زیر ستم و فساد سرمایه داری بسر میبرند، چنین هویت
قبعیتی را اتخاذ نمایند تنها تبلیغ و تهییج کافی نیست بلکه تجربه سیاسی
خود این توده ها لازم است. این قانون اساسی تمام انقلابهای بزرگ است *

(مسائل لتینیسیم ج ۱ ص ۱۰۹ - تکیه از ماست .)

همین نکته دیگر نیز در اینجا باید اشاره کنیم آن فرمول "شرایط خاص جامعه" است که
اینهمه رفتار برای زیر پا گذاشتن اصول مارکسیسم-لنینیسم بان مشتمل میشوند. این فرمول
براستی از آن فرمولهای مودی شد که باعث دگرگونی اصول مارکسیسم-لنینیسم و تغییر آن
بجای تلفیق با شرایط خاص میگردد. مارکسیسم - لنینیسم اصولی دارد که در هیچ
شرایط خاصی ممکن نیست نفی شوند یا جانشین پیدا کنند. هیچ فاکت "موجود
در جامعه" نمیتواند مهربانان بر آنها برسد و ما مجبوریم این اصول را بشناسیم
سیم و پاستشان داریم. اینکه گفته میشود برای رهبری انقلاب باید حزب کمونیست
داشت یا انقلاب کار توده هاست، یا توده ها را باید برای شرکت در
انقلاب آگاه و مشکل کرد. اینها اصولی اند که به هیچوجه در هیچ
شرایطی نمیتوان نقیض کرد. اصلاً حرف بردار نیستند. شرایط دیکتاتوری
میتواند مثلاً امر سازماندهی و آگاهسازی توده را دشوار کند، اما نمیتواند
تور را به جای برنشاند. شرایط مختلف میتواند مثلاً شکل تشکیلاتهای توده
ئی را متناسب با آن شرایط دگرگون سازد، اما اصل لزوم مشکل کردن توده ها
را هیچ شرایط خاصی نمیتواند نفی کند. شرایط مختلف میتواند شیوه ها و ابزار
ارهای آگاهی سیاسی دادن به توده را تغییر دهد. در جایی سخنرانی
و خطابه، در جایی رادیو و در جایی اعلامیه، در جایی نشریه و جزوه و در
جایی همه اینها مورد استفاده قرار گیرد. در شرایط مخفی و در شرایطی
علنی. اما هیچ شرایط خاصی نمیتواند لزوم کار سیاسی در بین مردم را بسه
عنوان تدارک انقلاب نفی کند. لنین گفت: "تنها کسانی میتوانند نظریات خود
را در مورد اینکه آیا اصولاً همیشه و حتماً یک تشکیلات مبارز و تبلیغ سیاسی
در بین توده ها ضروری است تخمین دهند که دارای هیچگونه پرسنیپ اصولی
نیابند. خفده اور است اگر در این رابطه به متفاوت بودن موقعیت و بوجود
آمدن یک دوره نوین استناد شود. برای ایجاد یک تشکیلات مبارز فعالیت
کردن و تبلیغ سیاسی راه انداختن در هر موقعیتی حتی اگر این موقعیت

"روزانه مسالمت‌آمیز" باشد، در هر دوره‌ی حتی اگر در این دوره "روح انقلابی" خیلی هم "پائین" آمده باشد، کاملاً ضروری است." (از چه باید شربت کرد)، تکیه‌ها از ماست. لنین در جای دیگر باز در مورد تبلیغات سیاسی و افشاگری سیاسی گفت "هیچ چیز را نه حالا و نه هیچ موقع دیگری نمیتوان جایگزین این کار کرد."

رفسقای عزیز اگر اصول را واقعا دوستی و بسا حرس و ولع تمام نجسیم بهیچ کجا نخواهیم رسید. حتی یک گام درست نخواهیم توانست برداریم. پایبندی به اصول دکماتیسیم نیست. نه دیگران را بدان متهم کنید و نه خود از چنین اتهامی بترسید. اگر مارکسیست لنینیست هستیم باید ایمان استوار به اصول جهانشمول این اندیشه انقلابی داشته باشیم وگرنه مدعیانی بیشتر نخواهیم بود.

شرایط خسان جامعه را بسایند شناخت بدون شناخت این شرایط خاص هم هیچ کاری نمیشود کرد اما اصول و آموزه‌های مارکسیستی - لنینیستی را هم باید با خلاقیت تمام با آن شرایط خاص تلفیق داد.

ما معتقدیم همانسان که نمیشود از روی "خرده فرمایشات" هاریگلا و دیره و از روی حرکت‌های در هم و بر هم "موتورهای کوچک" در امر یکای لاتین برای انقلاب ایران نسخه تهیه کرد، و این کار که تا کنون شده غلط بوده و زاینبار از روی تجربیات انقلابی ویتنام، کابوچ و چین کره و روسیه نیز نمیشود برای انقلاب ایران کپی برداشت و چنین کاری هم اگر بشود غلط است. این انقلابها هر یک گنجینه‌ای از تجربیات گرانبهای انقلابی اند. اما به شرطی ما امکان استفاده از آنها را خواهیم داشت که به آنها و هم چنین به جریان پیاده کردن تجربیاتشان در جامعه خود برخوردی انتقادی و خلاق، برخوردی مارکسیستی - لنینیستی داشته باشیم، نه کپی برداری

و نه زیر اصول زدن. هیچیک نمیتواند سرنوشتی جز به بیراهه افتادن و شکست برای مبارزات ما داشته باشد، و این هر دو بیماری متأسفانه امسوز گریبانگیر جنبش ماست؛ هم کپی برداری و نسخه سازی طبق فرمولهای من‌در-وردی "موتورهای کوچک و بزرگ" و هم زیر یا گذاشتن اصول یا تشبیه فرمول

"شرایط خاص جامعه" تا زمانی که خود را از این بیماریها که بودها و بی
 میلاتیها نجات ندهیم، همه قربانیها نیز کاری از پیش نخواهند برد. اینرا
۵ سال است در ایران میبینیم و بیش از ده سال است در امریکای لاتین دیده
 شده. بدون تعصب، بدون ترس از انتقاد و تنها و تنها با خواست خدمت
 به خلق بکوشیم تا خود را از چنگال اینهمه نلبسامانی نجات دهیم. انچنان
 پی استوار و پی خدشه و اصولی برای جنبش خلقمان بنیان گذاریم که از
 هم اکنون بتوانیم در افق فردای نزدیک و دور پیروزیهای درخشان
 ایندها را تا نیل به سوسیالیسم و کمونیسم به روشنی تمام ببینیم.

۲ مبارزات توده را نفی کرده و اصلاً ضرورتش را نمیبینیم، توده را به نسا
 اماذگی و تسلیم طلبی متهم میکنیم.

و خراب آید در آوار غریب لعنت بیدار محرومان
 هرخیال کج که خلق خسته را با آن نخواها نیست
 مرغ امیسن "نیسا"

این سخن را که "انقلاب کار توده هاست" امروز دیگر حتی "قهرمانان تکتاز"
 جانشین توده نیز مجبورند بپذیرند و در برابر قاطعیت درستی و حقانیتش
 سکوت کنند. اما گویا صحبت اصلی اینجاست که این توده ها، چگونه آماده
 میشوند، برای انقلاب کردن چه پروسه ای را باید طی کنند، تا برسند به جایی
 که تنگ بدست بگیرند و مسلحانه علیه دشمن خود مبارزه کنند؟ راه درست
 طی این پروسه را هرکسی هم - لنینیسم و تجربیات انقلابی جهان، راه انجام
 مبارزات توده ای، از سطح پائین به سطح بالا، از مبارزات پراکنده به
 مبارزات متحد و از مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی گفته اند. راهی که
 در مسیر آن توده، در جریان تجربیات مبارزاتی خود، به ضرورت برداشتن
 تنگ و به ضرورت سرنگون کردن رژیم حاکم پی میبرد. لنین گفت "لنصاب مد -
 رسه جنگ است." این آموزش لنین به ما میگوید که چنان میتوان توده را
 برای جنگیدن با دشمن آماده کرد. لنصاب خود جنگ نیست اما مدرسه

جنگ است و تا این مدرسه طی نبود، نمیتوان برای جنگیدن آماده شد. پس راه درست آماده کردن توده برای انقلاب کردن، رشد دادن آگاهی سیاسی و روحیه مبارزاتی توده است در جریان مبارزات خودش. توده اگر بیکار خود را با دشمن از مبارزه برای خواستهای اقتصادی روزانه آغاز نکند و در جریان همین مبارزه روزمره، مسالمت آمیز و اقتصادی ماهیت دشمن را نشناسد هرگز نخواهد توانست خود را برای انقلاب کردن آماده کرد. این تجربه هیچکس نمیتواند جای تجربه توده را بگیرد. توده خودش باید مبارزه را تجربه کند.

استالین گفت: "مطلب بوسرا این نیست که قسمت پیشاهنگد ما مکان بقاء پرزیمم کهنه و انقراض حتی آنرا فهمیده باشد. بلکه مطلب بر سر این است که توده ها، میلیونها توده مردم به این ضرورت پی ببرند و برای تقویت پیشاهنگ حاضر شوند. اما توده ها اینرا فقط از روی تجربه شخصی خود میتوانند لمس بکنند. موضوع بر سر اینست که به میلیونها توده مردم امکان داده شود تا از روی تجربه شخصی خود ضرورت و لزوم انقراض حکومت قدیم را بکند و چنان اشکال مبارزه و چنان اشکال تشکیلاتی انتخاب شود که توده ها بتوانند از روی تجربه، به سهولت صحت شعارهای انقلابی را دریابند. این است وظیفه." (درباره اصول لنینیسم ص ۱۰۷)

بدین ترتیب مبارزات توده هر یک هر چند مهم باشد، هر یک را باید صرفاً اقتصادی باشند، بازگای اند در بیرون این راه شکست خوردن یا پیروزی نشان نیز، تغییری در نتیجه نهاییشان نمیداند. مهم اینست که توده متحداً وارد مبارزه شود. درست است که پیروزی این مبارزه و عقب نشینی دشمن، توده را به مبارزه امیدوار تر میکند، اما تجربه ای که توده باید بکند، در جریان مبارزه است، چه پایانش شکست باشد و چه پیروزی، چه به خواستهای مطرح شده برسد و چه نرسد، در هر دو صورت او مبارزه را انجام داده، و در جریان مبارزه همه درسهایی را که در این مدرسه جنگ باید آموخت آموخته است و راست این است که هیچ مدرسه دیگری نیز برای آماده ساختن توده، جهت جنگ با دشمن نیست. بنا بر این مبارزات توده، مبارزات اقتصادی، اقتصادی - سیاسی و سیاسی توده، گامهایی هستند که باید برداشته شوند، تا توده آماده گردد، برای گرفتن تفنگ و وارد شدن در یک جنگ انقلابی.

حدود ۸۷ سال از آغاز فعالیت خارجی گروه‌های انقلابی و ۶۵ سالگی از آغاز عملیات چریکی در ایران میگذرد. طی این مدت جنبش‌ها صدها شهید و هزارها آسیر داده است. طی همین مدت توده‌های مردم وطن ما نیز کارگر و دهقان، روشنفکر، روحانی و بازاری، مبارزه کرده‌اند و آمادگی خود را برای پیکار با دشمن مشترک خلق‌های ایران، امپریالیسم و ارتجاع شاهی، عملاً اعلام داشته‌اند. توده‌های قهرمان مردم وطن ما حتی پیش از آنکه ما مبارزات چریکی را شروع کنیم و پیش از آنکه "انقلاب در انقلاب" دبره برای ما "راه حل" بیاورد، با این رژیم فاشیستی و ضد خلقی در هر مناسبت مبارزه کرده، و ایستادگی خود را، در برابر خیانت‌ها و جنایات نشان داده‌اند. تظاهرات پرشکوه هفتم و چهارم جهان پهلوان تختی دلاور که حدود نیم میلیون از مردم وطن ما در آن شرکت داشتند و با مشت‌های گره کرده فریاد "تا مرگ این دیکتاتور نهضت ادامه دارد" سر میدادند، پیش از دست‌یابی ما به "راه حل‌های" دبره بود. مبارزات مردم تهران علیه گران شدن بلیط اتوبوس، که رژیم فاشیستی و دزد پهلوی را مجبور به عقب‌نشینی کرد، و تمام مردم تهرانی را از دانش‌آموز تا بازاری و روحانی، درگیرش ساخت و برآستی نسلی نوتوبیت کرد، پیش از آغاز عملیات نظامی ما بود. انصاف وقتی بیاید آن دوران می‌آید، بی اختیار این سخن لنین به ذهن می‌آید که گفت: "ما قادر به انجام این کار هستیم، که مانع آن شویم که پلیس هرگونه اعتصاب و هرگونه تظاهرات را مخفی سازد" زیرا توده‌هایی که خود بخود بیدار میگردند، از صوف خود نیز، به تعداد روز افزونی، انقلابیون حرفه‌ای بیرون خواهد داد (بشرط اینکه ما به این فکر نیفتیم که با اهنگ‌های مختلف کارگران را دعوت به درجا زدن نمائیم)" (چه باید کرد ص ۳۸۹).

مردم ما و بویژه طبقه کارگر قهرمان، علی‌رغم جدائی ما از مبارزاتشان، هدام‌طور خود بخودی مبارزه کرده‌اند و این مبارزاتشان نیز روز بروز وسعت بیشتر گرفته است. و ما نیز استوار و مصمم ایستاده‌ایم که به هیچ عنوان نپذیریم در قبال این جنبش خود بخودی توده و وظیفه‌ای داریم. سرسختانه ایستاده‌ایم که اصلاً ضرورت مبارزات توده را نفی نکنیم. و بخود گذاشتن این مبارزات

در شرایطی که مبارزات خود بخودی توده بی دری و وسعت مییابد و از ما کار سیاسی و کار تشکیلاتی بیسترس و باز هم بیشتری را طلب میکند، به تهور قوه نوکران رژیم و تک دشمنان سیاهکار کارگران پرداختن و این را "توده شی کردن مبارزه مسلحانه" خواندن، معنائی جز این نمیدهد - راست این است که در تئوریهای غلط ما و در کبیله هائی که از انقلابیون خرده بورژوازی آمریکای لاتین و آن روشنفکر فرانسوی برداشته ایم هیچ جایی برای مبارزات توده ها نیست و به هیچ عنوان نیازی بلزوم مبارزات آنها احساس نمیشود. ولی چه بهره و چه ماریکلا خواهند و چه نخواهند، چه ما کبیله برداران اند انکاران خواهیم چه نخواهیم، توده ها مبارزه خواهند کرد، همانسان که تاکنون کرده اند و از طریق همین مبارزات اقتصادی، اقتصادی - سیاسی و بلاخره سیاسی خود است که - اگر در میان ما انقلابیونی یافت شوند که ککشان کنند - به ضرورت مبارزه مسلحانه - نه، بی خواهند بود و برای انجام آن قیام خواهند کرد.

برای مارکسیست - لنینیستها روشن است که بگفته لنین: "مقاومت کارگران از واقعیت زندگی خود آنان سرچشمه میگیرد و در جریان این مقاومت و مبارزه توده شی است که طبقه کارگر با دستیاری روشنفکران انقلابی و فعالیت سیاسی و سازمانی آنها به خود آگاهی سیاسی رسیده، برای بدست گرفتن قدرت سیاسی آماده میشود." بنابراین

۱- تسوده ها خود بسا دشمنان خویش مبارزه میکنند و در صورت تنها ماندن نیز، این مبارزه را بطور خود بخودی انجام خواهند داد.

۲- توده ها برای اینکه آماده انقلاب گردن شوند، باید در تجربه مبارزاتی خود به ضرورت انقلاب پی ببرند. و هیچ راه دیگری هم وجود ندارد و حال ما اگر می خواهیم توده های طبقه کارگر و دیگر اقشار و طبقات مردم معاصر که همه بدون استثنا از ما بیس اند، برای دست زدن به مبارزه مسلحانه توده شی آماده شوند، باید به این جدائی خود از توده پایان دهیم و آنها را مبارزات قهرمانانه آنان را به چشم حقارت ننگریم. در میان آنها رفته و وظایف خود را در قبال آنان انجام دهیم. و این وظایف ما به هیچوجه جنگ تن به تن یا دشمنان طبقه کارگر نیست بلکه فراهم کردن انجمنان شرایطی است که در آن شرایط طبقه کارگر و دیگر توده های خلق بتوانند به آگاهی

سیاسی و ابزار تشکیلاتی لازم برای انقلاب کردن دست یابند • وقتی میگوئیم باید به مبارزات قهرمانانه توده به چشم حقارت ننگریم، بر ما خشم میگیرد که "چه کسی چنین کرده است؟" در تابستان سال ۵۲ کارگران قهرمان گروه صنعتی ملی با درخواستهای اقتصادی چند، دست به اعتصاب زدند • رژیم ضد کارگری پهلوی کوشید همان ساعات اول به این اعتصاب پایان دهد • لیکن کارگران با وحدت خود و با تاکتیکهای خلسی که زدند، از جمله بردن خانواده هایشان به کارخانه، همه توطئه های دشمن را خنثی کرده، پسه مبارزه ادامه دادند • کارگران گروه صنعتی ملی در تهران و در شهرستانهای شمال همزمان و هماهنگ به اعتصاب خود ادامه دادند و در تهران با بردن زن و فرزند خود به کارخانه، در واقع کارخانه را تصرف کردند • این کارگران دلاور قهرمان علیوغم تمام سختی ها و دشواریها و خطرات مدت ۵ روز به اعتصاب خود ادامه دادند تا بالاخره کافرما و رژیم ضد کارگری را مجبور ساختند، قلا بخشی از خواسته هایشان را بپذیرد • این اعتصاب يك اعتصاب پیروزند بود که اگر انقلابیون، در جریان ان طی این ۴۵ روز و روزهای پیش از ان که تدارک این اعتصاب بطور خود بخودی بوسیله خود کارگران دیده میشد، شرکت کرده و به رهبری ان پرداخته بودند و کوشیده بودند دیگر کارگران قهرمان ایران را - که آنها نیز آماده مبارزه اند - به پشتیبانی از برادران اعتصابیشان وادارند؛ تبدیل به بیکاری عظیم ر سازمان یافته میشد که هر قدرتی را در برابر خود و خواستهایش مجبور به تسلیم میساخت • اما هیبت که ما زمانی که باید سازمان جامع الاطراف را برای شرکت فعالانه، در چنین روزی در این اعتصاب و دیگر اعتصابات میدادیم، سرگرم خود بودیم و ضعف ظهور و انحرافات ایدئولوژیکمان به ما امان نمیدادند که فراتر از زور تلفنگ تنهای خود، قدرت دیگری را در جامعه ببینیم و تاسف اور اینکه، حال هم به جای اینکه به انتقاد از گذشته خود، به انتقاد از بی عملی خود در قبال این طبقه قهرمان و آماده بیکار، به انتقاد از وظیفه شناسی خود در قبال این توده رزمجو و په تحلیل درست این مبارزه عظیم بپردازیم، بسرای سروش گذاشتن روی همه ضعفهای خود و همه را بگردن "ناآگاهی و ناآمادگی" کارگران گذاشتن، با یکی از عقب مانده ترین کارگران این کارخانه (زهرا)

به گفتگو میشینیم و میکوشیم تا در وجود او سبیل و نمونه کارگران وطنمان را ارائه دهیم. در حالی که او از کارگران پیشرفته وطن ما سالها عقب است. مائوسه دون گفت: "غالباً اتفاق میافتد که توده ها از ما جلو میافتد و علاقه شدیدی به پیشروی دارند حال آنکه رفقای ما چون نمیتوانند آنها را رهبری کنند به دنبال برخی از عناصر عقب مانده میروند و نظرات آنها را منعکس میسازند و بالاتر از همه نظرات آنها را اشتباهها به جای نظرات توده های وسیع میگیرند." (نقل قولها ص ۴۲-۱۴۱) و جالبتر اینجاست که در پایان این گفتگویمان نیز نتیجه میگیریم که: "در پایان یک اعصاب پیروزند و ضعیف کارگران از این قرار بوده در حدود ۳۰۰-۴۰۰ نفر از فعالین اعصاب از کارخانه اخراج شده بودند. عده زیادی به زندان شهرستانی رفته و شکنجه شده بودند و رویهمرفته همه کارگران، اسم از اخراج شدگان و کارگرانی که ۱۶۵۰ تومان را گرفته بودند، بار دیگر مژه سرکوب اریامهری را چشیدند و ضربه سختی خورده بودند، بدون اینکه بتوانند متقابلاً به دشمن خونخوار ضربه بزنند." (تکیه از ماست) (نبرد خلق ۳ ص ۳۵-۳۴) رفقا! این با تحقیر به مبارزات توده نگریستن نیست! این پوزخند زدن به مبارزات توده نیست! ما مدعی مارکسیست - لنینیست بودیم و مارکسیست - لنینیستها طبقه کارگر را رهبر مبارزات خلق میدانند. آیا رفقا این به مسخره گرفتن (از اینکه چنین لفظی بکار میبریم از طبقه کارگر قهرمان ایران عذر میخواهیم) یکی از بهترین نمونه های مبارزه طبقه کارگر وطن ما نیست؟ اری رفقا، ما مارکسیست - لنینیستها، به یک اعصاب ۴۵ روزه هزار کارگر که خود و زن و فرزندشان در آن درگیر بودند، با چشم حقارت مینگیم که! "توانسته ضربه ای به دشمن بزند" و با یک بمب منفجر کردن خودمان، صفحه ها سیاه میکنیم که این "فریاد خشم خلق بود". اری رفقا ما "تنها سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر" چنین بمبارزات طبقه کارگر مینگیم.

بگذرید ببینیم پیشوایان ما به اینگونه مبارزات چگونه برخورد میکردند:

انگلس در کتاب "شرایط زندگی طبقه کارگر در انگلستان" به نقل جریان یک مبارزه اعصابی شکست خورده میپردازد که داستانش به اختصار چنین است:

در سال ۱۸۴۲ بین از ۳۰ هزار کارگر معادن ذغال سنگ مرکز و شمال

انگلستان که در وضع بسیار بدی بسر میبردند دست به اعتصاب میزنند . این اعتصاب ۱۹ هفته طول میکشد و طی این ۱۹ هفته کارفرمایان هر چه میتوانند علیه کارگران توطئه چینی میکنند . در ابتدای کار صاحبان معادن با استفاده از نفوذ خود در دستگاههای دولتی کارگران را از نظر قانونی "محکم" کرده و میکوشند به این ترتیب آنها را بر سر کار بازگردانند ، اما نمیشود . سپس به تلاشهای تفرقه اندازی در صفوف متحدشان میپردارند ، اما کارگران وحدت خود را حفظ کرده به اعتصاب ادامه میدهند . و بالاخره اندک پس اندازهای کارگران تمام میشود ، آنها از دکانداری که در محل بوده و آنها را میشناختند نسبه گرفته ، به سختی تمام با گرسنگی و فقر سر میگردانند و تسلیم نمیشوند . کارفرمایان دکانداران را از نسبه دادن به آنها منع میکنند . آنها باز هم تسلیم نمیشوند . آخرین فکری که به ذهن کارفرمایان میرسد ، این است که کارگران و خانواده هایشان را از کلبه های گلپتی که در محل معادن بوده بیرون کنند و بعنوان اینکه خانه ها مال ماست آنها را از این کلبه های خرابه بیرون میکنند . انگلس میگوید : " بیش از ۳۰ هزار کارگر با زن و فرزند ان خود به بیابانها ریخته شدند . در رنگار جاده ها و در شیار زمینهای شخم شده ، در زیر درختان ، با شکم گرسنه و در نهایت تیره روزی خوابیدند و باز هم تسلیم نشدند . تا بالاخره کارفرمایان مجبور شدند از اسکاتلند و مناطق دیگر کارگر جدید آورده و دوباره کار را در معادن براه انداختند و این اعتصاب پایان یافت . انگلس در پایان به این اعتصاب چنین برخورد میکند : " بار دیگر کارگران علی‌رغم صبر بینظیرشان مجبور شدند در مقابل قدرت سرمایه تسلیم شوند ، اما این مبارزه بیفایده نبود . اول از همه این اعتصاب ۱۹ هفته ای ، معدنچیان شمال انگلستان را برای همیشه از مرگ فکری بی که تا ان زمان در ان قرار داشتند نجات داد . آنها از خواب بیدار شده اند ، برای دفع از منافع خود هوشیارند و وارد جریان معدن و بویژه جریان نارگران شدند . اعتصابی که در ابتدا وحشیگری کارفرمایان را روشن نمود ، برای همیشه مخالفت کارگران را استوار ساخت و حداقل دو سوم آنها را بحدل به طرفداران جنبه رحرارتیستمان نمود . در بر گرفتن چنین ۳۰ هزار نفری از افراد همم و با تجربه برای چارتمتها ، دار

اهمیتی عظیم بود. (شرایط زندگی طبقه کارگر در انگلستان ص ۲۹).
 این برخورد انگلس است به یک اعصاب که پایش نیزان بوده که خواندیم. و انهم برخورد ماست به اعصابی که بالاخره به برخی از خواستهای خود نیز رسیده است. باید اعتراف کنیم رفقا که ما از مرحله پرتیم، یا انگلس از مرحله پرت بوده، شاید هم همان داستان "شرایط منحص" است. به اعتقاد ما، این برخورد به مبارزه‌ی چنین شکوهند از مبارزات طبقه کارگر و همچنین گزارشمان از زهرا، نه یک برخورد و گزارش غیر مارکسیستی، بلکه یک برخورد و گزارش کاملاً ضد مارکسیستی است.

آنهایی که میخواهند مسئله رهبری طبقه کارگر را دست بهاندازند، از عناصر عقب ماندگی مانند زهرا، سمبول میسازند؛ و آنهایی که به مبارزه توده هیچ گونه ایمانی ندارند، چنین نتیجه گیری از چنان مبارزتی میکنند.

در گزارش دادن از چنین اعصابی ما اگر بخواهیم با کسی از خود کارگران صحبت داشته باشیم باید سراغ یکی از آنهایی برویم که "یروز موقع نهار، بیج کار نکردن را توی کارگرها" راه انداخته اند؛ یا سراغ یکی از آنهایی که "خیلی عصبانی بودند و بسا چاقو دنبال رئیسها میدویدند" یا سراغ کسانی که در پایان اعصاب به سراغ فورمنها رفته و میگویند: "برو به ایروانی بگو اگر حق ما را ندهد و کارگران اخراجی را برنگرداند، کارخانه را به آتش میکشم و خودم را هم میکشم".
 میدانی که ما از جان گذشته ایم و از هیچ چیز نمیترسیم. برو به اربابست بگو اگر به درخواستهای ما رسیدگی نکند، در همین جا اول ترا میکشم بعد خودم را؛ (افتخار به قهرمانی و شهامت این کارگران دلاور). اری رفقا، باید سراغ یکی از اینها، اینهمه کارگر قهرمان و ترتیب دهند اعصاب میر-فتیم نه سراغ "کارگرنه آگاهی که ایروانی را انسان نیکوکاری میداند" / همه نقلها از همان گزارش است)

ما در انتخاب خودمان در چنین مسواری، یعنی عملاً میخواهیم به رفقای هم سازمانی خودمان، به سازمانهای کمونیستی و غیر کمونیستی دیگر، به خود طبقه کارگر و به تمام دیگر اقشار و طبقات خلق و حتی به دشمن بگوئیم که: ببینید این است طبقه کارگر و چنین طبقه‌ی است که قدرت رهبری انقلاب و امکان بدست گرفتن قدرت سیاسی و قدرت ساختن

سوسیالیسم را دارد؟ و خود تصدیق میکنید که زهرا جز این را به دوست و دشمن نشان میدهد. تازه از اینهم گذشته اگر بر فرض دسترسی به کارگر دیگری نمیداشتیم - که این خود عذر بدتر از گناه است چون در چنین موا - ردی، هر کارگری حاضر است با ما به گفتگو بنشیند، با حرارت تمام برای مسأله حرف بزند و با دقت تمام به حرفهای ما گوش بدهد - ولی به فرض هم که ما راهی جز چاپ همین گزارش نمیداشتیم، اقلاً نتیجه گیری از آن میباید جز این میبود. نتیجه گیری ما باید چنین میبود که: این اعتصاب گذشته از اینکه به برخی از خواستههای فوریش رسید، ایروانی و رژیم ایروانیها را در برابر کارگران رسوا ساخت، کارگران را به قدرت اتحاد خود آگاه ساخت و نمونه خوبی، حتی برای کارگران عقب افتاده و نا آگاه بدست داد. تا جایی که کارگری چون زهرا میگوید: "کارخونه مال ما شده بود، همه با هم مثل خواهر و برادر یکی شده بودیم" - هر چند اعتصاب خود بخودی بود و ما به خاطر تقصیبات بسیار کار خود از آن جدا بودیم، اما باز در اثر همان پیچ های خود کارگران، آگاهی کارگران را این اعتصاب تا حدی بالا برد، بطوری که حتی آدمی مثل زهرا، که تا دیروز میگفت: "ایروانی انسان نیکوکاری است که لطف کرده و کارخانه شی برای انداخته تا عده شی بتوانند از برکت وجود او نان بخورند"، حال پس از این اعتصاب میگوید: "اون حق ما رو خورده، از کار ما استفاده میکنه و ثروت مند میشه، انوقت اگر ما بخوایم حرف بزنیم به ژاندارمه پول میده که ما رو بزنند، همون پولهای تو که از خودمون گرفته میده." یعنی حتی کارگری نا آگاه مانند زهرا، پس از این اعتصاب هم به رابطه استثمار شدن خودش با پولدار شدن ایروانی؛ و هم به رابطه ایر - وانی و ژاندارم شاه پی برده و اگر ما کمکن کنیم حتی او، که کارگری عقب ما - نده است به همه آنچه انقلاب ما خواستارست پی خواهد برد. تاثیر این اعتصاب آنقدر بود که نه تنها بر کارگران خود کارخانه، بر خانواده ه - شان نیز اثر گذاشت. از جمله زن گوشه نشینی مانند مادر زهرا را، ایسن اعتصاب به فکر واداشت که "اخره ۲۴۰ تومن هم شد حقوق؟ ما فقط ۱۱۰ تومن اجاره این تک اطاق رو میدیم - میبینی که نه اب داره نه برق." ۱۳۰ تومن میونه، باهاش چکار میتونیم بکنیم؟ قند گرون، شکر گرون، روغن

کرون، همستگی کارگران اعتصابی در جریان این اعتصاب تا بدانجا میرسد که کارگری مثل زهرا میگوید، در پایان کار وقتی به سرکار میرفتیم من همسایه کارکرای اخراجی بودم. و همستگی دیگر کارگران با کارگران این کارخانه بچنان سطحی میرسد که اگر نه دقیقاً و مشخصاً با اعلام پشتیبانی، ولی بهر صورت در همان روزها، کارگران کفش‌بلا، شیرپاستوریزه و اوج نیز دست از کار می‌کشند. و همه اینها نشان می‌دهد که، اری "اعتصاب مدرسه جنگ است." و در هر اعتصاب چه به خواستهای فوری خود برسند و چه نرسند، کارگران اعتصابی، همداری برای جنگ آماده میشوند. حال ایسا این نتیجه گیریم که می‌گوئیم: "رویه‌مرفته همه کارگران، اعم از اخراج شدگان و کارگرانی که . . . اتومان را گرفته بودند، بار دیگر مرز سرکوب آریامهری را چشیده، و ضربه سختی خورده بودند، بدون اینکه بتوانند متقابلاً به دشمن خونخوارشان ضربه بزنند"، از انچنان اعتصابی عظیم که جرسی از نتایجش را ما دیده ایم، ایمان ما را به طبقه کارگر و کلابه توده‌ها و ایمان ما را به مبارزات آنها نشان می‌دهد؟ یا نه برعکس شاهد بی‌ایمانی ما به این قدرت تاریحساز است؟ این قضاوت‌شما خود وقت است.

مارس و انگس در باره این اعتصابها و نتایجش برای کارگران می‌گویند: " گاه کارگران پیروز میشوند، ولی این پیروزیه‌ها، تنها پیروزیهایی گذرنده است. نتیجه واقعی مبارزه آنان، کامیابی بلاواسطه آنان نیست بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است" (تاکید از ماست) (مانیفست حزب کمونیست ص ۷۲) . به مبارزات طبقه کارگر باید چنین برخورد کنیم، تا برخورد مان برسد خوردی کمونیستی بشود و تا نشان دهد که ما به توده و پیه نیروی تاریخ ساز توده، ایمان داریم، وگرنه هرکس حق دارد ما را به بی‌ایمانی به توده متهم سازد .

راستین است رفقا، کمترین اعتصاب نتایج بسیار ارزنده‌ئی برای کارگران اعتصابی داشت. ده‌ها تشنان را به انقلابیون تمام عیار تبدیل کرد و پس‌دو انقلاب را در ذهن آماده اکثرشان پلشتید. اما باز در قیاس‌ها آنچه میتوانست و می‌بایست بشد، اعتصابی بود ناقص. می‌بایست طی این اعتصاب بطور مدام در رابطه با مسائل روزمره مطرحه بین کارگران ده‌ها اعلامیه افشا

کننده و آموزش دهند در بین خود آنان و دیگر کارگران ایران پخش عیاشد .
 میبایست طی این ۴۵ روز سکه برای يك اعتصاب کارگری در وطن مامدتی پس
 طولانی است کارگران سراسر ایران بوسایل مختلف به پشتیبانی از کارگران
 اعتصابی دعوت میشوند . میبایست شعارهای سیاسی بخصوص علیه دیکتاتور
 حاکم و فروش استقلال ایران در بین کارگران اعتصابی طرح میگردد، میبایست
 این اعتصاب به اعتصابی سراسری در تمام ایران، یا حداقل در تهران، تبدیل
 میشد و این امر با آمادگی که برای مبارزه در طبقه کارگر وطن ما وجود
 دارد عملی بوده و انوقت در صورتی که چنان میشد، محمد رضا شاه دیکتاتور
 تور و خائن و تمام دستگاه ضد کارگریش را به عقب نشینی و امید داشت . قدرت
 طبقه کارگر را به کل این طبقه و به تمام طبقات و اقشار جامعه، به دست
 و دشمن این طبقه نشان میداد و تعرضها هزار بار بیش از این میبود .
 و اگر آنچه میتوانست و میبایست بشود، نشده، این دیگر تصویر ماست و تقصیر
 نه تصویر طبقه کارگر و وطنمان . اگر آن ضربه‌ئی را که میتوانست و میبایست به
 رژیم برسد نزد تصویر وظیفه شناسی و بی عملی ماست . نه تصویر توده های
 کارگر . آنها آمادگی خود را برای بیکار همیشه نشان داده اند . آنها هیچ
 کوتاهی نکرده اند . این مائیم که کوتاهی کرده ایم و کوتاهی میکنیم . این
 مائیم که گرفتار خودیم و باید مصفاانه بپذیریم که هر نقصانی در این اعتصاب
 و هر يك دیگر از مبارزات توده های مردم و وطنمان دیده میشود، انتقاد شرمطور
 مستقیم به ما وارد است نه به آنها . این مائیم که اهمیت و ضرورت این
 مبارزات را درک نمیکنیم و به این توده ها ایمان نداریم .

رفیق شهید احمد زاهد در کتاب خود " تحلیلی از شرایط جامعه ایران " میگوید :
 " در حقیقت عدم وجود جنبشهای خود بخودی وسیع و شرایط سخت
 پلیسی، که بیشک با یکدیگر ارتباط ناگسستی دارند، کارگران را عملاً از هر
 گونه مبارزه و فکر مبارزه سیاسی دور کرده، کارگران را فاقد تجربه مبارزاتی،
 شکل طبقاتی و حتی آگاهی تریید یونیونی، کرده است . در نتیجه محافل کار
 گری که به مبارزه سیاسی بیندیشند، بندرت یافت میشوند . عملاً هیچگونه
 ارتباط جدی میان محافل روشنفکری و این محافل کارگری و توده های کارگر
 برقرار نیست و بدین ترتیب توده کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی

نیست* کارگر تنها پس از سالها مبارزه خود بخودی، اقتصادی - صنفی، بتدریج آماده پذیرش مبارزه سیاسی، آگاهی سوسیالیستی، شکل سیاسی و حزبی میگردد. در اینجا که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب میشود طبیعی است که توده کارگر بیش از پیش از مبارزه سیاسی دور میگردد، زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به بهیچیری مشکل و انطباق پذیری دائمی، احتیاج به آگاهی و همکاری دارد. در شرایطی که کارگر ناگزیر برسد آب و تان خویش است، کارگر نه امکان پذیرش مبارزه سیاسی را

دارد و نه انرا میپذیرد* (ص ۶۳-۶۲) (تکیه ها از ماست)

رفیق احمد زاده ناز نسو میگوید: "هیچگونه ارتباط جدی میان محافل روشنفکری و این محافل کارگری وجود ندارد زیرا برعکس است" و از سوی دیگر حکم میدهد که "توده" کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست؛ دادن چنین حکمی مستلزم آنست که انسان صدها بار از طرق مختلف تجربه کرده باشد، از تمام راههای ممکن برای تحویل آگاهی سیاسی به طبقه کارگر استفاده کرده، پیوند و ارتباط وسیع برقرار کرده باشد و بالاخره وقتی علیرغم ارتباطات متعدد علیرغم استفاده از تمام راههای درست و تجربه شده و راههای نو و ابتکاری دید کارگر آماده نیست حرفش را بپذیرد (که صد البته چنین چیزی هرگز ممکن نیست)؛ انوقت حکم کند که: "توده" کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست؛ نه وقتی که خودش معترف است "عملاً هیچ گونه ارتباط جدی میان محافل روشنفکری و این محافل کارگری و توده های کارگر برقرار نیست" - با چنین وضعی چنین حکمی دادن هیچ منطقی نیست و تواند داشته باشد، جز بی ایمانی به توده ها و بیتوجهی به اهمیت و ضرورت مبارزات توده ها و اینهم باز تقصیر همان تئوری موتورهای کوچک و بزرگ دبره است.

رفیق احمد زاده میگوید "در اینجا (ایران) که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب میشود، طبیعی است که توده کارگر بیش از پیش از مبارزه سیاسی دور گردد" - این حکم از حکم اول نیز بیشتر با اصول و واقعیات در تضاد است. طبق این حکم رفیق احمد زاده، در جاهائی توده بیشتر بمبارزات سیاسی روی میاورد که با مبارزات اقتصادی پیش بر خوردی دوم - کراتیک میشود، در جاهائی که جنبش صنفی سرکوب نمیشود، اما در جاهائی

که جنبش‌های صنفی و مبارزات اقتصادی سرکوب می‌شود، توده‌ها هر چه بیشتر از مبارزه سیاسی دور می‌گردند. رفیق خودش نیز دریافته این سخنش غیر واقعی است و این است که در حاشیه کتاب جمله معروف "هر کجا ستم هست مقاومت هست" را آورده ولی بالاخره به حقانیت رساندن تئوری موتورهای کوچک و بزرگ نا بوحق دبره، اینجا نیز ایجاب میکند که حتی این سخن را، رفیق احمدزاده وارونه تفسیر کند که "هر کجا ظلم هست مقاومت هم هست اما چگونه مقاومت؟ مقاومتی پراکنده و محدود، پرمهتر است (به حال تزاروتورها بهتر است) از رلود مقاومت، رلود جنبش خود بخودی و عدم رشد آن صحبت کنیم" (ص ۱۵۷). بدین ترتیب جمله معروف "هر کجا ستم هست مقاومت هم هست" در تفسیر رفیق احمدزاده میشود "هر کجا ستم هست رکود مقاومت هست". ما بر سر اینکه این تفسیر درستی است از آن سخن بزرگ یا نه بحث نمی‌کنیم، طبق حکم اخیر رفیق الان باید مبارزات طبقه کارگر در سراسر آمریکا و اروپا، مبارزاتی ضد درصد سیاسی باشد چرا که در آنجا جنبش‌های صنفی سرکوب نمی‌شوند. اما می‌بینیم که واقعیت مبارزات کارگران آمریکا و اروپا جز این را نشان می‌دهد، و باز طبق همین حکم رفیق احمدزاده، باید امروز دیگر در وطن ما، هیچ خبری از مبارزات کارگری نباشد چرا که سرکوب جنبش‌های صنفی روز بروز شدید تر میشود. اما می‌بینیم که باز هم واقعیت مبارزات رشد یابنده توده‌ها در وطن ما، عکس اینرا نشان می‌دهد. بدین ترتیب این سخن رفیق احمدزاده که: "اینجا که هر گونه جنبش‌های صنفی بلافاصله سرکوب می‌شود، طبیعی است که توده کارگر بین از پیشتر از مبارزه سیاسی دور گردد، یکپارچه نادرست و غیر واقعی است. اما درسی این سخن را نه "هر جاستم هست، مقاومت هم هست" نرلود مقاومتند حتی انبانی هم که افسانه بهرام، سوشیالیست و مهدی را ساخته اند، میدانسته اند، که زمان ظهور را اوج بیدادگری گفته اند.

و بالاخره میرسیم به آخرین حکم رفیق شهید. میگوید: "در شرایطی که کارگر ناگزیر در بند آب و نان خویش است، کارگر نه امکان پذیرش بیسارزه سیاسی را دارد و نه انرا می‌پذیرد." و این از آن هر دو حکم بالا هم نا — درست تر است. اصولاً انگیزه مبارزات اولیه کارگر همان فکر نان و آب است.

همین فکر اب و ناست که کارگر را به مبارزه اقتصادی میکشد و او در جریان
 آن به پیوند کارفرما و دولت پی برده به مبارزه اش رنگ سیاسی میدهد •
 حال ما چگونه میخواهیم بگوئیم، وقتی کارگر در فکرنان و اب بود، مبارزه
 سیاسی را نمیپذیرد؟ اگر این سخن درست باشد، کافی است که کارفرمایان
 برای اینکه کارگران هرگز به فکر مبارزه سیاسی نیفتند؛ و اگر هم از طرف
 دیگران به آن دعوت شدند، آنها نپذیرند؛ همیشه آنها را در بند اب و
 نان نگهدارد • اما مبینید که اثبات نادرستی این سخن نیاز به هیچ
 استدلالی ندارد • چرا که کارفرمایان و حکومتشان، همیشه توده • کارگر
 را در این وضع نگاه میدارند و توده • کارگر نیز همیشه علیه آنها مبارزه
 میکند • باز بر اساس این گفته رفیق احمدزاده، بیشترین مبارزه سیاسی را
 باید کارگرانی بکنند که مرفه ترند و حتماً رهبران مبارزات سیاسی کارگران
 نیز انبهای هستند که نلین در موردشان میگوید: "این قشر کارگران بورژوا
 شده و یا کارگران اشراف منشی که بنا بر طرز زندگی و مقدار مزد و عقیده •
 خود به کلی خرد، بورژوا میشوند، تکیه گاه عمده • بین العلل دوم و امروز
 تکیه گاه عمده اجتماعی (نه نظامی) بورژوازی میشوند" • (نقل از مسائل
 لنینیسم ج ۱ ص ۱۳) ، همانهایی در وطن ما هستند که در هتل هیلتون
 پرایشان عروسی دسته جمعی راه میاندازند، بورس به آنها میدهند، اتومبیل
 پیکان زیر پایشان میاندازند، در کارخانه ها از آنها گارد ضریبست
 میسازند و به تکیه گاه رژیم و ساواکش در بین کارگران تبدیلشان میکنند،
 چرا که اینها دیگر به هیچوجه "در بند اب و نان" نیستند و انوقت اگر
 بخواهیم روی همین خط و با قبول همین تناسب معکوس بین در بند اب و نان
 بودن و مبارزه • سیاسی کردن پیشرویم، میرسیم به جاهائی بسیار خطرناک
 (باز هم باید صدها بار هزارها موتور کوچک و بزرگ را توی کله پوک و توطئه
 گر خائنین دبتنگ کرملین و احزاب نوکرشان خود کزد که بی عملی و فسادشان
 ما را به چنین پریشان فکری انداخته است • ننگ و نفرین خلقها نثارشان!)
 درست سه سال پس از زمانی که رفیق احمدزاده این مطالب را نوشته؛
 و بدنبال یکدنیا مبارزه • قهرمانانه ای که طبقه کارگر وطن ما کرده و طی
 آن بسیاری قربانی و اسیر داده، رفقای چریک ما در تحلیلی از یک مبارزه •

کارگری (اعصاب ۴۵ روزه • کارگران کفش‌سالی) چنین به این طبقه برخورد میکنند : " این راهی است که ناگزیر در این شرایط توده • کارگریه سوی آن کشیده میشود : " مبارزه برای نجات خود " آنها که بعد از هر اعصاب سرکوب شده ، خود را بسیار ضعیفتر از آن مییابند که دست به مبارزه جمعی بزنند ، یا در مبارزات جمعی خود پیروز شوند ، به صورتهای مختلف در صد نجات خویش مییابند ؛ زیرا شرایط کار بسیار طاقت فرسا است و باید زندگی را به نوعی قابل تحمل ساخت . بسیاری از کارگران که بعد از سالها کارگری به تجربه دریافته اند ، " از کارگری آدم به جماعتی نمیرسد " ، " نوی این مملکت کارگری عقبی ندارد " ، به شدت در تلاش پیدا کردن کار و کاسبی ناچیزی برای خود هستند . عده • زیادی از آنها با ۴ تا ۸ ساعت اضافه کاری در روز و صرفه جویی از دستمزدها ناچیز خود ، سعی میکنند پولی جمع کنند ، تا سرمایه • اولیه • کسب مورد نظر خود را تهیه نمایند ، تا بدین ترتیب از محیط خفقان آرزو کارخانه رهائی یابند . عده • ثانی با چاپوسی کردن پیش کارفرما و از او امتیاز میگیرند . اینان مسئله گرفتن اضافه دستمزد را برای خودشان به تنهایی حل میکنند . عده • ثانی نیز به تفریحات خرد بیهوشی پناه میبرند تا خود را سرگرم سازند . ۰۰۰ دسته • ثانی نیز هتل زهرای قبل از اعصاب آرام و مطیع تسلیم وضع موجود میشوند . " (بورد خلق ۳ ص ۳۸-۳۹)

این قسمتی از تحلیلی است که بدنبال گزارش رفق از اعصاب و رفق - وقت ۴۵ روزه • هزارها کارگر کفش‌سالی ، که زن و فرزندانشان نیز در آن درگیر شدند و در پایان فقط ۴۰۰ نفر زندانی داد ، آمده است . درباره • گزارش این اعصاب از زبان "رها" قبلاً سخن رفت و حال اینهم تحلیلی که خود رفق او انهم در یک چنین زمانی که هر روز در ایران اعصاب است و راستی مبارزات خود بخودی طبقه • کارگر به اوجی بینظیر رسیده است ، در چنین زمانی که همه • واقعیات فریاد میکشند : " طبقه کارگر آماده • مبارزه است " ، انقلابیون ایران یا خوابند و یا به خود مشغول " ، رفقای چریک ما طبقه • کارگر را چنین دسته بندی کرده اند ، (شماره هایش را ما میگذاریم) ؛ " ۱ - بسیاری از کارگران که بعد از سالها کارگری و به تجربه دریافته اند که

"از کارگری آدم به جایی نمیرسد • توی این مملکت کارگری عقبی ندارد" به شدت در تلاش پیدا کردن کار و کاسبی ناچیزی برای خود هستند • عده • زیادی از اینها با چهار تا هشت ساعت اضافه کاری در روز و صرفه جوئی از دستمزد ناچیز خود سعی میکنند، پولی جمع کنند تا سرمایه اولیه کسب مورد نظر خود را تهیه نمایند، تا بدین ترتیب از محیط خفقان آور کارخانه رهائی یابند • ۲- عده ئی با چاپلوسی کردن پیش کارفرما از او امتیاساز میگیرند • اینان مسئله گرفتن اضافه دستمزد را برای خودشان به تنهایی حل میکنند • ۳- عده ئی به تفریحات خرد • بورژوائی پناه میبرند تا خود را سرگرم سازند • ۴- دسته ئی نیز مثل زهرای قبل از اعصاب آرام و طبع تسلیم وضع موجود میشوند • از گروه پنجمی هم خبری نیست • حتماً آیین چنین دسته بندی کردن طبقه • کارگر دلیل بر عمق اعتقاد و احترام ما به این طبقه و مبارزات این طبقه است !!! خوب بود رفا میبوشتید: " در میان طبقه کارگر تک و توکی هم آدمهایی مثل رفقای شهید اسکندر صادقی نژاد، حسن نوروزی، جلیل انفرادی و یوسف زرکار یافت میشوند که تحت تاثیر انفجار بجهای خیلی خیلی مهم ما روشنفکران انقلابی، که از دماغ فیل افتاده ایم، از خواب غفلت بیدار میشوند و به ما میپیوندند • خوب بود لا اقل به احترام این رفقای شهید کارگر، به احترام کارگران شهید و دلاوری چون تره گل قهرمان، طاهری دلیر، و صالح جهانی گُرد، يك تبصره کوچک هم میزدید که توی کل طبقه کارگر ایران، هفت هشت تائی هم کارگر انقلابی یافت شده •

رفقای عزیز! این برخورد شما به طبقه • کارگر و "تحلیلتان" از آیین طبقه و دسته بندیتان از کارگران قهرمان وطن ما، يك تحليل مارکسیستی - لنینیستی، نه يك تحليل غیر مارکسیستی - لنینیستی، بلکه يك دسته بندی و برخورد و تحليل ضد مارکسیستی - لنینیستی است • این نشانده عمق بی اعتقادی (نئیدوسیم سازمان چریکهای فدائی خلق)، انقلاب نویسند • این مقاله، به طبقه • کارگر است و چنین اندیشیدن به طبقه کارگر است که ما را به این بن بست انداخته است • چنین طبقه • کارگر را دسته بندی کردن است که ما را اینچنین از طبقه • کارگر جدا نگه داشته است •

رقبا اینگونه تحلیلها نشاندهنده ایدئولوژی و سیاست ماست و تا زمانی که ما دارای اینچنین الودگیهای ایدئولوژیک و سیاسی غیر پوولتری هستیم، حق نداریم از نامادگی طبقه کارگر و عدم پذیرش مبارزه سیاسی از جانب او حرفی بزنیم. ما اصلاً وقتی معتقد باشیم که طبقه کارگر ایران تقسیم میشود به بخشی تکاپوکننده برای تبدیل شدن به خرده بورژوا، بخشی چاپلوس و امتیاز خواه کارفرما، بخشی تسلیم فرهنگ و تفویضات خرده بورژوازی و غرق در آن و بخشی هم آرام و مطیع و تسلیم وضع موجود؛ دیگر چه انگیزه‌ای میتواند ما را به سمت طبقه کارگر بکشد که بعد ببینیم این طبقه آماده مبارزه هست یا نه؟ چه ضرورتی احساس میکنیم برای رفتن به میان این کارگرانی که (با پوزش خواهی از این طبقه قهرمان) چنینس "منحرف، بی شخصیت، تن پرور، شهوت پرست و مطیعند"؟ چه امیدی دیگر به راه افتادن و مبارزه کردن این توده‌های چنان توصیف شده میتوانیم داشته باشیم که همانکیزه‌آنها میسکنم خدمت به این طبقه بندیم؟ و چه اعتقادی به قدرت این چنین انسانهایی خرده بورژوا، یا چاپلوس و تعلق گوی خرده بورژوا، یا تسلیم بی فرهنگیها و هرزگیهای خرده بورژوازی و یا مطیع و تسلیم وضع موجود، (البته به تعبیر ما سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر) میتوانیم داشته باشیم که با تکیه به آن اعتقادمان، ما را کسیم - لنینیسیم را اندیشه راهبر خود قرار دهیم؟ میبینید همه این پایه‌ها فرو میریزد. مثل اینکه همه حرفهای خوب تعارف از اب در میاید، و راستی جای همه چیز را بی ایمانی صرف به طبقه کارگر و بی اعتقادی مطلق به رهبری پرور - لتاریا میگیرد.

لنین در جواب سوسیالیست انقلابیهای روسیه که نوشته بودند: "ان روزی که کارگران از درون سایه‌ها بیرون آیند و موج عظیم همگانی، دروازه‌های آهنین را دافان کند، افسوس هنوز خیلی دور است و فکر کردن درباره شعله قربانیان آینده وحشتناک است"، گفت: "ایا کلمات افسوس هنوز خیلی دور است، نشاندهنده ناتوانی کامل در شناخت چنین توده‌ای و قدان ایمان به آن نیست؟ ایا این بحث بی معنی است، استهزا؟ عددی ایسن واقعیت نیست که کارگران هم اکنون شروع به برخاستن کرده اند؟" (اوانتو-

رسم انقلابی ص ۵ - تکیه از ماست)

جای نین خالی، تا ببیند، ما دنبال روان دبره، "سوسیالیست اروپائی"، ما که در پر خورده مان به طبقه کارگر برآستی و بدون هیچگونه روبریاستی و تعارف تسلیم محض فرهنگ بورژوازی شده ایم، چگونه طبقه کارگر را دسته بندی میکنیم و چه توهینهایی به این طبقه قهرمان میکنیم که بورژوازی جرات ارتکابش را ندارد. شاید هم جای ما خالی تا نیش قلم نین، چنان ادبمان کند که برای آیندگان هم عبرت شویم.

در همین تحلیل از مبارزات طبقه کارگر در ایران میخوانیم کسه :
"انها (کارگران) که بعد از هر اعتصاب سرکوب شده، خود را بسیار ضعیف تر از آن میبندند که دست به مبارزه جمعی بزنند، یا در مبارزات جمعی خود پیروز شوند، به صورتهای مختلف در صد نجات خویش میبندند."

(ص ۳۸) و باز "وقتی به علت خفقان شدید پلیسی در ایران، طبقه کارگر نمیتواند به امکان مبارزه امیدوار باشد، برای حل مسائل عمده اش به راههای فردی کشیده میشود. (منظور از راههای فردی نه مبارزه بطور فردی است بلکه همان راههایی است که قبلاً ضمن دسته بندی طبقه کارگر گفته شد، چاپلوسی کارفرما، تلاش برای خرد بورژوا شدن ۰۰۰۰) و نیازی هم به فرهنگ پیشرو و انقلابی احساس نمیکند" (ص ۴) و باز،

"در مین ماه حتی کارگران اعتصابی یک کارخانه، پس از پایان یک اعتصاب، به جای بیشتر امیدوار شدن به قدرت جمع مشکل خود و آینده مبارزه و

ادامه آن، دچار یاس و بدبینی میگردد، فضای بعد از یک اعتصاب سرکوب شده، عمدتاً فضائی یاس الود است، تقریباً همه کارگران نتیجه گرفته اند

انسد (یعنی ما بجای آنها نتیجه گرفته ایم) که، نمیتوان با قدرت حاکمه در افتاد، دولت شاه هر اعتصابی را سرکوب میکند و با سر نیزه جلوی انرا میگیرد" (ص ۴) و باز، "وقتی طبقه کارگر علیه مشکل شدن در طاسی

یک اعتصاب از دشمن به شدت ضربه میخورد و جمع مشکلش پراکنده میگردد، چگونه نتیجه بگیرد که قدرت جمع مشکل طبقه کارگر قادر است، دولت را مجبور به صدور قوانین نماید که برای کارگران لازم است (ص ۴) همه جا تکیه از ماست) .

اینها همه باز نقل از همان تحلیل رقبا از اعصاب ۴۵ روزه • هزارها کارگر کفش‌خالی، در تهران، وشت و بندر پهلوی است و جالب است بیاد بیا- و ریم که در همین زمان کارگران قهرمان پلاسکو، کفش‌یلا، شیر پاستوریزه و این نیز با چند روز پسرو پیش‌در اعصاب بوده اند • یعنی یکی از نقطه های اوج مبارزات اعصابی کارگران قهرمان وطن ما؛ و آنوقت در تحلیل شکوهند ترین و عظیم ترین این اعصابات چنین حکمائی درباره • طبقه کارگر و مبارزاتش داده شده است •

جوهر همه • این حکما این دو جمله است "۱- فضای بعد از يك اعصاب سرکوب شده، عمدتاً فضائی یاس‌الود است ۲- هوساً همه کارگران نتیجه گرفته اند که، نمیتوان با قدرت حاکمه در افتاد •" جمله اول در پیشمیری مبارزات عوده در شرایط دیکتاتوری و بالطبع در وطن ماست و جمله دوم باز هم پس از سالیان، همان تر "ضعف مطلق توده"، که رفیق شهید پویان از دیره به عاریت گرفته بود، و ما در جای خود، به آن برخورد خوا- هم کرد •

يك سری احکام غلط و دلیل بر درستی همه اشرافیز "خفقان شدید پلیسی" و "سرکوب شدن اعصابات" • از مارکسرو انگلس نقل کردیم کنه گفتند: "گاهگاه کارگران پیروز میشوند، ولی این پیروزها تنها پیروزیهای گذرنده است، نتیجه واقعی مبارزه آنان کامیابی بلاواسطه آنان نیست، بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است" (مانیفست حزب کمونیست ص ۷۱) • وقتی میگویند کارگران در مبارزه خود گاهگاه پیروز میشوند، یعنی اینکه اکثراً شکست میخورند، اکثراً مبارزاتشان سرکوب میشود، ولی باز حاصل همین مبارزات- که اکثراً سرکوب و گاهگاه پیروز میشوند - "اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است" • و میبینید که این چند جمله مانیفست حزب کمونیست با این احکام تبرد خلق "کارگران بعد از هر اعصاب سرکوب شده، خود را بسیار ضعیف تر از ان میباند که دست به مبارزه جمعی بزنند • کارگران اعصابی يك کارخانه پس از پایان یسک اعصاب به جای بیشتر امیدوار شدن به قدرت جمع متشکل خود و اینسده مبارزه و ادامه • آن، دچار یاس و بد بینی میگردند" در تضاد کامل است •

از انگلستان نقل کردیم که در جمع‌بندی از اعصاب ۱۹ هفته‌ئی معدنچیان شمال انگلستان، که کاملاً هم شکست خورده بود و کارگران نه تنها بسه خواسته‌های خود نرسیده، بلکه کار خود را نیز همه از دست داده بودند، گفت: "بار دیگر کارگران مجبور شدند علی‌رغم صبر بی‌نظیرشان در قیاسل قدرت سرمایه تسلیم شوند. اما این مبارزه بی‌فایده نبود. اول از همه این اعصاب ۱۹ هفته‌ئی معدنچیان شمال انگلستان را برای همیشه از مرگ فکری که تا آن زمان در آن قرار داشتند، نجات داد. ۰۰۰ و حداقل ۲/۳ آنانرا به طرفداران جنبش چارتمیستا بدل نمود"، باز میبینید که این جمع‌بندی انگلستان نیز با احکام صادره از طرف ما در تضاد است و حال روشنترش را بشنوید از لنین: "اری قیامها هر چند که لغز این جنبش اعصابی در یک شهرستان دور افتاده، از یک جنبش واقعی "دور بنظر رسد، ولی ادامه و پایان آن به طور غیر ارادی، فکر یک قیام را بوجود میآورد. ۰۰۰ کمیته دُن ۰۰۰۰ هزار بار حق داشت هنگامیکه به "تمام اهالیسی" اعلام داشت که اعصاب رستف قدم اول جهت قیام عمومی کارگران روس برای احقاق آزادیهای سیاسی میباشد. بهنگام چنین رویدادهائی است که حقیقتاً با چشمهایمان مشاهده میکنیم که چگونه قیام مسلحانه توده‌ئی علیه حکومت مطلقه، نه تنها به مثابه ایده در منزها و برنامه‌های انقلاب بیون، بلکه همچنین به مثابه قدم ناگزیر بعدی و عملاً طبیعی خود جنبش، به‌مثابه نتیجه رشد شورش، رشد تجربه و جسارت توده‌ها توده‌هائی که از واقعیت روس چنین درسهای پر ارزش و یک چنین تربیت‌عالی درسیافت میدارند، تکامل مییابد.

من گفتم قدم ناگزیر و طبیعی و بلافاصله انرا مشروط میسازم، تنها زمانی که بخود اجازه ندهیم حتی یک وجب هم از وظیفه‌ئی که در برابر ما قرار داشته و خود را هر چه بیشتر به ما تحمیل میکند، یعنی از وظیفه کمک به توده‌های بپاخاسته، برای اینکه آنها جسورتر و مصمم‌تر بخریزند، از وظیفه تحویل دادن نه دو، بلکه دهها ساختور و رهبریه آنان، از وظیفه بوجود آوردن یک سازمان واقعا مبارزه‌که قادر به هدایت توده‌ها باشد و نه به اصطلاح سازمان مبارزی که فقط تک روان نایاب را هدایت

میکند،) اگر بکند (انحراف حاصل کنیم.

درست است که این وظیفه مشکل میباشد ولی، ما میتوانیم کاملاً بخود حق بدهیم که کلمات مارکس را که در این اواخر بسیار زیاد و به ناحق نقل میشود تغییر داده بگوئیم " هر قدم جتیش واقعی مهتر است از یک دوچین سوه قصد های انفرادی و اکسیونهای مقاومتی، مهتر است از صدها سازمان و احزابی که تنها از روشنفکران تشکیل شده باشند.

محکومیت تظاهر کنندگان به زندان، در کنار مبارزات رستف، در سر لوحه و واقعیت های سیاسی اخیر قرار دارد. دولت تصمیم گرفته است، از تمام وسایل ارباب، از تک تک تا محکومیت به زندان، استفاده نماید و چه پاسخ عالی کارگران به او دادند... چه امورنده است این پاسخ برای تمام کسانی که درباره اثر مایوس کننده، تظاهرات فریاد میکردند. کسانی که ادامه فعالیت در این راه را تشویق نمیکردند، تا مقاومت فردی رسوا شده را موعظه کنند. (رویدادهای نو و مسائل کهنه ص ۲۰-۲۲)

لنین معتقد است که نه تنها سرکوب شدن مبارزات اعتصابی طبقه کارگر را مایوس نمیکند، بلکه در جریان همین مبارزات است که "قیام مسلحانه توده های علیه حکومت مطلقه،... به مثابه قدم ناگزیر یحدی و عملاً طبیعی خود جنبش... تکامل میابد." منتها لنین این امر را مشروط میکند به اینکه "ما به خود اجازه ندهیم حتی یک وجب از وظیفه های که در برابر ما قرار داشته و خود را هر چه بیشتر به ما تحمیل میکند، انحراف حاصل کنیم." و حال ما وقتی به این "وظیفه" و آنچه خود کرده ایم نگاه میکنیم میبینیم نه یک وجب، که هزارها فرسنگ از "وظیفه" انحراف حاصل کرده ایم. اصلاً پشت به وظیفه کرده ایم و تازه دو قورت و نیمه آن هم باقی است. حکم میکنیم که "کارگر نیازی به فرهنگ پیشرو و انقلابی احساس نمیکند."

در زمان لنین هم کسانی بوده اند که "درباره اثر مایوس کننده، تظاهرات فریاد میکند، فعالیت در این راه را تشویق نمیکردند، تا مقاومت فردی رسوا شده، (ترور و انفجارهای ما) را موعظه کنند. و لنین میگوید، طبقه کارگر، با ادامه مبارزه، خود بهترین پاسخ را

به اینان داد • و حال باز جای لنین خالی که ببینند، ما نه تنها فعالیت
 در این راه را تشویق نمیکنیم، بلکه انرا تخطئه میکنیم، مبارزات توده
 را بی ثمر میخوانیم و در زمانی که آنها خود، با امید به پیروزی به مبارزات
 خود ادامه میدهند، ما مبارزات آنها را ناامیدکننده و فوفاشیسترا فضایی بیاس
 الود میخوانیم • راستی را جای لنین خالی تا ببینند ضعف شوریک ما و
 ثوری موتورهای کوچک و بزرگ دیره چه بر سر ما آورده اند • ما را هجور
 کرده اند حتی واقعیاتی را که هر چشمی میبند نفی کنیم و تمام حقایق
 جهانشمول را به دیوار حاشا بکوبیم • آیا طبق این احکام ما تعیایست
 مبارزات کارگران قهرمان جهان چیت کج و کشتار وحشیانه رژیم از انسان،
 نقطه پایان مبارزات طبقه • کارگر وطن ما باشد؟ چون سرکوب شد و حتعا
 یاسونا امیدی با خود آورد • و باید کارگران را به "راههای فردی" میکشید •
 اما میبینید که واقعیات چیز دیگری را نشان میدهد: طبقه • کارگر قهرمان
 وطن ما روز بروز به مبارزات خود وسعت و اوج بیشتر میدهد، روز بسوز
 در جریان همین مبارزات خود که اکثرا هم سرکوب میشود و به گفته مارکس
 و انگلس گاهگاه پیروز میگردد، به قدرت متحد خویش میشت پی میرسد • می
 بیند که وقتی در جریان انحصار کارگران اتومبیل سازی تیریز سخنگوی کارگران،
 کارگر دلاور و آگاه صالح جهانی دستگیر و در زیر شکنجه های وحشیانه
 ساواکیان به شهادت میرسد، هیچ فضای یاس الودی کارگران تیریز را فورا
 نمیگیرد، هیچ هم ناامید نمیشوند، هیچ هم نمیترسند، با شکوه تمام برایش
 فاتحه برگزار میکنند • دانشجویان در ان شرکت میکنند و ختم مجلس
 سوگ این شهید دلاور عقبه کارگر تبدیل به یک تظاهرات کارگری دانشجویی میشوند
 میبینید که ما هم به آموزشهای کسانی که مدعی پیروی
 از انبائیم پشت پا میزنیم و هم واقعیات را نفی میکنیم و این هم باز ریشه
 اش در همان ثوری موتورهای کوچک و بزرگ دیره است •
 چنان دسته بندی بی از طبقه کارگر کردیم که دیدید، انهمه توهین
 به طبقه کارگر کردیم که دیدید، مبارزات اعصابی کارگران را تخطئه کردیم
 که دیدید، انهمه احکام غلط صادر کردیم که دیدید، همه به چه
 خاطر؟ برای اینکه در دنبال میگوئیم • در اینجاست که نقش عنصر

آگاه مطرح میگردد • قدرت انقلابی (یعنی عملیات نظامی فردی) سازمان پیشاهنگ که در ارتباط نزدیک با خواستهای طبقه • کارگر (یعنی عالیترین نمونه آتش‌تور فاتح) همراه با کار توضیحی وسیع اعمال میشود، قادر است طبقه • کارگر را از وجود نیروی (موتور کوچک) آگاه گرداند، که به دشمن طبقاتی اوضوبه میرسد • انبمه ناحق و نادرست‌گفتیم تا آخر بحث‌پنجشنبه بگیریم که پس‌تتها راه، عملیات نظامی فردی ماست • انبمه ناروا گفتیم و به هر طریق ممکن مبارزات توده را تخطئه کردیم، تا "قاومت فردی رسوا شده را موعظه" کنیم • ولی "ما بر آنیم که صدها شاه‌کشی، گاه آن تاثیر مهیج و تربیت‌کننده‌ئی را ندارد که شرکت دهها هزار کارگر در جلساتی که منافع اساسی آنها و ارتباط سیاست با این منافع در آن مطرح میشوند، دارد و این شرکت در مبارزه است که قشرهای تازه و هنوز "دست‌نخورده" پرولتاریا را برای زندگی آگاهانه تر و مبارزه • انقلابی وسیعتر بیدار میسازد ••• هر قدم جنبش واقعی مهمتر است از یک دو جین سه‌صدهای انفرادی ••• حتماً گمانی بلافاصله خواهند گفت: آری این سخنان لنین درست است ولی در شرایط پلیسی ایران چگونه میتوان آن جلساتی را که منافع اساسی آنها (کارگران) و ارتباط سیاست با این منافع در آن مطرح میشوند، تشکیل داد، تا دهها هزار کارگر در آن شرکت کنند؟ باید بگوئیم این جلسات در ایران همین امروز هم تشکیل میشود • اما این مائیم که آنچه را لنین گفته، باید در این جلسات مطرح شود، مطرح نمیشود • اگر وقتی سرمایه دار پلید و استثمارگر فاتح یزدی را میکشیم، چندین "اعلامیه توضیحی" میدهیم، ولی وقتی هزارها کارگر کف‌شعلی با خانواده های خود در محل کارخانه جمع شده و درست همان جلسه‌ئی را که لنین میخواهد، خود تشکیل داده اند، اصلاً به فکرشان نیستیم، این تصویر ماست، نه تصویر طبقه • کارگر و نه تصویر خفقان شدید پلیسی • این مائیم که به مبارزات توده • و به لزوم این مبارزات اعتقادی نداریم و همین بی‌اعتقادی مان، ما را از انجام وظایفمان در قبال این توده، نه "یک وجب" هزاران فرستگ، منحرف ساخته است •

برادران مجاهد ما نیز، هر چند هرگز به اندازه • وقای چریک به

طبقه کارگر و مبارزانش توهین نکرده اند، اما در پی تاثیر دانستن مبارزات توده‌ئی و محور دانستن عملیات نظامی منفرد، با آن رفا هم عقیده بسوده اند. در جنگل شماره ۲ ص ۳ به چنین نظری برمیخوریم: «عمل نظامی لازم-ترین شکل نبرد است و بدون آن هیچ شکل دیگری اعتبار و اصالت ندارد»^۱ بدین ترتیب مبارزات اعتصابی کارگران نیز بدون عملیات نظامی برادران مجاهد، نمیتوانسته اعتبار و اصالتی داشته باشد. باز در ص ۳۴ همین جنگل، در شرح حال مجاهد شهید، حبیب رهبری، میخوانیم که: «بن بست مبارزه تنها بدست موداتی مومن و مصمود ریک کلام انقلابی، (یعنی اهل عملیات نظامی) قابل گشودن است و هیچ شیوه مسالمت‌جویانه و هیچگونه تظلم خواهی و مظلوم نمائی و حرف و سخنرانی و میتینگ را با یک مبارزه انقلابی (عمل نظامی منفرد) انهم مبارزه‌ئی پیروز سازگار نیست» که باز هم منظور تخطئه مبارزات توده است» (۱)

در جنگل ۱ ص ۳۶، پس از شرح اعتصاب دانشجویان تبریز، رفاها ی مجاهد، در بررسی نکاتی درباره این اعتصاب می‌نویسند: «مسئله جالب توجه دیگر اینکه اکثر دانشجویان با کمال میل تن به محرومیت میدادند و حاضر به هر نوع فداکاری تا پای جان بودند، و شگفت اینکه (راستی هم شگفت) اگر تبلیغات صحیحی به عمل آید، میتوان بسیاری از دانشجویان را که اکثراً به کم اثری این نوع تظاهرات (یعنی کلاً تظاهرات چون ایس تظاهرات نوع خاصی نبوده) پی برده اند ولی هنوز به ضرورت مساززه مسلحانه (عملیات نظامی منفرد) کاملاً واقف نشده اند براه صحیح و عملی مبارزه کنند.» باز یعنی اینکه مبارزات توده (در اینجا توده دانشجویی) کم اثر است و راه صحیح و عملی مبارزه دست زدن به عملیات نظامی فردی یا به گفته لنین جنگ تن به تن یا دشمن است.

(۱) آنچه ما از رفاهای مجاهد در این جزوه نقل میکنیم همه از ادبیات گذشته این سازمان است، یعنی پیش از تغییراتی که اخیراً داده شده و از اینسو احتمال انتقاد از آنها، بوسیله خود این رفاها، در آینده نیز هست و از همین رو ما بسعت از آنها میگردیم. اگر هم اصلاً مطوح میکنیم و ولو بطور خلاصه به آنها برخورد میکنیم، بدین علت است که بهر صورت این نظریات

دو جنگل آگزاوشی است از اعصاب کارگران کارخانه سیتروئن، که سه بار پی در پی دست به اعصاب میزنند، کارخانه در حین اعصاب توسط ژاندارمها محاصره میگردد و پس از پایان اعصاب نیز ساواک هر روز بین ۱۰ تا ۱۲ از کارگران مبارز را، از صبح تا عصر برای بازجویی و تهدید احضار میکند، تا شاید سرخی بدست آورد. در پایان گزارش کوتاهی از این اعصاب برادران مجاهد ما نوشته اند: "از گزارش فوق میتوان پس از جمع بندی مختصر مسائل قابل توجه زیر را نتیجه گرفت: انوقت مسئله سوهی که نتیجه گیری شده چنین است: "کم کم کارگر پی میبرد که از طریق مسالمت آمیز (خط مشی رفرمیستی) نمیتواند حقوقش را بگیرد و بدین ترتیب عمل رفرمیستی را به تجربه بی نتیجه و باطل میباید." این نکته که مبارزات توده ای، اعصاب و تظاهرات و غیره عمل رفرمیستی است یا نه انقلابی، همانند برلی جای خودش، مسئله ما در اینجا این است که، ایمن باز دیگر تقریباً از قول خود کارکرده شده میشود که "مبارزات توده ای" بین نتیجه و باطل است." این خود کارگر است که به این نکته "پی میبرد"، مثل انجائی که وقایع چریکمان گفته بودند: "تقریباً همه کارگران نتیجه گرفته اند که نمیتوان با قدرت حاکمه در افتاد." منتها هم این "پی بردن" و هم آن "نتیجه گرفتن" در ذهن ماست نه در واقعیت. در واقعیت کارگر میگوید: "همین کم و بیش اضافه حقوقی که در طی این چند سال داده شده، از برکت همین اعصابها و جاب و جنجال کردنها بوده است وگرنه همین هم به حقوق ما اضافه نمیشد." باز هم اگر حقوق بیشتری خواسته باشیم باید اعصاب کنیم." (جنگل ۲ ص ۱۹)

ایا این در خور تأمل نیست که زمانی که خود کارگران چنین میگویند و در عمل نیز هر روز هر روزنه یکسفره دونفره هزارهزار نفر و چند هزار نفرشان میدهند که به این سخن: "باز هم اگر حقوق بیشتری خواسته باشیم باید اعصاب کنیم"، اعتقاد دارند، ما از قول آنها بگوئیم که: آنها بعد از هر اعصاب سرکوب شده خود را بسیار ضعیفتر از آن میبایند که دست به مبارزه جمعی بزنند یا در مبارزات جمعی خود بیروز شوند، "به علت خفقان در سطح جنبش پخش شده است."

شدید پلیسی در ایران، طبقه کارگر نمیتواند به امکان مبارزه امیدوار باشد " کم کم کارگر می می برد که از طریق مسالمت آمیز (خط مشی رفرمیستی) می تواند حقوقش را بگیرد و بدین ترتیب عمل رفرمیستی (یعنی اعتصاب و تظاهرات) را به تجربه، بی نتیجه و باطل میباید " . آیا این دقیقاً بدیسن معنی نیست که توده می خواهد مبارزه اش را که باید بکند، به پیشبرد؛ و ما به جای اینکه به کمک یشتابیم، با ایات یاسرو با احکام نادرست خویش، از انجام این مبارزه باز می داریم؟ رقا! دقیقاً به همین معنی است. ما بجای اینکه دستیار و رهبر مبارزات توده شویم، با اینگونه نظرات مغلوط خود، سنگ راهش شده ایم و باید افتخار گفت به توده اش که با انهمه سنگ های گوناگون که در مسیر خود دارد، به مبارزه خویش همچنان ادامه میدهد و بی توجه به ایات و احکام ذهنی ما راه خویش را - همان راهی را که ما رفرمیستی، مایوس کننده، بی نتیجه، باطل و بی اصالت میخوانیم - میسپرد. راستی را که افتخار بر این توده ما حق داریم سخن لنین را در اینجا چنین تخییر دهیم که: " باید از جان سختی توده اش تعجب نمود که با اینکه رهبرانش تبدیل به سنگهای راهش شده اند معجبسزا مبارزاتش وسعت میباید و رشد میکند و پیروزیهائی بدست میاورد " .

اگر اندکی منصفانه برخورد کنیم خواهیم دید که کارگران قهرمان وطن ما طی همین دو سه ساله، صدها بار به ما گفته اند: " ما به ایستادگی و احکام شما که هزاران فرسنگ از واقعیت شرایط زیستی و مبارزاتی ما دور است اعتقادی نداریم. نظریات شما در مورد ما غلط است، شما ما را نعیثناسید، چون رابطه اش با ما ندارید، اگر راست میگوئید به وظایف خود عمل کنید " . اما باز هم بی ایمانی ما به توده های میلیونی زحمتکشان و طمعان و ایمان کورکورانه، مان به موتور کوچک دبره، اجازه نمیدهد فریاد رسای این هزاران زحمتکشی را که عملاً چنین میگویند بشنویم و این است که باز به بیراهه خود ادامه میدهم. وظایف خود را نادیده میگیریم، توده در حال مبارزه را تنها میگذاریم، این توده را از بهترین رهبرانش محروم میکنیم، و دیوارهای ضخیم انفراد خود را نیز بدست خود روز بروز ضخیم تر میکنیم.

دیکتاتوری فاشیستی حاکم در وطن ما بیداد میکند، بحران اقتصادی و گرانی ارزاق عمومی از یکطرف و بیکاری و کپی دستمزدها از طرف دیگر، زندگی را برای توده های زحمتکش مردم ما به معنی واقعی غیرقابل تحمل کرده است. فروش آخرین ذره استقلال ایران و تبدیل شدن وطن ما به پایگاه اقتصادی، نظامی و جاسوسی امریکا در این منطقه، توهینی است به مردم ما که هر ایرانی شرافتمند و وطنپرستی را به خشم میآورد. و این شرایط و عوامل است که ایران را به صورت دیگری در حال جوشش در آورده است. توده های مردم چه همدرگیر در بیکاری با دشمن مشترک خویشند و مبارزات اعتراضی خود بخودی توده، روز بروز وسعت بیشتر و شکل خشمناک تر بخود میگیرد. و این شرایط از ما طلب میکند که هر چه سریعتر با افشاکاری سیاسی و بردن آگاهی در میان آنان، به سازماندهی مبارزات این توده خشمگین و آماده بیکار پرورداخته و همه آن قطرات و نهر های هیجان مردم را که به میزانی بیسی اندازنه زیاد تر از تصورات و خیالات همه ما از زندگی روس (بخوانید ایران) جاری است. جمع و متمرکز سازیم. و از آنها يك سيل عظیم بوجود آوریم. (چه باید کرد ص ۳۴۴)

این وظیفه ماست در قبال جنبش توده ها و باید مطمئن بشیم کسه راهی هم جز این نیست و باید ایمان داشته باشیم هم که "انقلاب کودتاست، انقلاب حاصل تو طئه نیست، انقلاب کار توده هاست و از اینجاست که بسیج و گرد آوری نیروی توده ها، ایجاد و توسعه ارتش سیاسی انقلابی، يك مسئله اساسی تعیین کننده است." (له دوان - انقلاب ویتنام مسائل اساسی و تکالیف اصلی ص ۵۳ - ۵۴) و اینهم از همان اصولی است که خدشه بردار نیست و در هیچ کجای دنیا، هیچ شرایط خاصی، تخییرش نخواهد داد: انقلاب کار توده هاست و توده ها در تجربیات مبارزاتی خود "از سطح پائین به سطح بالا" برای انقلاب کردن آماده میشوند. اما ما خیلی لشکارا به این اصل نیز اعتقاد نداریم و دلیلش هم اینکه:

الف - عناصر فعال جنبش توده را از این جنبش جدا میکنیم؛

ب - مبارزات توده را به خود میگردانیم. و در حد اعلا "حمایتش" میکنیم؛

ج - مبارزات توه را بآید اکنون بیستی میکنیم. و نواقض را توجیه کرده در

بین توده نیز مقاومت فردی را تشویق می‌کنیم. ۴

د- مبارزات توده‌شنی را مبارزات رفرومیستی و محکوم بشکست میدانیم .

الف- عناصر فعال جنبش توده را از این جنبش جدا می‌کنیم .

از آنجائی که به مبارزات توده، به ضرورت درگیر شدن توده در مبارزات اقتصادی - سیاسی، به ناکزیری انجام این مبارزات برای رشد توده تا رسیدن به سطح پذیرش مبارزه مصلحانه و کلا به نیروی توده ها اعتقاد داریم، به جای آنکه بکشیم به طرق و وسایل گوناگون، روشنفکران انقلابی را نیز به میان توده ها بفرستیم و آنها را با کار در میان کارگران و دهقانان پرولتاریزه شان کنیم، می‌کشیم عناصر فعال جنبشهای توده‌شنی را نیز از توده جدا کرده، آنها را به روشنفکران جدا از توده تبدیلشان کنیم. این کاری بوده که طی چند سال گذشته و بویژه در آغاز کار شده است و اگر منصفانه برخورد کنیم به جنبش توده زبان زده است. جدا کردن عناصر فعال و انقلابی چون رفقای شهید اسکندر صادقی نژاد و جلیل انفرادی از توده، کارگر، دقیقاً به معنی تنها گذاشتن توده، کارگر و سپردن آنها بدست دشمن است.

در شرح زندگی رفیق شهید جلیل انفرادی که "مدتها دبیر سندیکای فلز کار و مکانیک بود" چنین می‌خوانیم و "فعالیت‌های صنعتی و کارگری جلیل همواره با مخالفت‌های رژیم مواجه میشد. بطوری که ماموران رژیم فاشیستی شاه او را احضار کرده و قیحانه از او می‌خواستند که به همکاری با انسان تن در دهد و کارگران آگاه را به ایشان معرفی نماید و برای رسیدن به مقصود، او را به زندان و شکنجه و مرگ تهدید می‌نمودند. ادامه این وضع در رابطه با اعمال نفوذ اشنکار پلیس سیاسی در امور داخلی سندیکا، جلیل را وادار به کناره گیری از فعالیت‌های سندیکائی کرد و او را مصمم ساخت که مبارزاتش را در اشکال موثری بر علیه رژیم فاشیستی شاه ادامه دهد." (بیرد خلق ۲ ص ۴۸)

سیاست‌هایی که این نوشتار در سطح جنبش‌بخش میشد چیست؟

۱- فعالیت‌های صنعتی و کارگری و سندیکائی بی اثرند. همان‌مطلب که پیرامونش سخن رفته

۲- شکل موثر مبارزه دست زدن به تعطیلات نظامی است که باز از آن صحبت شد.

۳- عناصر و فعال جنبش توده (و در اینجا بطور مشخص جنبش لارگری) باید توده هارا گذاشته و به این عملیات بپردازند .

۴- نفوذ پاییس سیاسی رژیم در هر سر میدانی از میدان- های مبارزه زیاد شده، انقلابیون باید ان میدان را ترك كرنه، به پلیس واگدارند . یعنی سخن لنین كه میگید: " هر كجا توده ها هستند ما باید باشیم"، بدین صورت باید تكمیل شود كه " هر كجا پلیس نفوذ كرده، ما باید از انجا بگریزم . پس انهمه حرف در باره مخفیكاری زده میشود چیست؟ روشن نیست .

رقای چریك ما كه نه تنها به كار مخفی بی اعتقاد نیستند، بلكه خود نیز در این زمینه تجربیات ارزنده ئی برای جنبش ما كسب كرده اند، بی تردید به این حرف نیز اعتقاد ندارند كه باید هر كجا پلیس نفوذ كرده، انقلابیون انجا را ترك كند، چرا كه خود با قداكاری و قهر- مانی تمام، انگشت در چشم پلیس میکنند . پس چیست كه باعث شده چنین بنویسند ؟ باز هم همان اعتقاد به ثوری موتورهای كوچك و بزرگ دیر- است و بی اعتقادی به مبارزات توده .

رقای مجاهد ما نیز در گزارشی از تظاهرات دانشجویان تبریز، طی همان چند خطی كه قبلاً نیز نقل كردیم، گفته اند: " اگر تبلیغات صحیحی به عمل آید، میتوان بیماری از دانشجویان را (یعنی همان فعالینی را كه ایمن اعتصاب و تظاهرات را سازمان میدهند،) كه اكثراً به كم اثری این نوع تظاهرات بی برده اند طی هنوز به ضرورت مبارزه مسلحانه كاملاً واقف نشده اند، براه صحیح و علمی مبارزه كشاند . " یعنی از توده دانشجو جدایشان كرد و به عملیات نظامی منفرد و ادارشان ساخت .

رقای مجاهد ما، خود بروشنی گفته اند كه، دلیل اتخاذ این سیاست از طرف آنها چیست؟ " كم اثری مبارزات توده و صحیح و علمی بودن راه عملیات نظامی منفرد . " و با این اعتقاد است كه ما توده را از بهترین رهبرانش محروم میسازیم و كسانی را كه وظیفه شان به حرکت درآوردن طبقه * كارگر ایران است و این توان را نیز دارند، از طبقه * كارگر جدایشان ساخته، به جنگ تن به تن با قهر نوكران رژیم و ادارشان میكیم . و دهها تن از این ارزنده ترین سرمایه های خلق راه درازای ترور چند رزل خود فروش به دم تیغ رژیم میدهیم . ما فكر

میکیم امروز دیگر که رفقا " صحبت " از ضرورت راه یافتن به کارخانه ها و رفتن به میان توده * کارگر میکنند - اگر این راهیابی باز برای جنبش چریک نبوده ، بلکه برای به حرکت درآوردن توده و رهبری مبارزاتش باشد - خود، حتماً اعتراف دارند که سیاست جدا کردن عناصر فعال از جنبش توده ، سیاستی نادرست بوده و دست آنها را از جنبش توده کوتاه کرده است . ضعف تنوری که ناسامانی ایدئولوژیکی ما ، در اینجا باز ما را مجبور ساخته راها را عوضی برویم و مخروط را روی رأسش بگذاریم .

در وقتنام " اعضای پرخاسته از روشنفکران خرده بورژوازی ، از رهنمود های سازمان خود ، اتحادیه جوانان وقتنام) تبعیت نموده ، در معادن ، کارخانه ها ، ویلا ننازها ، خود را " پرولتریزه " میکردند . آنها امر تبلیغ و ترویج را در بین توده های کارگر انجام میدادند ، آنها را سازماندهی کرده ، مبارزه * آنها را به پیش میراندند ، و بدینوسیله به طبقه * کارگر کمک کرده تا به رسالت تاریخی خویش آگاهی یابند . همزمان با آن میوشیدند خود را تنبیر داده ، تا به مبارزین انقلابی واقعی تبدیل شوند . " (تاریخ مختصر حزب زحمتکشان وقتنام ص ۱۳) . سخن در این مورد بسیار گفته شده و تجربه نیز بسیار است و حال ما همه * این تجربیات و آموزشها را به دیوار تاباوری زده ایم و نه تنها خود تلاشی برای رفتن به میان توده ، جهت تبلیغ و ترویج در بین آنها و سازماندهی آنها و به پیش راندن مبارزه * شان " نکرده ایم ، بلکه عناصر فعالی را نیز که این توده ها در جریان مبارزات خود بخودی خود ساخته و از درون خود بیرون داده اند ، از آنها گرفته ایم و این سیاستی بوده که برای کسل جنبش نیز به عنوان سیاستی صحیح طرحش کرده ایم . حاصلی که این سیاست و اجرایش در عمل برای ما و جنبش داشته چیست ؟ " از یکطرف شوق توده بی که به اندازه کافی آگاه و متشکل نشده ، به هدر میرود و از طرف دیگر " شلیک گلوله " افراد غافلگیر کننده بی که ایمان خود را در امکان مارش منظم و بازو به بازوی توده ها از دست داده اند ، نیز بریاد میرود . " (اوانتوریسم انقلابی ص ۱۰)

ب- مبارزات توده را بخود میگذاریم و در حد اعلا

حمایتش میکنیم

مبارزات خود بخودی کارگران قهرمان وطن ما، طی سالهای اخیر، اوجی چشمگیر گرفته است. مبارزاتی که از سالهای ۴۹ - ۵۰ آغاز شد، با یک رکود چند ماهه بین ۵۰ و ۵۱، دوباره خیز گرفت و اکنون این مبارزات، از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت، به سطحی رسیده که در تمام سالهای دیکتا - توری پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (جز دو سه سال ۳۹ تا ۴۲) نظیر نداشته است. طی دو سال گذشته، حدود ۱۵۰ هزار کارگر از بیش از ۶۰ کارخانه و موسسه و شرکت در وطن ما، وارد اعتصاب شده اند. کارگران برخی از این کارخانه ها، طی این مدت دو یا سه بار اعتصاب کرده اند و در برخی از کارخانه ها، یاقشاری کارگران بر روی خواسته‌هایشان و وحشیگری آدمکشان در - بار پهلوی، به شهادت چندین کارگر قهرمان انجامیده است.

بطور کلی، مبارزات خود بخودی کارگران وطن ما، وارد شرایط جدیدی شده و این شرایط جدید، که مشخصه * عمده اش تداوم مبارزات است و گسترش آن، فعالیتی ویژه را از ما طلب میکند. لنین گفت: " هر قدر که اعتلا خود بخودی توده بیشتر باشد، هر قدر که نهضت دامنه دار تر بشود، همانقدر هم لزوم آگاهی فراوان، خواه در کار تئوریک و خواه در کار سیاسی، و خواه در کار تشکیلاتی، برای سوسیالیسم دموکراسی، با سرعت خارج از تصویری افزایش مییابد." (چه باید کرد ص ۳۰۹ - ۳۱۰)

مبارزات توده های مردم ما، بهیژه طبقه * کارگری، وقته در حال رشد یابی است. اما این مبارزات، اکثراً " خود بخودی و به همین دلیل آکسرا" اقتصادی و پراکنده است. نگاهی به این مبارزات و مسیر رشدشان، به هر بیننده بی اینرا میگوید، که توده های مردم این کشور سالهاست آمادگی خود را برای وارد شدن در مبارزه اعلام کرده اند و حال این انقلابیون و پیش از همه کمیونیستها هستند، که باید دید آمادگی خود را برای انجام وظایف خود - یس در قبال این توده های در حال مبارزه و آماده * مبارزه، اعلام کرده اند یا نه ؟ و وظایف خود را به انجام رسانیده اند یا نه ؟ چرا که بدون انجام این وظایف مبارزات خود بخودی کارگران، هرگز از حد یک مبارزه * تریبیونیستی

فراتر نخواهد رفت. لنین گفت: " تاریخ تمام کشورها گواهی میدهد، که طبقه کارگر با قوای خود، منحصرأً میتواند آگاهی ترید یونیونی حاصل نماید. " (چه باید کرد ص ۲۷۷) بنابراین، از یکسو طبقه کارگر قهرمان وطن ما، با جما-رت و شهامت تمام، به مبارزات خود بخودی خویش ادامه میدهد و از سوی دیگر مارکسیسم - لنینیسم به ما میگوید که این مبارزات در مسیر خود، بدون کمک عامل خارجی (خارج از مبارزات خود بخودی طبقه)، به مبارزه طبقاتی حقیقی پسرولتاریا مبدل نمیکرد. " پس چه باید کرد؟ باید انقلابیون، کمر به انجام وظایف خود در قبال این توده آماده به پیکار ببندند، " خواستار تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی طبقه کارگر بودن، این است مهمترین و اصولی ترین وظیفه ما. هر کس که به این وظیفه بیتوجهی کند، همه وظایف کوچک و متدهای جداگانه مبارزه را به خدمت ان در نیاورد، در راه غلطی گم بر میدارد و به جنبش ضررهای جدی میرساند. " (لنین - مهمترین وظایف جنبش ما) بدین ترتیب ما باید خواستار ان باشیم - یعنی کاری کنیم - که طبقه کارگر، تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی بیابد. تکامل سیاسی طبقه کارگر را با لنین چنین تشریح میکند: " اگر کارگران، طوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خود سری و ظلم، اعمال زور و سوء استفاده، اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه بی باشد، جواب بدهند - و انهم جوابی فقط از نظرگاه سوسیال دموکراسی نه غیران - در این صورت معرفت طبقه کارگر، نمیتواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد. هرگاه کارگران، در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و انهم حتماً روزمره (یعنی دارای جنبه فملی) یاد نگیرند، هر یک از طبقات دیگر جامعه را، در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی شان، مورد مشاهده قرار دهند، هرگاه انها یاد نگیرند، تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را، علاءر تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی به کار برند، در این صورت، معرفت توده های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد. . . . طبقه کارگر برای اینکه خود را بشناسد، باید بر مناسبات متقابل کلیده طبقات جامعه معاصر، وقوف کامل و از ان تصور روشنی داشته باشد. وقوف و تصویری که تنها دارای جنبه تئوریک نباشد. . . یا به عبارت صحیحتر بنای ان بیشتر بر

تجربیات حیات سیاسی باشد تا بر تئوری " (چه با ید کرد ص ۳۳۲ - ۳۳۳) مبینید که اینچنین معرفت سیاسی و طبقاتی به طبقه کارگردان، نیاز به کار سیاسی مداوم و مربوط به زندگی و کار و مبارزه روزانه همسه طبقات جامعه دارد و انجام این امر و وظیفه کهنیمتهای ایران است. این کهنیمتهای ایرانند که باید، با شرکت فعال در مبارزات کارگران، با کار سیاسی در بین آنان، با مشکل کردن آنان و رهبری مبارزاتشان، به طبقه کارگر ایران شعور سیاسی طبقاتی داده و بدین طریق، وظیفه خود را در قبال این طبقه، به انجام برسانند و این همانند روز روشن است که يك مقال از این وظیفه را با انفجار صدها بمب و ترور دهها رزق نمیتوان انجام داد. انجام این امر، نیاز به کار سیاسی پر حوصله و مداوم دارد، نیاز به این دارد، که ما از یکسو خود را از الودگی تئوریهای غیر پرولتری پاک سازیم و از سوی دیگر با جدیت تمام به تبلیغ و ترویج در بین کارگران بپردازیم. انکلس گفت " وظیفه پیشوایان پیروزه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسائل تئوریک، بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند، بیش از پیش از زربار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی، کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم، از آن موقعی که به علم تبدیل شده است، ایجاب میکند که با آن چون علم رفتار کنند، یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند. این خود آگاهی را که بدین طریق حاصل شده و بطور روز افزونی در حال ضیا و روشنی است، باید در بین توده های کارگر با جدیتی هر چه تمامتر پراکنده نمود و سازمان حزب و سازمان اتحادیه ها را، هر چه بیشتر فشرده و محکم ساخت. " (نقل از: چه باید کرد ص ۲۷۲)

پس ما باید، ابتدا خود این علم را بیاموزیم، تا بعد بتوانیم به کارگزاران بیاموزیم و مبینید که اگر در بخش دوم این جریان، کلا همان پس معرکه است بی دلیل نیست. فقر و اشفتگی تئوریک، ما را به چنین روزی انداخته است. ما که علم سوسیالیسم را در کلاس دبره و مارکلا میخواستیم بیاموزیم، روشن است که چه ها توانیم کرد، جایی دیگر هم نقلش کردیم:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود همتی بخش؟
وظایف انقلابیون را، صدر هوشی مین، چنین فرموله کرد: شرکت در

مبارزات توده، آگاه کردن توده، متشکل کردن توده و سازمان دادن و رهبری مبارزات توده. حال ما مدعیان پیروی مکتب ان بزرگ چه می‌کنیم؟ ما پیش از این، در باره "اماده نبودن توده"، "درفکر آب و نسان بودن توده"، "بدور از فکر مبارزه بودن توده"، "بی تأثیری مبارزات توده و بالطبع بی تأثیری ارتباط با توده" که در عمل هم شاهد اعتقاد به انیم - مطالبی از جای بجای نوشته های رفقا نقل کردیم که نیازی به نقل دوباره شان نیست. از ادبیات سازمانها که بگذریم، جریان عمل نیز نشان میدهد که ما توده ها را در مبارزاتشان تنها گذاشته ایم. حدود ۶ سال است که عطیات چریکی در ایران آغاز شده و جریان دارد و طی این مدت صدها تن از دلاورترین فرزندان خلق نیز به شهادت رسیده اند، اما آیا حال ما پس از این مدت - اگر نه چندان طولانی، کوتاه هم نه - میتوانیم بگوئیم که ما برای نمونه در یکی از اینهمه اعتصامی که طی همین مدت کارگران و طعمان براه انداخته اند، شرکت داشته ایم و مبارزاتشان را رهبری کرده ایم؟ آیا میتوانیم این ادعا را بکنیم که طی تمام این مدت ما یک جریان مبارزه توده ای را سازمان داده ایم و رهبری کرده ایم؟ مبارزات توده، از کارگر و دانشجو تا روحانیست مترقی وجود داشته، ما هم وجود داشته ایم. اما آیا هیچ جای پای ما از خود، میتوانیم در این مبارزات مداوم توده نشان دهیم؟ اگر انصاف و صداقت داشته باشیم، خواهیم گفت نه.

پانزدهم خرداد امسال (۵۴ه) روحانیت مترقی و ستاد رزمنده اش قسم، تحت تعالیم و رهنمودهای ارزنده و انقلابی حضرت آیت الله خمینی، به پاس خون شهدای این روز و برای مبارزه با حزب رسوا و فاشیستی رستاخیز، قیامی پرشکوه کردند که راستی طی چند سال گذشته، پس از مبارزات اتو - بوسرانی تهران، در نوع خود بی نظیر بود. سه روز متوالی، مدرسه فیضیه قم، در دست روحانیون و در محاصره نیروهای سرکوب دولتی بود. و ما انقدر پایه در میان توده های مردم نداشتیم که بتوانیم طی این سه روز، کارگران قسلاں شهرستان، دهقانان قسلاں روستا، بازاریان یا دانشجویان قسلاں نقطه را، به پشتیبانی از روحانیت در حال مبارزه، برخیزانیم و شاید هم اصلاً فکرش را نکردیم. اینرا می‌گوئیم به خود گذاشتن مبارزات توده. اگر ما در میسان

مردم پایه می‌داشتیم و طی ۵ سال گذشته، به جای اینکه به جنگ تن بخت با دشمنان توده بپردازیم، به انجام وظیفه خود در قبال توده پرداخته بودیم، امروز می‌توانستیم ایران را به پشتیبانی از مبارزات ۱۰ خرداد روحانیت و دانشگاه، به حرکت درآوریم و کیست که بتواند بگوید، مردم مسأله آماده درگیر شدن در چنین مبارزه‌اش نیستند؟ راحت این است که ما، طی تمام این مدت هیچ به وظایف مهم خود در قبال توده عمل نکرده ایم. نه تنها یک وجب فر سنگها، از انجام این وظایف انحراف جسته ایم، طی تمام این مدت توده را در مبارزه تنها گذاشته ایم و خود را نیز بدست خود، در انفرادی حقیقتان آور انداخته ایم، و حال تازه پس از اینهمه به بیراهه رفتن، از یکسوی راهی برخوردار انتقادی به گذشته خود نکردن، فرمول "مرحله تثبیت سازمانی" را ساخته ایم، (گویی که میتوان بیرون از مبارزات توده هم سازمان انقلابی ساخت (۱))، و از سوی دیگر، طرح "نوئی" که حال پس از "تثبیت" می‌دهیم، طرح "حمایت" از مبارزات توده است. و این "حمایت" چیست؟ در حد اعلايش ترور افرادی از دشمنان توده. حال خود ببینید، انهمه وظایف سنگین که کمونیستها در قبال طبقه کارگر و دیگر طبقات و اقشار خلق بر عهده دارند و لنین یک وجب انحراف از انرا جایز نمی‌شمرد کجا و "حمایت" این چنین ما از طبقه کارگر کجا؟

"ما با اعلام حمایت از هر نوع مبارزه صنفی - اقتصادی، سیاسی طبقه کارگر، زمینه را برای به میدان کشیدن تدریجی وسیعترین نیروهای طبقه، در چار چوب مبارزات از سطح پائین به سطح بالا، یعنی مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی، فراهم می‌کنیم." (نبرد خلق ۵ ص ۴)

ببینیم این حمایت چیست؟ "ما با خدشه دار کردن اتوریته دشمن توسط عملیاتی که در رابطه با مسائل روزمره کارگران انجام میشود، ممکن بودن مبارزه را به طبقه کارگر نشان می‌دهیم، از طریق وجود سازمان انقلابی

(۱) لنین گفت: "فهم خرده کاری غیر از عدم آمادگی چیز دیگری هم در سو دارد، و ان عبارتست از بطور کلی محدود بودن تمام دامنه فعالیت انقلابی، بی نبودن به این نکته، که با وجود یک چنین محدودیتی از انقلابیون هم سابق زمان خوبی نمیتواند بوجود آید" (چه باید کرد ص ۳۸ - تکیه از ما است)

پیشاهنگ که مصمانه و جانبازانه، نه فقط در حرف بلکه در عمل، از مبارزات طبقه* کارگر حمایت میکند... (نبرد خلق ۵ ص ۴). "حمایت از طبقه کارگر به طور مشخص یعنی، ترور برخی از دشمنان طبقه* کارگر، یا منقجر کردن بخشهایی از کارخانه ها. حال آیا با چنین حمایتی، راستی میتوان "زمینه را برای عوه میدان کشیدن تدریجی وسیعترین نیروهای طبقه کارگر... فراهم کرد؟ نه! صدها هزار بار نه! تنها و تنها با افشاکری مداوم و کار سیاسی بر حوصله، با تبلیغ و ترویج در بین کارگران است که میتوان چنین زمینه ای را فراهم کرد و نه با هیچ وسیله دیگر. نلین بروشنی گفت: "ما بر آئیم که صدها شاه کشی، گاه آن تاثیر مهیج و تربیت کننده ای را ندارد، که شرکت دهها هزار کارگر در جلساتی که منافع اساسی آنها و ارتباط سیست با این منافع در آن مطرح میشوند دارد. و این شرکت در مبارزه است که قشربانی تازه و هنوز دست نخورده، پرولتاریا را، برای زندگی آگاهانه تر و مبارزه* انقلابی وسیعتر، بیدار میکند." (رویدادهای نو و مسائل کهن ص ۲۰) با جنگ تن به تن ما با دشمنان طبقه* کارگر و با "اعلام حمایت از مبارزات طبقه* کارگر؟ هرگز و هرگز چنین زمینه ای فراهم نخواهد شد. اینرا هم بگوئیم که طبقه* کارگر وطن ما و نه فقط این طبقه* قهرمان، تمامی افشار و طبقات خلقی، خود به "ممکن بودن مبارزه" آگاهی دارند. دلیلش نیز مبارزات هر روزیشان. اگر طبقه* کارگر چنین آگاهی ای نداشت هرگز دست به چنین مبارزاتی بر شکوه نمیزد. طبقه کارگر وطن ما، با مبارزاتی در پی خود به ما میگوید: نمیخواهد "ممکن بودن" مبارزه را به ما نشان دهد، این چیزی است که ما خود میبینیم و میدانیم. اگر راست میگوئید، به وظیفه خودتان عمل کنید، اگر راست میگوئید وظیفه خودتان را در قبال مبارزات ما، که تا آن حد سنگین است، تا حد "حمایت از مبارزات ما"، یعنی کاری که کشیشهای لیبرال امریکائی هم ممکن است بکنند، باین نیابرد.

اری رقتا، وظیفه* ما در قبال طبقه* کارگر، حمایت از مبارزاتش نیست. حمایت از مبارزات طبقه کارگر در بهترین صورتش عبارتست از: سرفرود آوردن در برابر جنبش خود بخودی طبقه* کارگر و به دنباله روی از مبارزات خود بخودی این طبقه افتادن. ما باید بنشینیم تا کارگران جیت جهان، خود بیا

خیزند، دستبه مبارزه بزنند، شهید بدهند، بعد ما سه سال یا دو سال یا یکماه بعد، فاتح یزدی را اعدام کنیم. این میشود عالیترین نوع "حمایت" از مبارزات طبقه* کارگر خوب رقتا، اگر طبقه* کارگر مدتی مبارزه نکرد که ما از آن حمایت کنیم، آنوقت تکلیف ما چه میشود؟

"عناصر پیشگام خلق که در سازمانهای مبارز متشکل شده اند، از این مبارزات خود بخودی توده (مثل تظاهرات دانشجویی)، بطور مسلحانه حمایت کرده و به دشمن ضربات تلافی جویانه وارد میسازند." (اعلامیه توضیحی چریکهای فدائی خلق در رابطه با انفجار شهرمانی بابل)

عالیترین نمونه‌ئی که در این مورد تاکنون رقتا بدست داده اند - به گفته خودشان - اعدام فاتح یزدی، سرمایه دار مغفور و عامل کشتار دهها کارگر و استثمارکننده* هزاران زحمتکش وطن ماست. همین نمونه "عالی"، باز خود نمونه‌ئی است از دنبالروی ما از مبارزات خود بخودی کارگران و مجال خود قضاوت شهید، این کجا و وظایفی که ما رکنسیم - لنینسیم در قبال طبقه* کارگر به عهد ما گذاشته کجا؟ لنین گفت: تبلیغ در بین کارگران، عبارتست از اینکه سوسیال دموکراتها، در تمام تظاهرات خود بخودی مبارزه طبقه* کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران به خاطر روز کاره مزد دار شرایط نا و غیره، با سرمایه داران پیدا میکنند، شرکت ورزند. وظیفه ما از این لحاظ عبارتست از، امیختن، فعالیت خود، یا مسائل عملی و روزمره زندگی کارگر، کجک به کارگران برای اینفندن هششان در این مسائل روشن شود، متوجه کردن کارگران به عهد سترین سو* استفاده هام، کتبمانان برای اینفندن خواستههای خود را از فرمانایان د قیتر و عملی ترتنظیم نمایند.

بالا بردن فهم کارگران در زمینه* همبستگی و مصالح عمومی و ارمان عمومی کلیه کارگران روسیه متابه طبقه* واحد کارگر که قسمتی از ارتش جهانی پرولتاریا را تشکیل میدهد، ایجاد مسئولیتهای بین کارگران، برقراری ارتباط صحیح و مخفی بین آنها و گروه مرکزی سوسیال دموکراتها، مجاب و انتشار مطبوعات کارگری، برقراری مکاتبه با تمام مراکز جنبش کارگری، چاپ اوراق و بیانیه های تبلیغی و انتشار آن، تهیه عهد ثابتی از مبلغین مجرب، این است به طور خلاصه شکلهای فعالیت سوسیالیستی سوسیال دموکراسی روس. (وظایف

سوسیال دموکرات های روس ص ۲۱۱ - تکیه از ماست)

ج - مبارزات توده را یا دید اکونومیستی مینگریم و نواقصش را توجیه کرده
در بیسن توده نیز مقاومت فردی را تشویق میکنیم .

لنین گفت: " انقلاب از ما قبل از هر چیز و پیش از هر چیز
خواستار آنست که بتوانیم از هر گونه اعتراضی پشتیبانی کنیم (پشتیبانی به
شیوه سوسیال دموکراسی) و جنبش خود بخودی را هدایت نمائیم و آنگاه از
اشتباهات دوستان و از دام دشمنان، محفوظ بداریم " (چه باید کرد ص -
۴۸۰)

تا اینجا دیدیم که در مورد هدایت مبارزات توده و محفوظ داشتنش
از دام دشمنان، حد اعلا ی کار ما، " حمایت " از مبارزات انجام شده " توده
بود، با توضیحی که رفت. در زمینه افشای سیاستهای رژیم و افشای همه
جانبه دشمنان توده های مردمان و دامهایشان، از رژیم فاشیستی شاه
تا باند خائن کمیته مرکزی، تقریباً هیچ کار نکرده ایم و اینرا در فصول
بعدی روشنتر خواهیم دید. اما در مورد حفظ مبارزات توده از " اشتباهات
دوستان "، از اینهم فراتر رفته ایم، یعنی اینکه نه تنها به توضیح و تصحیح
اشتباهات نپرداخته ایم، بلکه آنها را توجیه نیز کرده ایم .

مبارزات توده را، همیشه خطاها و بیراهه های متعدد، مانند اکونوم -
میسم، رفورمیسم، ماجراجوییهای فردی و ... تهدید میکند. این جاله چوله
ها ممکن است از طرف دوستان و یا حسن نیت نیز بر سر راه مبارزات توده
کنده شود، اما " دوزخ هم با نیت حسنه بر پا شده است. " وظیفه
مارکسیست لنینیستهاست که با شرکت خود در مبارزات توده و رهبری درست
این مبارزات بیراهه ها را بر سر راه این مبارزات سد کنند، توده را به
راه درست هدایت کنند و دوستان را به خطاهای خود آگاه . در این
مورد یکی دو نمونه از آنچه تاکنون باید میشد و نشده و بدتر اینکه توجیه
نیز گردیده، اشاره میکنیم و میگردیم . یکی از این موارد، دادن شعار
" جاوید شاه "، در اعتصابات کارگری است، که اعتصاب را به یک میسارزه
صرفاً اقتصادی، به یک چانه زنی بر سر چند ریال گرانتر فروختن نیروی
کار و در این بیراهه، به هر وسیله ناروا نیز متشبث شدن، تبدیل میکند .
مبارزات طبقه " کارگر وطن ما امروز خود بخودی است و بناچار اکثراً "

اقتصادی. و این یکی از عیوب عمده این مبارزات است. اما در عین حال، گناه این عیب به هیچ عنوان به گردن خود طبقه * کارگر نیست، مبارزه * خود بخودی طبقه * کارگر، سیر طبیعی اش این است و هیچ انتظاری بیشتر هم نباید از آن داشت. این انقلابیونند که باید از هر اعتراض اقتصادی طبقه * کارگر سود جسته مبارزه سیاسی این طبقه را دامن زنند. این انقلابیون ایران و پیشاپیش همه کمونیستها هستند که باید طبقه * کارگر را به حقوق تاریخی اش آگاه ساخته و با اقتصادی صرف بودن اعتصابات مبارزه کرده به هر چه سیاسی تر شدن آن کمک نمایند. و اگر این کار از طرف انقلابیون صورت نگیرد بی تردید مبارزات طبقه * کارگر به بیراهه * اکتویسم خواهد افتاد. حال در وطن ما در اثر کم کاری - و همانسان که گفتم حتی توجیه این نقصان از طرف انقلابیون خطر به بیراهه افتادن مبارزات کارگران دارد شدیداً این مبارزات را تهدید میکند. استفاده صد در صد غلط از شعار پلید " جاوید شاه " - که به احتمال زیاد حتی نه از طرف کارگران عقب مانده بلکه از طرف خود ساواکیها در این اعتصابات طرح میشود تا به هر که لطمه میخورد به بت بزرگ لطمه نخورد، و به اصطلاح چنین وانمود شود که کارگران شاه را رهبر خود میسند و در مبارزاتشان علیه کارفرما از او استمداد میجویند - دارد کم کم در اکثر اعتصابات مد میشود. دادن این شعار و برداشتن عکسهای شاه اینکه طبقه کارگر جهت چند ریال گرانتر فروختن نیروی کار خود برای غدارترین و تنگین ترین دشمن خود و خلقتن فریاد جاوید بکشد امری است صد در صد غلط و باید با قاطعیت تمام با آن مبارزه شود. همانسان که بسیاری از خود کارگران آگاه و مبارز وطنمان با آن مبارزه میکنند. لنین در مورد افشاگریهای تروید یونیون سوسیال دموکراتهای روس که تنها شامل مناسبات کارگران یا صاحبکارانشان میشد گفت از این افشاگریها " یگانه چیزی که حاصل میشد این بود که فرشتگان نیروی کار گری یاد میگرفتند این " کالا " را با صرفه تر بفروشند و در زمینة * معامله * تجاری خالصاً خریدار مبارزه نمایند " (چه باید کرد ص ۳۱۵). و این به تنهایی صد در صد غلط است. مبارزه اقتصادی در کنار مبارزه سیاسی انهم بدور از هر گونه چاپلوسی و تن به

خواری دادن میتواند جزئی از مبارزات طبقه کارگر باشد. مسئله طبقه کارگر چند ریال گرانتر فروختن نیروی کارش نیست. مارکسیست - لنینیستها معتقدند که امر طبقه امر کارگر رهبری انقلاب خلق و تصاحب قدرت سیاسی است و در این مسیر شعار "جاوید شاه" در هیچ کجایش نمیگنجد و به هیچ نحو نمیتواند کمک باشد به مبارزات کارگران، بلکه برعکس کارگران را به گمراهی میاندازد، و بهانه بدست تبلیغاتچیان رنگارنگ رژیم میدهد که در بین کارگران شایع کند، اگر چند ریالی در فلان اعتصاب به دستمزدشان اضافه شده نه حاصل مبارزه خودشها بلکه حاصل وحشت زاندارها از عکسشاه و برکتشعار "جاوید شاه" بوده است.

این شعار به روشنی تمام مبارزات کارگران را از گرفتن هرگونه محتوای سیاسی بدور میدارد و این در شرایط دیکتاتوری وطن ما خطری بزرگ است برای مبارزات کارگری و مارکسیست - لنینیستها و دیگر انقلابیون باید از هم اکنون در صدد چاره کردنش باشند. در کشورهای سرمایه داری سالیان دراز بورژوازی جان کده تا مبارزات کارگری را به چنین بیراهه تی انداخته و در وطن ما نیز این خواست بورژوازی است که مبارزات طبقه کارگر بسه همین حد بسنده کند. اینگونه مبارزات برای رژیم حاکمه هیچگونه خطری ندارد. برای رژیمی که روزانه میلیونها تومان از درآمد ملی خلقهای ما در جاه و جیل فسادش کم میشود. برای سرمایه دارانی که سالیانه صدها میلیون تومان حاصل استعمار کارگران و دیگر زحمتکشان وطن ما را روی هم انبار میکنند، چه اهمیتی دارد که چند ریال از انهمه دزدی را به دستمزد کارگران اضافه کنند؟ و این چند ریال اضافه دستمزد که از صد طریق دیگر میتواند پس ستانده شود، چه دزدی را از دردهای طبقه کارگر سرافرازا میکند؟

اگر رژیم فاشیستی شاه مبارزات اقتصادی کارگران را به گلوله مینهد در واقع بیستروازیننده این مبارزات میترسد و از سیاسی شدنش. میبیند که وزارت کار اعلام میکند: این وزارتخانه اضافه دستمزدهائی را که کارفرمایان به جیل و تصمیم خود به کارگران میدهند، مورد تایید قرار نمیدهد. در اینجا مسئله اساسی وحشت رژیم از رشد مبارزات کارگران، سیاسی شدن آن و

تاثیر گذارش بر روی طبقات دیگر است وگرنه اقتادان مبارزات طبقه * کارگر، به بیراهه آکونومیسم خواست قلبی بورژوازی و رژیم حاکم است. چرا که این بیراهه مبارزه * طبقه کارگر را، از مبارزه برای سرنگون کردن رژیم طبقات استثمارگر و گرفتن قدرت سیاسی، تبدیل میکند به مبارزه بی برای چند رسال اضافه دستمزده، بدون نزدیک شدن به حریم حاکمیت بورژوازی و این جز خواست بورژوازی است؟

در وطن ما دادن شعار "جاوید شاه"، بر داشتن عکسهای شاه و قریح و ولیعهد طرح نشدن شعارهای سیاسی در آنهمه مبارزات اقتصادی و رهنمو — دهای غلطی هم که از طرف انقلابیون در این موارد داده میشود، دارد مبارزات طبقه * کارگر را به همان سمت میبرد. اینها میتوانند نشانه هائمی باشد از یک آینده بد برای جنبش کارگری وطن ما که اگر مارکسیست — لنینیستها کمر به انجام وظایف خود در قبال این جنبش نبندند و با اینگونه خطاها و خطرها شدیداً "مبارزه" نکنند، میتوان گفت آینده بی محتوم خواهد بود.

جالب است که توجه شود، این خطاها از طرف ما زمانی توجیه میشود که در مورد عملیات نظامی خود استدلال میکنیم: زمان مبارزه مسلحانه یعنی عالیترین شکل بیکار سیاسی فرا رسیده است. یعنی ما در یک زمان از یک طرف یک مرحله از کل جنبش "جلو"یم و از طرفی دیگر مراحل از آن عقب، و آنچه ما را بدین روز انداخته ملقمه بی است از آکونومیسم و دبره تیمس. ما بین مبارزات خودمان با مبارزات طبقه * کارگر و دیگر توده های خلق خط فاصلی کشیده ایم. و خودمان را با عینک دبره تیمس مبینیم و توده ها را با عینسک آکونومیسم.

در صفحه ۳۵ نبرد خلق شماره ۳ میخوانیم: "انها (کارگران) عکسهای شاه و وزن و پسرش را با خود حمل میکردند و شعار "جاوید شاه، جاوید شاه" میدادند. هما نظور که در زیر نویس صفحات قبل نیز گفته شده است توده * کارگر قصد دارد با شعار "جاوید شاه" غیر سیاسی بودن اعتصاب را اعلام کند تا بتواند به مقاصد اقتصادی خوش برسد (خوب نقش کمونیستها چه میشود؟ آنها چگونه میخواهند به مقاصد سیاسی خود برسند؟ جای آنها

در این مبارزات کجاست؟) به گفته زهرا وقتی ما بگوئیم جاوید شاه چه کسی جرات دارد ما را ساکت کند" و یا "ما فریاد میزدیم جاوید شاه که پسه ما نسبت اخلاکگر ندهند" و در صفحه ۳۶ همین شماره میخوانیم: "عده‌ئی از روشنفکرانی که مفاهیم انتزاعی از طبقه * کارگر در ذهن خود دارند، ممکن است با برخورد با این واقعیت که طبقه * کارگر برای پیشبرد مبارزات اقتصاد-دی خویش از این تاکتیک استفاده میکند، در ذهن خود طبقه کارگر را تحقیر کند، اما در چنین شرایطی از اختناق ذهنی دیکتاتوری شاه طبقه * کارگر چگونه میتواند بدون استفاده از این شعارها چند روزی به اعتصاب ادامه دهد؟ طبقه * کارگر میهن ما برای پیشبرد مبارزات اقتصادی خویش در ابتدا ناچار به استفاده از این تاکتیکهاست"

میبینید که ما نه تنها با این خطر مبارزه نمیکنیم، بلکه توجیهش نیز میکنیم و خیلی روشن طبقه * کارگر را به رفتن در این بیراهه تشویق میکنیم. اصلاً ناچارش میدانیم که به بیراهه بیفتد، و این در زمانی است که خود کارگران آگاه و مبارز دارند با این خطر مبارزه میکنند.

در گزارشی از اعتصاب کارگران سیتروئن در بهمن ۵۲ چنین میخوانیم: "در یکی از روزهای اعتصاب پس از اینکه وزارت کار با پرداخت ۴ ماه سود ویژه موافقت میکند، یکی از نمایندگان فرمیست (که احتمال ساواکی بودنش ضعیف است) رو به کارگران اعتصابی کرده و میگوید: بیائید با همیمن چهار ماه (چهار ماه حقوق به عنوان سهم سود) موافقت نمائید و به سلامتی شاهنشاه هورا بکشید و پرورد سرکار. ناگهان همه * کارگران میگویند ما نه هورا میکشیم و نه با چهار ماه موافقت میکنیم." (جنکل ۳ ص ۴۴)

باز در گزارشی از اعتصاب کارگران جیب لند رور میخوانیم: "اوائل دومیمن هفته خرداد ۵۳ خبر سلب صلاحیت نمایندگان به کارگران میرسد. کارگران دست از کار کشیده، و یکی از کارگران فنی، سیپ تلفن کارخانه را قطع میکند که خبر اعتصاب به زاندارمری و ساواک نرسد. سپس کارگر دیگری در کارخانه را با سیم محکم مینندد، و کارگر شجاع دیگری خشم و نفرت عمیق کارگران را نسبت به رژیم ضد کارگری شاه به نمایش گذاشته و عکس شاه را با جاقو میشکافد. کارگر هلیو دیگری در اجتماع کارگران به سخنرانی میپردازد و میگوید: 'حالاً که

اعتصاب کرده ایم حقمان را نمیدهند، تا چه رسد به اینکه حقوقی نزنیم ... حق را باید گرفت ... چطور کار فرما میتواند به وزیر کار پول بدهد، به وزارت دارائی پول بدهد، به زاندارمیری و ساواک پول بدهد، اما مرده است که حق ما را بدهد؟ همچنانکه در گذشته، جلوفروش تولید را گرفتیم و رئیس کارخانه را به شرکت راه ندادیم، این بار دیگر جلو تولید را میگیریم تا به حقمان برسیم." (مجاهد ص ۳۰ - ۳۱) گفتنی است که در همین اعتصاب نیز کسانی شعار "جاوید شاه" را میدادند. اما کسانی نیز عکس شاه را با چاقو میزدند و به افشای فساد حاکم در دست گاههای دولتی میپرداختند و در نسیم - ونه قبلی مشخصاً کارگران میگویند، برای شاه هورا نمیکنیم، انوقت در چنین شرایطی ما میگوئیم که طبقه کارگر میهن ما ناچار است برای شاه هورا بکشد و جاوید شاه بگوید و برایمان این سؤال مطرح است که: "در چنین شرایطی از اختناق جهانی دیکتاتوری شاه طبقه کارگر چگونه میتواند بدون استفاده از این شعارها چند روز به اعتصاب ادامه دهد؟" خوب است جواب این سوالمان را از کارگران سیتروئن، یا از کارگری که عکس شاه را پاره میکند، و یا هزاران کارگر آگاه و مبارز دیگر و وطنمان که زیر بار دادن چنین شعاری نمیروند ببرسیم. ما پیشگامان و پیشدازان "خوب است در این مورد از آن "عقب مانده ها، سوداگران و تسلیم شدگان - توصیفات از طبقه کارگر - از آنها که آماده پذیرش فکر مبارزه سیاسی نیستند" بیاموزیم. آری رقبا میشود شعار "جاوید شاه" نداد و مبارزه کرد، باید شعار "جاوید شاه" نداد و مبارزه کرد. وقتی مبارزات کارگری وطن ما میتواند به مبارزاتسی راستی طبقاتی - یعنی آنچه که خواست مارکسیست - لنینیست است - تبدیل شود که شعارهای "مرگ پر شاه"، "نابود با دیکتاتوری حاکم، مرگ بر وابستگی رژیم" - یعنی به طور مشخص خواست دموکراسی به جای دیکتاتوری و استقلال به جای وابستگی و عدم استقلال جای شعار "جاوید شاه" را در تمام مبارزات کارگری در کار شعارهای اقتصادی قرار بگیرد. و این وظیفه ماست که این مبارزات را تا بدان سطح برسانیم. اگر تا امروز نرسیده، نشانسه کم کاری و بی توجهی ماست و اگر تا هر زمان دیگر هم نرسد، باز نشانه وظیفه شناسی ماست و ملامتش بر ما رواست نه بر کارگران. بنا بر این نه "روشنفکر

— انی که مفاهیم انتزاعی از طبقه * کارگر در ذهن خود دارند " حق دارند " در ذهن خود طبقه * کارگر را تحقیر کنند " و نه هیچکس دیگری به هیچ عنوان دیگر حق دارد نگاه اقتصادی صرف بودن مبارزات کارگری را به گردن خسود کارگران بیندازد . مبارزات کارگران بدون کمک انقلابیون راهی را جز این نمی تواند ببینیم — ولی همه کس حق دارد با دیدن چنین نشانه هایی در جنبش کارگری و چنین توجیهاتی از جانب ما را ملامت کند که نه تنها به وظایف خود عمل نکرده ایده نه تنها مبارزات طبقه * کارگر را هدایت نکرده اید، به بیراهه افتادنش را نیز توجیه و تشویق کرده اید . در زمانی که کارگران خود فریاد میکنند " ما برای شاه هورا نمیکشیم " شما ادعا میکنید که کارگران ناچارند جاوید شاه بگویند . شما در مبارزات کارگری قفای عقب افتاده ترین کارگران را نگاه میکنید .

آری وقتا این ملامتش — که ملامت هم دارد — صد درصد متوجه ماست و وظیفه شناسیمان، نه متوجه کارگران و وطنان، و آنچه ما را وادار میکند که چنین خطاهای این مبارزات را توجیه کنیم، دید اکوئومیستی ما نسبت به مبارزات توده است. ما با پذیرش تئوریهای مغلوطنی به جای مارکسیسم — لنینیسم اعتقاد یافته ایم که مبارزه سیاسی که البته آثار آنها در شکل عظیبات نظامی منفرد میبینیم، مخصوص برتران است — که خودمان یاشیم (موتور کوچک) — و توده که طبقه کارگرش چنان تقسیم بندی میشود که دیدید حد اعلای میتواند مبارزات اقتصادی بکند و برای به نمر رساندن این مبارزات اقتصادی، پیش نیز از هروسیلما ی مجسازاست استفاده کند . و این یعنی همان ملخعه دیره نیستی — اکوئومیستی، و تنها همین طرز نگرش است که ما را وادار میکند چنان نظریاتی بدهییم و گرنه هیچ مارکسیست — لنینیستی حق ندارد، مبارزه * طبقه کارگر را مبارزه برای چند ریال گرانتر فروختن نیروی کارش بداند . هیچ مارکسیست — لنینیستی حق ندارد در هر شرایط دیکتاتوری که میخواهد باشد، شعار " جاوید شاه " دادن را توجیه کند . میتوان گفت امروز بیشتر کارگران این شعار را میدهند و این بد است و ناشی از وظیفه شناسی ماست . اما هرگز نمیتوان گفت کارگر — ان ناچارند و باید این شعار را بدهند . این غلط است .

رفقای مجاهد ما نیز قبلاً نسبت به مبارزات طبقه * کارگر چنین برخورد —

هایی داشته اند، و گمانشان این بوده که هدف از مبارزات طبقه * کارگر تنها چند ریال گرانتر فروختن نیروی کار است و بدین ترتیب هر راهی را که آنان را به این هدف برساند باید بروند.

در اعتصاب قهرمانانه * کارگران دلاور ایرانا با دشمنان طبقه * کارگر، وقتی معنی توطئه هاشان برای تفرقه انداختن در صفوف متحد کارگران و شکست دادن اعتصاب یا شکست روبرو میشود، تعدادی از کارگران عقب افتاده و متزلزل را جمع کرده، و از آنها تعهد میگیرند که دیگر "شلوغ نکنند" یعنی دیگر اعتصاب نکنند، و آنها را بر سر کار میفرستند. اکثریت کارگران باین طرح پلیس - طرح تعهد دادن - مخالفت میکنند و به هیچوجه حاضر به دادن تعهد نمیشوند. آنها حق اعتصاب کردن را یکی از ابتدائی ترین حقوق خود میدانند و به هیچ وجه حاضر نیستند، به دشمن خود تعهد بدهند که دیگر "شلوغ" نکنند، و بالاخره هم این تعهد را ندهند. رفقای مجاهد ما در بررسی علل متوقف شدن این اعتصاب می نویسند: "۱- ضعف سازماندهی؛ عدم وجود عناصر متفکر و سازمانده، علت عدد * این غافلگیری و شکست بود. در غیر این صورت کارگران میتوانستند در برابر طرح مسئله گرفتن تعهد از کارگران همگامی تعهد بدهند و به درون کارخانه بروند و در آنجا اعتصاب را ادامه دهند و یا شکل اعتصاب را از اعتصاب عادی به اعتصاب کنند کاری و غیره تغییر دهند." (مجاهد ۴ ص ۲۴)

رژیم میخواهد از کارگران احضا* بگیرد که مبارزاتشان شلوغکاری و نابهرحق است و تعهد بگیرد که دیگر از این پس دست به مبارزه نزنند. کارگران تعدادی نیز برابر پذیرش این خواست دشمن رفته اند و اکثریت آنها نپذیرفته اند. ما میگوئیم که اگر "عناصر متفکر و سازمانده" در بین آنها بودند، همه زیر این بار میرفتند (چه خوب شد که این "متفکرین و سازماندهان" نبودند). آیا این مطلب را در مورد خودمان هم میپذیریم؟ آیا میپذیریم که وقتی اسیر دست دشمن شدیم و خواست مبارزاتمان متوقف شود، تعهد بدهیم و بیانییم بیسرون مبارزاتمان را ادامه دهیم یا نه، معتقدیم که در اینجا دیگر ادامه مبارزه همان مقاومت است و تعهد ندادن. حتی به قیمت کشته شدن؟ شهدا و اسرای دلاور مجاهد نشان داده اند که تعهد دادن را ننگ دانسته اند و مبارزه

را مقاومت در برابر هر خواست نا بر حق دشمن . برادران مجاهدی که در زیر شکنجه آن همه ها سه آفریده اند نه بدیم زادگانها رضائی ها ، صادقها ، حنیف نژادها ، همه نشان داده اند و سنت گذاشته اند که در مبارزه جانی برای تسلیم و تعهد دادن نیست . حال چرا ما در مورد طبقه * کارگر چنین دیدی انقلابی نداریم ؟ مگر نه این است که طبقه * کارگر نیز حقوقی دارد که بر سر آن حقوق مبارزه میکند ؟ چطور ما فتوا میدهیم که طبقه * کارگر باید تعهد بدهد که دیگر " شلوغ نخواهد کرد " ؟ برای اینکه بتوانند مثلاً به چند رالی اضافه دستمزد برسند . کل مبارزه * طبقه * کارگر در این نمونه همان است که میایستند و میگویند تعهد نمیدهم . کل مبارزات طبقه * کارگر در این جریانها انجاست که میایستند و میگویند ، برای شاه هورا نمیکشم . اینها نشانه های سیاسی شدن مبارزات طبقه * کارگر و نقطه های اصلی رشد یابنده و نقطه های امید بخش در این مبارزات است . انوقت ما همین نقطه های امید را تخطئه میکنیم ، و این ناشی از همان دید اگنومیستی ما نسبت به مبارزات توده * و دیدند تحقیر آمیز زمان نسبت به خود تسوده است (که آنها مردم مبارزه * سیاسی نیستند .)

نکته بعدی که گفتیم تشویق مبارزات فردی در بین توده است که ایسن خود به سراگندگی و در نتیجه غالب شدن مبارزه اقتصادی میانجامد .

مارکس و انگلس مسیر تکاملی مبارزات طبقه * کارگر را چنین ترسیم کردند: " پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را میبیماید . مبارزه اش بر ضد بورژوازی موازی با زندگی اش آغاز میگردد . در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه میکنند ، بعد ها کارگران یک کارخانه و آنگاه کارگران یک رشته از صنایع در یک ناحیه ، بر ضد فلان بورژوازی که آنانرا مستقیماً استثمار مینماید ، آغاز مبارزه را میکنند " (مانیفست حزب کمونیست ص ۶۸ - ۶۹ - تکیه ها از ماست)

لنین در مورد مسیر تکاملی مبارزات طبقه * کارگر روسیه میگوید : " حرکت خود بخودی با هم فرق دارند . در سالهای هفتاد و در سالهای شصت (و حتی در نیمه * اول سده * ۱۹) هم در روسیه اعتصابات روی داده که تخریب خود بخودی " ماشینها و غیره را همراه داشت . اعتصابات سالهای نود را نسبت به این " عصیانها " حتی میتوان " آگاهانه " نامید . گاهی که

جنیش کارگری طی این مدت به جلو برداشت تا این درجه عظیم است. این امر به ما نشان می‌دهد که "عصر خود بخودی" در واقع همان شکل جنینی آگاهی است. عصیانهای ابتدائی هم در این موقع دیگر تا اندازه بی‌مظہر بیدار شدن روح آگاهی بود، کارگران ایمان دیرین را به خلل ناپذیر بودن انتظاماتی که آنها را تحت فشار قرار میداد از دست میدادند رفته‌رفته لزوم مقاومت دست‌جمعی را... نمی‌خواهم بگویم درک میکردند، ولی حس می‌کردند و جدا از فرمانبرداری غلامانه، در مقابل روسا سرپیچی مینمودند." (چسب باید کرد ص ۲۷۶-۲۷۷)

حال ببینیم وضع امروزین مبارزات طبقه کارگر ما چگونه است و مسیر تکاملی امروزی این مبارزات کدام است؟ طبقه کارگر وطن ما حدود ۷۰ سال سابقه مبارزه دارد، و طی این مدت دوره‌های بس درخشان از مبارزات خود را پشت سر گذاشته است. مرحله اول مبارزات خود بخودی، یعنی مرحله مبارزه انفرادی و انهمنه با رژیم، با دستگاہها و ابزارهای کار را پشت سر گذاشته است. امروز دیگر طبقه کارگر ما در وضعی نیست که خیال کند "دشمنش ماشینها هستند که با او رقابت میکنند" و برای نجات خود باید ماشینها را در هم بشکند. این طبقه قهرمان امروز بروشنی از اهمیت وحدت صفوف خود مطلع است، و همین است که توده کارگر برای گرفتن حقوق خود به اعتصاب میاندیشد. اعتصابی که هر چه بیشتر از کارگران در آن شرکت داشته باشند، حتی کارگر عقب مانده بی مانند "زهرا" میگوید: "برای اینکه کاخونه‌های گشملی توی رشت و بندر پهلوی از اعتصابمون با خبر بشوند به آنها تلگراف زدیم. عصرها هم که با سرویس از جاده کرج میگذشتیم داد میزدیم "جاوید شاه، جاوید شاه" تا کارگرهای کارخونه‌ها بفهمند که ما اعتصاب کرده‌ایم و قوت قلب بگیرند. این کارمون خیلی خوب بود، چون چند روز بعدش کارگرهای گشملی و شیرپاستوریزه، و ارج هم دست از کسار کشیدند" (نبرد خلق ۳ ص ۳۱)

چگونگی مبارزات دوسه ساله گذشته کارگران وطن ما به روشنی نشان می‌دهد که از این سه مرحله بی که مارکس و انگلس برای تکامل مبارزات کارگر - ان برشمرده اند: "در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه میکنند بعدها

کارگران يك کارخانه، و آنگاه کارگران يك رشته از صنایع... " کارگران ما
يك مرحله اش... مرحله مبارزه فردی و شکستن و آتش زدن ماشینها و کارخانه
... را پشت سر گذاشته اند و در پایان مرحله * دومند، و در بعضی جاها در
حال تحول از مرحله دم به سوم .

حال وظیفه انقلابیون و در رأس آن مارکسیست... نینستها در اینجا
این است که به کارگران یاری رسانند، تا مبارزات خود را تکامل داده به
مرحله سوم برسند . وظیفه انقلابیون این است که در این شرایط که کارگران
کارخانه ها به طور پراکنده مبارزه میکنند، بکوشند تا این پراکندگی را از
میان برداشته، کارگران يك رشته از صنایع یا يك منطقه را بر سر درخواستهای
متحدانه مبارزه بکنند . در این شرایط باید رهنمود اصلی ما برای کار در
میان کارگران، هرچه وسیعتر و متحدتر کردن، هرچه سیاسی تر کردن مسازات آنها
باشد . اما ما درست در همین شرایط مسیر راوارونه میخواهیم طی کنیم . یعنی
به جای اینکه مبارزات کارگران را يك مرحله به جلو بکشیم، میکشیم دو مرحله
به عقبش بکشیم، به تبلیغ عملیات فردی در بین کارگران و خرابکاری در کارخانه
... ها، یعنی درست همان نشانه های عدم آگاهی صرف کارگران و اولین نوع
مبارزاتشان میپردازیم . آتش زده شدن انباريك کارخانه یا شکسته شدن يك
ماشین بوسیله يك کارگر ناراضی را ده برابر اعتصاب جمعی توده * کارگران
مهم جلوه میدهم و آنرا مبارزه * درست و ارزنده میدانیم . در همان حالی
که مبارزات جمعی توده * کارگر... مبارزاتی را که در پایان دومین مرحله تکا...
ملی خود است... " مایوس کننده"، " محکم به شکست" و " رفرمیستی" میدانیم .
اینگونه " عصیانهای" فردی را که نشانه " ناراضی مبارزات کارگران و به گفته
مارکس و انگلس مبارزات ابتدائی کارگران نا آگاه و پراکنده است، مبارزاتی نمر
بخش و ارزنده و علمی خوانده، آنرا تشویق و تبلیغ مینماییم و این نشانه * بسی
توجهی محض به تئوری انقلابی مارکسیسم... نینسیم است . رفیق شهید پویان
میگوید: " کارگران جوان زیرکانه، بی آنکه رد پائی از اثر خرابکاری خود بر
جای بگذارند، در امر تولید اخلال میکنند، ماشینها را از کار میاندازند،
در کار خود عداوتی دقتی میکنند، و یا حتی ابزار کار را میدزدند (ایواله)
اینها در مجموع خود گرایش توده را به شرکت در مبارزه و کمک به " قدرت

انقلابی " نشان می‌دهد . " (ص ۵۰-۵۱)

در نبرد خلق می‌خوانیم: " بدنبال بالا رفتن موج اعتصابات و اعتراضات کارگران برضد رژیم و سرمایه داران دوخبر منتشر شده که در آنها کارگران به اعتراضات خود شکلی عملی داده و با خرابکاری در دستگاه‌های تولیدی کارخانه مخالفت خود را با رژیم ابراز داشته اند . (تکیه از ماست) ۱- در کارخانه دولتی پنبه پاک‌کنی، کارگریا کارگرانی شلواری را در دستگاه مکده (دستگاهی است که پوسته تخم پنبه را جدا میکند) میاندازند که باعث میشود دستگاه از کار بیفتد . عمل فردی یک کارگر ناراضی کفشانه عدم آگاهی از قدرت نیروی همبسته طبقه * خود است، در نظر ما " شکل عملی مبارزه * کارگری " یعنی که، اعتصاب و تظاهرات اشکال غیر عملی اند) و مخالفت با رژیم است، یعنی مبارزه سیاسی و علیه رژیم - نه اقتصادی و علیه کارفرما - و گرایش توده است به شرکت در مبارزات . باز در اینجا نیز دید نادرست ما نسبت به مبارزات توده به چشم می‌خورد .

امری که باعث میشود، ما در مورد مبارزات کارگران چنین قضاوتی داشته باشیم ؛ اعتصابات را که هزاران کارگر در آن شرکت دارند، " بیشتر، مایوس کننده، محکوم به شکست و بی اصالت " بدانیم و عصیانهای فردی را مبارزه * عملی، ضد رژیم و نشانه * گرایش توده به شرکت در مبارزه " همان امر اولسی فریفته * ماجراجوییهای فردی شدن و به توده و مبارزاتش بی ایمان بودن است همین امر است که باعث میشود ما که در مورد مبارزات روشنفکران یک مرحله خود را از جنبش جلوتر می‌گذاریم و به جای مرحله * کار سیاسی در میان توده مرحله کار نظامی را قرار می‌دهیم، در اینجا دو مرحله از جنبش عقب بیفتیم . کوتاه سخن اینکه ما به توده ها و مبارزاتشان ایمان نداریم و اینرا در یک یک نوشته ها و عملیات ما میتوان دید .

" انقلاب از ما، قبل از هر چیز و بیش از هر چیز . . . خواستار آنست که بتوانیم از هر گونه اعتراضی پشتیبانی کنیم (پشتیبانی به شیوه سوسیال دموکراسی) و جنبش خود بخودی را هدایت نمائیم و آنرا از اشتباهات دوستان و دام دشمنان محفوظ داریم . "

د - مبارزات توده را مبارزات رفرمیستی و محکوم به شکست میدانیم.

در اینجا روی سخن ما مشخصاً با رفقای مجاهد است. که خیلی روشن مبارزات توده را مبارزاتی رفرمیستی میدانسته اند و چنین باور داشته اند که تنها عملیات نظامی، مبارزه، انقلابی است. برادران مجاهد ما در دنباله گزاشی از اعتصاب کارگران کارخانه سیتروئن، همان اعتصابی که کارگران در آن حاضر نشدند برای شاه هورا بکشند مینویسند: "از گزارش فوق میتوان پس از جمع بندی مختصر، مسائل قابل توجه زیر را نتیجه گرفت" و آنوقت سومین مساله ای که نتیجه گیری میشود چنین است: "۳- کم کم کارگری میرود که از طریق مسالمت آمیز (خط مشی رفرمیستی) نمیتواند حقوقش را بگیرد، و بدین ترتیب عمل رفرمیستی را به تجربه بی نتیجه و باطل میباید." و باز: "پرسیدم وضع سندیکا و نمایندگان در چه حال است؟ او (یکی از کارگران اعتصابی) زد زیر خنده و گفت: 'ای بابا... کاری که از دستشان ساخته نیست' و سپس ادامه داد که دیگر هیچ کارگری نه دلش میخواهد نمایندده شود و نه به آن اعتقاد دارد (وی وقتی در این مورد صحبت میکرد با تمسخر و خنده مطالبش را بیان میکرد و این از بی اعتمادی او نسبت به این قبیل قعا - لیتها ناشی میشود، در حالی که قبلاً وقتی در این زمینه صحبت میکرد کاملاً جدی تر و معتقد به فعالیتهای سندیکائی و رفرمیستی بود." (جنگل ۳ ص ۴۶). و باز در دنباله گزارشی از اعتصاب کارگران کارخانه شهاب جا - ای که خود مینویسند: "بدین ترتیب کارگران قالبسازی توانستند در جریان یک اعتصاب اندکی حق خود را بگیرند." در ضمن نتیجه گیری از این اعتصاب کارگران چنین مینویسیم: "۴- کارگران عملاً اگر اقدامات رفرمیستی با شکست مواجه میشوند، چنانچه در اینجا نیز شکست خوردند." (مجاهد ص ۱) در مورد اولی که نقل کردیم مبارزات مسالمت آمیز رفرمیستی خوانده شده در مورد دوم مبارزات سندیکائی، و در مورد سوم خیلی روشن، اعتصاب مبارزه رفرمیستی و محکوم به شکست خوانده شده است. ما بر این باوریم که رفقای مجاهد ما امروز دیگر خود را قبول دارند که در این هر سه مورد به اشتباه رفته اند. اینها همه... ال مبارزه است و رفرمیسم چیزی است

که در هدف و محتوای مبارزه باید جستجویش کرد. هر يك از این اشکال مبارزه میتوانند رفرمیستی شوند و میتوانند انقلابی گردند. مهم اینست که رهبریشان بدست که باشد و در خدمت چه استراتژی درازمدتی قرار گرفته شوند. رفیق له دو ان میگید: "نباید این تصور ساده جوانه را داشت که شعارهای اقتصادی رفرمیستی هستند در حالیکه فقط شعارهای سیاسی انقلابی میباشند. بسیاری از شعارهای سیاسی خصلت رفرمیستی دارند. در حالیکه بسیاری از شعارهای اقتصادی يك محتوای انقلابی دارند. مسئله این است که در چه زمان و در چه رابطه‌ی و به چه منظوری يك شعار معین داده میشود؟ این، حزب اصیل انقلابی حزبی که بی تزلزل خود را وقف هدف نهائی انقلاب کرده است قادر است که به این یا آن طریق بر روی تمام اشکال سازمان و مبارزه، منجمله انبهای که ضعیف‌ترین رنگ سیاسی را دارند، به منظور گرد آوری توده‌ها هنگامیکه موفقیت برای اقدامات وسیع انقلابی آماده نیست مهربان انقلاب بزنند." (انقلاب و ستام مسائل اساسی و تکالیف اصلی ص ۵۷ - ۵۸)

لنین اعتصاب را که در اینجا مبارزه رفرمیستی خوانده شده "مدرسه جنگ" میدانند. رفقای ستامی و کامبوجی در همان حالی که بیش از ۸۰ درصد از وطن خود را آزاد ساخته بودند، و در خطوط مرزی مناطق آزاد شده درگیر شدیدترین جنگها با دشمن بودند در سایگون و پنوم پن و دیگر مناطق سفید و اعتصاب و تظاهرات برای میانداختند - می بینید که اگر نظر ما در باره "مبارزات اعتصابی درست باشد، باید بپذیریم که رهبری انقلاب در ستام و کامبوج رهبری انقلابی - رفرمیستی بوده، چون هم مبارزه انقلابی میکرده، هم مبارزه رفرمیستی. بهر رو باز در اینجا نیز آنچه بی پرده آشکار است و حتی ما را واداشته شکل و محتوای مبارزه را قاطی کنیم و چنین بگوئیم همان شیفتگی ما به عملیات نظامی منفرد و بی ایمانی ما به توده و مبارزات توده است. امری که در همه جا به چشم میخورد.

"مبارزه" انقلابی بلاانقطاع در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بست میباید، بنابراین "بردن قدم به قدم" به معنای این است که در هر صحنه پیکار توده‌ها را به منظور عقیم گذاشتن سیاستهای

بیایی دشمن و نقش برآب کردن هر يك از طرحها و مانورهایش بسیج کرده و سازمان داده. این بدان معنی است که بهر قیمتی که شده تمام چیزها بی را که در يك دوره معینی یا يك مبارزه معینی قابل دسترس هستند بدست آورده و بدین طریق جنبش را به پیش برد، و به سطح بالاتری رساند.

(۵۱-۵۲ همان کتاب)

آخرین مطلبی که در پایان این مبحث باید به آن بپردازیم طرح جدیدی است که تحت عنوان "توده بی کردن مبارزه مسلحانه" ارائه شده است. طرحی برای تکامل خط چریکی به عنوان خطی تا پایان جدا از مشی مارکسیستی - لنینیستی.

مارکسیسم - لنینیسم میگوید برای اینکه توده مردم دست به مبارزه مسلحاً بزنند، باید در جریان مبارزات اقتصادی - سیاسی رشد یافته، از یکسو آگاهی لازم و از سوی دیگر تشکل لازم را یافته باشند. تا زمانی که این دو شرط مقدمه‌امی وجود نداشته باشد، نمیتواند حرفی از مبارزه مسلحانه توده بی در میان باشد. و برای ایجاد این هر دو شرط باید در بین کارگران به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی پرداخت و مبارزات آنان را رهبری کرد و شرایطی را بوجود آورد که آنها در آن شرایط خود به تجربه دریابند که راهی جز پیکار مسلحانه علیه دشمن برایشان نمانده است.

رفقای ویتنامی در کنفرانس اولاس سال ۱۹۶۷ تجربیات خود را در زمینه "توده بی کردن مبارزات در بین دهقانان چنین جمع بندی کردند: مسئله جنگ انقلابی قبل از هر چیز مسئله سیاسی است. مبارزات سیاسی در گرفت دهقانان شکایت خود را در نزد مقامات محلی مطرح میساختند که سرکوب دهقانان را در پی داشت، کم کم دهقانان با پوست و گوشت خود درک میکردند که باید اسلحه بدست گرفت. در واقع هم آنها بودند که بایستی اسلحه بدست میگردفتند. بنا بر این شما کمتر شرط خود را تحمیل کنید، دهقانان که آگاهی مییابند بیشتر به حرکت در مییابند. در مسئله دهقانی جان اینست: شتاب نکردن. اگر دهقانان درک نمیکنند، یکم و تنها به پیش راندن خطرناک و غالباً بی فایده است. این دهقانان بودند که در سال ۱۹۵۹ مسئله مبارزه "مسلحانه را در دستور کار خود قرار دادند. سرسری نمیتوان انقلابی

بود مسئله دهفانی دشوارترین و بیخرج ترین مسائل است ، اگر آنرا حل کردید برد با شماست و شما دیگر مغلوب نخواهید شد . جبهه N.L.F از ۲۰ سپتامبر ۱۹۶۰ مبارزه را رهبری میکند ولی قبلاً دهقانان بودند که آنرا آغاز کردند . اگر به کار سیاسی نپردازید دهقانان از شما پشتیبانی نخواهند کرد و این خطر موجود است که شما منفرد بنمانید ، نباید شرایط خود را به دهقانان تحمیل کرد ، باید به آنها کمک کرد که خودشان علت و لزوم مبارزه * مسلحانه را دریابند ، زیرا آنها به منافع خویش آگاهی دارند ، بخصوص باید به آنها کمک کرد که آگاهی سیاسی و سطح تشکیلاتی خود را بالا ببرند مسئله جنگ انقلابی در درجه اول نظامی نیست بلکه قبل از هر چیز سیاسی است . " (از نطق هیات نمایندگی ویتنام در کنفرانس اول اس سال ۱۹۶۲)

می بینید که هم دانش مارکسیسم - لنینیسم و هم تجربیات انقلابی میگوید : ای روی آوردن توده به مبارزه * مسلحانه ، باید این توده آگاهی سیاسی و تشکیلات لازم را داشته باشد ، باید به عنوان پیش شرط بر پا شدن مبارزه * مسلحانه توده ئی به فعالیت سیاسی وسیع در بین توده پرداخت و اینرا هم باید دانست که " فعالیت سیاسی دارای قانون مخصوص به خودش است . مستقل از شعور کسانی که حتی با منتهای حسن نیت مردم را به ترور و یا به جنبه * سیاسی دادن به مبارزه * اقتصادی دعوت میکنند . " (چه باید کرد ص ۳۴۱ - ۳۴۲)

هیچ چیز دیگری را نیز در هیچ شرایطی نمیتوان جایگزین این پیش شرط کرد . اگر راستی معتقدیم که انقلاب کار توده هاست نه کار هسته های پر - اکنده و جدا از توده ، و اگر راستی معتقدیم که توده ها باید درگیر در این مبارزه * مسلحانه شوند ، پس باید به آموزشها و تجربیات بسیاری که در این مورد هست پایبند باشیم و احترام بگذاریم و از بیراهه رفتن و هدر دادن نیرو پرهیزیم . لنین در مورد لزوم افشاگریهای همه جانبه * سیاسی و تبلیغات سیاسی برای بسیج توده میگوید : " هیچ چیز را نه حالا و نه در هیچ موقع دیگری نمیتوان جایگزین این کار کرد . " (چه باید کرد ص ۳۴۵)

حال ماتی که امروز در ایران مدعی پیروزی از لنین و مکتبش هستیم میگوئیم که با ترور عناصر منفور میشود مبارزه * مسلحانه توده ئی برپا کرد - یعنی

افشاگری سیاسی، آموزش سیاسی، سازماندهی کردن و همه * آن وظایفی را که جنبش توده از ما انجامش را طلب میکند، خلاصه میکنیم در ترور جنایتکارانسی چون فاتح یزدی و معتقدیم که: این است راه برپا کردن مبارزه * مسلحانه: " ما میدانیم که کشتار جیت جهان سمبول جنایات رژیم نسبت به طبقه * کارگر میهن ما محسوب میشود و موفقیت در بهره برداری سیاسی کردن از این واقعه که به طرز بارزی شیوه های فاشیستی رژیم را در مقابل مبارزات حق طلبانه * طبقه * کارگر افشا مینماید، گام مهمی است برای معطوف کردن توجه طبقه * کارگر به سمت پیشاهنگ و از این رو عمل مسلحانه در ارتباط با واقعه جیت جهان تاکنیکی در جهت توده نمی کردن مبارزه * مسلحانه به حساب میاید. " (نبرد خلق ۵ ص ۱) و: سازمان ما نیز با طرحریزی برنامه های عملیاتی (عملیات نظامی) متعدد در صدد توده نمی کردن مبارزه * مسلحانه است. اعدام فاتح جنایتکار، صاحب کارخانجات جهان جیت و اعدام شکنجه گر معروف سرگرد نیک، طبع، نشانه * توجه ما به عملیاتی در جهت خواستهای خلق مبارز میهن مان است. " (اعلامیه توضیحی رفقای چریک در رابطه با انفجار مرکز پاسگاه زانداورمی سیاهکل) و باز: " وظیفه * عمده نمی که هم اکنون در برنامه * سازمان ما مطرح است، طرح مبارزه * مسلحانه، در میان افشار وسیع توده های زحمتکش خلق ماست. " (همانجا) یعنی باز هم انجام همان عملیات نظامی منفرد.

این ساده دیدن مسئله است. اگر راستی میشد با ترور تعدادی از دشمنان منفرد طبقه * کارگر این طبقه را به مبارزه * مسلحانه کنید، يك لحظه تاخیر در ترور دهها نفرشان، که کار دشواری هم نیست جایز نبود. اگر اعدام تک تک دشمنان طبقه * کارگر، یا هر يك دیگر از طبقات خلق، آن طبقه را به مبارزه * مسلحانه میکشید، کار ما میلیونها بار از آنچه هست ساده تر بود. اما چنین نیست رفقا! کار به این سادگی نیست. طبقه * کارگر و هر يك دیگر از طبقات خلق برای گرویدن به پیکار مسلحانه نیاز به معرفت سیاسی و تشکیلات انقلابی و حرفه نمی دارند، و این را به هزاران انفجار و ترور هم نمی شود به آنها داد، این تئوری جدید: " توده نمی کردن مبارزه * مسلحانه " از طریق ترور دشمنان منفرد توده، تئوری نادرستی است که با القباوی مارکسیسم

—لنینیسم مغایرت دارد. این راهی نیست که به مبارزه مسلحانه توده‌های
 بینجامد. راهی که مارکسیسم —لنینیسم و تجربیات انقلابی‌های پیروزمند جهان
 درستیش را تایید میکند این راه است؟ ما به هیچوجه با مبارزات صنفی —
 اقتصادی — سیاسی طبقه کارگر که منجر به اعتلای کار اکثر انقلابی کارگران
 میشود مخالفتی نداریم، بلکه بر عکس عقیده داریم توده* کارگر ابتدا از این
 طریق در مبارزه شراکت کرده، خود آگاهی طبقاتی خویش را باز میابد، مثلاً —
هدات عینی رفقای ما نیز این نظر را که توده* کارگر میبایستی از حرکات
جمععی و اعتصابهای اقتصادی رشد حرکات انقلابی خود را آغاز کرده و سپس
در سطح بالاتری به میدان مبارزه کشیده خواهد شد تایید میکند. (نبرد
 خلق، ص ۷۱ — تاکید از ماست) این نظر درست و راه درست است. این
 مشی مارکسیستی —لنینیستی برای به مبارزه* مسلحانه کشیدن توده است
 پذیرش این راه است که میتواند هم به پراکندگی جنبش انقلابی و هم به —
 جدائی انقلابیون از توده پایان دهد. اما می بینید که هم این راه درست
 و هم آن راه غلط این هر دو از یک منبع است. مسئله اینکه واقعاً اعتقاد
 ما به کدامیک از این دو راه متضاد است؟ میماند به عمل ما، و عمل ما نشان
 میدهد که ما راه نادرست را برگزیده ایم. طی ۵ سالگی که از آغاز این پیکار
 میگذرد، تعدادی از دشمنان منغور طبقه* کارگر و خلقهای ایران را اعدام
 کرده ایم. اما با اینکه هر روز هر روز در وطن ما اعتصابات و تظاهرات
 کارگری بوده، نمیتوانیم بگوئیم فلان اعتصاب را ما براه انداختیم، یا امروز این
 امکان را داریم که کارگران فلان کارخانه را هر وقت لازم بود به اعتصاب
 بکشیم. ما امروز نمیتوانیم درده نقطه ایران همزمان دست به ده عمل نظامی
 — ترور و انفجار — بزنیم. اما نمیتوانیم حتی در دانشگاهش که آتیمه آمده
 است هر لحظه لازم بود، مبارزه‌ای براه اندازیم؛ و این محک است که نشان
 میدهد ما به کدامیک از آن دو اعتقاد داریم، یا حداقل اعتقاد ما بیشتر است.
 ما به راهی که نه تنها درستیش در هیچ تجربه‌ای به اثبات نرسیده، بلکه
 نادرستیش نیز بارها به اثبات رسیده اعتقاد داریم و این به بیراهه رفتن
 است.

دشواری راه نباید ما را به بیراهه رفتن وادارد. اگر راه درست

طبق همه * تجربیات انقلابی دنیا و طبق "مشاهدات عینی خود رفقا" نیز این است که توده باید در جریان مبارزات خودش رشد کند و به سطح درگیر شدن در یک جنگ انقلابی برسد، باید این راه را رفت هر قدر هم دشوار باشد، هر چقدر هم نیاز به بردباری داشته باشد، و هر چقدر هم نتیجه فی المجلس از آن نشود. اگر توده بسر ای دست زدن به پیکار مسلحانه علیه دشمن نیاز به تجربه، مبارزاتی آگاهی سیاسی و تشکیلات دارد، و ترور دشمنان تولید توده یا انفجار موسسات استثماری به توده می که خود در این جنگ تن به تن هیچ نقشی ندارد، نه تجربه * مبارزاتی بدهد، نه آگاهی سیاسی و نه تشکیلات، پس باید راههایی را یافت و رفت که این ملزومات را فراهم میکند. هر چقدر پیمودن شان دشوار باشد.

وقتی پیوند گرفتن با توده * زحمتکش - در این شرایط سخت دیکتاتوری - افشاکاری سیاسی در میان این توده، کار سیاسی کردن در بین توده، و متشکل ساختن توده و سامان دادن و رهبری مبارزاتش را یکطرف بگذاریم و ترور عناصری چون فاتح را هم طرف دیگر، میبینیم که راستی چقدر آن یکی دشوارتر است و راستی ایکاش میشد از راه آسانتر به هدف رسید، ایکاش میشد بسا ترور پنجاه تا چون فاتح طبقه * کارگر را آگاه و متشکل کرد، ولی نمیشود رفقا این عملی نیست. راهی جز همان راه دشوار در پیش ما وجود ندارد و ما اجباراً باید - اگر میخواهیم به هدف برسیم - همان راه را بپیماییم این حکم آموزشهای مارکسیسم - لیننیسم و حاصل تجربیات آنهاست است که پیش از ما این راه را رفته اند و ما امروز دیگر با درد دست داشتن اینهمه آموزش و تجربه، با در برابر داشتن تجربیات، پیروز نمند هند و چین از یکسو و تجربیات بی سرانجام آمریکای لاتین از سوی دیگر حق نداریم به پخش تئوریهای غلط و انحرافی در سطح، جنبش و رفتن راه بی سرانجام و محکوم به شکست بسه پردازیم. اینرا خلقها بر ما نخواهند بخشائید.

او چاره می‌فروشد
شور از برای رستن مخلوق
میخرد و زیانک دمبدم
او هشیار میشوند بسیدار
میشوند، با خواب‌رفتگان
"نیمه"

نئین گت: شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی، از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان میتوان برای کارگر آورد، برای اینکه به کارگران دانش سیاسی داده شود، سوسیال دموکراتها باید میان کلیه طبقات اهالی بیرونند و باید دستجات ارتش خود را به تمام اطراف روانه سازند. (چه بلید کرد ص ۳۴۶ - ۳۴۷)

ما در اینجالبین بخش مهمی از کار انقلابی را براحتی نفی می‌کنیم و در نتیجه:

الف - کار سیاسی را بیشتر دانسته و در نهایت کار توضیحی (توضیح عمل نظامی) را به جای آن می‌گذاریم.

ب - به افشاکری توجه لازم را نداریم و اقدامات رژیم را بی‌جواب می‌گذاریم.

ج - نقش افشاکننده و آگاهی دهنده را به سبب می‌دهیم.

ه - اهمیت تئوری و رهبری سیاسی جنبش را نفی می‌کنیم.

الف - کار سیاسی را بیشتر دانسته و در نهایت کار توضیحی (توضیح عمل نظامی) را به جای آن می‌گذاریم.

برای انجام هر کاری باید پیش از وارد شدن در آن تدارک دید، دست زدن به انجام کاری بدون تدارک مقدماتی به معنی پذیرفتن شکست خود است و انقلاب نیز که عظیم‌ترین کارهاست بپذیرد، بدون تدارک انجامش امکانپذیر نیست.

تدارک انقلاب یعنی بوسیله وجود آوردن سازمان رهبری کننده انقلاب یعنی، آگاه و متشکل نمودن و متحد ساختن توده های خلق، یعنی کوره راهها و بیراهه ها را تضمین کردن، و انجام یک کارها و گرفتار کردن یک این تضمینها برای انجام پیر و زمند انقلاب در کار سیاسی است.

با کار سیاسی در بین توده هاست که ما میتوانیم از یک سو عناصر فعال و مستعد را در سازمان رهبری کننده * انقلاب - تشکیلاتی که باید کشتی انقلاب را تا رسیدن به ساحل پیروزی ناخداثی کند و از آن پس نیز به پاسداری دستاورد هایش و به پیش بردن آن کمر بندد - متشکل کنیم و از سوی دیگر تسوده * زحمتکش را قادر سازیم که دشمنانش را بشناسد، حيله هاشان را دریابد و خود را در برابر آنها و توطئه ها شان مصون دارد. با کار سیاسی است که ما میتوانیم خود را و توده را آنچنان مجهز سازیم که قادر گردیم همه * راههای نفوذ بیگانه را ببندیم.

همه * شکستها در جبهه جنگ نیست، بسیاری شکستها نیز در جبهه بیکار سیاسی بر انقلاب وارد آمده است. انقلاب فلسطین در کار ما میتواند بهترین نمونه باشد، برای آموختن از آن، هم از نکات مثبت و هم از نکات منفی اش. آیا شدیدترین صدمات را تاکنون انقلاب فلسطین در برابر طرح و توطئه های سیاسی رنگارنگ دشمنانش خورده یا در میدان جنگ؟ آیا امری که آنچنان شکافی در صفوف انقلاب فلسطین انداخت طرح خائنانه دولت فلسطین بود یا حمله نیروهای امریکائی و صهیونیست؟ آیا حتی سرکوب انقلاب فلسطین در اردن و کشتار ۲۰ هزار انسان در درجه * اول حاصل ناآگاهی رهبری انقلاب و ناتوانیش در شناخت دوست و دشمن و یائینی سطح آگاهی سیاسی توده * جنگجو نبود؟ دشمنان انقلاب فلسطین، امپریالیستها، صهیونیستها و مرتجعین عرب پیش از آنچه طرح حمله نظامی علیه انقلاب فلسطین بریزند، توطئه سیاسی علیه آن میچیدند، از طرح خائنانه راجرز تا کون خطر آنهمه طرح ای مشترک امریکا و روس از خطر کد امیک از حملات صهیونیستها و رژیم خائن ملک حسین کمتر بوده است؟ اینهمه جریانات باید ما را بیدار سازد و بدانیم که دست کهرفتن لائتئوریک و فعالیت سیاسی در صفوف انقلاب و در بین توده همعنی، پیشاپیش امضا کردن سند شکست انقلاب است.

بسدون فعالیت سیاسی پیگیر و صبورانه هیچیک از شرایط مقدماتی و تدارکاتی انقلاب را نمیتوان فراهم کرد. اگر انقلاب نیاز به تشکیلات انقلابی رهبری کننده، نیاز به حزب کمونیست راستین دارد، باید با کار سیاسی در بین توده و انتخاب و پرورش تکتک عناصر آن در جریان مبارزات

توده‌ی آتزا بوجود آورد - اگر انقلابی ترین قداکارتترین و با استعدادترین عناصر پرولتاریای وطن ما باید در حزب کمونیست متشکل گردند، تا این حزب امکان رهبری انقلاب را تا پیروزی بیابد، اگر ما میخواهیم " دارای دسته هائی از کارگران انقلابی گردیم... که هیچ پلیس سیاسی در دنیا نتواند از عهده آنها بر آید " این تنها با کار سیاسی در بین توده " کارگر امکان پذیر است. این فعالیت سیاسی ماست که میتواند به عناصر مستعد پرولتاریا این امکان را بدهد که خود را به چنان سطحی برسانند، در غیر این صورت یا تمام فعالیتشان صرفیازات اقتصادی خواهد شد - یا در جنگهای تن بتن جدا از طبقه " خود کشته خواهند گردید و انقلاب از رهبران واقعی خود و از سازمان رهبری کننده اش محروم خواهد ماند. ما بدون فعالیت سیاسی در بین توده " زحمتکش هرگز با هیچ وسیله دیگری نمیتوانیم این توده را در برابر طرح و توطئه های دشمنان رنگارنگش مجهز نمائیم و راه نفوذ دشمنان انقلاب را ببندیم. ما بجز از طریق فعالیت سیاسی و تشکیلاتی وسیع و مداوم از هیچ طریق دیگر نخواهیم توانست انقلاب را تدارک ببینیم و توده ها را برای درگیر شدن در پیکار مسلحانه ای که بدون آن حرفی از پیروزی انقلاب نمیتواند در میان باشد، آماده و متشکل سازیم. ما با نفعی فعالیت سیاسی هرگز نخواهیم توانست پیکار نظامی پیروزمندی را نیز سازمان دهیم. ژنرال و نگون جیاب بزرگترین استراتژ جنگهای انقلابی و مردی که بنا رهبری نظامی خود در وینتام پوزه " سه قدرت بزرگ امپریالیستی را به خاک مالیده میگوید " به خاطر تدارک خوب قیام مسلحانه، وظیفه عدده و مهمترین کار انجام کار تبلیغاتی در میان توده ها، متشکل کردن آنان و وسعت بخشیدن به سازمانهای میهن پرستانه " آنها و تقویت این سازمانها بود. تنها با وجود سازمانهای سیاسی مستحکم بود که امر ساختمان سازمانهای نظامی مستحکم و حرکت بسه سمت ایجاد گروههای کوچک پارتیزانی که با توده های انقلابی از نزدیک در پیوند بوده و در نتیجه قادر به فعالیت و تکامل باشند امکان پذیر گردید "

(نقل از تحقیقات وینتام ج ۲۳ ص ۴۰)

خوشنابوری و ساده اندیشی است انجام اینهمه امور دشوار و کار بر را با چند سرور و انفجار عملی دانستن، و به خطا رفتن و به دام انحراف

افتادن است نقش کار سیاسی را - نقش اینهمه با اهمیت را - نفی کردن، کاری که ما متاسفانه تا کنون کرده ایم و عواقب بدش را نیز دیده ایم. و این باز از ارنیه های دیره است که به ما رسیده. رفیق شهید احمدزاده معتقد است که: "ما بیش از هر وقت به پواتیسین احتیاج داریم تا به تئورسین" (ص ۹۶) و درجائی دیگر با برداشتن نادرست از تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات خودمان میگوید: "این تجربیات نشان داده اند که نه با کار مسا- لمت آمیز، نه با کار صرفاً سیاسی و نه با کار مخفی نمیتوان به پیشرو مردم تبدیل شد و شرایط را به اصطلاح برای مبارزه مسلحانه توده‌ی فراهم کرد." (ص ۱۳۲)

اینچنین جدا افتادن ما از توده و عاجز ماندن در برابر دشمن و اقداماتش هیچ دلیلی ندارد، جز همین نفی کردن لزوم کار سیاسی و نندیدن اهمیت آن. ما بیش از هر چیز به تئورسینهای قادر و واقعا انقلابی احتیاج داریم، تئورسینهای مصلحت به مارکسیسم - لنینیسم و دارای روحیه انقلابی که بتوانند در بین توده های وسیع کارگران، آن آگاهی بی را نشر دهند که با صدها بمب یک ذره اش را نمیتوان نشر داد. ما احتیاج به تئورسینهای داریم که با فداکاری، بدون هراس از مرگ و با ایمان به انقلاب مسلحانه توده‌ی، در بین توده * آماده به پیکار با نبوغ و خلاقیت خود و به طریقه * مارکسیستی - لنینیستی، به افشای یک یک جنایات رژیم، به عریان کردن دشمنان خلقهای ما و به آموزش سیاسی سوسیالیستی دادن به طبقه * کارگر بپردازند. کار که به عهده بمب و ترور گذاشتنش انقلاب را برای همیشه به عقب انداختن است. تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات خودمان هم به ما میگویند که تنها با کار سیاسی است که میتوان شرایط را برای مبارزه * مسلحانه توده‌ی فراهم کرد، و تنها با کار سیاسی در میان توده، با شرکت در مبارزات توده، با سازماندهی و رهبری مبارزات توده، و با آموزش سیاسی دادن به توده است که میتوان به رهبر واقعی توده تبدیل شد. انقلاب چین همین را میگوید، انقلاب ویتنام همین را میگوید، انقلاب کامبوج همین را میگوید. شکستهای گذشته خودمان هم همین را میگویند. تنها پراکنده کوشیهای دیره است که با این اصل منایرت دارد، و این نگاه نابخشودنی ماست که

در این میان پراکنده گوئیهای آن جناب را این چنین جسبیده ایم .
 اما گذشت زمان، ناچیزی حاصلی که از آنهمه فداکاری و جانپازی دلا-
 وران شهید و اسیر عاید شد، و مقاومت مخالفین مثنی ما و پخش نظر یا تشان-
 هر چند محدود و با احتیاط - به ما نشان داد که راستی مثل اینکسه
 بدون کار سیاسی آکاری از پیش نعیشود برد . به ما نشان داد که در انسر
 کار سیاسی نکردن ممکن است آنهمه خونهای گرانبهای که داده میشود تاثیر
 چنسدان بر مردم نگذارد، و بالاخره نشان داد که یا نغی کار سیاسی
 ممکن است پس از چهار سال فعالیت انقلابی، توده مردم ما را با يك ساز-
 مسان دولتی فرق نگذارند . این مسائل بود که ما را به فکر کردن واداشت
 اما باز از انجائی که پایه ها نادرست بنا شده و اصولمان با اصول جهانشمول
 مارکسیسم - لنینیسم در مغایرت است نتوانستیم راه را بیابیم . از جالس در
 اندیم و به جاه افتادیم . از نغی کار سیاسی افتادیم به دام کار توضیحی،
 تئوری جدیدی که در واقع حرفی . است بر ای ساکت نبودن . خواهیم دید که
 کار توضیحی کردن یعنی همان کار سیاسی نکردن .
 تکامل یافته ترین بیان این تئوری جدید در نبرد خلق شماره ۵ است:
 " ما معتقدیم که سازمان انقلابی پیشاهنگ با علیاتی که در رابطه با مسائل
 معلوس و روزمره " کارگران است اعتماد توده های کارگری را جلب کرده و آنها
 را آماده پذیرش آگاهی سیاسی مینماید و سپس با پخش اعلامیه های توضیحی
 و با حمایت از هر نوع مبارزه " صغی، اقتصادی سیاسی طبقه " کارگر، زمینه
 را بر ای به میدان کشیدن تدریجی و وسیعترین نیروهای طبقه فراهم میآورد "
 (نبرد خلق ۵ ص ۷۱ - ۷۲)

در این جمله مجموعه تزه های " توده تی کردن مبارزه مسلحانه " حما-
 یست از مبارزات طبقه " کارگر " و " کار توضیحی " گرد آمده اند و حاصل
 جمعش "نچنانکه در عمل نیز دیده ایم و می بینیم، این است که: منتظر باشیم
 تا کارگران مبارزه کنند، وقتی مبارزات خود بخودی کارگران صورت گرفت
 و مورد یورش پلیس قرار گرفتند و دهها شهید و اسیر دادند، آنوقت ما
 " پیشاهنگ " که تا اینجا هیچ نقشی در تدارک، سازماندهی و رهبری ایسن
 مبارزه نداشته ایم، به عنوان دنباله رو این مبارزه " خود بخودی، برای " حما-

یست از مبارزات توده " و " طرح مبارزه مسلحانه در میان توده " هر يك از عوامل این جنایت را که بیشتر در دسترسند، و منفور طبقه " کارگر نیسز هستند، اعدام کنیم و بعد هم در اعلامیه های توضیحی خود شرح بدهیم که چگونه این جنایتکار را کشتیم. رفقای A, B, C در آن شرکت داشتند، چگونه راه بنفان کردیم؟ ساعت صفر چه وقت بود، (البته تصویر جریان را عم رسم کنیم توضیحی تر میشود) و... بدین ترتیب با حمایت و این کار توضیحی ما با طبقه کارگر به مبارزه " مسلحانه کشیده میشود.

کار توضیحی بی که ما به جای کار سیاسی نشانده ایم از این حد - از حد شرح عملیات نظامی - بالاتر نمیرود و این نشان میدهد که بر خلاف آنچه ادعا میشود که "عمل نظامی در این مرحله در خدمت کار سیاسی است"؛ کار توضیحی " - جانشین کار سیاسی - در خدمت عمل نظامی است و از فعالیت سیاسی نیز هیچ اثری به چشم نمیخورد. برای اینکه خوب روشن شود و ما نیز به غرض ورزی و از خود حرف زدن متهم نشویم، به زمینه " عملی کار بر میگرددیم. ببینیم در عمل چه کرده ایم.

بهترین نمونه " عملی که تا کون در این زمینه بدست داده شده، طبق اعتقاد خود رفقا، اعدام فاتح یزدی است که هم "حمایت از مبارزات کارگران" بوده هم به اصطلاح " از مجرای مبارزات طبقه " کارگر وارد عمل " شده و هم "مبارزه " مسلحانه را در میان توده مطرح ساخته ". بدنبال اعدام فاتح رفقای چریک هر چه نیز لازم دیدند "کار توضیحی" کردند. حال ببینیم این کار توضیحی که جای فعالیت سیاسی سوسیال دموکراتیک را - حتماً به خاطر "شرایط ویژه " ایران " - باید در وطن ما بگیرد چه بود؟

طی یک مقاله و یک تصویر جریان تحریر فاتح شرح داده شد، که راستش برای ما روشن نیست هدف از صرف نیرو در این شرایط خفقتی دشوار برای جاب و بخش اینگونه مطالب چیست؟ و آیا سود زمیند دارند داشته باشد، یا حتی میتواند در کشف عملیات بعدی ما و دیگر رفقا به دشمن کمک کند؟ ما عوتسه دون گفتم "قدرت فروشی در هر نوع کاری خطاست". بهر رو این یک بخش از کار توضیحی در رابطه با این "عمل نظامی" است. (در این مرحله ما میبایست کار توضیحی را در رابطه با عملیات مسلحانه هر چه بیشتر گسترش

دهیم. سرفقاله نبرد خلق (۲) بعد اعلامیه بی است که در صحنه، عملیات
پخش شده، و گزارشی است بسیار ناقص از مبارزه بی که کارگران سه سال پیش
کرده بوده اند، و بعد هم اینکه رژیم میخواهد افکار مردم را نسبت به چریکها
منحرف کند. اما ما برای دفاع از خلق سلاح بدست گرفته ایم و در آخر هم
اینکه کارگران و دانشجویان و محصلین مبارزه نموده و طی شعارهایی روی
دیوارها از مبارزه، مسلحانه حمایت میکنند.

سپس "خطابه توضیحی سازمان چریکهای فدائی خلق به کارگران ایران"
است باز در همین رابطه، اندکی افشاگری از وضع اقتصادی کارگران وضع
بیعه و ارتباط دولت با سرمایه داران. دقیقاً در همان حدی است که اکثریت
کارگران میدانند و در مواردی بسیار کمتر از آن. باز شرحی بسیار ناقص از
مبارزه بی که سه سال پیش صورت گرفته، و بعد بحثی درباره "چریکهای فدائی
خلق و رهنمودی در آخر کار، که بسیار کلی است و بدون ارائه هیچ برنامه
و راه عملی برای انجام آن؟ هم میسپندان تنها راه ما اتحاد همه، نیروهای
تحت ستم خلق است." "وظیفه ما این نیست که آنچه را کارگران خود
میدانند، برایشان تکرار کنیم، "وظیفه" ما این است که آن مصالحی را در
اختیار طبقه، کارگر بگذاریم که به کمک آنها بتواند به شعور سیاسی
طبقاتی دست یابد." آیا در هیچ یک از این نمونه های کار توضیحی ز روی
از این مصالح در اختیار طبقه کارگر وطن ما قرار گرفته است؟ آیا همین
است آن فعالیت سیاسی بی که لنین انجامش را وظیفه همیشگی سوسیال دمور-
کراتها دانسته و میگوید بوسیله. ان باید کارگر سوسیال - دموکرات ساخت؟
آخرین کار توضیحی در رابطه با این عمل نظامی، اعلامیه دیگری است که در بین
کارگران پخش شده و در نبرد خلق به جاب رسیده است. این اعلامیه نیز
دو صفحه تکرار مطالب اعلامیه های قبلی است و ه صفحه (از صفحات ضمیمه)
نبرد خلق) در معرفی سازمان چریکهای فدائی خلق و برخی از شهدای قهر-
مان این سازمان. و اینهم آخرین کار توضیحی.

حال آیا این کار توضیحی در رابطه با عملیات نظامی کردن، دقیقاً به
همان معنی فعالیت سیاسی نکردن نیست؟ این کار توضیحی نه در خدمت
آگاه و متشکل کردن خلق، بلکه دست بالا در خدمت شناساندن نیروهای

انقلابی به توده است که وقتی جدا از فعالیت انقلابی در رابطه با خواستهای روزمره توده باشد حتی به این هدف خود هم نخواهد رسید. این کار توضیحی اکثراً گسرح و توضیحی است در خدمت عملیات نظامی و بدو راز هر گونه آثار و علائم فعالیت سیاسی.

رفقای مجاهد ما نیز کار توضیحی را جایگزین کار سیاسی کرده بودند: "عمل نظامی گرچه لازمتین شکل نبود است و بدون آن هیچ شکل دیگری اعتبار و اصلت ندارد، اما به تنهایی "کافی" و گویا نیست. چریک باید موضع خود و هدف هر عملی (عمل نظامی) را با توده ها در میان نهاده و ضرورت آن را توضیح دهد. (شانه) میزان دوری این عملیات از زندگی و خواستهای توده های خلق (بدون این کار توضیحی توده ها هرگز چنانکه باید ما و هدفهای ما را درک نمیکنند)". (جنگل ۲ ص ۳۲)

به جای اینکه خواستهای توده را بشناسیم و بر اساس آنها وارد عمل شویم، به جای اینکه مبارزه بی را سازماندهی و رهبری کنیم که خود تسوده برای انجام آن حاضر است و بدان دست میرتند، میروم، جدا از توده و بدو راز از خواستهای توده، دست به عملیات نظامی فردی میزنیم و بعد میخواهیم به ضرب کار توضیحی به مردم بفهمانیم (که ما چه کرده ایم و چرا کردیم). و آنوقت یک چنین حلالزاده بی بنته (کار توضیحی) برای ما و در فرهنگ انقلابی مغشوش ما بیروان دبره و ماریگلا جای فعالیت سیاسی، فعالیتی را که باید به طبقه کارگر "معرفت حقیقتاً طبقاتی" بدهد میگیرد.

لنین گفت: هرگاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و آنهاست حتماً روزمره، (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد نگیرند هر یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری و اخلاقی و سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند؛ هرگاه آنها یاد نگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی بکار ببرند، در این صورت معرفت توده های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد". (چه باید کرد ص ۳۳۳)

و حال آیا چنین معرفتی را با ترور فاتح و "کار توضیحی" بعد از آن، از شرح ترور و تصورش تا معرفی شهدای قهرمان، میتوان به طبقه کارگر

داد؟ یا کار سیاسی بیکر و آموزش سیاسی مداوم لازم است؟
 در پایان این مبحث اینها هم بگوئیم که رفقای چریک ما خارج از حیطه
 "کار توضیحی" در زمینه نشر ایدئولوژی کار هائی نظیر بخش‌آثاری از مارکس،
 انگلس، لنین، مائوتسه دون و... کرده اند که در جای خود بسیار ضروری و
 بسیار ارزنده، و بسیار قابل تقدیر است. بخش این آثار برای جنبش کمونیستی
 وطن ما که از این نظر بسیار فقیر است، دارای ارزش بسیار است. همچنین در
 زمینه کار تحقیقاتی برای شناخت جامعه، هم رفقای چریک در تحقیقات روستا-
 ئی شان - از حکمهایش که بگذریم - و هم رفقای مجاهد در گزارشهایشان -
 اگر چه بیشتر عکسبرداری است تا گزارش تحلیلی و شناخت و راهیابی - اما
 باز خدماتی ارزنده کرده اند که میتواند در کارهای آینده، جنبش مددکار
 باشد. اینها را با کار توضیحی قاطی نکنیم که خود رفقا نیز راضی نیستند: در کار
 توضیحی باید عملیات نظامی و اهداف آن عملیات توضیح داده شود.

ب- به افشاگری توجه لازم را نداریم و اقدامات

رژیم را بسی جواب میگذاریم

تا آدمی زدل نزداید

زنگ خیال بسوج

شایسته نیاز نگردد.

"نیما"

لنین گفت: "در حقیقت امر، بالا بردن فعالیت توده، کارگر فقط در
 صورتی میسر خواهد بود که ما به تبلیغات در زمینه، اقتصادی اکتفا نکنیم.
 و اما یکی از شرایط اساسی توسعه، ضروری تبلیغات سیاسی، تهیه، زمینه
 افشاگرهای همه جانبه سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی
 توده ها را با هیچ چیز نمی‌توان تربیت نمود مگر بوسیله همین افشاگرها. بنا
 بر این چنین فعالیتی یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال دموکراسی بین-
 المللی است." (چه باید کرد ص ۳۳۲)

برای اینکه توده های زحمتکش را به حقوق از دست رفته خود آگاه

سازیم و دشمنان واقعی آنها را به آنان بشناسانیم، برای اینکه ماهیت سیا -
ستهای رژیم را برای توده روشن سازیم و توده را آماده پذیرش آگاهی
سیاسی نمائیم. هیچ راهی نداریم جز دست زدن به افشاکاری سیاسی و همسراه
انداختن یک جریان افشاکاری همه جانبه .

تود ماها از یکسوخود به تنهایی قادر به شناخت دشمنان واقعی و شناخت سیاستها
و ماهیت خیانتهای آنها نیستند و از سوی دیگر رژیم را در میدان فزون تبلیغات مسموم کننده
و دستگاههای تبلیغاتی دشمنند. از یکسوخود این تود به شرایط ذهنی بی کدر رکنسوری

عقب نگه داشته شده چون وطن ما دارد، قادر به شناخت ماهیت دسایس
دشمن نیست و از سوی دیگر میبینیم که همه * خیانتها و جنایتها در دستگاه
های تبلیغاتی، لباس خدمت و دلسوزی پوشانده شده، هفت قلم آرایش میگردند
و تحویل مردم داده میشوند. وقتی نگاه میکنی میبینی کارزاری است بمن نابرابر.
در یکسو مردم، پر آکنده، بدون آگاهی، بدون پیشرو واقعی، بدون ابزار مبارزه
با دشمن و بدون پشتیبان انقلابی (با بمب اشتباه نشود، غرضمان در اینجا
بطور مشخص یشتیمیانی انقلابی است که گام به گام بانود باشد. و یک به یک
دسیسه های دشمن را برایش افشا کند و راه و بیراهه را در جریان افشا
گری سیاسی و تبلیغ سیاسی نشان دهد.) و سوتی دیگر، رژیم فاشیستی شاه
با تمام تجربیات ضد انقلابی اربابانش و مجهز به تمام ساز و برگ لازم برای این
جنگ با در اختیار داشتن هزارها جیره خوار تبلیغاتی، از کاد رهای خیلسی
بالای حزب توده مانند عنایت اله رضا و تیره اش که روز بروز نیز در حال توسعه
است، تا پادوهای عریده کش.

در این کارزار نا برابر مردم را تنها گذاشتن و ذهن و فکر مردم را با کنار
کشیدن خود از میدان به عرصه * یک تازی یاوه با فان و طغفروش و بیگانه پرست و
گذاشتن، بدور از احساس مسئولیت انقلابی است. از این گذشته بدون شرکت
در این کارزار و بدون افشای جامع الاطراف یک یک اقدامات خائنانه رژیم
نمی توان زمینه را برای کار سیاسی در میان توده و دادن آموزش سیاسی به
کارگران فراهم ساخت. پس این وظیفه از دو سو خود را به عنوان ضرورتی فوری
در برابر ما مطرح میسازد. و خوشبختانه رژیم فاشیستی شاه هم در وطن ما
آنچنان رسواست و آنچنان احقانه و بی پروا عمل میکند که برای ما میدانی

بسیار وسیع جهت فعالیت در این زمینه گشوده است. هر کجایش را بگیرد
 جان می‌دهد برای افشاگری؛ دیکتاتوری فاشیستی اش یکی از بی‌برده‌ترین
 دیکتاتورهای دنیاست. وطن‌فروشی‌هایش هر روز هر روز با کلمات و جملاتی
 ظاهر قریب‌از‌زد ستگاه‌های تبلیغاتی خودش اعلام می‌شود. از فقر و گرسنگی،
 بیکاری و محرومیت، فشار و ستم، نابسامانی و تحمل ناپذیر بودن زندگی، هر کجا
 سخن بگوئی انبوه انبوه شنونده داری و توده* زحمتکش یا گوشت و پوست خود
 لعلش کرده است. در چنین شرایطی است که از انقلابیون ایران طلب می‌شود
 یک جریان افشاگری سیاسی وسیع جهت به میدان بارزه کشیدن وسیع‌ترین توده
 های خلق پراه اندازند و با افشای وسیع و همه جانبه* یک جنایات و
 خیانت‌های این باند بیگانه پرست و سرسیرده، با عریان کردن دشمنان غدار
 خلق در برابر خلق، زمینه‌ئی گسترده را برای به‌مبارزه کشیده شدن حتی
 عقب‌مانده‌ترین اقشار آماده سازند. در یک چنین جریان افشاگری سیاسی و
 در کنار آن تبلیغ و ترویج سیاسی است که میتوان روحیه* انقلابی و بیکارگر در
 توده بوجود آورد و در همین جریان است که میتوان کارگر و دهقان و دانشجو
 کمونیست ساخت.

لنین گفت: " برای اینکه کارگر بتواند سوسیال دموکرات بشود باید طبیعت
 اقتصادی و سیاسی اجتماعی و سیاسی، مالک و کشیش و اعیان و دهقان و دانشجو
 و لکر در روشن در نظر خود مجسم کند، جنبه‌های ضعف و قوت آنها را بشناسد،
 بتواند به کله آن جملات رایج و سفسطه‌های رنگارنگی که هر طبقه
 و هر قشر با آنها نیت خود پرستانه و "باطن" حقیقی خویش را میپوشاند پی
 ببرد، بتواند تمیز دهد که کدامیک از موسسات و قوانین فلان یا بهمان منافع
 را منعکس می‌سازند و همانا چگونه منعکس می‌سازند. ولی این "تصور روشن"
 را از هیچ کتابی نمی‌شود بدست آورد؛ اینرا فقط مناظر زنده و افشای یس‌دون
 فوت وقت آن چیزهائی میتواند بدست دهد که در لحظه* کنونی در پیرامون
 ما روی می‌دهد و در باره* آن همه و هر کس بنا به سلیقه خود صحبت و بیا
 اینکه افلاکجا میکند و در فلان و فلان واقع* فلان و فلان بیکره و فلان و فلان
 حکم دادگاه و غیره و غیره متظاهر گشته است. این افشاگری‌های همه جا-
 نیه سیاسی شرط ضروری و اصلی پرورش روح فعالیت انقلابی توده میباشد.

اگر ما راستی معتقدیم که انقلاب کار توده هاست که بدون توده ها کاری از پیش نمی رود، که توده ها باید مسلح گردند و جنگ انقلابی را علیه دشمن بر پا سازند، و اگر می خواهیم که به چنین روزی برسیم، باید تدارکش را ببینیم. تدارکش گهتیم آگاهی سیاسی به توده دادن و متشکل کردن توده است. زمینه را برای انجام این کار افشاکاری سیاسی فراهم میکند. پس باید بدون فوت وقت، بدون ذره بی تعلل، هر چه وسیعتر - در سطحی وسیع کسه بتواند در برابر دستگاه های تبلیغاتی کونه کون رژیم اقلاندره بی به حساب آید - به افشای خیانتها و جنایات رژیم و به رسوا کردن یک بر نامه هایش به طور روز مره بپردازیم، بکوشیم تا بطور بی دریغی محش را سر بزننگه در برابر دیدگان مشتاق و حقیقت جوی مردم باز کنیم در صورتی که ما این کار را خوب انجام دهیم، حتی تبلیغات خود رژیم به عاملی افشا کننده علیه خودش تبدیل خواهد شد. در صورتی که ما بتوانیم ماهیت لشکرکشی جنایتکارانه شاه به ظفار را خوب برای مردمان افشا کنیم، از آن پس هر گاه خود دستگاه های تبلیغاتی شاه خبری را از عمان و ظفار و سلطان قابوس بدهند، یاد آور افشا - گریهای ما در ذهن مردم خواهد بود. این افشاکریهای سیاسی و همه جانبه و فعالیت سیاسی ما است که میتواند توده را علیه رژیم بشوراند و یک جریان مبارزه سیاسی و توده بی وسیع در سراسر جامعه براه اندازد، که رژیم را از یکسو وادار به عقب نشینی در برابر این موج مبارزه و از سوی دیگر به گفته لنین وادار به دست زدن به عملیات جنون آمیزی کند که خود قادر به پیش رینی عواقبش نباشد. و در جریان این عقب نشینی و تهاجم وحشیانه رژیم و مقاومت و مبارزه مردم خواهد بود که توده ها برای بدست گرفتن تفنگ و وارد شدن در نبرد سرنوشت ساز آماده خواهند شد.

پس ما به عنوان اولین گام در این راه باید کار افشای جامع لاطراف و وسیع رژیم را سامان دهیم. اینرا هم بگوئیم که این افشاکاری ما نباید تکرار همان چیزهایی باشد که خود توده ها میدانند. نباید هم تنها یک جنبه از شرایط زندگی مردم یا یکی از طبقات خلق را در بر گیرد. لنین گفت: سوال میشود پس تربیت سیاسی باید چهار از چه باشد؟ آیا میتوان به ترویج ایده خصوص

طبقه کارگرنسبت به حکومت مطلقه اکتفا نمود؟ البته نه. توضیح این قضیه که کارگران در معرض ستم سیاسی قرار گرفته اند کافی نیست، (همانطور که تنها توضیح این قضیه که منافع آنها با منافع اربابان مبیانت دارد کافی نیست) باید درباره هر یک از مظاهر مشخص این ستمگری تبلیغ نمود، (همانطور که ما در مورد مظاهر مشخص تعدیات اقتصادی به تبلیغ مبادرت نمودیم.) و چون این ستمگری به طبقات بسیار مختلف جامعه وارد می‌آید، چون این ستمگری در شئون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه‌ای، خواه کشوری، خواه شخصی، خواه خانوادگی، خواه مذهبی و خواه علمی و غیره و غیره مظاهر می‌گردد، در اینصورت مگر روشن نیست که هرگاه ما سازمان کار افشای جامع الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی بعهده خوش‌نگیریم وظیفه خود را که بسط و تکمیل آگاهی طبقاتی کارگران است انجام نداده‌ایم؟ مگر نه اینست که برای تبلیغ نمودارهای مشخص تعدیات بایستی این مظاهر را افشا نمود، (چنانکه برای تبلیغ اقتصادی لازم بود سو استفاده در کارخانه را افشا کرد)؟ (چه بایسد کرد ص ۳۱۵-۳۱۶)

بدین ترتیب این وظیفه ما است، و چنانچه از زیر بار انجام آن شانه خالی کنیم - کاری که تاکنون کرده ایم - از انجام وظیفه انقلابی خود و پذیرش مسئولیتی که در قبال مردمان داریم گریخته‌ایم. وظیفه و مسئولیتی که هیچ چیز دیگر را، نه حالا، و نه هیچ موقعیت دیگر نمیتوان جایگزین آن کرد. پس بکوشیم به خاطر کمک به مردمان در برابر رژیم و آوار تبلیغات دبدبم افزونش، به خاطر فراهم کردن زمینه برای درک واقعیات از طرف مردمان، به خاطر دادن کلید شناخت دوست و دشمن به مردمان، به خاطر زمینه سازی جهت انجام تبلیغات سیاسی و سوسیالیستی، و به خاطر تدارک دیدن انقلاب مسلحانه خلقه‌امان، یک جریان افشاگری - تبلیغات سیاسی وسیع و سرتاسری براه اندازیم، در این راه ذره‌ئی تاخیر و تأمل را روا ندانیم، در این راه از همه امکانات موجود استفاده کنیم، به بخش چند صد اعلامیه، هر هفته یا هر یکماه قانع نباشیم. به تبلیغات وسیع و بی حد و مرز رژیم بنگریم و بکوشیم که با آن مقابله کنیم.

ما ایمان داریم که برای انجام این کار تمام شرایط لازم وجود دارد، و توده

های وسیعی از انقلابیون و علاقمندان جنبش به این امر کمک خواهند کرد .
نشریه ، اعلامیه و جزوه‌ئی که در این رابطه بخش شود دست‌به‌دست تا دور
ترین روستاها خواهد رفت و تداوم کار ما در این زمینه ، خود تجزیری خواهد
شد برای پیوند تمامی هسته‌ها و گروههای انقلابی‌ئی که با ما دارای جهانبینی
همانند و مثنی سیاسی مشترکند .

ما ایمان داریم که برداشتن این ناچلند سگالبت به برداشتنش از جانب هیچ یک سازمان
انقلابی امکان پذیر نیست ، و انجامش بر حسن در گروه‌های حد اقل چند گروه انقلابی است .
بسیاری از نقصانهای گذشته ما را جبران خواهد کرد ، به بریدی که ما از تودم پایان خواهد داد ،
و شرایط وحدت ما را فراهم خواهد ساخت .

ما اطمینان داریم که برآمدن اختنیک جریان افشاری وسیع و سرتاسری بود رگیر کردن
گروههای هر چه وسیعتر رخود این فعالیت زمینه‌ئی برای تبلیغات سیاسی و کار تشکیلاتی
مادریین تودم بوجود خواهد آورد . فراتر از هر آنچه اکسون بتوانیم

تصور کنیم ، اینکه " توده‌ها آماده نیستند " ، " توده‌ها مبارزه سیاسی
را نمیپذیرند " ، " توده‌ها شیفته فرهنگ بورژوازی شده‌اند " ، و غیره ، اینها
همه پیشداوریهای نادرست و بدور از حقیقت است . ما خود هنوز وارد کار
نشده ، خود هنوز قدم اول را در راه انجام وظایفمان برنداشته ، توده‌ها
را متهم میکنیم و این خطاست ؛ " آیا برای فعالیت در میان تمام طبقات اهالی
زمینه موجود است ؟ کسیکه اینرا نمیبیند ، در اینجا هم باز سطح آگاهی‌اش از
جنبش خود بخودی توده‌ها عقب است . جنبش کارگری موجب شده و میشود که
دسته‌ئی ناراضی ، دسته‌ئی دیگر به پشتیبانی ایو زسیون امیدوار و دسته سوم
به قابل دوام نبودن حکومت مطلقه و ورشکستگی ناگزیر آن معتقد گردند . اگر
ما به این وظیفه خود آگاه نبودیم که باید از همه و هرگونه مظاهر ناراضیتی
استفاده کنیم و تمام ذرات اعتراض را ولو در حالت جنبینی هم باشد ، جمع‌آوری
نمائیم و مورد مطالعه قرار دهیم ، در این صورت فقط در گفتار " سیاستمدار " و
سوسیال دموکرات میبودیم (که نظایران در زندگی بسیار و بسیار است) ، لازم به
تذکر نیست که تمام توده چندین میلیونی دهقانان زحمتکش ، پیشه‌وران ، صنعتگران
خرده پا و غیره نیز همیشه با ذوق و شوق به تبلیغات یکفر سوسیال دموکرات
کم و بیش ماهر گوش خواهند داد . ولی آیا اصولاً ممکن است ولو یک طبقه از

اهالی را نشان داد که در میان آن اشخاص، دسته‌ها و محافل وجود نداشته باشند که از بیدادگری و خودسری ناراضی بوده و بالنتیجه در دسترس تبلیغات یکفروسیسیال دموکرات که بیان کننده * دردناکترین نیازمندیهای عمومی دموکراتیک است قرار نگیرند ؟ و اما اگر کسی بخواید چگونگی این تبلیغات سیاسی یکفروسیسیال دموکرات را در بین تمام طبقات و قشرهای اهالی در نظر خود مجسم نماید، ما او را متوجه افشاگرهای سیاسی به معنای وسیع این کلمه می‌کنیم که بمعنای * وسیله * عمده (طبی البته نه یگانه وسیله) این تبلیغات است. (چه باید کرد ص ۳۵۸)

آری اگر ما "بیان کننده * دردناکترین نیازمندیهای عمومی دموکراتیک" باشیم، سخن ما انبوه انبوه شنونده و انبوه انبوه پخش کننده خواهد یافت و ما از این بن بست امروزی نجات خواهیم یافت. اگر تا کنون به حرفهایی که زده ایم آنچنان توجهی که باید از طرف توده نشده است، تقصیر از حرفهای ما بوده نه از توده. تقصیر از ما بوده که مسائل توده را نیافته ایم و از این مسائل صحبت نکرده ایم. اما همه * اینها میتواند تلافی گردد. همه کوتاهیهایی گذشته میتواند بر طرف گردد و اگر چه بسیار دیر شده و بسیار نیرو هدر رفته اما میشود و باید هر چه زودتر به ترمیم گذشته پرداخت. ما معتقدیم براه انداختن يك جریان افشاگری سیاسی سر تا سری یا کار ساسی و آیدئولوژیکی که میتواند در کنار آن صورت گیرد، خواهد توانست جبران کننده * نقصانهای گذشته و فراهم کننده * زمینه مناسب برای براه انداختن مبارزات توده‌ئی وسیع گردد. "افشاگرهای سیاسی بخود و خود یکی از وسایل توانائی متلاشی ساختن رژیم متخاصم یکی از وسایل جدا نمودن متفقین تضادفی یا موقتی از دشمن و یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است" (چه باید کرد ص ۳۶)

ما به امری با اینهمه، اهمیت به امری اینهمه پایه‌ئی هیچگونه توجهی نکرده ایم، یعنی کاری که در این زمینه شده و البته بسیار هم خوب بوده - افشای وضع زندانها، برخی گزارشهای مختصر از وضع کارگران و دهقانان بصورت پراکنده و ناقص و اعلامیه‌هایی در شهادت و سالگرد شهادت رفقای شهید که احياناً گاهی چند سطری هم در آنها به افشای رژیم پرداخته شده - اینها

در قیاس با کاری که باید در این زمینه صورت میگرفت بسیار بسیار ناچیز و در حد هیچ است.

رژیم فاشیستی و ضد خلقی حاکم در وطن ما روزانه دهها خیانتست و جنایت در حق خلقهای ما مرتکب میشود که باید يك به يك افشا گردند . ما در مورد آنها هیچ کاری نکرده ایم . بی عملی ما در این مورد بوده کسه اقدامات رژیم را بی جواب گذاشته و در حقیقت امکان داده که رژیم در دادگاه اذهان مردم یکطرفه به قاضی برود ، خود هر چه میخواهد بگوید . خود هر چه میخواهد از جنایتهای و خیانتهای خویش به عنوان خدمت تعریف و تمجید کند و خود را که پلهد ترین دشمن خلقهای ما است به عنوان حامی و رهبر خلقها معرفی کند . اگر بسیاری از نقشه ها و حرفهایش نکرده و خلقهای ما آنچنانکه رژیم میخواهد ، خیانتهایش را به عنوان خدمت نپذیرفته اند . این از یکسو حاصل هوشیاری مردم قهرمان ما و روحیه مقاومتشان بوده و از سوی دیگر حاصل بی پروائی رژیم و بدی وضع زندگی توده ها . و در هر صورت نه حاصل افشاگریهای ما - کاری که هرگز نشده - ما از زیر بار انجام این وظیفه تاکنون شانه خالی کرده ایم .

دهها جنایت فجیع طی همین سه چهار ساله صورت گرفته همه اش را ما با سکوت یا حداکثر با انفجار یکی دو بمب برگزار کرده ایم . نزدیک به دو سال میشود که رژیم دیکتاتوری شاه این سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا بدستور اربابانش بخشی از ارتش ایران را به ظفار فرستاده است و وحشیانه تر از خود قابوس خائن و دیگر همدستانش با خلق برادر ما در ظفار میجنگد . ما در قبال این تجاوز مسئولیت داریم ، این سربازان وطن ما هستند که در عمان به جان و مال و ناموس مردمی که به خاطر آزاد ساختن وطنشان بپا خاسته اند ، تجاوز میکنند و دست اندر کار سرکوب يك انقلاب توده ای آزادی بخشند . همه خلقهای جهان موظفند با این تجاوز مبارزه کنند و در پیشاپیش همه خلقهای وطن ما ، چرا که ارتجاع وطن ما دست به این تجاوز زده است . از سسوی دیگر خلقهای ما برای مبارزه علیه این تجاوز و برای بازگرداندن نظامیان ایران آماده اند . جمع شدن خلفواده های افسران همان روزهای اول تجاوز در برابر وزارت دفاع شمار نوشتن روزی دیوارها برای بازگرداندن نظامیان

ایران از ظفار که در بسیاری از شهرستانها صورت گرفته و جرقه های دیگری که به صورت های مختلف در جای های زده شده . همین جرقه ها علیرغم ناجیز - ایشان نشان میدهند که مردم ما برای مبارزه علیه این جنایت رژیم شاه و برای بازگرداندن سربازان ایرانی از عمان آماده اند .

اما ما در این مورد مشخص چه کرده ایم ؟ ما برای به مبارزه کشیدن مردم علیه این جنایت شاه و بازگرداندن سربازان ایرانی از عمان چه کاری کردیم ؟ خیلی روشن و آشکار و صریح هیچ . هیچ کاری نکردیم و دلیلش هم اینکه رژیم هنوز است که هنوز است به این جنایت خود افتخار میکند و خبسر " پیروزیهای " سربازانش را در روزنامه ها مرتب میدهد . در صورتی که ما در رابطه با این مسئله افشاگری سیاسی کرده بودیم، توده ها را - که هنوز آماده اند - به مبارزه کشیده بودیم و رژیم در برابرشان قرار گرفته بود، امروز چنین وضعی نبود . حداقل اقل حال دیگر شاه جرات نمیکرد اسی از ظفار و نیروهایش در عمان بیاورد و حد بالایش این بود که مجبور شود ارتش را باز کردند . و مجبور هم میشد . رژیم هر جقدر درنده و خونخوار باشد در برابر مبارزات وسیع مردم ، در برابر خواست توده های میلیونی عقب نشینی خواهد کرد . ما نمونه های این عقب نشینی را هم در وطن خودمان و هم در جاهای دیگر دنیا دیده ایم . در این مورد مشخص که از آن سخن میگوئیم ، خیلی آشکارا میتوان گفت که اصلاً هیچ نوع مبارزه * دیگری جز این نمر بخش نیست . انفجار سفارت قابوس و انفجار بمبی در سفارت انگلستان و چند انفجار دیگر که به عنوان اعتراضیه لشکرکشی شاه به عمان صورت گرفت ، ذره ئی از وظایفی را که در اینجا به عهده ماست نتوانست انجام دهد . نه این بمبها و نه حتی در کنار برادران ظفاری جنگیدن ، انجام این وظیفه نیست . ما اگر نیر و داشته باشیم که نه یک یا دو یا ده ، صدها نفر را هم به ظفار بفرستیم که در کنار برادران و خواهران ظفاری مان بچنگند و شهید شوند باز ذره ئی از این وظیفه * خود را انجام نداده ایم . جنگیدن در کنار برادران ظفاری به عنوان اعلام همبستگی خلقهای ما با خلق عمان و وسیعتر به عنوان همبستگی خلقهای ایران و عرب . به عنوان معمولی از این همبستگی ساختن ، به عنوان تجسم روحیه و بسااور انترناسیونالیستی ما و به عنوان تلاشی برای خنثی کردن تبلیغات شورونیمستی

مرتجعین ایران و عرب بسیار خوب بسیار ارزنده و بسیار قابل تقدیر است. تقدیم هرگونه کمک مادی و معنوی که از دست ما ساخته باشد، به این انقلاب باز هم به عنوان وظیفه بی ضروری است. اما به عنوان فعالیتی در جهت انجام وظیفه مشخص ما که از تجاع وطنمان به عمان تجاوز کرده - یعنی مبارزه برای بازگرداندن ارتش از عمان و پایان دادن به این تجاوزناپسها هیچیک موثر نیست. در اینجا از ما کار مشخصی طلب میشود - به عنوان سرآمد همه * وظایف - و آنهم افشای این جنایت رژیم، فعالیت سیاسی و سازمان دادن و رهبری مبارزات وطنمان با خواست بازگرداندن سربازان ایرانی از ظفار است. بدین ترتیب است که ما از یکسوی خود را در قبال رفقای انقلابی ظفایمان و خلق عمان ادا میکنیم و از سوی دیگر در جریان یک مبارزه * سیاسی توده های مردمان را آماده ساخته سطح معرفت، آزمودگی و تشکل انقلابیشان را بالا میبریم. و این کاری است که تا امروز که دو سال از آغاز این جنایت میگذرد هیچ انجامش ندادیم و در درد آورتر اینکه اصلا فکر انجامش هم نبوده ایم. چرا؟ باز هم چون به توده و به ضرورت مبارزات توده اعتقاد نداریم، چون قدرت یک عصب خود را بیشتر از قدرت تظاهرات هزارها انسان میدانیم. چون به تئوری مخلوط و نخب نما شده * موتورهای کوچک و بزرگ دبره معتقدیم، آری رفقا ریشه * عدم فعالیت ما در این زمینه ها در سیاستهای ماست و سیاستهای ما از ایدئولوژیمان آب میخورد.

اگر ما اعتقاد داشتیم که انقلاب کار توده هاست و به ضرورت مبارزات توده باور داشتیم چه شعاری بهتر از شعار "بازگرداندن نیروهای رژیم از عمان" برای به مبارزه کشیدن توده؟ اینها فرزندان زحمتکشان وطن ما هستند که در ظفار و عمان دسته دسته قربانی خوشخدمتی محمد رضاشاه مزدور در درگاه اربابان امپریالیست میشوند. این انقلاب خلقی زحمتکش و آزادیخواه است که بوسیله نظامیان وطن ما سرکوب میشود. آیا مردم ما بدران و مادران و خانواده های همین جوانان حاضر نیستند انقلابی برای بازگرداندن فرزندانشان مبارزه کنند؟ ما از آنها خواستیم و نکردند؟ یا ما خود اصلاً در چنین فکری نبودیم؟ و به چنین مبارزه بی نیندیشیدیم؟ راستش این است که توده های مردم ما برای وارد شدن در این مبارزه

آماده بودند، این شعار هم بهترین شعار ممکن برای افشای وابستگی و سرسپردگی رژیم و به مبارزه کشاندن توده های مردم بود. اما ما را تئوری موتورهای کوچک و بزرگ تئوری بی ثمری مبارزات توده و معجز آسا بودن انفجار بمب ها نگذاشت اصلاً به این مسئله بیندیشیم و ما با این سکوت ویی علی خود زیر دین خلقها مان و زیر دین خلق قهرمان ظفار ماندیم. و ککی را که از دستمان ساخته بود به این خلق رزمجواراته کنیم نکردیم. ما به طرز شرم آوری در این مورد کوتاهی کردیم. خلق قهرمان ظفار ما را به عنوان مردمی که ارتجاع کشورشان به وطنش تجاوز کرده و آنها ساکت نشسته اند نخواهد بخشید.

آری رفقا ما در این مورد ساکت نشستیم. اگر وظیفه اساسی ما در اینجا مبارزه است برای بازگردانیدن نیروهای شاه خود قضاوت خواهید کرد که هیچ کاری نکرده ایم. آن چند انفجار هم اگر در این رابطه بوده، حرفی بوده برای خالی نبودن عریضه و بس. باشد تا در آینده با کوشش بیگیر و متحدان اقله بخشی از اینهمه کوتاهی را جبران کنیم.

نمونه چشمگیر دیگر از این بیتوجهی ما به افشاکاری و جواب گفتن به اقدامات رژیم، مسئله بحران اقتصادی و گرانی سرسام آوری است که بیش از سه سال است در کشور ما گریبان مردم فقیر و کر سنه مان را چسبیده است.

وابستگی رژیم شاه به بیگانگان و تبدیل ایران به زائده اقتصاد کشور های امپریالیستی، غارت بی حد و حصر دارائی های مردم ما بوسیله امپریالیسم جهانی و کمپرادورهای بومی و زمینداران بزرگ، فساد و دزدی و ولخرجی های بینظیر در بارو تمام دستگاها، بالای دولتی باعث شده که خلقهای ما با اینکسدر یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیا زندگی میکنند، همزمان با بحران اقتصاد دی کشورهای امپریالیستی گرفتار این بحران شوند. بحرانی که بگفته خود شاه جنایتکار برخی از اجناس را تا ۴۰۰ درصد گران کرده.

بیش از سه سال است که این بحران وطن ما را به جهنمی راستی غیر قابل تحمل برای زحمتکشان تبدیل کرده است. گرانی و نایابی مواد غذایی و دشواری زندگی تا به حدی رسیده که فریاد اعتراض مردم گاه و بینگاه در خود نشریات دولتی نیز بناچار منعکس گردید. مردم ما خود به تنهایی بیا خواستند و با این وضع مبارزه کردند. کارگران دهها کارخانه علیه این وضع

و با درخواست شرایطی قابل تحمل دست به اعتصاب زدند. مردم بسیاری از شهرستانها، با اطاقهای اصناف که به اصطلاح رژیم برای سامان دادن به این وضع بوجودشان آورد بود مبارزه کردند، اطاقهای اصناف را آتش زدند. هیاتهای بازرسی اصناف را کتک زدند، گروه گروه جلوی ادارات دولتی جمع شدند و مبارزه کردند. در اینجا دیگر هیچکس نمیتواند بگوید مردم برای مبارزه آماده نبودند. مردم خود بدون ما مبارزه کردند. همان زمان که ما توی خانه های تپیی خود نشسته بودیم و فکر میکردیم کجا را منفجر کنیم - یا چه کسی را ترور کنیم - که مردم "بسیج شوند" و "آماده مبارزه گردند" مردم خود بسیج بودند و مبارزه میکردند.

سه سال به همین ترتیب گذشت زندگی روز بروز دشوار تر شد؛ مردم روز بروز مبارزات خود را تشدید کردند و ما هم روز بروز سکوت و بی عملیمان را عقب بخشیدیم تا اینکه بالاخره شعاری را که ما باید سه سال پیش بر میداشتیم و توده های مردمان را تحت آن به مبارزه بی تعیین کننده، علیه رژیم میکشیدیم، رژیم برداشت و از آن وسیله بی ساخت جهت کسب وجهه برای خودش و کوییدن دهها هزار کاسیکار زحمتکش، ما اینهمه وقت کجا بودیم؟ یا توی خانه های تپیی ما نزیح نشسته بودیم یا زیر کتا-

بها مان بدنال فرمول انقلاب ایران بی گشتیم. یا اهل عمل بودیم و براسستی جانبا زوند - آگارا مارا هرلوعوضی گرفته بودیم. یا اساسا مارا با عمل کاری نبود خلقها انما و نسلهای آینده بر ما نخواهند بخشید که چنین فرصتی گرانبها را اینهمه وقت از دست دادیم. نشستیم و نشستیم و نشستیم تا رژیم برخاست و شعار "مبارزه با گرانفروشی" را برداشت و به جان همان مردمی افتاد که خود از جمله قریا - نیان گرانی و بحران اقتصادی بودند. جنایتکار دزدی که خود یکسال پیش ۱۵ فروند هواپیمای F-15 را فروندی ۱۴ میلیون دلار خرید و فروندی ۳ میلیون دلار به مردم ما فروخت، حال امروز پرچم مبارزه با گرانفروشی برداشته و آنرا یکی از اصول "انقلاب" خود کرده است. و این سکوت و بی عملی شرم آور ما بود که چنین میدانی را به آن جنایتکار داد. و نه هیچ امر دیگر. سه سال پیش ما باید شعار مبارزه با گرانی را بر میداشتیم و بسا افشای سیاسی و جامع لاطراف تمام ریشه های این گرانی مردم را در گیر میا-

رزه نمی‌کردیم که رژیم را چون موشی به لانه خود بخزاند و این بحران اقتصادی را برای رژیم جنایتکار به یک بحران سیاسی تبدیل کند. نکرديم تا امروز دشمن این شعار را برداشته مبارزات پرانگه « مردم ما علیه گرانی و نایابی نشان داد که اگر ما به وظایف خود در قبال توده عمل کرده بودیم میتوانستیم مبارزه بی سراسری علیه این رژیم و جنایاتش براه اندازیم، و اگر این کار را کرده بودیم امروز پتانسیل انقلابی مردم ما در مجموع هزاران درجه از آنچه اکنون هست بالاتر بود و ما نیز در جریان این مبارزه ۶ در میان توده ریشه دوانده بودیم و امروز دیگر به این جدایی خفقان آور خاتمه داده شده بود. کاری که با صدها و هزارها بعبهم نمیتوان انجام داد. اما ما به وظیفه خود عمل نکردیم و میدان را خالی گذاشتیم تا امروز رژیم شعار ظالمانه و کمره کننده «مبارزه با گرانفروشی» را علم کند و چنین بساطی که میبینید بر پا نماید.

نباید فکر کنیم این الم شنگه های رژیم بی تاثیر است. نه اقشاری از مردم را فریب نخواهد داد. اگر در جریان مبارزه سیاسی، جنگ بین ما و رژیم است برای کسب مردم نباید اعتراف کنیم که در این جبهه ما چون بسیاری از جبهه های دیگر شکست خورده ایم. ما مردم را به رژیم گذاشتیم و خود بخود مشغول گشتیم. نمونه های ظفار و گرانی اولین و آخرین نیستند. حزب فاشیستی رستاخیز که با تولد نامیوموش جان گشتن از عزیزترین رفقای ما را، جان رهبران آزموده و پردلی چون جزئی و ظریفی را خورده انتخابات رسوای این حزب. خائنه تر از همه اش ایجاد کمیسیون مشترک وزیران ایران و آمریکا که رسا و قانونا وطن ما را به مستعمره امپریالیستهای امریکائسی تبدیل کرد و دهها نمونه دیگر از اقدامات رژیم همه از جانب ما بیجواب مانده، و در تمام این موارد ما مردمان را - مردمی را که همیشه آماده «مبارزه بوده اند و بارها و بارها خود بدون شرکت ما مبارزه کرده اند - در برابر رژیم جنایتکار و ضد خلقی پهلوی تنها گذاشته ایم.

مبارزه «دانشجویان و دانشگاهیان روحانیون متوقی قهره ۱ خرداد امسال یا عنوان بر کزاری سالگرد ۱۰ خرداد و در واقع علیه حزب فاشیستی رستاخیز که در سنگرهای فیضیه و دارالشفا، سه روز ادامه داشت و آنرا تا حدودی

بسیار حاصل اعلامیه* ارزشمند حضرت آیت‌الله خینی باید بدانیم یکی از نمونه هائی است که نشان داد مردم ما تا چه حد برای مبارزه علیه این رژیم ضد خلقی آماده اند.

طی مدت سه روزی که برادران روحانی مترقی و آزاده* ما در قم مبارزه میکردند و شهید میدادند، ما کمونیستهای ایران چه میکردیم؟ در گزارشی از این مبارزات عظیم آخرین صحنه پیکار چنین ترسیم شد: "ساعت ۵/۴ بعد از ظهر پس از اینکه هلیکوپتر نظامی دوسه مرتبه بالای فیضیه و دارالشفا دور میزدند بالای فیضیه ایستاده و صحنه را زیر نظر میگردد، در همین وقت هزار نفر کماندو که از تهران آمده بودند هجوم میکنند و از چهار طرف مسجد با دستگاههای مخصوص وارد پشت بام میشوند. در این موقع ماشین های آب پاش مشغول آب پاشیدن به در و دیوار مدرسه میشوند. پرچم سرخ در مدرسه به عنوان انقلاب بالا میرود. از مو* دانه های مسجد پروردی و حرم فیلیبرداری شروع میشود. مقاومت در حدود ۱۰ دقیقه طول میکشد و لشکریان شاه پیروز میشوند. چهار طلبه برای حفظ پرچم یکی پس از دیگری از پشت بام پرت میشوند و پرچم گفن آخری میشود. در حدود ۱۵۰ طلبه از ایوان طبقه* دوم به حیاط پرت میشوند، در حدود ۶۰ نفر دستگیر میشوند." سه روز این مبارزه ادامه داشته و حدود ۴۵ نفر در جریان آن شهید شده اند و ما حتی يك جریان پشتیبانی در هیچ گوشه ئی از کشور برای این برادران به محاصره افتاده براه نیانداختیم، به مبارزه ئی چنین سیاسی و قهرآمیز که توده در آن شرکت داشت کوچکترین توجهی نکردیم. اگر هم روزی پس از چند ماه یا سال دیگری به فکر "حمایت" از این مبارزه بیگیم حتماً رئیس شهروانی قم را ترور خواهیم کرد، یا فرمانده کماندوهای را که از تهران آمده بودند یا يك رزل دیگر را.

لنین گفت: "کسی که در عمل فراموش کند که کمونیستها از هر گوشه نهضت انقلابی پشتیبانی میکنند"، و از اینرو ما موظفیم بدون اینکه دقیقه ئی عقاید سوسیالیستی خود را پنهان داریم وظایف عمومی دموکراسی را در برابر تعام مردم بیان و خاطر نشان کنیم، آنکس سو سیال دموکرات نیست، کسی که در عمل فراموش کند که وظیفه اش این است که در طرح و تشدید و حل هر گوشه

مسائل عمومی دموکراتیک در پیشاپیش همه باشد، انکس سوسیال دموکرات نیست. (چه باید کرد ص ۳۵۲)

ما در صورتی که کار سیاسی و تشکیلاتی در میان توده ها کرده بودیم و گرفتار این چنین جدائی غمباری از مردم نبودیم، میتوانستیم طی این سه روزی که برادران روحانی مان در محاصره نیر و های رژیم بودند، در گوشه و کسار ایران مبارزات توده ئی به پشتیبانی از آنان براه اندازیم، و از یکسو نگذاریم آدمکشان دربار پهلوی آنچنان روحانیون متزقی و آزاده را مورد حمله قرار دهند و از سوی دیگر در جریان همین پشتیبانی و مبارزه سطح آگاهی سیاسی و کاربری تشکیلاتی توده را باز هم ارتقا دهیم.

اما هیئات که هرگز نخواستیم و نکرده ایم. چرا که به ضرورت اعتقاد نداشته ایم. و نا زمانی که برخوردی آنچنانکه دیدیم، نادرست به مبارزات توده داریم، در همین بن بست خواهیم ماند.

این مکمل بیتوجهی ما به افشاگری و پاسخگویی به اقدامات رژیم است.
این در واقع شیوه چریکی افشاگری و کار سیاسی است؛ تا هیچ نقطه مشترک
در هیچ کجای طول این دو خط نماند. حتی در زمینه افشاگری.
در اعلامیه‌هایی که رفقای چریک به مناسبت انفجار در استانداری خراسان
پخش کرده اند چنین میخوانیم: " اکنون که ما در استانه پنجمین سالروز
جنیت مسلحانه سپاهکلم هستیم، در ارتباط با بزرگداشت این روز تاریخی
دست به این عمل سیاسی - نظامی هشدار دهنده و افشاگرانه (یعنی
انفجار در استانداری) زده ایم. منظور ما از انجام این عمل وارد ساختن
ضربه های روحی به دشمن، آگاه ساختن خلق نسبت به فجایع حکومت
شاه و... بود. ما با این عمل مسلحانه خود میخواستیم بر یکی از
مشکلات اساسی اکثریت مردم مشهد و استان خراسان انگشت بگذاریم و ان
اعتراضیه دزدی و چپاولهایی بود که شاه و نوکرانش از اموال استان قدس
رضوی انجام میدهند. " در اینجا بمب هم نقش افشاگرانه و هم نقش
آگاه کننده دارد. انفجار بیعی در استانداری خراسان خلق را نسبت به
فجایع حکومت شاه آگاه میسازد. رفقا! آیا راستی خود از صمیم قلب به
این حرف اعتقاد دارید؟ اعتقاد دارید که انفجار بیعی در استانداری
خراسان که اگر همان "کار توضیحی" نارسای بغل دستن نباشد، هیچکس
جز معدودی که در محل انفجارند از آن مطلع نخواهند شد، خلق را
نسبت به فجایع حکومت شاه آگاه میکند؟ ما مطمئیم که شما اینهمه ساده
اندیش نیستید. اگر به این راحتی میشد خلق را آگاه ساخت، همان زمان
پلانکیستها دنیا آزاد شده بود و ما و شما امروز در جامعه کمونیستی زندگی
کی میکردیم. آگاه ساختن خلق کاری بس دشوار است. آگاه شدن خلق در
گرو کار سیاسی پیگیر و مداوم و متحد همه انقلابیون است. با انفجار یک یا
چند بمب خلق که هیچ، خود ما هم از فجایع حکومت شاه آگاه نخواهیم شد.
ما از شما رفقای عزیز میپرسیم، آیا اگر این "اعلامیه توضیحی" نبود انفجار این
بمب در خود سازمان شما انعکاس میافتد؟ آیا شما اگر از نزدیکترین رفقای خود

می‌رسیدید، ما چرا استانداری خراسان را منفجر کردیم؟ می‌توانست بگوید بگوید منفجر کردیم تا پر دزدی و چپاولهای که شاه و نوکرانش از اموال استان قدس رضوی میکنند انگشت بگذارید؟ بی تردید نه. پس این "اعلامیه" توضیحی "شعاست که اقلابه گروهی خبر این دزدی و چپاول را میدهد و اگر چنین است پس دیگران بمب‌چکاره است؟ بمب‌برای اینکه مردم اعلامیه را بگیرند و بخوانند؟ اگر مسئله این دزدی و چپاول انچه‌نانکه در اعلامیه آمده، راستی یکی از مشکلات اساسی اکثریت مردم مشهد و خراسان باشد، بدون انفجار هیچ بچی هم مردم به حرف‌شما گوش خواهند داد. اعلامیه هاتان را خواهند خواند و اگر راه مبارزه‌ی هم در آن نشان داده باشید خواهند رفت. و اگر هم مسئله‌شان نباشد، بمب انفجار درها بمب هم مردمی را که خونه‌ها را مسئله اصلی دارند، نمیتوان به یک مسئله حلشیه ای که در زندگیشان مطرح نباشد جلب کرد. بنابراین بمب‌شما رقتا راستی هیچ‌کاره است و اعلامیه توضیحی شما در صورتی که از ختم انفجار بمب به خدمت افشاکاری سیاسی رژیم، آموزش سیاسی دادن و راه نمودن بسه توده، برای مبارزه در اید میتواند همه کاره گردد. کاری کند که هزارها بمب نتوانند کرد. و در همین حد توضیحی "اش هم باز اعلام کننده خبیر یک خیانت و انفجاری علیه ان، به جماعتی است که میخوانند."

در اعلامیه هائی که در همین زمان در رابطه با انفجار شهر سانسائی بابل پخش شده چنین میخوانیم: "در این انفجار تمام شیشه‌های شهرسانی در هم فرو ریخت و به ساختمان آسیب زیادی رسید و شهرسانی جنایتکار رسوا شد و خلق خوشحال شد. " باز هم بمب نقش افشاگرانه دارد و شهرسانی جنایتکار را رسوا میکند. شهرسانی جنایتکار را انهمه تجاوز و تعدیش به مردم رسوا نمیکند، اما انفجار یک بمب رسوایش میکند! دست‌مریزاد رقتا. رقتای مجاهد ما نیز روی همین فاز کار می‌کردند. در اطلاعیه نظامی خود درباره انفجار پاسگاه ژاندارمری کاروانسرا سنگ‌به پشتیبانی از انصصاب خشمالود کارگران، در تیرماه ۱۳۵۳ نوشته اند: "این پاسگاه نقش‌فعالی در سرکوب کارگران داشت. این انفجار هر چه بیشتر ماهیت ضد کارگری رژیم شاه جنایتکار را اشکار ساخت." (جنگل ۳ ص ۲۸) باز هم میبینید همان

افسانه است. انفجار يك بمب در پاسگاه کاروانسرا سنگ" هر چه بیشتر ماهیت ضد کارگر رژیم شاه جنایتکار را آشکار میسازد " بهمین راحتی؟! !
 مارش عظیم بیش از چهار هزار کارگر از کرج تا کاروانسرا سنگ در گیریشان با ژاندارمهای شاه جنایتکار و انبمه کشته و زخمی و اسیر داد نشان مبارزه ای با اینبمه عظمت در فرهنگ ما میشود. بی اصالت، یاس آور، بی ثمر و فرمیستی، محکوم به شکست " و انوقت انفجار يك بمب انبمه معجزه میکند؟ انفجار يك بمب ماهیت ضد کارگری شاه جنایتکار را هر چه بیشتر آشکار میسازد؟ باز در مورد رفقای مجاهد نیز ما معتقدیم که هرگز اینبمه ساده اندیش نیستند. به هر رو اینها حرفهایی است که زده شده و در سطح جنبش پخش گردیده است.

د- اهمیت تئوری و رهبری سیاسی جنبش را نفی میکنیم *

چون همه دل اندر چراغ خواهی افروخت
 علم و عمل بسایدت فتیله روشن
 "تساور خسرو"

پرت افتادن ما از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و اسارتمان در قید تئوریهای غیر مارکسیسم - لنینستی و ضد مارکسیست - لنینیستی، یکی از محصولات نیز این است که تئوری و اهمیت آنرا در رهبری عمل انقلابی نفی کنیم. و این در مدت زمانی است که بیش از هر زمان دیگر آگاهی بصارکسیسم - لنینیسم انقلابی و شناخت ماهیت سوداگران، رنگ، رنگ، اندیشه ضرورت فوری و فوتی یافتن است. **مارکسیسم - لنینیسم** دانش آزادی بخش و شهری طی همین مدت کوتاه مدتی که به عنوان پرچم پیکار تاریخی زحمتکشان علیه استثمارگران سربر افراشته است. حقانیت خود را به عنوان تنها ایده. از آن دیدش توده های به رنجور کشیده شده و تنها اندیشه را هبر پیکار تا ریحساز خلقها به اثبات رسانیده است. و این است که توده ها در سر اسرگیتی اقبالی وسیع بدان دارند و این امر خوشایند بورژوازی نیست. این امر نگرانی دشمنان طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم را روز بروز بیشتر و بیشتر

میکنند و این است که آنها نیز مدام علیه مارکسیسم - لنینسم و خلقها مشتعل
 توطئه گیرند • یکی از اشکال گونه گون این توطئه گری نیز پرچم مارکسیسم
 - لنینسیم بر سینه زدن و در خفا دشمنی با آن ورزیدن است. در ظاهر
 زیر این پرچم سینه زدن و در باطن برای لجن مال کردن و به زیر کشیدن
 آن مدام تلاش ورزیدن است و این شیوه در دوران ما وسیعاً از طرف نو-
 کران بورژوازی مورد استفاده قرار میگیرد • رویزنیوتستها، ترنسکیستها، ها-
 رکیستهای ناب و مارکسیستهای "مستقل" هممازهمین زمره اند. از زمره نوکران
 بورژوازی و دشمنان مارکسیسم - لنینسیم انقلابی • اینان همه به اشکال
 گوناگون میگویند، مارکسیسم - لنینسیم را اگر بتوانند اخته کنند و اگر بتوانند
 بی پایگاه سازند و در پایان تنها پوست شیرینی از آن نگه دارند که خر
 کج اندیشیهایی خودشان را داخل آن جای دهند

رویزنیوتستها، این خطرناکترین دشمنان مارکسیسم - لنینسیم، تحت رهبری
 باند ضد انقلابی کرملین در سطح جهانی در تلاش خالی کردن محتوای انقلابی -
 مارکسیسم - لنینسیم و ریختن آیدیه سازس با بورژوازی علیه زمینکشان به جای آنند •
 این خائنین به مارکسیسم - لنینسیم و پرولتاریای جهان لحظه ای از این تلاش
 ناقدس خود فروگذار نیستند و تجربیات سالیان گذشته در کشورهای مختلف
 نشان داده که برای کوبیدن مارکسیسم - لنینسیم و برای نابود ساختن
 مارکسیست - لنینیستها، این خائنین تا حدی فراتر از تصور حاضرند به نوکری
 و جاسوسی بورژوازی و خرده بورژوازی در آید • ما خود در کشورهایی
 شاهد بودیم که این خائنین داغ تنگ خورده لیست نام صدها نفر از
 مارکسیست - لنینیستهایی را که به خاطر انحراف اینان و به خاطر پشت
 کرد نشان به انقلاب و مردم از آنها جدا شده اند، درست در اختیار حکوم-
 متهای ارتجاعی گذاشته و در دستگیری و نابودی آنان با پلیس ارتجاع
 حاکم در این کشورها همکاری کردند •

این دشمنان شماره مارکسیسم - لنینسیم امروز در سطح جهانی در تلاشی تپی
 کردن مارکسیسم - لنینسیم از محتوای انقلابی، توطئه گری علیه خلقها و خرابکاری در امر
 انقلاب خلقها و رهبری طبقه کارگرند و همهمین خیانتها را زیر پرچم مارکسیسم - لنینسیم
 مرتکب میشوند و باند خائن کعبه مرکزی نیز یکی از باند های کار

اند از این اردوگاه خیانت است. این خائنین به پرولتاریا نه تنها خود دستگیر نیستند، بلکه سیاستمداران را بطور غیر مستقیم نیز بر سر میله کسانیکه بر احوال خود سوار شده اند، استفاده قرار میگیرند در سطح جنبش پخش میکنند و این قسمت ماجرا خطرناکتر است. اینان هم "امکانات" فریبنده دارند و هم دم از وحدت و مبارزه میزنند و اینجاست که پای بعضی بس اصولها خواهد لغزید و به الت دست آنان تبدیل خواهند شد.

تروتسکیسم در سطح جهانی در حال رشد است. سازمانهای تروتسکیستی در گوشه و کنار جهان در حال فعالیت خرابکارانه اند. اینان خود به دو بخش تقسیم میشوند که هر دو بخش پرچم مارکسیسم - لنینیسم بر سرینده چسبانده اند؛ بخشی تروتسکیستهای علنی و بخشی تروتسکیستهای غیر علنی "تروتسکیستهای خجالتی". تروتسکیستهای علنی لشکارا اعلام میکنند که ما پیروان تروتسکی هستیم و به پخش و نشر آثارش نیز میپردازند. با افشاگریهایی که لنین در زمان حیات خود از تروتسکی کرد و مبارزاتی که هم او و هم رهبران سترگ دیگری چون استالین، مائوتسه دون، انور خوجه هوشی مین و جیاب علیه تروتسکیسم کرده اند، اینان تا حدود بسیار افشا شده اند. بخش تروتسکیستهای غیر علنی، تروتسکیستهای هستند که از اولیها به اصطلاح "زیرک"، ترند. اینان در ظاهر گاهی فحشی هم به تروتسکی میدهند، اما در واقع از زمره داغترین پیروان اویند. اینان در سیاست تروتسکیستهای یکدستند. اما در تبلیغات به زمینه نگاه میکنند و همانند خود تروتسکی میتوانند در هر لحظه ۱۸۰ درجه با لحظه قبل تغییر جهت دهند. از تبلیغ آتشین ایده های انحرافی تروتسکی و دفاع جانانه از او تا فحش دادن به تروتسکی با شغبند این جمله که "ولی بالاخره او هم در انقلاب اکتبر خدماتی کرد." افسار گردان اینان زمینه کار است. اینان دیگر از خود تروتسکی هم ابورتونیست ترند، اینها "مثل اعلاهی" ابوتروتسکیسم اند. و در اینجا هم باز خطر اصلی اینها هستند. از انقلاب و مارکسیسم - لنینیسم و رهبری پرولتاریا صحبت میکنند و همانسان که گفتیم "زمینه" ایجاد کند، فحشی هم به تروتسکی میدهند چنانچه های گوناگون نیز بپر دارند. اما همه یکی اند همه تروتسکیستند، تروتسکیستهای غیر علنی.

در وطن ما جز این دو دسته يك دسته تروتسکیستادولتی هم هستند که
 از آدانه در کف حمایت محمد رضا شاه اثار ان جناب را چاپ و پخش میکنند .
 مارکسیستهای ناب طرفداران انقلاب صرفاً پرولتری هم بخشی از این
 موجودات موزی اند . اینها سعی دارند تیشه را به ریشه ببرند . لنین را
 هم غیر مارکسیست و "کودتچی" و "سازشکار" میدانند . اما از زمانی که
 مارکس و انگلس سوسیالیسم علمی را پایه گذاشتند و ماتریالیسم دیالکتیک را
 رهنمای عمل قرار دادند تا کون هیچکس جز این "عالی جنابان ناهشیار"
 نتوانسته بغمده مارکس چه گفته و چه خواسته و حالا اینها هستند که
 با رسالت پیاده کردن تئوریهای مارکس یا بعرضه هتی گذاشته اند و بسا
 منت بر سر خلق الله کافه تریاهای غرب را مان خود ساخته و به پرگوشی
 پرداخته اند . انقلاب کبیر اکبر از نظر اینان کودتای شبه انقلابی بوده ،
 لنین ، استالین ، مائوتسه دون ، انورخوجه و هوشی مین از نظر این دن
 کیشوتهای صحنه نبود ایدئولوژی افرادی منحرف از اصول "مارکسیسم"
 بوده اند . انقلابهای عظیم چین و ویتنام و کامبوج از نظر این حضرات انقلاب
 بهای خرد بورژوائی اند . و حال پس از سالیان دراز گمراهی بشریت فلان
 اسمان باز شده و این آقایان پرگو و پرمدعا و بی عمل از ان افتاده اند تا
 در سایه لفاظی های بی سرو ته وجدائی مطلق خود را از عمل انقلابی و
 از مردم ، کشتی شکسته انقلاب پرولتری را بجای دهند و راه را به ایندگان
 بنمایانند . این موجودات زبون و تهی معز نیز در سطح جهانی با تکیه
 به یاربهای بورژوازی مشغول خرابکاری در صف انقلابند . اینان دشمنان کینه
 توز خلقهای تحت ستم اند .

از این گروهها که بگذریم میرسیم به مارکسیست - لنینیستهای "مستقل"
 (یعنی نامستقل) . اینها همانهایی هستند که زمانی خیلی زور زدند با علم
 کردن "وجه تولید آسیائی" و تعبیر من در آوردی از ان ثابت کنند که
 اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران سیر تکاملی خاصی داشته و مارکسیسم -
 لنینیسم که برای جوامع اروپاست در ایران قابل پیاده شدن نیست و بنابراین
 این انقلاب ایران انقلابیست ایرانی که هیچ ارتباطی به مارکسیسم - لنینیسم ندارد
 "وجه تولید آسیائی" توانست معجزی را که آقایان میخواستند بکند .

قبولیت جهانتشمول بودن مارکسیسم - لنینسیم نزد توده ها این سلاح را از دست آنها گرفت. آنها مجبور شدند این سلاح را زمین بگذارند. اما بلافاصله به جای این سلاح مارکسیسم - لنینسیم مستقل را برداشتند.

مارکسیسم - لنینسیم مستقل در کشورهای مرحله بهانه می است برای هم "انقلابی" بودن و به مبارزه مسلحانه و انقلاب به اصطلاح اعتقاد داشتند و هم در برابر روزیونستهای مسکو و کمیته مرکزی و توطئه گریهای ضد انقلاب - بی این خائنین موضع نگرفتن. با این عنوان که "ما مستقلیم" ما در "دعواهای چین و شوروی وارد نمیشویم" و اینگونه اباطیل و گوئی که سوسیال امپریالیسم روس تاکنون از طریق طرحهای خائنانه و ضد انقلابی، از طریق کمک به دولتهای ارتجاعی و ضد ملی و از طریق احزاب دست نشانده اش کم در انقلابات خلقهای جهان و این منطقه و وطن ما خرابکاری کرده و بجنایتش انقلابی در همین منطقه و وطن ما زبان رسانده است. گوئی که "دعوی" بین چین و شوروی بر سر کله پاچه است البته شاید اگر بر سر کله پاچه بود وارد میشدند) که بر سر همان چیزی که آنها مدعیند اعتقادشان است. آیا میان بین الملل لنین و بین الملل دوم میشد "مستقل" ایستاد؟ این "استقلال" در تکامل خودش کم میرسد به جایی که مارکسیستهای "مستقل" در ظاهر "تمام کشورهای سوسیالیستی را محکوم کنند" و در واقع امر به نشر مواضع سوسیال امپریالیستهای روسی بپردازند و در اینجاست که دیگر استقلالها این مارکسیست - لنینستهای "مستقل" صد درصد میشود. مارکسیسم - لنینسیم "مستقل" بدان معنی که این حضرات در پی علم کردن انند چیزی است که اصلاً نمیتواند وجود داشته باشد. ما بهر صورت یا مارکسیستیم - لنینستیم و در جبهه پرولتاریای جهان و یا غیر مارکسیستیم - لنینستیم و در جبهه دیگر. هر چه بکنیم در یکی از این دو اردوگاهیم. چیز مستقلی به ان معنایی که آقایان مستقلین !! مدعی انند در این میان نمیتواند وجود داشته باشد. نمیتوان هم مارکسیست - لنینست بود و هم میان مارکسیست - لنینستها و دشمنان "مستقل" ایستاد. نمیتوان هم مارکسیست - لنینست بود و زمانی که اینهمه خیانت به مارکسیسم - لنینسیم میشود، همه را دید و "مستقل" خاموش ایستاد. چنین چیز مستقلی که آنها میگویند) و تنها

هم میگویند) اصلاً وجود ندارد، و اینها خودشان هم خوب میدانند که این "استقلال" شان از زمانی، در سخن پیش آمده که در عمل تعایل پیدا کرده اند به رفتن زیر پرچم خائنین به مارکسیسم - لنینیم. از این گذشته از مارکسیسم - لنینیم مستقل سخن گفتن بطور غیر مستقیم ایده وجود مارکسیسم - لنینیم وابسته را شایع ساختن است و این خود خیانت است به مارکسیسم - لنینیم. مارکسیسم - لنینیم وابسته و مستقل ندارد. یسا مارکسیسم - لنینیم است با روابطی رفیقانه بر اساس انترناسیونالیسم پرو-لتری مانند چین البانی، کره، ویتنام و کامبوج. یا غیر مارکسیسم - لنینیم است و ضد آن با روابط بردگی، مانند رابطه کشورهای اروپای شرقی و احزاب رویزیونیستی دنیا با مسکو. انقلاب وطن ما علیرغم میل این آقایان "مستقل" و ازابابان غیر رسمی شان رویزیونیستهای مسکو انقلابی خواهد بود با پیوند های استوار و گسترده، پیوند های انترناسیونالیستی با جبهه مارکسیسم - لنینیم و خلقها و مبارزاتی اشتی ناپذیر باد شمتان رنگ رنگ مارکسیسم - لنینیم. در اینجا اینها هم باید بگوئیم که پیروان همه این فرق یاد شده چون هیچک اصولی ندارند و براحتی میتوانند با همدیگر جا عوض کنند. و این است که میتوان کسی را امروز جزو مارکسیستهای ناب دید و فردا جزو مارکسیست - لنینیمهای "مستقل" و پس فردا جزو تروتسکیستها و یسا کسانی را یافت که مخرج مشترک همه اینها باشند و به اصطلاح "همه چیزهای خوب را از همه فرق بگیرند اینهم از محاسن بی اصولی است. از این فرق ضد مارکسیستی - لنینیمستی بگذریم باید از اید ههای انحرافی سیر و بیره و گانون شورشی و موتورهای کوچک و بزرگ هم به عنوان خطی غیر مارکسیستی - لنینیمستی نام ببریم که این جزوه به تمامی در خدمت نشان دادن است.

حال ما در يك چنین اشفته بازاری قرار داریم. آیا در چنین شرایطی حکم دادن که "ما بیش از هر وقت به پراتیسن احتیاج داریم تا به طور یسین" نادرست نیست؟ آیا در چنین وضعیتی چنین حکمی دادن سپردن کودك انقلاب بدست گرگهای بیرحم نیست؟ انقلاب فلسطین باید برای ما

بزرگترین آموزشگاه باشد چرا که انقلاب فلسطین به این روز افتاده ؟ چرا رهبری انقلاب شده بزرگترین شد راه انقلاب ؟ چرا کسی که ذره می لیاقت رهبری نداشت در راس قرار گرفته ؟ آیا نه از این روست که پراتیسیتها جنگ تئوریسینها را گرفته اند ؟ آیا نه از این روست که در انجا هم ینادرست گفته شده به پراتیسین بیشتر احتیاج داریم تا به تئورسین ؟ نه رقبا ما حق نداریم اشتباهات دیگران را تکرار کنیم . ما اکنون بیش از هر وقت به تئورسین های انقلابی و پرورش یافته در کوران مبارزه نیازمندیم . تئورسین هایی که ماهیت يك يك انحرافات را افشا کرده ، انقلاب را از افتادن بدام آنها صون دارند . تئورسین هایی چون لنین مائوتسه دون ، انورخوجه و هوشی مین . تئورسین هایی چون حیدر عمو اوغلی کبیرمان که بتوانند برای این توده به خشم آمده و آماده . مبارزه برنامه عملی تهیه کنند ، بتوانند مشکلات گونه گون جنبش را حل کنند ، بتوانند به اینهمه مسائل حل نشده جنبش ما پاسخ گویند و بتوانند این کشتی را با رسیدن به ساحل پیروزی از دشوارترین گردابها ، سهولتترین امواج و تلگترین گذرگاهها به سلامت بگذرانند و انشان که شایسته است ناخدا ئیش کنند . ما به تئورسین هایی احتیاج داریم که به گفته مائوتسه دون " بر مارکسیسم - لنینسیم بطور سیستماتیک و نه بریده بریده ، در ارتباط با عمل و نه جدا از ان مسلط باشند " . تا قدرت رزمنده انقلاب ما را وسیعاً بالا ببرند و انشوا " از نام دشمنان و اشتباهات دوستان محفوظ دارند " . بدون داشتن تئورسین هایی مسلط بر مارکسیسم - لنینسیم ، کار ازموده و پرورش یافته در عمل که بتوانند انقلابی دشوار چون انقلاب وطن ما را رهبری کنند ، همسه قهرمانیها و جانبازیهای تمامی پراتیسینها به هدر خواهد رفت . همانسان که تاکنون چندین بار در وطن خود شاهدش بوده ایم . سپتامبر سال ۷۰ ۲۰ هزار پراتیسین در اردن یکجا قتل عام شدند . چرا ؟ فقط چون ملک حسین خائن است ؟

امروزه یکدرستی و حقانیت این آموزش لنین کبیر که " بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد " انچنان برای همگان به اهمیت رسیده که انهایی نیز که با تمام امکانات خود میکوشند تئوری را

خاک بر سر کنند، در بالای در دکانشان این جمله لنین را مینویسند • انوقت
ایا در چنین شرایطی میتوان نقش ثوری را در انقلاب دست کم گرفت؟ ایسا
يك انقلاب را سراغ داریم که بدون داشتن رهبری سیاسی قادر و آگاه پیروز
شده باشد؟ و ایسا هر يك از ما چندین جنبش و نهضت و انقلاب را سراغ
نداریم که دقیقاً به خاطر نداشتن رهبری سیاسی و آگاه و کاربر بسا
شکست رو برودند؟

رفیق شهید احمد زاد مینویسد "ما در تاریخ تجربیات انقلابی و نهضت
کمونیستی بین المللی قرن اخیر اساساً با سه نوع مبارزه روبرو هستیم؛ اید-
ئولوژیک، اقتصادی و سیاسی • اگر توالی تاریخی این تجربیات را در نظر بگیریم
گیریم نیک میبینیم که چگونه به نحو روز افزونی از نقش مبارزه ثوریک و اقتصاد-
دی کاسته شده، و مبارزه سیاسی بیش از پیش مرکز مبارزه انقلابی سیطره
یافته • کافیتنگاهی به اسناد جنبش کمونیستی بیفکنیم تا کم شدن اهمیت
ثوری را در خایسه با مبارزه سیاسی عملی در یابیم؛ کاپیتال، انٹی دورینگ
چه باید کرده در موکراسی توین و غیره •" (ص ۹۶-۱۰۵)

پیش از اینکه ببینیم راستی از اهمیت مبارزه ایدئولوژیک و اهمیت ثوری کم شده
یا نه؟ باید ببینیم اصلاً درک رفیق احمد زاده از مبارزه ایدئولوژیک چیست؟
آیا درک رفیق احمد زاده از مبارزه ایدئولوژیک بوجود آمدن مکاتبی جدید است
است جز سوسیالیسم علمی که بالطبع باید منسوخ کنند • سوسیالیسم علمی و
بنابهنده اساسی دیگر باشند، یا نه، مبارزه علمی است که بر اساس اصولی
که بنیان گذاران این دانش پی ریخته اند باید صورت گیرد، جهت تطبیق
درست آن در جوامع مختلف و تکامل آن به عنوان يك علم؟

ردیف کردن کتب کاپیتال، انٹی دورینگ، چه باید کرد و موکراسی نوین نشان
میدهد که درک رفیق احمد زاده از مبارزه ایدئولوژیک - انقلاب را اینجا، در کنار درست
اولی است، برخی از این کتابها، پایه اساسی ما، که میماند و مصالحی هستند برای تبیین
اصول این مکتب و پایه گذاری آن بر برخی مبارزه علمی در راه تطبیق این دانش
و تلاشی در راه تکامل آن • برای پایه گذاری يك مکتب فکری به پیروزی رسا-
نسد نش در نبود با مکاتیب کهنه و تبیین اصول ان مصالحی دیگر لازم است
و برای پیاده کردن این مکتبند وین شده در جامعه علمی مصالحی دیگر •

کاپیتال و انتی دورینگ و دیگر آثار مارکس و انگلس نوشته شدند تا یکسری
مسائلی را که حلشان برای پایه گذاری این مکتب (مارکسیسم - سوسیالیسم
علمی) و تدوین آن به صورت یک سیستم علمی کامل لازم بود حل کنند و این
کار را کردند و این سیستم ساخته شد. از آن پس دیگر صحبت از تطبیق
این سیستم ساخته شده در جوامع دیگر و تکامل آن به عنوان یک دانش
رند و تکامل یابنده است.

مبارزه‌های ثلوثی که یعنی مبارزه برای طرف ایدئولوژی، بورژوازی و تمام زمینه ها و حفظ
اصول مارکسیسم - لنینیسم از سترد دشمنان. مبارزه ایدئولوژیک یعنی مبارزه‌ای که وجود
دارد بین انبثاتی که مارکسیسم - لنینیسم انقلابی را درست درک کرده اند،
شرایط جامعه خود را خوب شناخته اند و این قدرت و خلاقیت فکری را دارند
که بتوانند تمام مارکسیسم - لنینیسم را بر خاص جامعه خود تطبیق دهند؛
با انبثاتی که به شیوه رونیرونیستی یا دکامیستی به این دانش برخورد
میکنند، با انبثاتی که از مارکسیسم درک درستی ندارند، جامعه خود را و
ویژگیهایش را نمی شناسند و قدرت پیاده کردن این اصول عام را در این
شرایط خاص ندارند.

مبارزه ایدئولوژیک یعنی طرح و برخورد عقاید مختلف
برای حل مسائل ثلوثی جنبشهای انقلابی با تکیه به اصول مارکسیسم -
لنینیسم.

در اینجاست که میبینیم اصلاً درک دقیق احمد زاده از مبارزه
ایدئولوژیک درک نادرستی است و بناچار استدلالش نیز برای کاهش اهمیت
مبارزه ایدئولوژیک استدلالی نادرست. او انتظار دارد مرتب کتب پایه * جد
یدی نوشته شود به عبارت دیگر مکاتب علمی جدیدی در این زمینه
بوجود آید تا از اهمیت مبارزه ایدئولوژیک کاسته شده باشد. نه اینکه
این دانش درست شناخته شود درست در جوامع مختلف پیاده شود و بسا
بیشرفت دانش بشری و تحولات اجتماعی تکامل یابد.

و حال بر کرد پهر سراسل مطلب هآیا اهمیت مبارزه ایدئولوژیک و اهمیت تئوری از زمان
مارس با پنسو مرتب داشته شد (و بدین ترتیب در آینه‌های نزدیک نیز به صفر خواهد
رسید) یا نه. اهمیت این مبارزه روز بروز و درست همانک با وسعت گیری

مبارزه سیاسی بیشتر و بیشتر گردیده و میگردد؟ اگر تعریف مبارزه ایدئولوژیک را پذیرفتیم پرمایند بپذیریم که هر چه دامنه انقلاب گسترده تر میشود، هر چه مبارزه سیاسی در کشورهای بیشتری براه میافتد، مسائل شوریک تازه و وسیعتری طرح میگردد و یافتن جواب درست برای این مسائل نیز امکان پذیر نیست مگر این از یک مبارزه ایدئولوژیک بین نظرات مختلفی که بر سر یک یک این مسائل ارائه میشوند.

هر چه — ضروریهای انحرافی و نظرات غیر مارکسیست —

لنینیستی — ضد مارکسیست — لنینیستی بیشتری در سطح جنبش جهانی کمونیستی طرح شود، مبارزه ایدئولوژیک برای پاک نگه داشتن مارکسیسم — لنینیسم انقلابی از الودگی این شوربها اهمیتی افزونتر مییابد و بدین ترتیب به هیچ عنوان نمیتواند مبارزه سیاسی گسترش یابد، انقلاب مسئله روز هر دم تحت ستم در سراسر جهان شود، و بعد مبارزه ایدئولوژیک اهمیت خود را از دست بدهد، یعنی که این مبارزات وسیع سیاسی در جوامع مختلف مسئله شوریک حل نشده ای نداشته باشند. اگر درست است که "مبارزه سیاسی عملی سراسر جهان را فرا گرفته" این مبارزه در هر گوشه جهان که برپاست دارای مسائل و مشکلات شوریک خاصی است که تا حل نشود مبارزه سیاسی عملی نیز به پیش نخواهد رفت. اگر درست است که "بدون تئوری انقلابی — جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد" و اگر درست است که با وجود جهانشمول بودن مارکسیسم — لنینیسم انقلاب هر کشور مسائل خاصی دارد که باید بوسیله انقلابیون همان کشور — باز تاکید میکنیم با تکیه به اصول مارکسیسم — لنینیسم — حل گردد و از روی همین انقلابی نمیشود گپیه برداشت پس دو — شادوشما رشد جنبش انقلابی اهمیت تئوری انقلابی نیز افزون میگردد.

اگر کتابهایی کرفریق احمد زاده هم میسرمد، امروز و مبارزه بین کمونیستها و مخالفینشان دیگر نقش نداشته و از میدان خارج شده بودند، آثار دیگری نیز بوجود نیامده بود، "مبارزه سیاسی عملی" نیز بدون کمک تئوری به پیش میرفت و به پیروزی میرسید، انوقت میشد گفت اهمیت تئوری کم شده است. اما اگر امروز نیز همین آثار با همان قوت اولین روزهای نگارششان ابزارهای مهم مبارزه کمونیستهایند و گذشته از آنها دهها اثر با اهمیت دیگر نیز به آنها اضافه شده اند و باز هم ضرورت تحقیقها و تحلیلهای بیشتری در همین زمینه

بر سر مسائل نوین جنبش و دگرگونیهای جدید شرایط در هر يك از کشورهای جهان احساس میشود، این نمیتواند دلیل کم شدن اهمیت مبارزه شوریک باشد، هر يك از جنبشهای انقلابی که به پیروزی رسیده اند، یک دنیا مبارزه آیدو—
 لوتیک در خود دارند و ایا اصولاً ممکن است هیچ جنبش انقلابی بدون حل مسائل شوریک خاصیت میتواند در زمینه عملی پیشرفت کند؟ از این گذشته ما — رزه عظیمی که امروز در سطح جهان بین مارکسیست— لنینیستها و رو—
 یزنیویستها در جریان است یک مبارزه عظیم آیدو لوتیک است که در تاریخ جنبش کمونیستی از نظر وسعت و اهمیت خود بی نظیر است * و این درست در زمان ماست. ایا میتوان اینهمه را دید و باز هم گفت اهمیت مبارزه آید—
 لوتیک و اهمیت شوروی کم شده است؟

د برومشی چریکی بمانچنین گفته اند ومانیزچنین اعتقاد یافتیم که اهمیت شوروی و اهمیت مبارزه آید لوتیک کاهش یافته بنا بر این ما امروز بیس از هر زمان به پراتیسین احتیاج داریم تا به شوریسین * . مسائل شوریک جنبشهای انقلابی در سر تا سر جهان بوسیله کاسترو و دبره و ماریگلا حل شده است. هیچ مسئله حل نشده ای وجود ندارد؛ گروهبای مسلح باید بوجود آورد، با این گروهبایا برخی از عناصر منفور را ترور کرد و برخی از موسسات دشمن را منفجر کرد، بعد علت و چگونگی این عملیات را توضیح داد * پیراه این عملیات نظامی جنبش متحد میشود، توده ها خود بسیج میشوند خیرترند انقلاب— که ما انرا با چند ترور آغاز کرده ایم— به اوج خود میرسد و پیروز میشود * مگر دبره به ما گفته که " تنها موتور کوچک مسلح است که میتواند موتور بزرگ توده ها را به حرکت درآورد " ؟ " چرا قیام کار توده هاست؟ مگر تجربه کوبا نشان نداد که یک موتور کوچک و مسلح میتواند قیام را آغاز کند و به تدریج توده ها را نیز به قیام بکشانند؟ " کمیته ای به این تعیری، با چشم بسته میتوان خواند، فقط نیاز به مجری دارد، و این است که ما بیش از هر وقت نیاز به پراتیسین داریم تا به شوریسین *

این پرت افتادن ما از مرحله این تصور نادرستمان در مورد اهمیت شوروی، مبارزه آید لوتیک و رهبری سیاسی جنبش باعث میگردد که شعارهای نادرست برای جنبش طرح کنیم و احیاناً برخی را نیز بدنبال خود کشیده خساراتی را برای جنبش باعث گردیم *

یکی از این شعارها همین شعار پرورش‌گارد سیاسی نظامی* (یعنی گارد نظامی) به‌جای گارد سیاسی است. در این مرحله جنبش انقلابی را گرفتار نظام‌میکری و خورد‌ه‌کاری کردن، که از آن زیاد سخن رفته است* یکی دیگر این شعار است: "وظیفه هر محفل و هر گروه انقلابی است که با هر امکانی که دارد و به هر شکلی که میتواند، مبارزه مسلحانه را آغاز کند و ضربات خود را بر دشمن فرود آورد" (فیق احمد زاده، تحلیلی از شرایط جامعه ایران ص ۱۴) این شعاری است صد درصد غلط* تعیین تکلیف کردن خطا و زیان‌بار برای جنبش است* شعاری است که نیروهای انقلابی را به راحتی به دم تیغ دشمن می‌دهد و خسارتی جبران‌ناپذیر برای جنبش میتواند ببار آورد*

اگر راستی همه محفلها و گروهها این شعار را پذیرفته بودند و با هر امکانی که داشتند بفرگاز مبارزه مسلحانه (یعنی عملیات نظامی منفرد) افتاده بودند حال ممکن است چند تائی پلیس و ساواکی بیشتر کشته شده بودند، اما ما نیز صدها تن از بهترین رزندگان جنبش‌مان را از دست داده بودیم* حاصل پذیرفتن این شعار میدانید چیست؟ "سه نفر از اعضای یک گروه انقلابی برای گرفتن اسلحه پاسبان پست خیابان ایران با کاروبه او حمله میکنند* پاسبان مجروح میشود و مارتین بدون بدست آوردن سلاح او اقدام به فرار مینماید و در این موقع پاسبان از موقعیت استفاده کرده به طرف آنها تیر اندازی میکند* یکی از انقلابیون از پشت‌مورد اصابت گلوله واقع شده و شهید میگردد* نفر سوم در موقع فرار با اتومبیلی تصادف کرده و او نیز به شهادت میرسد* اما نفر سوم موفق میشود از دست مامورینی که وسیعاً به تعقیب آنها پرداخته بودند، گریخته خود را نجات دهد*" (نبرد خلق ص ۴۱)

این سه جوان یک محفل انقلابی تشکیل دادند و کتاب رفیق شهید احمد زاده را نیز گزیر آورده و خوانده‌اند* دیدم مانند او میگوید: "پیشاهنگ در شرایط کنسوسنی نمیتواند پیشاهنگ باشد مگر آنکه یک چریک فدائسی باشد* . . . وظیفه هر محفل و هر گروه انقلابی است که با هر امکانی که دارد و به هر شکلی که میتواند مبارزه مسلحانه را آغاز کند*" آنها هم به عنوان یک محفل انقلابی، یا بخشی از یک محفل انقلابی، امانتی که داشته‌اند، یک کار در لشکرخانه یا احتمالاً یک یا چند جلقوی ضامن‌دار بوده و شبکی که میتوا

نسته اند این مبارزه را شروع کنند - یا خیال می‌کند اند می‌توانند - کشتن و خلع سلاح کردن پسا سببان پست محله بوده است - آیا راستی ما با چنین شیوه هائی می‌خواهیم انقلاب کنیم ؟ نه رقفا ۱ هیچکس حق ندارد چنین جوانانی پر شور و نا آگاه را دست خالی به جنگ دشمنی انبمه خطرناک و وحشی و خونخوار بفرستد - این غلط است - غلط است غلط است و غلط تر از آن است که ما امروز نیز هنوز پس از ۵ سال که داریم نتایجش را به این روشنی میبینیم باز هم همان غلط را تبلیغ کنیم - رقفا چریک ما دردباله این خبر مینویسند : " این خبر نشانه دیگری از تشکیل گروههائی است که قصد صلح شدن را دارند - ما به انقلابیونی که اینچنین شجاعانه و بیس مهابا برای رهائی خلق جان در رک نهد اند، درود فرستاده و خاطره این دو رزنده شهید را گرامی می‌داریم." (همانجا)

اگر راستی معتقدید این رقفا شهید شجاع و بی مهابا جان برکف در راه رهائی خلق بودند، آیا معتقد نیستید که حیف بود، اینچنین رقفا، برای گرفتن يك هفت تیراز دست بزنند ؟ این هفت تیرا سیان در صورت تصاحب شدن نش چه دردی از درد های جنبش ما را می‌توانست و وا کند ؟ آیا راستی کمبود جنبش ما اسلحه‌هاست ؟ رقفا ! ! اینگونه بیراهه‌ها را تبلیغ نکنید، جوانان مردم را اینچنین بدمعت قربا - نی شدن تسویق نکنید . جنبش رهائی بخش خلقهای ما باین رزمندگان در نیاز دارد - درست است که انقلاب قربانی می‌خواهد - اما نه باین مفتی . لنین گفت : " ما هر انیم که با قربانی کردن يك انقلابی ، حتی در ازای ده نفر رزل ، تنه ما در صفوف خویش بینظمی بوجود می‌آوریم ، صفوی که حتی با نیروی موجود انقدر فقیر است که قادر به انجام تمام کارهائی که کارگران "خواستار" ان هستند نمی باشد " (رویداد های نو و مسائل کهن) حال ما " پیروان " لنین می‌گوئیم قربانی کردن حتی در انقلابی در ازای گرفتن يك هفت تیر صریه به دشمن زدن است و خدمت به صف انقلاب . باز هم میبینید رقفا لنین از مرحله پرت بود می‌ما پرتیم . انقلاب مردم ما با همه نیروی که دارد هنوز فقیر است - ما باید از جان انقلابیون در برابر دشمن تا انجائی که ممکن است حفاظت کنیم - به هیچ عنوان نباید يك رفیق انقلابی را حتی در ازای ده نفر رزل بدهیم - باید از هدر رفتن نیروها جلوگیری کنیم - باید در هر مرحله ضروری‌ترین کار را بیابیم

و نیروها را روی انجام دادن آن متمرکز کنیم. باید رهبری را از دست تفنگ بگیریم، باید به رهبری سیاسی ارزش در خور را بدیم. باید راستی با تمام وجود ایمان داشته باشیم که "بدون شوری انقلابی جنبش انقلابی هم نمی تواند وجود داشته باشد". باید مبارزه را تدارک ببینیم و آغاز کنیم. باید انقلاباً امروز دیگر بپذیریم که شعار: "هر محفل و هر گروه انقلابی باید با هر امکانی که دارد و به هر شکلی که میتواند مبارزه مسلحانه را آغاز کند" غلط است و نیروها را به هدر میدهد.

ببینید رفقای انقلابی ویتنام در آغاز کردن مبارزه مسلحانه تا جادقت و حماسه بگری کردند تا نتوانستند چنان حماسه شی را بیاورینند: "مراوت ۱۹۴۴ (یعنی پس از حدود ۲۰ سال کار سیاسی و تشکیلاتی کند برخی مراحلش دیکتاتوری حاکم در ویتنام بارها خونین ترودند و خوتر از دیکتاتوری بی بود که امروزه در وطن ما حاکم است) کمیته مرکزی این خطا بیه را به خلق اعلام نمود: "برای خود اسلحه تهیه کنیم و به خاطر بیرون راندن دشمن مشترک خود را آماده سازیم". در همه جا انقلاب ترویج میشد. در بعضی مناطق - بطور مشخص پایگاههای انقلاب - توده ها بیصبرانه منتظر عمل بودند ولی حزب بد آنها رهنمود میداد که زمان مناسب برای انقلاب هنوز نرسیده است (چه حزب اپورتونیست و تسلیم طلب و غیر انقلابی!!). در اکتبر ۱۹۴۴ رفیق هوشی مین مشخصاً دستور به تعمیق انداختن قیامهای توده ای در نواحی کاتوانگ، بک کان و لان سو را پس از خاطر مہیا نبودن شرایط ضروری اجرای آن صادر نمود. کمیسیون دائمی کمیته مرکزی مبارزه مسلحانه شی را که بتاريخ ۱۱ نوامبر ۱۹۴۴ در فونای - دینه کا شرح شده بود، شدیداً مورد انتقاد قرار داد. انرا به عنوان عصیان خود بمرور ژوازی خواند، که قدرت قیام کنندگان را قبل از موعد معین به معرض نمایش میگذاشت. " (تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام ص ۲۰) بیسیمن تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

باز هم از شعارهای نخلتی که به همین دلیل بی توجهی به اهمیت تسلیح شوری و نقش رهبری سیاسی میدیم شعار عدم لزوم حزب کونیست برای رهبری ما - رزه و نشانیدن نیروی چریکی به جای آنست. رفیق احمد زاده میگوید: "از یکطرف ما با تاکید هائو و جیاب در نقش رهبری کنند. حزب کونیست در جنگ

مسلحانه توده‌ئی مو اجه بودیم و از طرف دیگر رئی دیره بما میگفت کسه
 پیشاهنگ لزوماً حزب مارکسیست - لنینیست نیست. نیروی چریکی نطفه حزب
 است، چریک خود حزب است. (ص ۹۸ - ۹۷) و بلاخره رفیق احمد زاد منظور بربر را
 برنظر ما شو جیاب و مارکس و انگلس و لنین و استالین و هوشی مین و انورخوجه
 و همه رهبران مارکسیست - لنینیست ترجیح میدهد و میپذیرد که چریک
 خود حزب است و انوقت عملاً این شعار جنبش میشود که: "از تلاش برای
 ختنن حزب کمونیست دست بردارید، هر کس مجزا به کار چریکی بپردازد" و
 تکمیل این نظر نادرست چنین میشود که: "اتحاد تمام گروهها و ساز-
 مانهای انقلابی و ضد امپریالیستی که شی مبارزه مسلحانه را چه در شهر
 و چه در روستا بپذیرند امری است بسیار مهمتر و قوری تر از اتحاد نیروهای
 پرولتری در چهارچوب حزب طبقه کارگر. ایجاد جبهه واحد قبل از ایجاد
 حزب طبقه کارگر در دستور روز انقلابیون قرار میگیرد." (احمد زاده ص ۱۶۰)

در مورد اهمیت حزب و اهمیت رهبری حزب در جریان انقلاب از مارکس تا
 امروز سخن بسیار گفته شده، و اینهم یک اصل عام است. چیزی نیست که با
 "شرایط مشخص" تغییر کند، تجربیات انقلابی نیز نشان میدهد که مسئله
 رهبری حزب مسئله‌ئی است حیاتی و تعیین کننده. هر نظریه‌ئی که بخواهد
 از اهمیت رهبری حزب کمونیست در جریان انقلاب از اولین روز تا پیروزی انقلاب،
 ساختمان جامعه سوسیالیستی و رسیدن جامعه به روز جامعه کمونیستی ذره-
 ئی بکاهد نظریه‌ئی است غیر پرولتری و غیر کمونیستی. حزب کمونیست
 ستاد رهبری کننده انقلاب و "پیشوای سیاسی طبقه کارگر" است و ذره‌ئی
 کاستن از ضرورت تشکیل هر چه زودتر آن و در شرایط اختیاری به طور
 مشخص پیش از تشکیل جبهه و بدور افتادن از مارکسیسم - لنینیسم و پشت
 کردن به صالح طبقه کارگر است.

جبهه‌ئی که رهبری بدست حزب کمونیست نباشد، جبهه‌ئی که مارکسیست -
 لنینیستها میخواهند نیست. جبهه‌ئی است که خرد پیروزواری میخواید و ماحسنی
 نداریم آنرا تبلیغ کنیم. ما موظفیم در عین حال کف دست هر برادر انقلابی را برای همکاری
 میفشاریم و دستمان را برای بستن هر پیمان انقلابی، با هر سازمان و گروهی که کمونیست نیز
 در راه ایجاد جبهه متحد خلق دراز است نیروی اصلی خود را روی تشکیل حزب

طبقه کارگر متمرکز کنیم و بطور مشخص برنامه داشته باشیم و وارد عمل مشخص شویم برای ایجاد آن -

صاعقتاً اعتقاد داریم که مبارزه‌ای که رهبرش بدست يك حزب کمونیست راستین نباشد، در هر لحظه امکان شکستش هست در هر لحظه امکان افتادنش در دام دشمنان هست و در هر لحظه امکان انحرافش از راه درست هست، و این سخن که "چریک خود حزب است" و حزب برای انقلاب ضرورت ندارد و این شعار که جبهه باید پیش از حزب تشکیل شود، سخن و شعاری است غیر پرولتری غیر مارکسیست - لنینیستی و در تحلیل نهایی در خدمت حربه پیروزی نه در خدمت پرولتاریا.

ما باید برفتن این سخن و این شعار تمام آموزشهای تئوریک و تجربی ما تعطیل طول عمر تاریخ جنبش کمونیستی جهان را بدیوار کوپید مایویرت و بلاهای بد بر ما برد برفته ایم و این نکته روشن است که تا بکجا بخطا رفته ایم. شعاری، نیز برای حل مسئله وحدت داده شده که "وحدت پیرامون مبارزه مسلحانه" اینهم باز شعاری است نادرست که باز به خاطر همان بی توجهی ما به اهمیت تئوری و نقش رهبری سیاسی جنبش داده شده که ما در بخش تشکیلات و وحدت مصلاباً بدان خواهیم پرداخت.

۱- مسائل تشکیلاتی جنبش را نمی بینیم

بخشی از مسائل عمده انقلاب که نه تنها پیروزی، حتی حرکت اولیه چپ انقلاب نیز در گرو حل آنهاست مسائل تشکیلاتی جنبش است. جنبشی که مسائل تشکیلاتی، تماماً معنی حل نکرد، نمیتواند به پیروزی برسد و انقلاب مردم را آنگونه ببینیم که در مراحل مختلفی که سر برداشته هر بار با

شکست روبرو شده، تا حدود بسیاری به خاطر همین حل نشدن مسائل
تشکیلاتی بوده است. برای اینکه روشنتر ناراستیهای گذشته و نقصا-
تهای حال بررسی شود، با توجه به شرایط کنونی جنبش‌مان این جهت
را به دو بخش تقسیم میکنیم

الف - شطهای تشکیلاتی .

ب - سیاستهای تشکیلاتی چریکی .

ج - سازمانهای مورد نیاز انقلاب

الف شکلهای و سیاستهای تشکیلاتی . بحث در اینجا بر سر ساختمان يك
سازمان انقلابی است .

سازمانی نه برای پیدار ماعلیه رژیم دیکتاتوری - فاشیستی پهلوی در شرایط
پنجمی ایران لازم است، سازمانی است که صد درصد زیر زمینی بوده و
اصول پنهانکاری در آن به تمام معنی رعایت گردد . به گفته لنین؟ پنها
- نگاری به درجه‌ئی شیوه، لازم یک چنین سازمانی است که تمام شرایط دیگر
(عده اعضا، گزین کردن آنها، وظایف و غیره) باید با شرط مذکور و فاسق
داده شود " (چه باید کرد ص ۱۲۱) بنابراین بهترین تشکیلات برای ما
ان تشکیلاتی است که گذشته از اینکه بتواند در شرایط دیکتاتوری وظایف
انقلابی خود را به بهترین نحو انجام دهد، پنهانکاری و اجرای سیستم
امنیتی نیز در آن راحتتر و سریعتر از اشکال دیگر امکان پذیر باشد . شکل
های مختلف تشکیلاتی را میتوان در نهایت به سه خانواده یا سه شکل کلی
تقسیم شان کرد .

۱ - تشکیلات مخروطی .

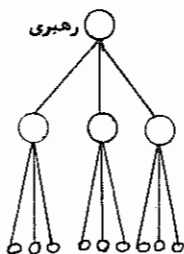
۲ - تشکیلات ستاره‌ای .

۳ - تشکیلات زنجیری .

۱ - تشکیلات مخروطی: در این شکل سازمانی هسته های سه تا پنج

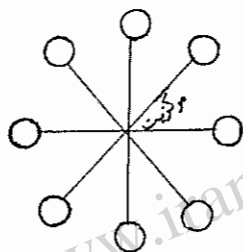
دگری ساخته شده، هر یک از این هسته ها بوسیله یک رابط با ارگانهای
بالا تر در ارتباط است، که آن رابط باز خود عضو هسته ای است که هسته
اش بوسیله یک رابط باز به ارگانی بالاتر یا به رهبری متصل میشود . هر یک
از اعضای هر هسته، بعهده هسته سازمانی دیگر همانند هسته خودش تشکیل

میدهد و بدین ترتیب سازمان به شکل مخروطی در حال گسترش است.



شکل این سیستم تشکیلاتی چنین است: برای افزایش تعداد افراد و هسته‌ها در این شکل تعداد طبقات (که در اینجا سه طبقه است) افزایش می‌یابد. در این شکل سازمانی هر فرد عضو یک هسته بیشتر نیست و بنابراین جزو رابطه‌ها هر فرد ۲ نفر را (در هسته‌های سه نفری) بیشتر تمیث‌نماید.

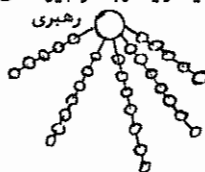
۲- تشکیلات ستاره‌ای: در این شکل تشکیلاتی، یک مرکزیت وجود دارد و



تعدادی هسته‌های ۳ تا ۵ نفری که در اطراف این مرکزیت‌اند و هر یک از اعضای رهبری بطور مستقیم با یکی از این هسته‌ها در تماس است. هسته‌ها خود با همدیگر ارتباطی مستقیم ندارند و رابطه هر هسته مستقیماً با رهبری است. برای افزایش تعداد افراد و هسته‌ها در این شکل سازمانی باید تعداد هسته‌ها (ستاره‌ها) را افزایش داد

و با افزایش هر ستاره، یک رابطه مستقیم با رهبری اضافه می‌شود. یعنی اصلاً افزودن یک ستاره جدید به پیکر سازمان وظیفه یکی از اعضای رهبری است.

۳- تشکیلات رجحیری: در این شکل افراد رهبری هر یک با یک عضو ارتباط دارند و هر عضو با یک عضو دیگر و به همین ترتیب یک نفر یک نفر به رجحیره‌های



سازمان اضافه می‌شود. در اینجا دیگر صحبت از هسته‌های چند نفری نیست بلکه رشته‌های چند نفری است که هر یک از این رشته‌ها در بالا بوسیله یک نفر به مرکزیت سازمان متصل می‌شود. این شکل در مرحله ابتدائیش که هنوز به صورت

سازمان کامل و با مرکزیت در نیامده، شکل تسبیحی خوانده میشود.
 بقیه اشکال سازمانی نیز هریک از خانواده‌هایی از این سه شکل کلی اند.
 بهترین شکل تشدیدتی برای مبارزه در وطن ما شکل اول است. با
 هسته‌های سه نفری و نه بیشتر. در شکل‌های سازمانی دوم و سوم اشکال
 لاتی هست که در این شکل نیست. مثلاً در شکل دوم هسته رهبری که
 حساسترین بخش سازمان و هدف اصلی حملات پلیس است همیشه با هر
 دستگیری در معرض خطر است. چرا که هر هسته مستقیماً به رهبری وصل
 میشود و ضربه خوردن هر هسته بلافاصله احتمال ضربه خوردن رهبری را
 در پی دارد و نفوذ پلیس در هر هسته بلافاصله احتمال شناخته شدن
 رهبری را ارتباطاً با رهبری بسیار زیاد است. حداقل $1/3$ افراد سازمان
 اگر هسته‌ها سه نفری باشد - فردی از اعضای رهبری را میشناسند.
 و انوقت در کنار این همه احتمال ضربه خوردن هسته رهبری، این مسئله
 نیز هست که در صورت ضربه خوردن رهبری و پاره شدن ارتباطش بقیه
 سازمان تبدیل به هسته‌هایی خواهد شد که هیچ ارتباطی با هم ندارند.
 از یکسو رهبری شدیداً در معرض خطر است و از سوی دیگر از بین رفتن رهبری
 یعنی تلاشی کامل سازمان. در این شکل سازمانی بوجود آمدن هر هسته
 جدید یعنی ایجاد یک رابطه جدید با رهبری و اصلاً این یکی از اعضای
 رهبری است که هسته جدید را تشکیل میدهد و در اینجاست که باز به
 اشکالی عمده بر میخوریم و آن محدود شدن کار سازمانی در داخل
 تشکیلات است. سازمانی اصولاً وظیفه همیشگی هر فرد تشکیلاتی است.
 و این وظیفه‌ای است که در عین حال که هیچوقت نمیتواند در پروسه فعال
 لیت یک سازمان هدف یا وظیفه اصلی قرار گیرد، در عین حال همیشه نیز
 در کنار هر فعالیت دیگر باید انجام بشود. در این شکل سازمانی در
 واقع این وظیفه کاملاً میماند به عهده هسته رهبری و هسته‌های دیگر از
 انجام آن معاف میشوند و این به معنی فلج شدن بخش‌ها در سازمانی است.
 این شکل در شرایطی استثنائی که مرکزیت را هیچ خطری نلغزاند و
 دستگیری تهدید نکند میتواند در بخشی از سیستم تشکیلاتی یک سازمان
 مورد استفاده قرار گیرد. مثلاً برخی از سازمانهای انقلابی فلسطین تشکیلات

— تا خود را در داخل فلسطین اشغال شده بدین ترتیب سازمان میدهند .
 همه هسته ها با رهبری که در خارج از فلسطین است در رابطه اند و
 هیچ هسته‌ئی هسته دیگر را نمیشناسد . در آن شرایط خاص رقای فلسطینی
 ما این شکل را بهترین شکل سازمانی برای کار خود تشخیص داده اند .
 در شکل سوم رنجبیری اشکالات از اینهم بیشتر است . در اینجا باز به خاطر
 اینکه رشته ها به هیچوجه نمیتوانند تعداد زیادی را در بر گیرند ، مرتب
 باید رشته های جدیدی بوجود آید و رابطه جدید با رهبری برقرار شود .
 در داخل هر رشته اگر فرد نخواهد بیش از دو نفر — کسی که او را سازمان
 داده و کسی که خودش سازمانش داده — افراد دیگری را هم بشناسد ،
 یکبار هم میزان ارتباطات حداقل ۵۰ درصد بالا می رود و در صورتی که هر
 فرد جز این دو نفر عضو دیگری را شناسد ، آنوقت دستگیر شدن هر فرد به
 منزله پاره شدن قسمتی از یکی از این رشته هاست از بدنه سازمان . در
 مورد شکل رنجبیری در کتاب سازماندهی و تاکتیکها نوشته رقای مجاهد زیر
 عنوان " شکل تسبیحی " مطالبی گفته شده و ایراداتی به آن گرفته شده ،
 که جز در مورد عدم وجود مرکزیت در این شکل صقیبه ایرادات کاملاً درست
 است . کار کردن با این شکل سازمانی در همین ما تقریباً غیر ممکن است ،
 چون همه ارتباطات — از بالا به پائین و از پائین به بالا — در این سیستم ،
 از طریق کانالهای تک نفره است . حساسیت نزد جنبی و سرعت واکنش در
 برابر اقدامات پلیس که از شروط رنده ماندن یک سازمان در وطن مسامت ،
 تقریباً به حداقل در آن وجود دارد . و این است که بهترین شکل است از
 نظر پلیس به از نظر ما . در شکل اول — مخروطی — هیچیک از اشکالاتی که
 در این دو شکل وجود داشت ، وجود ندارد . و به همین دلیل میگوئیم
 بهترین شکل سازمانی برای کار زیرزمینی است در وطن ما بویژه تا زمانی که
 تعداد افراد سازمان چندان زیاد نشده است . با انتخاب این شکل سا-
 زماندهی ما راحتتر میتوانیم اصول مخفی کاری را رعایت کرده و قوانین اخیتی
 را به اجرا بگذاریم . ولی باز آنچه با قدرت و اهمیت خود بلای است مسئله
 رعایت این اصول و قوانین و داشتن سیاست درست تشکیلاتی است . هیچ شکل
 سازمانی خود بخود ضمیمین کننده مسئولیت ما در برابر پلیس و انجام وظایف

انقلابی‌مان نیست، بلکه این دانش سیاسی درست و رعایت دقیق و همیشگی اصول مخفی کاری و قوانین اهنیتی از جانب ماست که میتواند ما را در برابر پلوس رژیم محفوظ داشته، میدان عملمان را گسترش دهد و قادرمان سازد که وظایفی را که از ما خواسته است به انجام رسانیم (خواننده عزیزمان را رجوع میدهم به جزوه "نکاتی چند درباره پنهانکاری" و در اینجا از تکرار گفته شده ها خودداری میکنیم).

سیستم خانه های تیی که از طرف رفقای چریک و مجاهد برای کار در وطن ما بهترین شکل معرفی شده، صورتی از همان شکل مخروطی است، اما حد اکثر افراد در هر هسته، یا در هر خانه تیی، یعنی در شکلهای کلی سازماندهی بهترین شکل انتخاب شده، لیکن چگونگی تشکیل خانه های تیی، چگونگی کار با این شکل و کار سیاست تشکیلاتی رقا که خواه نا خواه بخشی از کل سیاستهای سیستم کار چریکی است انرا - با توجه به نیازهای امروز جنبشها و وظایف سازمانهای انقلابی در این مرحله - تبدیل به یک سیستم تشکیلاتی دست و پا گیر و بی تحرک نموده است. پیش از آنکه به بحث در باره خانه های تیی بپردازیم باید بگوئیم که ایراداتی که رفقای مجاهد ما در کتاب سازماندهی و تاکتیکها به سازماندهی به شکل هسته های سه نفری گرفته اند، یعنی همان شکلی که خود نیز با آن کار میکنند، (شکسل مخروطی) ایراداتی ندارد است. در این کتاب میخوانیم که: "عیب عمده این شکل سازماندهی عدم تقسیم کار و عدم مرز بندی دقیق بین کارهای سیاسی و نظامی است و بطور کلی "هسته های سه نفری" بیشتر شکل سیاسی است تا نظامی و اگر با شکل هسته های سه نفری سازمان به فکر اجرای عملیات نظامی بیفتند، بین شکل و محتوی تضاد ایجاد میشود... محور فعالیتهای هسته های سه نفری سیاسی است و انتخاب اعضا با در نظر گرفتن ملاکهای سیاسی صورت میگیرد، نه ملاکهای نظامی... تشکیلاتی که بصورت هسته های سه نفری مشکل میشوند وقتی میخواهند دست به عطیات مسلحانه بزنند، اجباراً افراد مختلف را از هسته های مختلف انتخاب کرده و آنها را در عمل مزبور شرکت میدهند. این امر موجب اشنائیهای جدید شده و بعلمت عدم اشنائیهی و روحیات همدیگر فرماندهی عمل مسلحانه، مسئولیت انچه برود"

بدین ترتیب ضحیف‌های این شکل عموماً در شرایط آرام پلیسی (نه جنون‌گانه) و عدم وجود نشانه‌های خارجی دال بر وجود سازش با مسئله غفلت پلیس در یک رابطه متعادل قرار می‌گیرد. اما این تعادل همواره لرزان بوده و امکان بروز خطر بسیار محتمل است (ص ۲۵-۲۳)

پس، از هر چیزی باید گفت، ایرادات رفقای مجاهد در واقع به تعداد افراد درون هر هسته است، نه به سیستم سازمانی، چرا که سیستم سازمانی همان‌طور که گفتیم دقیقاً همان است که خود از آن استفاده می‌کند. ایرادات به این است که چرا هسته‌ها سه نفرند و نه پنج نفری، که بعداً خواهیم دید اصل عدم تجمع ایجاب می‌کند هسته‌ها سه نفری باشند و در یک خانه هم زندگی نکنند. اینهم که هسته‌های سه نفری سیاسی اند یا نظامی بستگی دارد به برنامه‌شان. اگر برنامه کاری سیاسی دارند، کار سیاسی می‌کنند و اگر برنامه‌شان عملیاتی است به عملیات نظامی می‌پردازند. این شکل سازماندهی به هیچ عنوان ویژگی خاصی برای کار سیاسی ندارد. هر آن هسته سه نفری بخواهد دست به یک عمل نظامی بزند می‌تواند. اینهم که "انتخاب اعضا با در نظر گرفتن ملاکهای سیاسی صورت می‌گیرد نه ملاکهای نظامی" باز بستگی به برنامه سازمان و رهبری دارد، که اعضا را برای چه کاری بخواهند تربیت کنند. برای کار سیاسی یا نظامی. همین چیز خاصی از بیرون برنامه و سیاست سازمان بخاطر شکل خاص هسته‌های سه نفری، نارسیاسی یا نظامی را باین سیستم تحمیل نمی‌کند.

ایراداتی که به عنوان مکمل این ایرادات به این شکل سازمانی گرفته شده است این است که چنین تشکیلاتی "وقتی می‌خواهند دست به عملیات مسلحانه بزنند، اجباراً افراد مختلف را از هسته‌های مختلف انتخاب کرده و آنها را در عمل هزود و شرکت می‌دهد. این امر موجب آشنایی شیب‌های جدید شده و به علت عدم آشنائی بروحیات همدیگر و فرماندهی عمل مسلحانه مشکل و موفقیت آن کم می‌گردد" (همان کتاب ص ۲۴) دو نکته در این ایراد آمده یکی مسئله ایجاد آشنائی‌های جدید و دیگری عدم آشنائی افراد به روحیات همدیگر هنگام مخلوط شدن دو یا سه هسته.

ایراد اول یعنی مسئله ایجاد آشنائی‌های جدید در مثل خانه‌های تیمی بسیار شدید است.

ت وجود دارد؛ اولاً اگر در شکل هسته های سه نفری پایه و اساس پسر
اشنائی و همکارهای سه نفر است و در صورت لزوم همکاری مثلاً دو هسته
ممکن است افراد این دو هسته که آن نفر میشوند همدیگر را بشناسند - در
شکل خانه های تیمی خود بخود پایه برای این است که ۵ نفر همدیگر را
بشناسند و خطرناکتر اینکه در یک خانه زندگی کنند ۵

ثانیاً خود رفتار مورد همان خانه های تیمی نوشته اند: "برای انجام عملیات بزرگ نه
یک تیم قاد ریا جرای آن نیست (از نظر کمیت افراد) از اعضای تیم اتن دیگری
نیز استفاده میشود - بدین ترتیب ضرورت ایجاد یک بخش حاصل میشود -
بخش از دو تیم تشکیل میشود، که فرماندهی آن به موجب قابلیت نظامی
- سیاسی به یکی از فرماندهان دو تیم محول میشود." (همان کتاب ص ۳۱) -
در اینجا مغرباً همدیگر آشنا میشوند و رقبا این خطر را گویا به خاطر
ضرورت تقبل میکنند، بنابراین دیگر صحبتی از "ایجاد اشنائیهای جدید" به
عنوان ایرادی به کار نظامی با هسته های سه نفری و مخلوط کردن احتمالی
دو یا سه هسته نمیتواند در میان باشد - در هسته های سه نفری پایه
کاربر کترین اشنائی است - در هسته های ۵ نفری برعکس حد -

نقشه و مپوید: تبعات اشنائی بروحیات همه پسر فرماندهی عمل سلحانه
مشکل و موفقیت آن کم میگردد - اول اینکه همین ایراد به مخلوط شدن دو
تیم ۵ نفری هم وارد است و هر طور آنجا بر طرف میشود اینجا هم میتواند پسر
طرف شود - و دوم اینکه در صفحه ۲۹ کتاب سازماندهی و تاکتیکها چنین
مبخوانیم: "پروسه کسب مهارت نظامی و کارائی عملی کادرها و تیمها عبارت
از طی مسیر "کوچکترین عمل، عمل کوچکتر، عمل کمی بزرگ، عمل بزرگ خواهد شد
بود" - بی تردید در عملیات کوچکترین، کوچکتر و کوچک بیش از سه نفر یعنی
تعداد اعضای یک هسته شرکت نخواهند داشت و در جریان این سه نوع
عملیات نموده خواهد شد که افراد هر هسته دارای چه روحیاتی هستند
و به درد چه نوع کارهایی میخورند - و زمانی که لازم شد دو یا سه هسته
برای انجام یک عمل با هم همکاری کنند، رهبری میتواند با شناختی که دارد،
در این مورد به آنها کمک کند - بنابراین تمام این ایرادات به تیمهای ۵
نفری وارد است نه به هسته های سه نفری -

ب - سیاستهای تشکیلاتی چریکی .

وقتی یکسختیهای مختلف کار چریکی را گفتا اینجا بانها برخورد کردیم ، کنار هم بگذریم ، بصورت یک سیستم کارویزده رها مید که سیاست تشکیلاتی رفغانیزد قیقاد رهمن سیستم قرار میگیرد و جرئی است منسجم با کل ان . این سیاست اصول تشکیلاتی می باشد . وضع میکند و تشکیلاتی میسازد که با ان حد اکثر بشود کار چریکی کرد ، و نه کار دیگر . نین گفت : " چگونگی سازمان هر موسسه را طبیعتاً و ناگزیر مضمون فعالیت ان موسسه معین میکند " (چه باید کرد ص ۲۲۳) بنابراین سیاست کار چریکی در بخش سازمانی نیز سیاستی است چریکی ، و اینهم سیاست است که در همه جا تعیین کننده است . روشنترین بیان این سیاست فرمول " اول سازماندهی کن ، بعد خود را بساز و نگاه دست به عمل بزن " (قدمه کتاب سازماندهی و تاکتیکها) است . سیاست تشکیلاتی ارتشهای دولتی - ما چون در بررسی تئوری مراحل از جهتی دیگر به این سیاست برخورد خواهیم کرد در اینجا از ان میگذریم و شخصاً به پایه های سیاست تشکیلاتی چریکی میپردازیم .

پایه و اساس سیاست تشکیلاتی چریکی را دو ستون تشکیل میدهد ، ۱- ایجاد خانه های تیبی ، ۲- مخفی کردن افراد . و حال بررسی این دو پایه میپردازیم .

۱- خانه های تیبی : از آنجا که در شیوه کار چریکی نیازی به فعالیت سیاسی در بین مردم احساس نمیشود ، و همه ها به برای کار با توده ، پخش شدن در میان توده ، و سایر زماندهی مبارزات پراکنده توده ، بلکه برای دست زدن به عملیات نظامی مفرد و جدا از توده ساخته میشوند ، خانه های تیبی بهترین شکل هسته های سازمانی تشخیص داده میشود ، و حال آنکه نه تنها با توجه به کاری که امروز از سازمانهای انقلابی انجامش طلب میشود ، بدترین شکل است ، اصول مخفی کاری نیز تا حدود بسیاری در ان قابل اجرا نیست . بیبیم چرا ؟ " اعضای تیم در خانه تیبی زندگی میکنند " (همان کتاب ص ۲۸) . در شرایط پلیسی ایران که هیچ انقلابی نباید محل سکونت دائمی انقلابی دیگری را بداند ، ۵ نفر انقلابی شب و روز در یک خانه تیبی زندگی میکنند و مهمترین دلیل و تنها دلیل هم برای قبل این خطر این است که : " زندگی جمعی در خانه های تیبی به اعضا امکان میدهد که بروحیات یکدیگر بیشتر آشنا شوند ،

و در نتیجه احتمال موفقیت آنها در عمل بالا رود *

در درجه اول باید گفت نه این سیستم کار در تضاد است با یکی از اصول مهم مهندسی کاری، یعنی عدم تجمع. در شرایط یک تئوری خفگان اوروپن ما و در این جسم پلیسی اصل عدم تجمع همچون هر یک دیگر از اصول مخفی کاری به هیچ بهانه و به هیچ قیمتی نمیتواند زیر پا گذاشته شود. زیرا پا گذاشتن این اصل باعث میشود که ما به جای ۱ یا حداکثر ۳ نفر قربانی ۵ تا ۱۰ نفر قربانی بدیم. و به جای اینکه ۱ تا حداکثر ۳ نفر از رفقایمان لو بروند و شناخته شوند، ۵ تا ۱۰ نفرشان شناخته شوند. و ما فکر میکنیم که برای رفقای عزیز چریک و مجاهد ما خوب روشن است که این چه خسارتی است. جمع شدن ۵ نفر انقلابی هر شب و هر روز در یک خانه، در این شرایط پلیسی امری صد درصد نادرست است و همانسان که گفتم اصل عدم تجمع و همچنین اصل محدود کردن دانسته های افراد را نقض میکند. این هم که گفته شود دلیل این طرز کار، آشنا شدن افراد به روحیات همدیگر است، هیچ از میزان نادرستی کار نمیگاهد. افراد در جریان مبارزه در بین مردم و در جریان عمل انقلابی است که با روحیات همدیگر آشنا میشوند، نه در اطراف قبای در بسته خانه های تیمی و جدا از مردم. اگر میخواهیم واقعا کسی را بشناسیم و با روحیاتش آشنا شویم باید در جریان عملش قرار بدیم و در این مورد خاص دقیقاً در جریان کار در میان مردم است که افراد به سنگ محک واقعی زده خواهند شد، و در این جریان است که اعضای یک هسته با روحیات همدیگر آشنا خواهند شد؛ شناختی که در خانه تیمی وجد از کار در میان مردم حاصل شود، میتواند شناختی گاذب باشد. و از اینرو تکیه بر آن نادرست است. **انتخاب ششگانه های تیمی و جمع کردن ۵ یا حتی ۴ نفر در یک خانه زیر پا گذاشتن دو اصل مهم مخفی کاری و تقبل خطراتی است بسیار در ازای هیچ. دستگیریهایی جمعی که میشود باید تاکنون در عمل درستی این سخن ما را به رفقایمان نشان داده باشد**

اگر مردی که دستگیر میشود، عضو یک هسته منفردی باشد، هسته اش کدران و در کل سا. زمانش اصول مخفی کاری و قوانین امنیتی رعایت شود معمولاً گذر و نگر و حد اکثر سه نفر را میفکند و آن را و نفرهای محل زندگی و کارشان را نمیداند، یک قرار با یکی از

انها دارد و بس. حال این قرار در صورت ضعف نشان دادن فرد دستگیر شده چقدر خطر متوجه فرد طرف قرار نفر سوم و کل سازمان میکند، این دیگر مربوط است به چگونگی مخفی کاری سازمان، چگونگی رعایت اصول امنیتی وجود یا عدم وجود سیستم اعلام خطر در آن. اما در شکل خانه های تیمی فرد دستگیر شده معمولاً ۴ نفر و حداکثر ده نفر را میشناسد و محل زندگی شان را نیز میداند. بی تردید بسیاری از قربانیانی که تا اینجا داده ایم نگاهش به گردن این سیستم سازمانی است و این نابخشودنی است که بشود از آن پرهیز کرد و ما نکنیم.

همیچ عنوان نباید میا یا حتی نفر انقلابی در یک خانه زندگی کنند یا حتی محل زندگی و کار هم دیگر را بدانند. و رعایت این امر همیچ عنوان از کارائی افراد نمکاهد بلکه در دقیقاً این معنی است که کارائی را به پایتئین حد میرساند و این را خواهیم دید. نادرست تر و خطرناکتر از خانه های تیمی و در واقع شکل تکاملی آنها ایجاد بخشهاست. "بخش از دو تیم آتش تشکیل میشود کسه فرماندهی آن به موجب قابلیت نظامی - سیاسی به یکی از فرماندهان دو تیم محول میشود. این فرد با روحیات انقلابی هر یک از افراد بخش آشنائی کامل داشته و با توجه به نوع عمل مقدار اعتماد هر یک از افراد مورد نیاز خود را انتخاب میکند." در اینجا باز همان دو اصل مهم به تمام معنی زیر پا گذاشته میشود. یک نفر ۹ نفر را میشناسد و کم کم همه افراد بخش هم در یگر را میشناسند و انوقت درصد احتمال خطر برای سازمان چند صد در صد بالا میرود. در شرایط کنونی وطن ما این امری است نادرست که باید شدیداً از آن پرهیز کرد. ایجاد بخشها، یعنی شناساندن ده نفر انقلابی به همدیگر هیچ ضرورتی ندارد. شناساندن ده نفر انقلابی به همدیگر زیر پا گذاشتن اصول اولیه مخفی کاری است و بار دیگر این سخن لنین را تکرار کنیم که: "پنهانکاری به درجه بی شرط لازم یک چنین سازمانی است که تمام شرایط دیگر (عده اعضا، گزین کردن آنها، وظایف و غیره) باید با شرط مذکور وفق داده شود." تشکیل بخشها تقبل ریسکی است که میتواند ضررهای کمرشکن سازمانها و ارد آورد و هیچ دلیلی نمیداند تقبل این ریسک را توجیه کنند. در بخش ارتباطات کتاب سازماندهی و تاکتیکها میخوانیم که:

" میتوان گفت يك سا زمان منظم و دارای تشکیلات سازمانی است که ارتباطاتش سالم و منظم باشد " (ص ۳۴) و اولین اصل در اینجا کم کردن ارتباطات است که در قسمت الف از بخش ارتباطات ص ۳۳ آمده است. در اینجا چنین میخوانیم: " سازماندهی باید بر انچنان زمینه‌ی صورت گیرد که در آن ارتباطات افراد به حد اقل ممکن کاهش یا بد، این هدف مستلزم هدایت هر چه بیشتر تیمها به سمت استقلال و خود کفائی و نیز ایجاد شاخه های جداگانه در سازمان کاهش دادن تجمع افراد (از نظر تعداد شرکت کننده و نیز دفعات تجمع) میباشد. کم کردن ارتباطات در سازمان زمینه اولیه و لازم تحقق اصل مهم دیگری را در سازمان دهی تیمی و مبارزه چریکی در شرایط خفقان پلیسی فراهم میسازد، که عبارتست از کاهش اطلاعات افراد به حد اقل ممکن و لازم و جلوگیری از حصول شناسائیهای اضافی " (ص ۳۳) .

در این قسمت ۴ نکته بسیار مهم آمده که رعایتشان راستی حیاتی است:

- ۱- کاهش ارتباطات افراد به حد اقل ممکن .
- ۲- هدایت هر چه بیشتر تیمها به سمت استقلال و خود کفائی .
- ۳- کاهش دادن تجمع افراد هم از نظر تعداد شرکت کننده و هم از نظر دفعات تجمع .
- ۴- کاهش اطلاعات افراد به حد اقل ممکن و لازم و جلوگیری از حصول شناسائیهای اضافی .

سنگتکماز این چهار نکته بسیار مهم یعنی نکات (۱ و ۳) بوسیله خانسانه های تیمی تقض میشود، و بوسیله بخشها کاملاً به باد فراموشی سپرده میشود. در يك خانه تیمی ۵ نفره، به هیچوجه رعایت این نکات امکان پذیر نیست، ارتباطات در بالاترین حد است. ۵ نفر انقلابی هر شب در يك خانه جمع میشوند، و خواه ناخواه در جریان زندگی مشترک بسیاری اطلاعات غیر لازم و شناسائی های اضافی از همدیگر می یابند. بنابراین هر سه نکته مهمی که خود رقفا گفته اند در صورت رعایتشان ارتباطات سازمان، سالم است در اینجا زیر پا گذاشته میشوند، در بخشها، که دیگر نگفتی است.

خانه های تیمی گذشته از آنچه گذر شد با تبدیل سیستم اعلام خطر " به سیستم خبر سلامتی "، باعث بسته شدن دست و پای افراد تیم و از بین

رفتن همدار زیادی از وقت و نیرویشان میگردد .
سیستم اعلام خطر در یک سازمان همانسان که رفتای مجاهد گفتهاند به
منزله سلسله اعصاب سازمان است و ایجاد این سیستم برای سازمانهای زیر زمینی
در وطن ما امری است صد در صد ضروری و بدون داشتن یک چنین سیستمی
ما در مقابله با اقدامات پلیس عاجز خواهیم ماند .

در شرایط پلیسی وطن ما که رژیم از انواع و اقسام امکانات برای دستگیری
افراد برخوردار است و میتواند برای دستگیری و نفر ضلعقی را قرق کرده صد -
ها مزدور مسلحی بسیج کند و در شرایطی که گشتن انقلابیون در زیر شکنجه
برای گرفتن اعتراف امری عادی گشته ، داشتن سیستم اعلام خطر امری حیاتی است .

سازمان باید در صورت دستگیر شدن یکی از اعضا یا سیاستها پیش چند ساعتی پیش
از آنکه پلیس بتواند ضربه بزند ، از خبر مطلع شده و کاتالهای احتمالی
شداساتی پلیس را ببندد . در غیر این صورت موجودیت سازمان میتواند به
خطر افتد . پس داشتن یک سیستم اعلام خطر همانسان که گفتیم امری است
حیاتی . اما در همین حال این سیستم اعلام خطر نباید تبدیل بشود به امری دست
وپاگیر و کند کننده عمل . نباید به صورتی در آید که کار عده هاسته
بشود حفظ خودش و این کاری است که در شکل خانه های تیمی بناچار
شده است . در این خانه ها سیستم اعلام خطر تبدیل شده به سیستم
خبر سلامتی و بصورت امری دست و پا گیر در آمده است . همانسان که سیاست
تشکیلاتی چریکی شکل خانه های تیمی را تحویل کرده ، شکل خانه های تیمی نیز
بناچار تبدیل سیستم اعلام خطر به سیستم خبر سلامتی را تحویل کرده است .

در گسب ساسا زماندهی و تاکتیکها چنین میخوانیم : " سازماندهی
تیمی زمینه جلوگیری از گسترش ضربات وارده به سازمان را بوجود میآورد .
بدین ترتیب که اعضا هر ۹ ساعت از وضع هم با خبر میشوند و در نتیجه
اگر فردی فقط بتواند ۸ ساعت هارمت کند ، دیگر خطر لو رفتن از بین میرود " (ص ۳۱)
و " به عنوان مثال فرمانده تیم در ساعت ۸ یا ۹ شب از سلامتی
تمام اعضای تیم با خبر شده و اعضا در خانه تیمی جمع میشوند . از آنجائی
که پلیس قادر نیست خود بخود خانه را کشف کند ، بنا بر این خطری تیم را
تهدید نخواهد کرد . افراد ساعت ۸ صبح از خانه خارج میشوند و حداکثر

۵ یا ۷ ساعت بعد از سلامتی هم با خیر میگردند و در ساعت ۸ یا ۶ شب دوباره به خانه برمیگردند. بدین ترتیب تحرك تیم خیلی بالا میرود (۳- صفحه ۲۲). انتخاب شکل های های تیمی که ۴ یا ۵ نفر آن یکجا زدگی میکنند، این ضرورت را پیش میآورد، که پیش از رفتن به خانه، همه بدانند خانه لو رفته است یا نه و بنا بر این اینجا باید یک خیر سلامتی افراد بسه همدیگر بدهند که این خیر سلامتی طبق مثالی که زده شده، روزانه دو بار باید داده شود، و حداکثر هر ۵ تا ۷ ساعت یکبار. بدین ترتیب از یکسو افرادی که در یک خانه تیمی زدگی میکنند اجباراً باید به هر کاری میپردازند در محدوده یک منطقه باشد. که نزدیک بهم بوده و بتوانند هر ۵ تا ۷ ساعت یکبار به همدیگر خیر سلامتی بدهند، مثلاً در یکی از بخشهای تهران، چرا که اگر یک نفر بخواهد مثلاً درשמیران کاری را انجام دهد و دیگری در جوادیه، این ۵ تا ۷ ساعت فرصت فقط برای رفت و آمد و خیر سلامتی دادن کافی است. بنابراین خواه ناخواه این سیستم یک محدودیت جغرافیائی از نظر زمینه کار به افراد تحمیل میکند. از سوی دیگر مقدار زیادی از وقت صرف اجرای این قرارها خواهد شد. همه روزه، روزی دو بار قدری از وقت همه افراد صرف خیر سلامتی دادن میشود. و بدین ترتیب میبینیم که تحرك تیم خیلی پائین میآید، نه اینکه "خیلی بالا میرود". از این گذشته ارتباطات نیز که گفتیم به حد اقل ممکن باید برسد، در این سیستم به حد اکثر میرسد، و این امور است که این سیستم را به سیستمی دست و پا گیر تبدیل میکند و این همانسان که گفتیم انتخاب خانه های تیمی است، که چنین وضعی را پیش میآورد و اینجا میباید که سیستم اعلام خطر بسه سیستم خبر سلامتی تبدیل گردیده، بدین ترتیب مرتب نیرو هدر دهد. و اینجا است که میرسیم به نکته ای که قبلاً گفتیم؛ شکل خانه های تیمی کارائی هسته را به پائین ترین حد میرساند. ۵ نفر انقلابی هر شب باید در یک خانه جمع شوند و هر روز روزی حد اقل دو بار همدیگر خیر سلامتی بدهند، بدین ترتیب زدگی کردن در خانه تیمی و خیر سلامتی دادن، بجای اینکه وسیله ای باشد برای تسهیل پیشبرد کار انقلابی، تبدیل میشود به سدی در راه کار انقلابی و کم کم خود شرمه هدف تبدیل میگردد، چرا که قسمت اعظم

وقت را میگیرد. در صورتی که اگر شکل خانه های تپیی نبود خود بخود دیگر نیازی به سیستم "خبر سلامتی" نبود، بلکه يك سیستم اعلام خطر در سازمان بوجود میآید که تنها در لحظه خطر به حرکت درآید، نه سیستمی که شب و روز هدام در حال کار باشد و مرتب نیرو هدر دهد.

وقتی توافق و اشکالات این شکل کار روشن میشود که بصورت يك سیستم کامل با تمام اجزای بی بايك سیستم کار هسته های سفیری که افرادش هجرا زندگی میکنند و سیستم "اعلام خطر" دارند و ارتباطشان در حد اقل ممکن است مقایسه کرد.

در اینجا باز بار دیگر تکرار کنیم که منشاء همه این نوع اقصی و نارسائی ها و خطاها در سیاستی است که برای سازماندهی وجود دارد و در سیاستی که میخواهد با این شکل سازمانی به اجرا گذاشته شود و در واقع این سیاست است که چنین نارسائی ها را تحمیل میکند. هر چند يك يك این خطاها میتواند اصلاح شود و اصلاح هر یک نیز تا حدودی در صد کارائی و امنیت سازمان را بالا میبرد، اما به فرض هم که همه این ایرادات به طرف گردند تا سیاست اصلی تغییر نیافته، درد اصلی دوا نخواهد شد.

۲- مخفی کردن افراد: هر سازمان انقلابی از طریق افراد علنیش - افرادی که زندگی قانونی دارند - با توده وسیع مردم در تماس است و از آن دانه در بین آنها زندگی کرده برای فعالیتهای انقلابی خود سرپوش طبیعی میسازد. هر يك عضو سازمان که مخفی میشود، یکی از کانالهای مطمئن ارتباط سازمان با مردم قطع میگردد، و بنابراین مخفی شدن يك فرد بهای سنگینی است که سازمانش تنها در زمان ناچاری باید بپردازد. انسانی که زندگی قانونی و علنی دارد، خود بخود برای اکثر کارهای انقلابی سرپوش طبیعی دارد. خود بخود دارای صد ها کانال ارتباطی عادی است که در فعالیتهای انتقالی میتوانند کمک کنند. از بسیاری امکانات که در محیط کار و زندگی وجود دارد، براحق و بدون برانگیختن شک پلیس میتواند استفاده کند. در صورتی که يك فرد مخفی همه این کانالها را از دست میدهد، و حتی زندگی عادی، مسئله "زیستنامه" تنهایی برایش مشکلی میگردد.

مخفی شدن يك فرد یعنی از دست رفتن يك دنیا امکانات قانونی همراه آن فرد و

تبدیل شدن همان امکانات قانونی گفتاد بیروز در خدمت پیشبرد کار سازمان بودند، به نقاط خطری برای فرد مخفی شده، و بناچار برای سازمانش فردی که تا دیروز مثلاً در فلان محله تهران زندگی قانونی داشته، با مردم محله سرو کار و رفت و آمد و داد و ستد داشته و از امکانات زندگی قانونی خود، از امکانات دوستان و خویشان و آشنایان و همه و همه در راه پیشبرد وظایف انقلابی و فراهم کردن سروش طبیعی برای فعالیتهای مخفی خود استفاده میکرده، حال که مخفی میشود، نه تنها همه این امکانات را از دست میدهد بلکه از فردا دیگر در این محله و محله های اطراف هم اصلاً نمیتواند انتابسی بشود. از فردا دیگر در پشت یک یک این امکانات و آشنائیهایی پلیس کمیسیون کرده و یک یک آنها سنگری شده اند برای مخفی شدن پلیس در پشتشان و همه این آشنائیهایی و امکانات بیروزی برای او منشاء خطر میشوند. بنابراین مخفی شدن یک فرد، یک باخت دو دم است و به هیچ عنوان تا زمانی که دیگر هیچ چاره ای نباشد نباید انرا پذیرفت. البته در این نکته جاسی حرفی نیست که وقتی انقلابی بی از طرف پلیس شناخته شد دیگر لحظه ای در مخفی شدن نباید تعلل ورزد، لیکن صحبت ما در اینجا بر سر مخفیس کردن بیدلیل است به عنوان یک سیاست غلط و زینبار، نه مخفی شدن بناچار. وقتی میتوان فهمید سیاست مخفی کردن بیدلیل افراد و تبلیغ و تشویق مخفی شدن چقدر غلط است که تصور شود، یک سازمان همه اعضایش به صورت کادرهای مخفی در آمده باشند. اما باز در اینجا نیز سیاست چریکی مثل همه جای دیگر، به عکس این، عکسش درست است. معتقد است، چرا که مسئله اساسی مسئله پیوند با مردم و بودن در میان مردم برایش اصلاً مطرح نیست. فعالیت اصلی و کار محوری مشی چریکی عملیات نظامی منفرد است، افراد در خانه های تپیی مخفی باشند، عناصر دشمن یا موسساتی را که بوسیله افراد علنی سازمان است که چندان هم لازم نیست تعدادشان زیاد باشد چون این بخشی ناچیز از کل کار است. شناسائی شده، هدف قرار دهند، سر ساعت صفر در محل عملیات حاضر شده عمل نظمی خود را انجام دهند و باز به خانه تپیی برگردند. و برای این کار اساسی و محوری افراد مخفی گویا بهترند از افراد علنی. بهر صورت سیاست مخفی کردن افراد

اد که بهتر است انرا سیاست قذح رابطه با توده بنامیم باز بخشی از سیاست‌های چریکی و بخشی از کل سیستم کار چریکی است. سیاستی است باز با توجه به نیازهای امروز جنبش و وظایف سازمانهای انقلابی در عهد غلط که متاسفانه به اشکال گوناگون از طرف رفقای چریک و مجاهد مرتجع در سطح جنبش تبلیغ شده و تا اینجا خسارات بسیاری برای جنبش به بار آورده است. رفقای چریک میگویند: "سازماندهی شهری باید بر تمام قواعد فن پی ریزی شود و حتماً گادرهایی اساسی باید حرفه‌ئی و مخفی باشد. هر چه گاد در حرفه‌ئی بیشتر بهتر" (تحلیل یکسال مبارزه چریکی در شهر و کوه ص ۲۸) و این سیاست غلط را رقا به عنوان یکسال تجربه مبارزه در شهر و کوه، را تحویل جنبش میدهند. یعنی خیلی روشن از همه سازمانها خواسته میشود که افرادشان را مخفی کنند. "هر چه گاد در حرفه‌ئی بیشتر بهتر" (همه جا گاد در حرفه‌ئی بد معنی گاد در مخفی گفته شده و اینهم باز درک نادرست رقا از گاد در حرفه‌ئی است) بنابراین اگر یک سازمان میتواند همه اعضایش را هم مخفی کند باید بکند چون "هر چه گاد در حرفه‌ئی بیشتر بهتر" و این نادرست است. این به انزوا کشیدن سازمان و جدا کردنش از مردم است و هیچ خسارتی عظیمتر از اینرا - جز نابودی کامل - نمیتوان برای یک سازمان انقلابی تصور کرد.

باز رفقای چریک در شرح حال رفیق شهید مرضیها سکوت مونیستند. رفیق از فوروردین ۵۲ برای اینکه تمام امکانات و قابلیت‌های خود را در راه جنبش آزاد بخش خلق قرار دهد به صورت یک مبارز حرفه‌ئی درآمد و زندگی مخفی را آغاز نمود. (نبرد خلق ۳ ص ۱۵). رفقای مجاهد در شرح حال برادر مجاهد محمد ابراهیم جوهری نوشته اند: "او پس از آزاد شدن از زندان، هیچگاه دست از خودسازی برنداشته و در حالی که به ظاهر برتردگی عادی خویش ادامه میداد، کوششهای پیگیری برای آماده شدن هم‌چون بیشتر جهت مخفی شدن مینمود. برادر مجاهد محمد ابراهیم در زمستان ۱۳۵۱ و تقریباً ۵ ماه پس از آزاد شدن به همراه دو برادر دیگر شهید محمد رضا سادات خونساری و شهید هوشمند خاضه‌ئی زندگی مخفی را پند. یرا شد. چرا که دیگر زندگی علنی را به آن شکل مناسب برای فعالیت‌های

انقلابیست و فعالیت هر چه بیشتر و فداکاری او نیاز داشت. " (جنگل ۳ ص ۳۷-۳۸) در اینجا برادر شهید کوشش پیگیر میکرد که آماده شود برای مخفی شدن، و این از آن حرفهاست. تو انقلابی باشی و کوشش پیگیر بکنی برای اینکه خسودت را از مردم و از هزار و یک امکان زندگی علنی جدا کنی. اما نباید گناه این خطا را به گردن او به تنهایی گذاشت چرا که سازمان میبویسد: " سازمان انقلابی موجود است و فعالیت هر چه بیشتر و فداکاری او نیاز داشت. کوشش کهاین برادر شهید بدون مخفی شدن نمیتوانسته فعالیت شد یا فداکاری داشته باشد در کتاب سازماندهی و تأسیسات مخفی شدن بیدلیل بسدین تسریب توجیه و تبلیغ میشود: " عناصری که با وجود زندگی علنی و عادی فعالیت دارند، به علت وجود وابستگیهای، اجباراً برای توجیه وضع خوب نظیر دانشکده یا محل کار و منزل) تحرك كافی نداشته و به همین دلیل همیشه جای پای ثابتی دارند که میتوانند از آن نقاط مورد تعقیب قسار گیرند. مثلاً پلیس میتواند آنها را موقع خروج از اداره یا دانشکده تعقیب کند، یا آنها را در محل کارشان مورد مراقبت قرار دهد. و پس از رها کردن تعقیب مجدداً از جای پای ثابت آنها را تعقیب نماید. در حالی که عناصر مخفی و حرفه‌ای میتوانند از تحرك خوبی برخوردار باشند و به محض احساس کوچکترین خطر محل زندگی یا وسیله نقلیه خودشان را که مورد شناسایی پلیس واقع شده، تغییر داده و تغییرات لازم را در وضع ظاهری و لباس و تیپ خود بوجود آورند، و در نتیجه هیچگاه رد ثابتی بدست پلیس نمیدهند و پلیس نمیتواند آنها را تعقیب کند. " (ص ۳۶ - ۳۷) حاصل چه؟ همه هر چه زودتر مخفی شوید!

اولین نشانه را اینجا اینست که عناصر علنی تحرك کافی ندارند، عناصر مخفی و حرفه‌ای تحرك خوبی دارند. آیا تحرك داشتن یا نداشتن خود بتنهائی و بطور مجرد بدون در نظر گرفتن زمینه کار و مفهوم تحرك آن زمینه اصلاً معنائی دارد؟ این مسئله تحرك نداشتن کار در علنی و تحرك خوبی داشتن کار مخفی درست مثل اینست که دو نفر قرار باشد از رودخانه عبور کنند. اما لباسشان صورتشان را دشوار کرده باشد. ما یک نفر را لخت کنیم و در ساحل رودخانه در

يك اطاق شیشه‌ای رندانی کنیم و بعد به‌گوئیم این یکی تحرك بیشتری از او که وسط رودخانه در حال عبور است دارد. چرا که لباس نپوشیده تان دست و پاگیرش باشد، غافل از اینکه از میدان تحرك کلاه‌ب‌باشد اصلاحه‌ایش کرده‌ایم.

نکته بعدی این است که "عناصر مخفی هیچگاه رد ثابتی

بدمست پلیس نمیدهند و پلیس نمیتواند آنها را تعقیب کند." نادرستی این نکته را نیز شهادت دهها رفیقی که جزو کادرهای مخفی بوده‌اند و تحت تعقیب پلیس قرار گرفته و زرد و خورد کرده و شهید شده‌اند نشان میدهد. هیچ‌چنین حکمی نمیتوان کرد که کادر مخفی تحت تعقیب پلیس قرار نمیگیرد. کادر مخفی وقتی تحت تعقیب پلیس قرار نمیگیرد که فعالیت نکند. اگر رفت‌بین مردم و فعالیت کرد او هم تحت تعقیب قرار میگیرد، و اگر هم قرار باشد فعالیت نکند که تحت تعقیب قرار نگرفتیش نیز امتیازی نیست. و اما هسته مرکزی این استدلالها و نتیجه‌گیریهای نادرست "عناصر مخفی حرفه‌ای میتوانند... بعضی احساس کوچکترین خطر محل زندگی و وسیله نقلیه خودشان را که مورد شناسائی پلیس واقع شده تخفیر داده و تغییرات لازم را در وضع ظاهری و لباسی و تیپ خود بوجود آورند."

و مسئله اصلی همین احساس خطر است. اگر راستی فقط کادرهای مخفی بتوانند خطر را احساس کنند، و کادرهای علنی قادر به احساس خطر نباشند، آنوقت همه حرفهای رفقای مجاهد ما درست درمی‌آید. اما آیا راستی چنین است؟ آیا داری احساس خطری کشف شده که فقط مخفی‌ها حق خوردنش را دارند؟ اگر چنین رمزی وجود ندارد پس کادرهای علنی نیز میتوانند خطر را احساس کنند. و آنها هم میتوانند وقتی احساس خطر کردند تغییراتی را که برای رد کردن خطر، لازم است در کار خود بدهند. وقتی هم‌کسه دیگر خطر حتمی و ادامه‌دار فعالیت بطور علنی ناممکن شد آنوقت تازه مخفی شوند. بهر صورت آنچه هسته اصلی ماجراست احساس خطر است و نه هیچ چیز دیگر. و این احساس خطر را اگر فرد علنی هم داشته باشد میتواند از خطر بگریزد و اگر عنصر مخفی نداشته باشد، بلافاصله به مسلسل بسته میشود. ما راست‌ترین هیچ ویژگی خاصی برای احساس خطر کردن در عنصر مخفی نمی‌بینیم. هر فرد انقلابی باید با هوشیاری و دقت و بسا

رعایت دقیق تمامی اصول مخفی کاری به کاربپردازد. سه‌په مخفی باشد چه
 علنی - هر فرد انقلابی باید شش‌دانگ حواسش جمع باشد برای شناخت
 خطر - چه مخفی باشد چه علنی - انقلابی‌یی که نتواند خطر را احساس
 کند تمام طول حیات فعالیت انقلابی‌ش یک یا چند روز بیشتر نخواهد بود.
 در این چند خط نوشته رفقای مجاهدان کارا کوشیده شده که بسا
 استدلال‌های نادرست مخفی شدن بیدلیل انقلابیون تبلیغ و تشویق شود.
 و این سیاست صد درصد نادرست و زیانباری است که وسیعاً از طرف
 رفقای چریک و مجاهد به اشکال گوناگون تبلیغ شده و تا اینجا خسارات
 سنگینی برای خود همین دو سازمان و کل جنبش‌بیار آورده است. بسا
 مخفی کردن بیدلیل یک کارگر انقلابی این سیاست نادرست دست سازمان
 را از یک کارخانه کوتاه کرده است. با مخفی کردن یک روشنفکر انقلابی،
 این سیاست نادرست یک انقلابی را به یک تایمیست یا حداکثر یک مہر ساز
 خوب تبدیل کرده است. و با مخفی کردن دهها انقلابی، این سیاست غلط
 مسئله اصلی سازمانهای انقلابی را مسئله بقای خودشان ساخته است.
 ریشه این سیاست نادرست را در دو تئوری نادرستتر باید یافت. یکی همان
 تئوری اشنای موتورهای کوچک و بزرگ، و دیگری تئوری مراحل.
 وقتی باور داشته‌باشی که بارها افتادن موتور کوچک (گروهی انقلابی مسلح و جدا
 از مردم) موتور بزرگ (توده‌های مردم) خود بخود براه می‌افتد، طبیعی
 است که دیگر نیازی به داشتن رابطه با مردم، استفاده از پیوندهای
 موجود برای کار در میان مردم و خلاصه بودن با مردم احساس نمی‌کنی، می‌گو-
 شی موتور کوچک را به راه بیندازی و موتور کوچک را هم گفته اند بسا
 چند انقلابی حریفی می‌توان براه انداخت. بنابراین محدودی انقلابی
 حرفه‌ئی دست و پا کن و حاصل اینکه "هر چه کادر حرفه‌ئی بیشتر بهتر"
 تئوری دوپکتیپ تئوری مراحل است که خود ریشه در تئوری بقا دارد و ما
 جایی دیگر به آن خواهیم پرداخت. باز وقتی یک مرحله از کار سازمان‌های
 انقلابی اختصاص داده شود به "تثبیت" خودشان جدا از مردم، نیازی به
 پیوند با مردم نیست و این است که این تئوری نیز مخفی شدن بیدلیل را تشو-
 یق میکند و سیاستی را که بر این پایه‌ها اتخاذ می‌کنیم میشود همان

سیاست قطع رابطه با مردم • حال شکل خانه های تیمی و جمع شدن ۵ نفر انقلابی هر شب در یک خانه، سیستم خیر سلامتی، افزایش ارتباطات تا بیشتر... این حد و سیاست جدا کردن کادرها از مردم را کنار هم بگذارید و بگوئید این سخن درست است یا نه؟ "تجربه عمل نشان داده که بسیاری راهگشائی هر مرحله نوین مبارزاتی جنبش تلفات نسبتاً زیادی را باید تحمل نماید • برای آغاز جنبش مسلحانه در میهن ما نیز قبول چنان ضربات و تلفاتی اجتنابناپذیر بوده است." (نبرد خلق ۴ ص ۳)

ویژه تحمل ضربات نخستین برای جذب تجربه انقلابی یک ضرورت بشمار میرود • (نبرد خلق ۳ ص ۸) رفقای ما میخواهند قربانی شدن صدها تن از بهترین و زنده ترین فرزندان انقلابی خلق را که طی چند سال گذشته اکثرشان در اثر این اشتباهات قابل اجتناب... که متأسفانه هنوز هم از آنها اجتناب نمیشود... از دست رفته اند امری، "اجتناب ناپذیر" و "ضروری" بحساب آورند • و این نادرست است • هیچ ضرورتی نداشت ما اینهمه قربانی بدیم، اینها اکثراً حاصل اشتباهات قابل اجتناب ما بوده، نه یک ضرورت • و از این گذشته، متأسفانه تحمل این ضربات "نخستین" هم نبوده، هنوز نیز ادامه دارد • چند ماه پیش (اوائل سال ۵۴) بود که در چند درگیری حدود ۲۰ تن از رفقای چریک ما شهید یا اسیر گردیدند • اینها ارزشمندترین سرمایه های خلقند و این ضربات آنک نیست • چندی پس از آن بود که ۱۱ نفر از رفقای مجاهد ما به دام پلیس افتادند، یا به شهادت رسیدند • اینها ضرباتی کمر شکن است • و اینها "نخستین" نیست • حدود ۵ سال از آغاز فعالیت انقلابی این سازمانها میگذرد • چگونه میتوان این ضربات را که تا حدود بسیار حاصل اشتباهات ماست "اجتناب ناپذیر" و از آن فراتر "ضرورت" قلمداد کرد؟

نه رفقا، اینها بیشتر حاصل و نتیجه سیاستهای نادرست ما و از انجمله سیاست نادرست تشکیلاتی ماست • و ما تا زمانی که سیاستها مان را اصلاح نکنیم با کمال تأسف باید بگوئیم که نخواهیم توانست از وارد آمدن این ضربات جلوگیری کنیم •

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است
تا که از روز ستمکار برارند دمار
لاهو تسی

انقلاب مسئله انتقال قهر امیز قدرت از طبقه یا طبقاتی به طبقه یا طبقاتی دیگر است. در وطن ما که قدرت را سرمایه داری کمپرادور و فئودالها با تکیه به امپریالیسم جهانی غصب کرده اند انقلاب عبارتست از، انتقال قهر امیز قدرت از دست این دشمنان خلق به دست خلق. و این انقلاب یکی از دراز مدت ترین و خونین ترین انقلابهای تاریخ خواهد بود. وطن ما امروزه پایگاه اقتصادی، نظامی - جاسوسی امپریالیسم امریکائی در منطقه تبدیل شده است. خلیج با منابع سوشال نفتی اش و موقعیت سوق الجیشی بسیار مهمشروای امپریالیسم امریکا حالت یک شریان حیاتی را دارد. رفتن ایران از دست امریکا (با یک انقلاب توده ای نه یک کودتای نوع روسی) درست به معنی اخراج امریکا از تمام منطقه خلیج است و خروج امریکا از منطقه خلیج یعنی شکسته شدن ستون فقرات این امپریالیسم هسار و وحشی و این پر روشن است که امپریالیسم امریکا با تمام امکانات گونه گون ضد انقلابیش از طرحهای فرسکارانه و خام کننده، تا سلاحهای مخرب و نابود کننده خواهد کوشید چنین امری را نپذیرد. امروز ببینیم برای سرکوب انقلاب خلق برادرمان ظفار چه نیروئی را از اطراف و انکشاف بسیج کرده اند، فردا صدها برابرش را برای سرکوب انقلاب خلقهای ما بسیج خواهند کرد. همه امپریالیستها نیز از ژاپن تا امریکا در این جنایت سهیم خواهند بود چرا که همه در غارت امروزین شویکند. بمبارانهای وحشیانه تر و نابود کننده تر از آنچه در ویتنام کردند، در وطن ما خواهند کرد، قتل عامهای وحشتناکتر از آنچه در ویتنام براه انداختند، در وطن ما براه خواهند انداخت. در عوض شیر و وحشی امپریالیسم امریکا که در ویتنام و کامبوج یال و کویالش تراشیده شد، از وطن ما به صورت شغالی بیرون خواهد رفت. انقلاب خلقهای ما

این رسالت را دارد که امپریالیسم امریکا را بشکند و برای نابودی نهائی تحریک دیگر خلقهایشیدهد و انجام چنین انقلابی نه کار یکروز دو روز و یکسال و دو سال است و نه کاریک گروه و دو گروه و حتی طبقه کارگر ایران بتنهائی . اگر راستی معتقدیم که طرف جنگمان گذشته از طبقات ضد انقلابی و جنایتکار حاکم در ایران، چنین دشمنی سرسخت و وحشی نیز هست و اگر راستی میخواهیم دژ این دشمنان را ویران کنیم و قدرت را از دستشان بگیریم، باید مطمئن باشیم که تا تمامی توده های خلقمان در این نبرد درگیر نشوند و تا این انقلاب ابزارهای ضروری رهبری و پیکار خود را نداشته باشد، ما به این هدف عظیم دست نخواهیم یافت . سالیانسه حدود ۵ میلیارد دلار سلاح در ایران انبار میشود . سگ رجبری امپریالیسم امریکا، دیکتاتور فاشیست و خونخوار محمد رضاشاه، خودش میگوید: " میزان خرید سلاح در سال جاری (۱۳۵۴) به چهار میلیارد دلار رسیده است و شاید در سالهای آینده بیشتر شود و این معدل در سالهای طولانی اینده ادامه خواهد داشت" (از صاحب اشما هیکل) . این سلاحها برای پاسبانی از منافع امریکا و اجرای دستورات امریکا است، مثال رسده اش را امروز در ظفار میبینیم و وقتی انقلاب خلقهای ما، جنگ بین توده های مردم ما و این رژیم ضد خلق و مزدور بیگانه آغاز گردد، آنگاه تمام این سلاحها متوجه سوکوب این انقلاب خواهد شد . کافی است در ذهن خود مروری کوتاه روی منافعی که امریکا در ایران و منطقه خلیج دارد و تمرکزی که روی ایران و این منطقه گذاشته بکنیم، تا بفهمیم انقلاب خلقهای ما تا چه حد خونین و دشوار خواهد بود .

این انقلاب نیاز با ابزارهای تشکیلاتی دارد همین و نه انحصار صحبتی از آغاز پیشبرد صحیح و پیروزی انقلاب نمیتواند در میان باشد و این ابزارها عبارتند از :

- ۱- حزب کمونیست ایران، تشکیلات رهبری کننده .

۲- جبهه متحد خلق .

۳- سازمانهای حرفه ئی .

۴- ارتش آزاد بیخس .

حال بررسی یکیک این سازمانها و برخورد های غلطی که بعضی از آنها شده بهر ازیم

باید در هر سینه • البرز

نزدیکتر شویم

؛ باید یکی شویم

اینسان هراسمان زیگانگی ماست

“ شهید قهرمان گل سرخی ”

“ بارها از من سوال شده که منظور تو از اعمال و رفتاری که انجام داده‌ای چه بوده ؟ پاسخ میدهم ، من به خاطر ایجاد يك سازمان انقلابی فعالیت و تلاش کرده‌ام ، زیرا همانطور که منطق و تجربیات تاریخی و مبارزات ملت ما ثابت کرده است ، هیچ مبارزه‌ای نمیتواند به پیروزی برسد مگر با داشتن تشکیلات محکم ، منضبط و انقلابی • وجود یا عدم وجود چنین تشکیلات انقلابی ، در حد خود تعیین کننده پیروزی یا شکست نهضت های انقلابی در کشورهایی چون ماست • هدف من از این همه فعالیت به خاطر ایجاد سازمانی وسیع و انقلابی با انضباطی سخت و اهتین در سراسر ایران بوده • انچنان سازمانی که از فعالترین ، آگاهترین و مومن ترین افراد بوجود آمده و اداره شود ، تا روزی که در کشور ما چنین سازمانی بوجود نیاید امکان هر نوع مبارزه‌ای میسر نخواهد بود • ”

کارگر قهرمان ، رفیق شهید تره گل

همانسان که در بخش نخست این جزوه گفتیم جامعه ما مملو است از هسته ها ، گروهها و سازمانهای انقلابی مارکسیست - لنینیستی و غیر مارکسیست لنینیستی • ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم اندیشه رهائی بخش انسانها زحمتکش مورد اتقبال وسیع انقلابیون وطن ما قرار گرفته و در گوشه و کنار این سرزمین پهنوار ، جوانان انقلابی با این چراغ راهنما سرگرم پیکار با رژیم دیکتاتوری محمد رضا شاه و همه دشمنان انقلاب و خلعند • گسترش مدام صف نیروهای مارکسیست - لنینیست در وطن ما و حتی پیوستن نیروهای انقلابی غیر کمونیست به این صف نشانده اتقبال روز افزون مردم ما به این اندیشه انقلابی و پیشرو است • اما در کنار این واقعیت امید بخش از يك حقیقت

نا خوب نیز باید سخن گفت و ان پراگندگی این نیروی عظیم است. نیروهای مارکسیست - لنینیست در ایران فراوانند، دهها گروه و هسته کمونیستی در سراسر این کشور با مشی های مختلف سرگرم کار و پیکازند. اما اینها از هم پراکنده و بی خبرند و این پراگندگی، همه نیروها را در گیر خورده کاری کرده و بسیاری نیرو به هدر میدهد. لشکر عظیم کمونیستهای ایران در پرسه آنگدگی بسر میبرد و به همین خاطر نمیتوانند نقش یک ارتش مبارز و رزفنده، مشکل و دارای رهبری را بازی کند. و درست نقطه ضعف نیز در همین جاست. این پراگندگی اجازه نمیدهد ما از نظر سیاسی و تشکیلاتی آن قدرتی را داشته باشیم که بتوانیم با اقدامات رژیم در حد لازم مقابله کنیم و به وظایف خود در قبال جنبش رشد یابنده، توده های مردمان عمل کنیم. این پراگندگی نیروها، پراگندگی امکانات مادی و معنوی جنبش کمونیستی ایران است و این پراگندگی باعث احساس ناتوانی ما در برداشتن هر گام بلند میگردد و حال آنکه در واقع ما برای برداشتن بلندترین گامها نیسز ناتوان نیستیم. نیرو بسیار داریم و در صورتی که بتوانیم این نیروی عظیم را متحد سازیم، در تمام زمینه های کار سیاسی و تشکیلاتی انچنان پیشرفت های چشمگیری خواهیم کرد که امروز حتی تصورش برایمان امکان ناپذیر است. مهم این است که برنامه ای برای وحدت مارکسیست - لنینیستها طرح گردد و کار مشخصی برای تحقق آن صورت پذیرد. و از این نیروهای پراکنده، ارتش پیکارگر صفا قدم انقلاب، حزب کمونیست ایران ساخته شود. انوقت تمام ناتوانی های امروز ما به قدرت تبدیل خواهد شد. تمامی امکانات مادی و معنوی هممارکسیست لنینیستهای ایران یکجا خواهد نسد و تقسیم کار و تخصص امری که تنها و تنها در تشکیلات حزب کمونیست به تمام معنی میتواند صورت پذیرد. حاصل خواهد شد، از هدر رفتن نیروها جلوگیری خواهد شد و به دوران خورده کاری در جنبش پایان داده خواهد شد. لنین گفت: «کار محلی اما توری همیشه منجر به تعداد زیادی ارتباطات شخصی میگردد، منجر به متد کار گروه مطالعاتی میگردد. و ما در مرحله گروه مطالعاتی رأیست سرد داشته ایم مرحله ای نه برای ما امروز بسیار تنگ و محدود و درد یده و خود اتلاف نیروها را باعث میگردد تنها ادغام این گروهها در هم و تبدیل آنها بحزب واحد طبعه کارگراستکه ما را قادر خواهد

ساخت اصل تقسیم کار و صرفه جویی نیروها را رعایت کنیم" (الیات انلیسی لندن ج ۴ ص ۲۲)
وقتی به فراوانی نیروهای مارکسیست - لنینیست در ایران و پراکندگی
انها نگاه میکنیم و ناتوانی ناشی از پراکندگی این جنبش را برای پاسخگویی
به نیازهای جنبش در حال رشد توده های مردمان ببینیم، آنوقت خواهیم دید،
امری که انجامش به عنوان یک ضرورت فوری در برابر ما مطرح است وحدت این
نیروها و ایجاد حزب کمونیست ایران است*

از این شرایط مشخص که بگذریم، باید تلوژی ما و تجربیات انقلابی دنیائین ما میباید،
جنبشمان بدون ایجاد چنین وحدت، و بدون داشتن چنین حزبی کاری از پیش نخواهد برد.
این امری است تمام روبرای جنبش کمونیستی جهانی، از مارکس تا امروز بمسمران
تاکید کرده اند، و ما امروز اگر بخواهیم این اصل اساسی و حیاتی و خدشه
ناپذیر همه شرایط و احوال را زیر پا بگذاریم هیچ چیزی را به اثبات نرسانیم.
نده ایم مگر بیگانگی خود را از مارکسیسم - لنینیسم*

مارکس و انگلس در جمع بندی از تجربیات کمون پاریس اعلام داشتند که طبقه کارگر در
مبارزه خود علیه قدرت متحد طبقات ثروتمند تنها هفتامی میتواند بعنوان یک طبقه
فعالیت کند که یک حزب سیاسی خاصی که در مقابل کلیه احزاب کهنه
مشکله توسط طبقات ثروتمند قرار دارد تشکیل دهد*

لنین قسمت عظیمی از عمرش را صرف مبارزات حزبی کرد، خود حزبی افتخار آفرین
را ساخت و رهبری کرد و در جمع بندی بخشی از تجربیات خود اهمیت نقش
حزب را در پیکار مردم چنین بیان کرد: "اگر یک تشکیلات محکم حزبی وجود
داشته باشد، در این صورت میتوان یک قیام محدود ملی را به انقلاب پیروز ساخت
مبدل کرد" (مهمترین وظایف جنبش ما)

استالین گفت: "همرانشی (من خواهد در چارسگت کرد، مجبور است در آرای ستاد
جریس باشد، آیا واضح نیست که هر وقت تاریخ در صورتی که مایل نباشد خود را طعمه دشمنان
جانی خود سازد، به شریک اولی تعیین کند از چنین ستادی بی نیاز باشد؟
اما این ستاد کجاست؟ این ستاد فقط حزب انقلابی پرولتاریا میتواند باشد*
طبقه کارگر بدون حزب انقلابی سارتن بدون ستاد است" (راجع باصول لنینیسم ص ۱۱۸)

ماتوسه دون گفت: "برای انقلاب کردن به حزبی

انقلابی احتیاج است بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی بی که

بر اساس تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و به سبک انقلابی مارکسیستی -
لسننیستی پایه گذاری شده باشد، نمیتوان طبقه کارگر و توده های وسیع
مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سنگهای رنجیبرسیج کرد *
انورخوجیف: "نچه طبقه لارررا از حالت یک طبقه بالقوه بحالت یک طبقه

بالفعل در میاورد حزب است" بدیهی است که طبقه، توده و سایر انقلابیون
تجربیات زیادی در مبارزه و عملیات بدست میاورند و در این مبارزات ابدی شده
و سخت میشوند، ولی اگر حزب سیاسی با برنامه مشخص و روشن، با استراتژی
و تاکتیک علمی وجود نداشته باشد، در این صورت مبارزه یا در نیمه راه متوقف
میشود و یا مسیر قهرانی مییابد * تجربیات اتولترین جنبشهای انقلابی
و جنگهای توده ئی در کشورهای مختلف این حقیقت را نشان میدهد *
(گزارشیه شمعین کنگره حزب کار البانی)

ورفتای ویتنامی ما میگویند: "شرط اصلی پیروزی ما وجود حزب کمونیستی است که سایر اید
ئولوژیگان مارکسیسم لنینیسم باشد، برای انجام پیروزنده انقلاب مشی سیاسی صحیحی
راند وین نماید و تشکیلات آن بر مبنای مرنزیت د مولراتیک استوار باشد، اضطباط آهنین
در آن حکمفرما گردد، در پیوند فشرده با توده ها بوده و در مبارزه انقلابی
رشد نماید * " (تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام ص ۱۵)

حال از نسواید ئولوژی ما و تجربیات خلقهای جهان از جمله خلقهای خود ممان
چسه تجربیات پیروزنده چه تجربیات شکست خورده - همه به ما میگویند
رهبری پیروزنده انقلاب در "رو داشتن حزب کمونیست است و شما مارکسیست -
لسننیستهای ایران اگر راستی میخواهید دشمنی چنان وحشی و دیوانه
را در هم شکنید و پیروزی حتی انقلاب خلقها تان را تضمین نمائید، باید
پس از هر چیز ساختن حزب کمونیست تان را تدارک ببینید * و از سوی
دیگر شرایط خاص جنبش انقلابی و طمعان و مسئولیتبایش در قبال جنبش
خلق بها میگوید؛ اگر میخواهید از خرده کاری نجات یابید، اگر میخواهید
قدرت برداشتن گامهای بلند انقلابی را بیابید و بتوانید به نیازهای جنبش
توده های مردمتان پاسخ گوئید و اگر میخواهید از این بن بست که گرفتار
انید نجات یافته و نقاط ضعف امروزی جنبش را که همه نشئی از پراکندگی
نیروهاست به نقاط قدرت تبدیل کنید، باید متحد شوید و حزب کمونیست

ایران، حزبی را که راه پر افتخار حزب حیدرخان عمو اوغلی را بهبود تشکیل دهید. از اینجاست که میگوئیم مسئله تشکیل حزب کمونیست امروز با قدرت تمام خودش را در سطح جنبش ما به عنوان یک ضرورت فوری مطرح ساخته است. و ما باید خیلی روشن و آگاهانه، هر گاهی که بر میداریم کمکى بشود به وحدت مارکسیست - لنینیستها و ایجاد حزب.

چنین است که مسئله ایجاد حزب مسئله کوچکی نیست و در یک روز و دو روز یکتکره بود و کرد. همینست. ایجاد حزب یک پروسه است و اثر مارکسیست - لنینیستهای ایران آگاهانه برآستی یا خواست وحدت، با برخوردی انتقادی به گذشته و با ایمان بسه ضرورت حیاتی وجود حزب وارد آن شوند، میتواند طی مدتی نچندان طولانی طی گردد. مسئله ایجاد حزب نه مسئلهئی است که با مذاکرات تمام -

یندگان دویا چند گروه در اظتهای در بسته حل گردد و نه مسئلهئی است که با فعالیت پراکنده و بی ارتباط گروهها خود بخود حل شود. ایجاد حزب برنامه مشخص و عمل مشخص میخواید و ما معتقدیم این برنامه و عمل مشخص تنها در صورتی که برنامه و عملی باشد، دقیقاً برای جوابگویی به نیازهای امروزی جنبش مردممان میتواند به ایجاد حزب بیانجامد.

در انجائیه صحبت از این بود که شرایط ثنونی جامعه ما چه طلب میکند ؟ گفتیم به عنوان مبرمترین وظیفه باید به بردن آگاهی سیاسی به میان توده و سازماندهی و رهبری مبارزات توده بپردازیم و بعد دیدیم که انجام اینکار نیز در گروه ایجاد یک سیستم افشاگری سیاسی وسیع در سرتا سر جامعه است. این چیزی است که مبارزات امروز توده ها از ما طلب میکند. از سوی دیگر در درون خود جنبش انقلابی نیز لغتخته فکری عجیبی حکم فرماست. اکثر گروهها و سازمانهای مارکسیست - لنینیستی دارای گرایشها و انحرافات غیر مارکسیست - لنینیستی و ضد مارکسیست - لنینیستی اند و گذشته از این سن ردهئی از دشمنان مارکسیسم - لنینیسم نیز پرچم مارکسیسم - لنینیسم بسه سینه نصب کرده اند. بنابراین خود این جنبش انقلابی نیز در درون خود و همچنین با مدعیان، نیاز به یک مبارزه آیدئولوژیک دارد. باید آنها که به عمد دروغ میگویند و حيله گری میکنند، تا جنبش را به گمراهی بکشند افشا کردند و آنها که ندانسته و به خاطر ضعف ثوریک گرفتار انحرافات شده اند،

اصلاح کردند • باید در پرتوی مبارزه • ایدئولوژیک سازند • که در بین نیروهای خلقی هرگز نباید از چارچوب رفاعت خارج شود ساز و رن این اشفتـ بازار خط صحیح مارکسیست-لنینیستی روشن کرد و جنبش راه درست خود را بیاورد • وحدت ایدئولوژیک این سازمانها شرط مقدمه وحدت تشکیلاتی آنهاست •

پس از همکسو زمینه های همکاری مارکسیست-لنینیستها و همچنین دیگر انقلابیون عبارتست از کار برای ایجاد یک سیستم فشاری سیاسی وسیع در سراسر کشور، شرکت در مبارزات توده و بردن آگاهی سیاسی به درون توده، مشکل کردن توده و سازمان دادن و رهبری مبارزات توده و از سوی دیگر زمینه همکاری بین مارکسیست-لنینیستها عبارتست از فعالیت مشترک در راه افشاء و طرد رویزونیستها، خائن کمیست-مسروکزی و ترولسکیستها بوی • افشای سوسیال امپریالیستها، مسکو و شناساندن خطرات آینده شان برای جنبش و مبارزه • ایدئولوژیک بین نیروهای انقلابی که خود را مارکسیست-لنینیست میدانند • مبارزه برای طرد انحرافات ی گوناگون که در درون این سازمانها هست و تلاش برای یافتن راه درست و قانونمندی انقلاب ایران، فعالیت مشترک برای حل مسائل تشویک امروز جنبش و ۰۰۰۰ • باز هم اینرا بگوئیم که وحدت مارکسیست-لنینیستها همانسان که با گفتگوهای چند گروه در اظقهای در بسته عملی نخواهد بود، با انجام همه این کارها هم به صورت پراکنده و دور از هم • که این خود هرگز عملی نیست • صورت پذیر نخواهد بود • کار مشترک باید برای تحقق این امر صورت گیرد و این کار مشترک میتواند از همکاریهای اولیه • البته نسه مانند خرد • دستگیرها و "رحمت" هائی که تا کنون در جنبش رایج بوده، رفع ریزه نیازمندیهای تکنیکی گروهها - بلکه همکاری در جهت جوابگویی به نیازهای عملی جنبش مردم - بین دو یا چند گروه که بیان از همه به هم نزدیکند آغاز گردد • در جریان این مبارزه مشترک است که هم گروههایی که با هم همکاری میکنند تا سطح وحدت کامل بهم نزدیک میشوند و هم در اثر مبارزه • ایدئولوژیک در سطح جنبش، جنبش از سنگپاره ها غرسال شده، زمینه یکدستی ان فراهم میگردد و در این مسیر فعالیت مشترک انقلابی در جهت جوابگویی به نیازهای جنبش مردم، مبارزه افشاگرانه علیه

دشمنان رویزونیست و تروتسکیست جنبش و مبارزه ایدئولوژیک رفیقانه در
 درون جنبش است که حزب کمونیست ایران، این فرخ اشخوار، از درون آتش
 پیکار مشترک و مداوم انقلابیون و توده ها علیه دشمن و از وحدت ایدئولوژیک
 سیاسی تشکیلاتی همه مارکسیست - لنینیستهای ایران بوجود خواهد آمد.
 و حال اگر ما مارکسیست لنینیست هستیم، اگر به حیات بی بودن امر رهبری
 طبقه کارگر در انقلاب ایمان داریم و اگر نمیخواهیم مانند بارهای گذشته
 رهبری جنبش مردمان به دست خرده بورژوازی بیفتد و به گمراه کشیده
 شود، باید از یکسویا تمام نیرو برای ایجاد ستاد رزنده پولتاریای شورمان،
 حزب کمونیست بکوشیم و از سوی دیگر آگاه باشیم که برداشتن هر گامی و اتخاذ
 هر موضعی که به امر وحدت مارکسیست - لنینیستها و همچنین وحدت تمام
 هی جنبش انقلابی ایران لطمه بزند زیانی است برای مردم و انقلاب که هیچ
 شوره نمی تواند آنرا تلافی کند.

حال میخواهیم بگوئیم که تا کون ننشما در راه تحقق این امر حیاتی - هیچ
 کاس برنداشته ایم، بلکه دانسته و یا ندانسته، بطرق کوناگون لگد نیز بان زدیم
 و این لگد زندها مان از این راهها بوده است.

الف - مسئله وحدت و لزوم ایجاد حزب را کلا نفی کرده ایم

رفیق شهید احمدزاده در بحث خود بر سر ایجاد حزب میگوید: " ما تا
 بحال ندیده بودیم که مسئله ضرورت ایجاد حزب مطرح شود، بدون آنکه خود
 جریان عملی مبارزه انرا تظلمیده باشد، بدون آنکه زمینه آن در میان کارگران
 و توده های غیر کارگر فراهم نبوده باشد. همیشه عناصر و اجزاء مشکلسه
 حزب و کادرها، گروهها و سازمانهایی که هر یک فراخور خود در زندگی و
 مبارزه عملی توده ها شرکت دارند، فراهم است، همیشه مبارزه اقتصادی و
 سیاسی توده ها و ارتباط عناصر پیشرو و آگاه با توده ها وجود دارد، منتهی
 پراکندگی این مبارزه، دید محدود این مبارزه، خرده کاری یک سازمان وسیع
 حزبی را میطلبد." (ص ۵۲) رفیق احمد زاده در اینجا بروشنی ضرورت
 ایجاد حزب را فعلاً در جامعه ما نفی میکند و میگوید شرایط جنبش ایجاد
 حزب را طلب نمیکند. چون زمینه آن در میان کارگران و توده های غیر کارگر
 فراهم نیست. ما معتقدیم که این سخن نه تنها در ایران، در هیچ گوشه

جهان امروز دیگر نمیتواند درست باشد . در هیچیک از کشورهای کسره مردشان تحت ستم امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و ارتجاعند، نمیتوان گفت شرایط، ایجاد حزب را ایجاب نمیکند . و نه تنها امروز و زمانی که رفیسق احمد زاده این مطلب را نوشته ، سالهای سال پیش نیز این سخن در هر کجا که گفته شده نادرست بوده است . از زمانی که اندیشه رهائی بخش پرولتاریا حقایق خود را به اثبات رساند، از زمانی که ضرورت رهبری طبقه کارگر در پروسه انقلابهای رهائی بخش ثابت شد و شکستهای پی در پی بورژوازی و خرده بورژوازی در امتحانهای مکررشان در رهبری مبارزات مردم، خدشه ناپذیر بودن این اصل را که انقلاب تنها و تنها با رهبری طبقه کارگر میتواند پیروز گردد، مسجل ساخت . از همان زمان ایجاد حزب کمونیست، یعنی ستاد رزنده طبقه کارگر نیاز آشکار و بی چون و چرای یک جوامع تحت ستم گردید . و این سخن که در فلان جامعه شرایط ایجاد حزب را طلب نمیکند، دقیقاً به این معنی است که در این جامعه شرایط مبارزه سیاسی را طلب نمیکند، چرا که مبارزه سیاسی اگر میخواید به پیروزی برسد باید تحت رهبری پرولتاریا باشد و پرولتاریا را نیرمه جاحزب کمونیست نمایندگی میکند اگر بورژوازی در کشورهای نظیر ایران در اکثریتش بسره اردوگاه امپریالیسم پیوسته ، و دلالتی بیگانه را در غارت خلق به عهده گرفته ، اگر خرده بورژوازی به خاطر تزلزل، نا استواری، نداشتن دید روشن انقلابی و به دلیل شکستهای پی در پی در صدها امتحانی که در گوشه و کنار جهان داده ، قدرت رهبری انقلاب خلق را ندارد و قریه این فال به نسام طبقه کارگر زده شده ، اگر معتقدیم که راستی این تنها و تنها طبقه کارگر است که میتواند و باید انقلاب را رهبری کند و "طبقه کارگر نیز بدون حزب کمونیستی بی ستاد است" پس باید پذیریم که در هر گوشه جهان، در هر کشوری که انقلاب ضرورت دارد، ایجاد حزب کمونیست نیز ضرورت دارد . در هر جایی که انقلاب طلب میشود ، حزب کمونیست نیز طلب میشود . حال اگر اقدامات تشکیلش وجود ندارد ، باید فراهم ساخت . اگر سازمانهای مارکسیست - لنینیستی و کادرهای مارکسیست - لنینیست وجود ندارند ، باید بوجود شان آورد . و اگر انبائی که وجود دارند، با توده و مبارزات توده رابطه ای

ندارند، باید این رابطه را بوجود آورد و به پیوند ناگسستی تبدیلش کرد .
 انجام هر يك از اینها خود گامی است در جهت ایجاد حزب و عدم وجود این
 مقدمات دلیل عقب بودن جنبش انقلابی از جنبش مردم است نه دشانه عدم
 ضرورت حزب . باید کمربست و این مقدمات را فراهم کرد . در جامعه ای که
 میخواهیم مبارزه کنیم و در تدارک انقلابیم و زیر ضربات دشمن ، اگر بگوئیم
 شرایط این جامعه بخاطر نبودن سازمانها و گروهها و عناصر مارکسیست -
 لنینیست که با توده به فراخور خود ، رابطه داشته باشند ، ایجاد حزب
 را طلب نمیکند ، مثل این است که زیر باران ایستاده باشیم ، هیچ سرپناهی
 نداشته باشیم و چون سیعان و اجراماده نداریم ، بگوئیم این وضعیت مسا
 داشتن يك سرپناه را طلب نمیکند . و می بینید که این حرف نادرستی است .
 از این گذشته اگر انقلاب بدون رهبری حزب کمونیست به پیروزی نخواهد
 رسید - که مارکسیست لنینیستها چنین معتقدند - پس در کشوری که حزب
 کمونیست طلب نشود ، به طریق اولی انقلاب طلب نمیشود ، چون ایجاد حزب
 کمونیست در هر شرایطی مقدم بر پیروزی انقلاب است و در شرایطی که کمون
 نیستها تعیین کنند مسیر جنبش اند ، نه حوادثی فوق العاده و استثنائی ،
 حتی مقدم بر آغاز انقلاب است . و آغاز ، ادامه مطلق و پیروزی انقلاب
 منوط به داشتن حزب کمونیست . ولی آیا رفیق احمدزاده معتقد بود که
 جامعه ایران انقلاب را هم طلب نمیکند ؟ هرگز . او خود یکی از کسانی
 بود که در همان زمان با آگاهی تمام و با گوشت و پوست خود احساس
 میکرد جامعه ایران انقلاب را طلب میکند ، و در جهت پاسخگویی به همین
 طلب و ضرورت بود که جان خود را داد . اما این رفیق دلاور که ضرورت
 انقلاب را آنچنان خوب درک کرده بود به خاطر دید تجردی و مکانیستی
 اش نسبت به ایجاد حزب ، ضرورت ایجاد حزب را نفی میکرد . رفیق احمد
 زاده با برداشت نادرست از جریان ایجاد حزب در روسیه و با قارسه
 سازی نادرست بین شرایط ایران ، و شرایط روسیه ، نتیجه میرسیم . پس
 چون حال در کشور ما ، نه سازمانها و گروههای انقلابی که به فراخور حال
 با توده در رابطه باشند و در مبارزات اقتصادی و سیاسی توده شرکت
 داشته باشند - آنچنانکه در روسیه زمان ایجاد حزب بود - وجود ندارد ،

بنابراین ایجاد حزب نیز طلب نمیشود. مثل اینکه کسی را که فقیر است و تانی برای خوردن ندارد بگوئیم بدنش غذا طلب نمیکند.

رفیق احمد زاده ارتباط بین ایجاد عناصر و اجزا* متشکله حزب، کارها، گروهها، سازمانها و شرکت این کارها و گروهها و سازمانها در مبارزات مردم و پایان دادن به خرد کاری و دید محدود نسبت به مبارزه و بعد متحد کردن این گروهها و سازمانها و عناصر و بوجود آوردن حزب که نیست را درست ندیده است و اینها را بصورت بخشهایی مجزا و جدا از هم مطرح ساخته است. رفیق احمد زاده، اینها که همه این اجزا* سازنده یک کلند و همه این کارها باید بوسیله خود احمد زاده ها عملی گردد، هیچ دست‌غیبی در کار نیست. بیرونی ندیده، گوئی برای رفیق احمد زاده این مطالب روشن نبوده که همان کسانی حزب را بوجود می‌آورند که سازمانها، گروهها و هسته‌های انقلابی را تشکیل میدهند و همان کسانی این گروهها و سازمانها را بسا مبارزات طبقه کارگر و دیگر توده‌ها پیوند میدهند و به سازمان دادن و رهبری مبارزات توده می‌پردازند که حزب را میسازند و اصولاً این شکلها را بوجود می‌آورند و با مبارزات توده پیوندشان میدهند، بخاطر ساختن حزب و رهبری انقلاب و وقتی که اینها همه سنگهای اولیه آن ستون اصلی ساختمان انقلاب باشند. در جایی که بنای آن ساختمان ضرورت داشته باشد، سخنی از عدم ضرورت بنای ستون اصلی نمیتوان در میان باشد.

رفیق احمد زاده در آخر کتابش نیز توضیحی در باره حزب دارد که قسمتی از آنرا نقل میکنیم: "توضیحی بیشتر در مورد مسئله ایجاد حزب؛ استالین در "تاریخ مختصر" میگوید که حزب طبقه کارگر عبارتست از تلفیق جنبش کارگری با تئوری سوسیالیستی. اما ببینیم شرایط ما چگونه است. به اعتقاد ما در شرایط کنونی صحبت از یک جنبش کارگری واقعی در ایران بی‌معنی است. فشار و خفقان شدید از یکسو و این امر که تضادهای فزونی جامعه ما چون تضاد مشخص کار و سرمایه، تحت الشعاع تضاد اصلی خلق و امپریالیسم قرار گرفته است، از سوی دیگر باعث شده است که هرگونه جنبشی از همان آغاز رنگ سیاسی و توده‌ئی بخود بگیرد و بدین ترتیب جنبش مستقل طبقه کارگر (که حتماً سیاسی است و نه توده‌ئی) کمتر نمودی پیدا کرده است.

و اما مبارزه سیاسی در جامعه ما ناگزیر باید مسلحانه باشد. پس طبقه کارگر نه در یک جنبش کارگری، بلکه در یک مبارزه مسلحانه توده‌ای شکل پیدا میکند، خود آگاهی میابد. و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد میگردد. مبارزه مسلحانه که امروز توسط گروهها آغاز میشود، هدف خود را نه بسیج طبقه کارگر، بلکه بسیج کل خلق باید قرار دهد. باید بر تمام خلق تکیه کند و همین خواستهای عمومی تمام خلق باشد. هر جا که بهتر بتوان مبارزه کرد و بهتر خلق را بسیج کرد، به همانجا باید رفت. برای ما کمونیستها هیچ لزومی نیست که مثلاً نخست در میان طبقه کارگر پایگاه ایجاد کنیم، آنها را بسیج کنیم و بعد مبارزه خود را به روستاها منتقل کنیم. این لازم باشد، از همین امروز میتوانید مبارزه خود را به روستاها نیز بکشانیم. ماژو در این مورد اشاره‌ای دارد که قابل ذکر است. هنگامی که مسئله خروج به روستاها در چین طرح شده بود عده‌ای ناراضی بودند که بدین ترتیب از نقش طبقه کارگر کاسته میشود. و ماژو در جواب میگوید: "چه باک" مهم این است که خلق را بسیج کرد. مهم این است که مبارزه مسلحانه نه کرد، چه اهمیتی دارد که طبقه کارگر از لحاظ کمی نقش کمتری داشته باشد؟" (چرا چین سرخ میتواند وجود داشته باشد؟)

در اینجا نکته‌ای بسیار مهم مطرح میشود. در شرایط کمونی گروهها قبل از تشکیل حزبی، دست به مبارزه‌ای میزنند که بر تمام خلق تکیه میکند و همین خواستهای تمام خلق است. در چنین مبارزه‌ای هر گروه انقلابی، چه کمونیست و چه غیر کمونیست میتواند شرکت داشته باشد. پس از لحاظ سازماندهی بهتر و وسیعتر مبارزه‌ها از لحاظ وحدت نیروهای انقلابی، اتحاد تمام این گروهها در چهارچوب یک جبهه واحد ضد امپریالیستی، ویروسه مبارزه اجتناب ناپذیر میگردد. بدین ترتیب اتحاد تمام گروهها و سازمانهای انقلابی و ضد امپریالیستی که مشی مبارزه مسلحانه را چه در شهر و چه در روستا بپذیرند، امری است بسیار جبرمتر و فوری تر از اتحاد نیروهای پولتری در چهارچوب حزب طبقه کارگر. (ص ۱۶۰ - ۱۵۷)

رفیق احمد زاده آنچه توانسته، کوشیده تا بلکه بتواند مسئله ضرورت ایجاد حزب را نفی کند و ما باز هم لعنتش را نثار رویزونیستها ی خائنی میکنیم که خیانتشان به جنبش خلقها و مارکسیسم - لنینیسم و واماندگی و دنباله

روی احزابشان بعلت چنین لشفته فکری در ما گردیده است.

رفیق احمدزاده از اینکه تضاد عمده در جامعه ما تضاد بین خلق و امپریالیسم است، از اینکه مبارزات مردم به خاطر خفقان و ترور حاکم از آغاز رنگ سیاسی بخود میگیرد، از اینکه هدف از مبارزه «گروهها باید بسیج کل خلق باشد، از اینکه هر جا بهتر بتوان مبارزه کرد و بهتر بتوان خلق را بسیج کرد، بهمانجا باید رفت» از همه اینها استفاده میکند برای اینکه بگوید ایجاد حزب کمونیست ضرورتی ندارد، و این واقعاً از یک مارکسیست - لنینیست عجیب است. شاید هیچ چیز عجیب تر از این نباشد که یک مارکسیست - لنینیست اینهمه صغرا و کبری بچیند، اینهمه درست و غلط را سر هم کند و اینهمه بخود زحمت بدهد که «ثابت» کند رهبری مارکسیست - لنینیست را در انقلاب ضروری نیست همه مطالبی که رفیق احمدزاده بیان کرده یک به یک ضرورت وجود حزب کمونیست و رهبری آنرا در مبارزه تأکید میکنند، نه عدم ضرورتش را. حزب کمونیست باید باشد تا بتواند برنامه وحدت خلق و ایجاد جبهه متحد را - انسان که مارکسیست - لنینیستها میخواهند، نه مطابق میل خرده بورژوازی - تنظیم کند. جبهه ثی را بسازد که در ویتنام و کامبوج ساختند. حزب کمونیست باید باشد تا این مبارزات توده را که گفته شده، از همان آغاز رنگ سیاسی بخود میگیرد. اگر چنین باشد - متحد ساخته و مسراه درست بیندازد، و اگر نه چنین است و انسان که میبینیم بطور مشخص با رزات طبقه کارگر دارد به بیراهه اکتونومیسیم هم کشیده میشود، از افتادنش به این پرتگاه جلوگیری کند.

حزب کمونیست بسایند باشند که بتوانند با برنامه درست و سیاستهای سوسیالیستی و دموکراتیک خود کل خلق را بسیج کند، همه اقشار و طبقات را به مبارزه متحد بکشد و از وحدت کارگران و دهقانان ستون قهرانی شکستنی برای جبهه خلق بسازد، کاری که از هیچ نیروی جز حزب کمونیست ساخته نیست.

و بسا آخره حزب کمونیست بسایند باشد که بسا دیدند دراز مدت و با بررسی همه جانبه و دیالکتیکی صحنه اصلی مبارزه را تعیین کند و اینهم کاری است که از خرده بورژوازی کوتاه بین و یکجانبه نگر ساخته نیست

همه قدماتی که رفیق احمدزاده ردیف کرده برای رسیدن به این نتیجه که پس از ایجاد حزب ضرورت ندارد، يك يك ضرورت ایجاد حزب را تأکید میکنند. گذشته از اینها رفیق میگوید: «مبارزه سیاسی در جامعه ما تاگزیر باید مسلحانه باشد. پس طبقه کارگر نه در يك جنبش کارگری بلکه در يك مبارزه مسلحانه، توده‌ئی تشکیل پیدا میکند، خود آگاهی مییابد و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد میگردد.» در مورد نادرستی این حکم که مبارزه سیاسی در وطن ما تنها و به ناگزیر باید عملیات نظامی منفرد از توده باشد بسیار سخن رفته است. همچنین در این مورد که «طبقه کارگر در جریان يك مبارزه مسلحانه توده‌ئی تشکیل پیدا میکند» بنابراین به تکرار گفته شده‌ها نمیپردازیم. نکته‌ئی که در اینجا باید ذکر کنیم این است که ما نمیخواهیم بگوئیم براه افتادن مبارزه مسلحانه توده‌ئی در ایران پیش از ایجاد حزب کمونیستی امری محال و کاملاً غیر ممکن است. نه، شرایطی استثنائی است. و باز هم توده جنبی مارکسیست - لنینیستها و دیگر انقلابیون - میتواند در گوشه‌ئی از وطن پهناور ما آتش مبارزه مسلحانه توده‌ئی را روشن کند و هنوز هم حزب کمونیستی نداشته باشیم. اما از یکسو دوام آوردن خود این مبارزه که تنها و تنها در صورت آزاد شدن يك منطقه وسیع امکان پذیر است نیاز به رهبری قادر و آگاه دارد و از سوی دیگر این يك استثنا و يك احتمال است و مارکسیست - لنینیستها هر چند احتمالات را نیز در محاسبات خود به حساب میآورند، اما هرگز پایه کار خود را بر آنها نمی‌گذارند. در عین حال که همیشه حاضرند تا از احتمالات به سود خود استفاده کرده و آنها را در جهت برنامه اصلی و استراتژیک خود به جریان اندازند، برنامه استراتژیک و حساب شده خود را نیز دارند.

روان‌عادی شرایط کمونی وطن ما نمی‌شاهد، های غیر قابل پیش‌بینی، اینرا میدوید که تا نیروهای انقلابی و پیش از همه مارکسیست - لنینیستها متحد نشوند، نه تنها جنگ توده‌ئی، نتوانند بر پا کرد، يك مبارزه سیاسی شریک نیز با این رژیم نتوانند کرد. حتی يك سنگر را هم از او نتوانند گرفت. و ما باید بر این اساس حرکت کنیم و برنامه مشخص داشته باشیم برای وحدت مارکسیست - لنینیستها و ایجاد حزب کمونیست و در کنار آن به عنوان اولین وظیفه بعد

از ایجاد حزب، ایجاد جبهه متحد خلق، انوقت در این مسیر کار آینده ساز، در مسیر این تلاش‌ها و تدارکاتی برای فراهم آوردن اقدامات انقلاب، اگر یکی از آن شرایط استثنائی هم بین‌آمد، کاملاً آماده خواهیم بود که انرا به خدمت برنامه اصلی خود در اوریم و از آن به بهترین نحو استفاده کنیم. بدین ترتیب در شرایط کنونی وطن ما اینکه بگوئیم طبقه کارگر در جریان مبارزه مسلحانه، توده‌ئی تشکیل مییابد و حزب کمونیست ساخته میشود، درست مانند این است که بگوئیم در جریان زدن سقف اطاق پیش‌را خواهیم ریخت، تا پی را نریخته باشیم و دیوارها را بر روی آن بنا نکرده باشیم، سقفی نخو - اهیم توانست زد. تا طبقه کارگر مشکل نشده باشد، خود آگاهی نیافته باشد و حزتش ساخته نشده باشد، ما مبارزه مسلحانه توده‌ئی نخواهیم توانست برپا کنیم، بگراینده عملیات نظامی منفرد خود را مبارزه مسلحانه توده‌ئی بنامیم نکته جالبتر از همه در این نوشته رفیق شهید نقل قولی است که از مائو می‌آورد برای رد ضرورت ایجاد حزب. میگوید: " هنگامیکه مسئله خروج بومستازها در چین طرح شده بود، عده‌ئی ناراضی بودند که بدین ترتیب از نقش طبقه نارکرناسه میشود و مائو در جواب میگوید: " چه باک، مهم این است که خلق را بسیج کرد، مهم این است که مبارزه مسلحانه در جاهایی دارد که طبقه نارکرناسه کی نقش کمتری داشته باشد؟ "

این جمله مائو را که درست تأکیدی است بر اینکه در جریان مبارزه مهم تر از همه نقش کیفی طبقه کارگر، یعنی نقش رهبری در انقلاب، یعنی نقش حزب کمونیست است، رفیق احمدزاده می‌آورد برای رد ضرورت ایجاد حزب کمونیست. مائوسه تونگ میگوید: " چه اهمیتی دارد که طبقه کارگر از لحاظ کمی نقش کمتری داشته باشد؟ " اما آیا مسئله حزب کمونیست در حقه نقش کیفی طبقه کارگر در مبارزه است؟ ما گمان نمیکنیم رفیق احمدزاده گرفتار چنین پندار باطلی بوده باشد. مسئله حزب کمونیست و وجودش در پیوسه انقلاب، مسئله رهبری پرولتاریا و مسئله شرکت کیفی پرولتاریا در انقلاب است. وجود یا عدم وجود حزب کمونیست و رهبری پرولتاریا در یک انقلاب کیفیت انرا تغییر میدهد. مبارزه‌ئی که در رهبری پرولتاریا و حزب کمونیستش باشد، کیفیتش کیفیت مبارزات مردم ویتنام خواهد بود و مبارزه‌ئی که در رهبری

بورژوازی و خرده بورژوازی باشند کیفیت مبارزات مردم ما در سالهای ۲۰ تا ۳۲، یا چیزی با اندک تفاوتی با آنها خواهد داشت. و این دو کیفیت از زمین تا آسمان با هم فرق دارند. و اینهم که رفیق مائو قید "از لحاظ کمی" را در اینجا اضافه میکند، درست به همین دلیل است که بگوید مسئله کیفیت این شرکت جای چون و چوایی ندارد. حزب کمونیست صد درصد بسایند باشد، حال مرکز مبارزه روستا بود و نقش کارگران در آن کمتر، مهم نیست. بنابراین نقل قولی که آورده شده به هیچ عنوان صدق آنچه رفیق احمد زاده میگوید نیست. و نه تنها این نقل قول چنین نظر نادرستی را صدیق نمیکند، در تعام آثار مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائو و تمامی کمونیستهای بزرگ دنیا هم نمیتوان جمله‌ئی برای صدیق این نظر نادرست و انحرافی دپوه که رفیق احمد زاده میکشد آنها قانونمندی انقلاب ایران معرفی کند، نمیتوان یافت. تا بوده مارکسیست. لنینیستها در همه جای دنیا تاکید و تکیه کرده اند بر ضرورت وحدت خود و ایجاد حزب کمونیست در کشورشان و ضرورت بدست گرفتن رهبری انقلاب. این ما مارکسیست. لنینیستهای ایران هستیم که اینچنین با تمام نیرو میکوشیم ضرورت ایجاد حزب، یعنی ضرورت رهبری طبقه کارگر را در انقلاب نفی کنیم و باز اینرا هم ناشی از شرایط ویژه و فاکت‌های موجود در جامعه میدانیم!

ب؛ تبلیغ پراکنده کاری و گذاشتن آنچنان معیاری برای وحدت که عملاً به عدم اتحاد می انجامد.

رفیق احمد زاده میگوید: "نکته در اینجاست که درست این عمل انقلابی، عمل مسلحانه است که شرایط را برای اتحاد واقعی و ثمربخش این سازمانهای کوچک فراهم میکند" (ص ۱۱۸) شرط وحدت پذیرش عمل مسلحانه است و برنامه برای فراهم کردن شرایط وحدت دست زدن به عمل مسلحانه. یعنی سازمانهایی که میخواهند متحد شوند مشی جنگ چریکی شهری را بپذیرند، هر یک برای خود مشغول عملیات نظامی شوند، این عملیات نظامی شرایط را برای وحدت مارکسیست. لنینیستها فراهم میسازد. این نظر نیز در عمل به همان جایی میکشد که نظر اولی میکشد یعنی دوری از وحدت، پذیرش عملیات نظامی منفرد به هیچ عنوان نمیتواند معیاری باشد برای وحدت

جنبش کمونیستی ایران • گذاشتن شرط قبول عملیات نظامی برای وحدت عملاً
دامن زدن به پراکندگی جنبش است .

در شرایط شونی جامعه ما نه بین نیروهای مارکسیست - لنینیست اینهمه
بحث وجدل بر سر این شیوه مبارزه هست، شرط وحدت یا ائتلاف یا حتی همکاری
را پذیرش این مضمی قرار دادن، بمعنی کنار گذاشتن بخش وسیعی از مارکسیست
لنینیستها در همین ابتدای کار از برنامه وحدت است و همین امر خود فی نفسه
نادرستی برنامه و غلط بودن معیار را میرساند . بدین ترتیب از یکسو دعوت به
وحدت کردن و از ضرورت وحدت حرف زدن و از سوی دیگر اینگونه معیارها برای
وحدت گذاشتن، با هم در تضادند و در عمل نشان داد شد، لغتضادی همین این
دعوت وان برنامه وجود دارد همیشه به سود پراکندگی حل میشود • از سوی
دیگر اصولاً در عملیات نظامی منفرد ضرورت وحدت انمان که باید احساس
نمیشود، چرا که هر تیم خود سازمان است و حزب و همه چیز • حداکثر
نیازها، نیازهای تکنیکی است که گاهی اوقات از طریق يك قاچقچی بهتر
بر طرف میشود تا از طریق يك سازمان انقلابی دیگر • و بدین ترتیب نیاز
به وحدت احساس نمیشود • برای زدن بزرگترین مهره این رژیم کافی است
ده نفر مشترکاً عمل کنند • کاری که انجام میشود کاری نیست که وحدت را
به عنوان يك ضرورت طرح کند • باید در تدارک مبارزه سیاسی با رژیم و
مشکل ساختن توده های میلیونی باشی تا ببینی هر چقدر نیرو داشته باشی
کم است • و تا با تمام وجود احساس کنی که بدون اتحاد هیچ کاری پیش
نمیروود • از سوی دیگر خود این مطلب که گروههای مختلف ولو با يك ایدئو-
لژی و با يك مضمی سیاسی هر يك جداگانه به کار خود بپردازند، وحدت
حاصل خواهد شد، عملاً تبلیغ پراکنده کاری است و دوری از وحدت • ما
همانسان که قبلاً نیز گفتیم معتقدیم که برای متحد شدن باید برنامه مشخص
داشت و کار مشخص مشترک انجام داد، متحد شدن همیشگی هر کار دیگر برنامه
میخواهد • اینکه هر کس به کار خود مشغول شود وحدت خود بخود حاصل
خواهد شد حرف صد درصد نادرستی است • اگر باید متحد شد، باید برنامه
عمل مشخص برایشان داشت • برنامه‌ئی که امکان درگیر کردن گروههای متعدد
در انجام يك کار مشترک را بدست دهد • خلاصه این مائیم که باید آگاهانه

در پی متحد شدن بلشویک‌ها خود بخود وحدتی حاصل نخواهد شد • شهید قهرمان رفیق پویان نیز در مورد وحدت تسکلیاتی مارکسیست‌لنینیست‌ها و ایجاد حزب کمونیست می‌گوید: " وحدت سازمانی عناصر مارکسیست‌لنینیست‌ها سازمان واحد سیاسی پرولتاریا را بوجود می‌آورد، در شرایطی صورت می‌گیرد که اعمال قدرت انقلابی در پروسه زمان به نقطه خود (احتمالاً غلط چپین است و بوده به نقطه اوج خود چون نقطه خود معنایی ندارد) رسیده باشد • (ص ۵) رفیق پویان نیز برنامه اشراف‌رای وحدت همان برنامه رفیق احمدزاده و همان برنامه • "تئورسین‌های" امریکای لاتین است. خیلی روشن می‌گوید، وحدت زمانی حاصل خواهد شد که جنگ چریکی به نقطه اوج خود رسیده باشد • بنابراین برای رسیدن به وحدت همه گروه‌ها و سازمانها باید بکوشند که جنگ چریکی را اوج بخشند و این دقیقاً کبیسه نظر کارلوس ماریگلاست که می‌گوید: " مهم‌ترین کار برای وحدت جنبش افزایش قدرت است. " نظرها یکی است و طبیعتاً ایرادات هم یکی •

ج ؟ طرح مسئله جذب گروه‌ها بجای وحدت گروه‌ها •

" آغاز پروسه تشکیل حزب در جامعه ما نیز با آغاز پروسه تشکیل حزب در چین دارای تفاوت‌هایی است • البته طبق قانون دیاکتیک ایسن تفاوت مطلق نیست، قانون عام تاریخ چنین است که حزب کمونیست از رشد و اتحاد گروه‌ها و سازمانهای مارکسیست - لنینیست بوجود می‌آید، ممکن است یکی از این سازمانها رشد کند و بقیه را به خود جذب نماید و یا اینکه چند گروه و سازمان با هم متحد شوند • " (بورد خلق ۲ ص ۴۴ - ۴۳) •

در این نوشته و نظرنا ملامخالف در تارهم قرار داده‌اند، یکی اینده قانون عام تاریخ چنین است که حزب کمونیست از رشد و اتحاد گروه‌ها و سازمانهای مارکسیست - لنینیست بوجود می‌آید " و دیگر اینکه " ممکن است یکی از این گروه‌ها رشد کند و بقیه را به خود جذب نماید " • این دو نظر که در اینجا دومی به اصطلاح برای تشریح اولی گفته شده، کاملاً در دو جهت مخالف‌اند. و نظر اولی نظری است صد در صد صحیح و نظر دوم نظری صد در صد غلط • قانون عام و تنها قانون همان است که اولی گفته شده و این نظر نظر لنین است • لنین گفت: " ایجاد و تحکیم حزب یعنی ایجاد و تحکیم وحدت میسان

تعام سوسیال دموکراتهای روسیه است؛ (اعلامیه هیات تحریریه ایسرا)
 هم تئوری مارکسیسم-لنینیسم و هم تجربیات مربوط به ایجاد حزب در تمام کشورها
 نشان میدهد که اصل درست و تخطی ناپذیر همین است. باید تلاش شود
 برای متحد ساختن همه مارکسیست-لنینیستها. حال اگر کسانی علیترم همه
 تلاشی که صورت میگیرد و به خاطر تعام انحرافات و مسائل مشخص حاضر
 به وحدت نشوند، امری دیگر است. و حزب علیترم میل آنها تشکیل خواهد
 شد. اما فعلاً صحبت بر سر این است که آیا حزب راستی حاصل وحدت همه
 مارکسیست-لنینیستهاست؟ و باید برنامه‌ای که همه مارکسیست-
 لنینیستها را درگیر انجام یک کار مشترک کند، بعنوان گامی در راه وحدت،
 ریخته شود یا نه؟ ما معتقدیم که چنین است. قانون عام همین است که
 همه مارکسیست-لنینیستها باید حزب را بوجود آورند و تلاشی که برای
 وحدت صورت میگیرد از آغاز باید ناظر بر این اصل باشد که حزب حاصل
 وحدت همه سازمانها و گروهها و هسته‌ها و عناصر مارکسیست-لنینیست،
 است. لنین مینویسد: "تعام سوسیال دموکراتها" مانا کسی گمان نکند میشود
 سازمانی را هم از بین آنها سازمان و گروه مارکسیست-لنینیست-حزب
 معرفی کرد. کاری که متأسفانه شاهد انجامش هم در داخل و هم در خارج
 بوده ایم. تز جذب گروهها توسط یک گروه درست در نقطه مقابل وحدت تعام
 گروههاست و صحبت از جزئی اختلاف همین این دو تز نیست و متأسفانه
 ایجاد حزب وظیفه همه مارکسیست-لنینیستهاست و همه
 مارکسیست-لنینیستها باید در پروسه ایجاد این داوطلبانه شرکت کنند. و
 تز جذب گروهها و هم تز وحدت چند گروه این قانون عام را زیر پا میگذارد.
 مسئله ایجاد حزب را وظیفه یک یا چند سازمان یا گروه مسمارکسیستی-
 لنینیستی میکند و دیگران نقششان میشود جذب شدن یا نشدن، نتیجه این
 میشود که گروهی که میلش کشیده حزب کمونیست شود، کسانی را که دارای
 اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی حوژی یا اساسی با آنهاست، از برنامه خود
 از جریان کار برای- نه متحد شدن با آنها- حتی جذب آنان کنار می
 گذارد. از سوی دیگر گروهها و سازمانهای دیگر نیز در برابر عمل جذب شدن
 مقاومت خواهند کرد و حاصل باز همان خواهد بود و در عمل در رشد آن از وحدت.

در شرایط کنونی که در صفوف جنبش اختلافات ایدئولوژیکی اساسی و اصولی وجود دارد، باید کاری کرد برای حل این اختلافات. باید نقاط مشترکی برای نزدیک کردن سازمانها و گروهها به همدیگر یافته شود و باید برنامه‌ئی برای وحدت همه این نیروها طرح گردد. تز جذب گروهها، اینها همه را نفی میکند. چرا که وحدت را بصورت جذب میبیند و اصولاً برنامه‌ئی نمیتواند برای وحدت داشته باشد. در اینجا گروه جذب کننده برنامه خودش را دارد. حرکت میخواهد جذب شود، هر که هم‌فکرها خواهد نشود.

رقای چریک میگویند: "سازمان ما در قبال همه رزمندگان انقلابی و بالاخص رزمندگان مارکسیست - لنینیست در وظیفه عمده در پیش دارد. یکی اینکه تا حدی که قدرت و امکاناتش اجازه میدهد این گروهها را جذب نموده و مستقیماً به آموزش و سازماندهی آنها اقدام کند. و دیگر اینکه از طریق جزوات، نشریات، اعلامیه‌ها و رادیو تجارت خود را در اختیار همسه نیروهای انقلابی قرار دهد." (نبرد خلق ۴ ص ۸) "ملا باید هر چه بیشتر تجارب سیاسی، نظامی، تشکیلاتی، تکنیکی و... خود را در اختیار گروههای دیگر قرار دهیم و با امر ارتباط گیری با گروههای داوطلب کار و جذب آنها بسمه سازمان با دیدی تاریخی برخورد نمائیم." (همان شماره ص ۱)

سیاستی که در این نوشته طرح شده، سیاست گسترش یک سازمان است نه سیاست متحد کردن جنبش مارکسیست - لنینیستی. این سیاست در حد اعلا میتواند گروههای هم نظریاً احتمالاً گروههایی را که معتقدند اختلافات ایدئولوژیکی اهمیتی ندارد و مهم همان "اعمال قدرت انقلابی" و پذیرفتن مشی چریکی است در یک سازمان گرد آورد. این تز خود بخود از متحد کردن مارکسیست - لنینیستها عاجز است چرا که برای وحدت کسانی که مشی‌های سیاسی متفاوتی با گروه جذب کننده دارند و حاضر نیستند جذب شوند هیچ برنامه‌ئی ندارد.

در اختیار همه نیروهای انقلابی گذاشتن تجارب (آنهم تجارب) رهبر سررستنی نادرستی آنها در سطح جنبش اینهمه حرف و گفتگو است) از طریق جزوات، نشریات... هم که برنامه‌ئی برای وحدت مارکسیست - لنینیستها نیست. اصلاً برنامه نیست. در حقیقت گاهی است در جهت نزدیک کردن سازمانها.

دیگر، باز هم به همان مرحله جذب .

توجه به عناصر مارکسیست-لنینیست میتواند بعنوان تلاشی برای گسترش یک سازمان سیاسی باشد، در شرایط سیاست درست و تلاش به او برای وحدت همه مارکسیست-لنینیستها، اما اگر بجای وحدت گذاشته شود در صد درصد غلط و انحرافی است .
در قیام چریک ما چنین کرده اند . در واقع رقای چریک وظیفه شان را در قیام گسترش سازمان خودشان - انهم البته با معیارهای خودشان - گذاشته اند به جای وظیفه‌ئی که در قیام وحدت جنبش کمونیستی ایران دارند . و این برای کسانی که میگویند : " سازمان ما به مثابه یک سازمان پیشتاز مارکسیست-لنینیست مسئولیتی بزرگ در قیام همه گروههای مبارز و بویژه گروههای مارکسیست-لنینیست به عهده دارد " بسیار کم است .
نه کم است نادرست است .

جنبش کمونیستی وطن ما جنبشی است بسیار پرانگنده ، جنبشی است پر - از اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی ، جنبشی است که به یک لشکر از هم پاشیده میماند ، و امروز درست این شرایط یک برنامه و عمل مشترک را برای حل این اختلافات در جریان مبارزه پیدا کردن خط درست نزدیک کردن این گروهها به هم و در آخر متحد ساختنشان طلب میکند . و حال آنکه میبینیم به این نیاز اساسی امروز جنبش کمونیستی ما نه تنها در هیچیک از طرحهای گذشته پاسخی داده نمیشود ، بلکه همه هم طرحهایی هستند در جهت مخالف آن .

د : دشمنی ورزیدن با مخالفین منی چریکی و متهم ساختن آنها ، این نیز یکی از طرق لگد زدن به امر وحدت است .

مبارزه ایدئولوژیک یکی از اقسام سه گانه مبارزه است و انجامش امری است ضروری همچون هر یک دیگر از شعبهای مبارزه ، در جریان مبارزه ایدئولوژیک و طرح و برخورد نظریات تئوریک مختلف است که جنبش از نظریات نادرست و انحرافی پالوده میشود و راه درست یافته میشود و برنامه کوتاه مدت و دراز مدت مجموعه جنبش تنظیم میگردد . اگر اختلافات ایدئولوژیک نادیده گرفته شود و بر سر آنها مبارزه‌ئی صورت نگیرد ، اگر نظرات مختلف بر مسائل تئوریک جنبش طرح نگردد و برخورد نکند ، مبارزه پیش نخواهد رفت

و جنبش در صحنه بیکارعلی علیه دشمن نیز در جا خواهد زد. اما ایسن مبارزه نیز راه و روش خود را دارد. مبارزه درون صفوف جنبش راه و قانونمدگی خود را دارد و مبارزه با دشمن نیز راه و قانونمدگی خود را. مبارزه درون جنبش همه هیچوجه و در هیچ زمان نباید دشمنانه شود. اختلافات سیاسی نباید ما را بران دارد که اتهامات ناروا به همدیگر برتیم و برخورد دشمنانه با هم بکنیم. مبارزه درون جنبش مبارزه بی استرفیقانه، مبارزه بی استیلاست. هدف اصلاح و سازندگی و مبارزه بی استیلاست. وحدت و این مبارزه اگر خصمانه شود، اگر اختلافات جزئی یا کلی ما را بران دارد که به همزمان خود تهمت برتیم و به آنها برخورد دشمنانه کنیم، باید بدانیم که به بیراهه افتاده ایم و به وحدت خلق لطمه میرسیم. و این کاری است که متأسفانه ما از روز اول و به طور مداوم کرده ایم. هر کس خط مبارزه چریکی را تپذیرفته و بر اصول خود پافشاری کرده، به جای اینکه به پلویک سازنده با او بپردازیم به هر طریق ممکن کوشیده ایم لجن مال کنیم و این تا بدانجا کشیده که اصلاً خط مبارزه سیاسی و جنگ توده بی را - که خواه تا خواه در مقابل عملیات نظامی و جنگ چریکی شهری است - خطی در خدمت رژیم، خط سازشکار و خط لو دهنده خوانده ایم. و این لگدی است نابکارانه به امر وحسدت نیروها. رفقای چریک ما خبر دستگیری رفیق شهید حبیب خسرو شاهی را چنین میدهند: "بنا به اطلاعات رسید، رفیق حبیب خسرو شاهی از کادرهای علی سازمان که بر اثر خیانت یکی از دوستان سیاسی که وابسته به یک گروه کار سیاسی بوده دستگیر میشود." (نیورد خلق ۴ ص ۴۵) غرض از این طرز خبر ساختن این است، که به طور غیر مستقیم در ذهن خواننده گذاشته شود که ادعائاتی که به کار سیاسی در میان مردم، به جای عملیات نظامی معتقدند و گروههایی که به کار سیاسی مشغولند، خیانت میکنند و لو میدهند و این برخوردی دشمنانه است نه با یک سازمان یا گروه بلکه با یک خط انقلابی، با خط مارکسیستی - لنینیستی. باز میگویند "گروه مارکسیستی - و مسلح رفیق شهید مجتبی خرم آبادی در اثر ارتباط با یک گروه روشنفکری که نسبت به مبارزه مسلحانه (جنگ چریکی) مردود بوده، ضربه میخورد. نتیجه این ضربه لو رفتن خانه میدان ثریا و متعاقب آن درگیری مسلحانه رفا با

دشمن در بامداد ۱۲ اسفند ماه ۵۲ بود. (نبرد خلق ۴ ص ۴۶) پس از هم همان حرف. کسانی که نسبت به مبارزه مسلحانه (یعنی عملیات نظامی مخفوف ما) مرد دند، لو میدهند و خائند.

این مبارزه نیست. این لجن مال کردن مخالفین سیاسی از راههای غیر اصولی است. و این از انقلابیون و ویژه مارکسیست‌نئینست‌ها بد و راست. اثر راستی رفقا شی یا کسانی را میشناسید که رفقای شهید خسرو شاه‌ی و خرم‌آبادی را لو داده اند، معرفی شان کنید تا جنبان هم بشناسد شان و از تماس گرفتن با آنها پرهیز کند. و اگر نه، کسی را نمیشناسید، کسی این رفقا را لو نداده، بلکه خود در اثر اشتباهات خود یا در اثر تصادفی پدام افتاده اند و حال شما خبر را پس از این صورت میسازید تا مخالفین سیاسی خود را خائن و لو دهنده معرفی کنید، تا بگوئید هر کس که چریک نیست، هر کس که کار سیاسی در بین مردم میکند، لو دهنده است. بنده این غلط است و غیر انقلابی. این برخوردی مسئول نیست. برخوردی است بدور از داشتن کوچکترین عنصر انقلابی و بدور از ذره‌ئی احساس مسئولیت. برخوردی است بینهایت سکتا رستی و ضربه‌ئی است جبران ناپذیر به امر وحدت نیروهای خلق. نه رفقا یا کسانی که در میدان مبارزه ایستاده اند و همانند شما همه خطرات را تقبل میکنند چنین برخورد کردن خطاست. بخاطر اختلاف‌های سیاسی خصوصیت را با رفقای مارکسیست. نئینست تا بدین حد رساندن دور از احساس مسئولیت و دور از وحدت خواهی است. ما نمیخواهیم اینرا نفی کنیم که ممکن است یک عنصر معتقد به کار سیاسی گیر بیفتد و ارتباطاتش را با عنصری یا گروهی معتقد به شی چریکی لو بدهد. این ممکن است همانسان که برعکس نیز ممکن است. یک چریک هم ممکن است لو بدهد. اما ایما ما برای دادن چنین خبری باید اسم آن عنصر خائن را چه چریک و چه غیر چریک اعلام کنیم، یا باید بگوئیم کسی که لو داده معتقد به فلان شی بوده؟ نه رفقا این یک برخورد دشمنانه است و نه با یک فرد یا گروه مشخص، بلکه با مجموعه کسانی که خط نادرست شما را تعییذ بزنند. با خطی که مارکسیسم - نئینسم و تجربه انقلابهای پیروزند جهان درستی و حقانیتش را ثابت کرده است.

رقتای چریک باز میگویند: " هستند کارگرانی که تحت تاثیر اپورتونیست
 های کهنه کار و پیرو پاتال های از کار افتاده قدیمی تصور میکنند سازمان
 با هر گونه مبارزه صنفی - اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر مخالف است و در
 نتیجه مبارزه مسلحانه را راهی میدانند که به جدائی از توده ها میانجامد.
 (نبرد خلق ۵ ص ۷۱) باز هم رقتای عزیزه این مبارزه ایدئولوژیک نشد. ایسن
 برخورد درست نیست. اگر اینهایی که شما "اپورتونیستهای کهنه کار و پیرو
 و پاتالهای از کار افتاده قدیمی" معرفی شان میکنید عنا صر حزب توده اند
 که در بین کارگران نظرگاههای ضد انقلابی را تبلیغ میکنند و مبارزه مسلحانه
 توده ای را نفی میکنند. مشخصاً آفشایشان کنید و بگوئید چه کسانی هستند
 بگوئید کسانی هستند که خائنین کمیته مرکزی باز هم برای خوابکاری در درون
 جنبش کارگری از آنها استفاده میکنند. اما اگر کارگران رزنده با سابقه
 می هستند که سیاست انقلابی دارند و بر پایه اصول مارکسیسم - لنینیسم
 و با طرد حزب توده و خط کشی با روزنیسم در بین کارگران مشغول کارند
 اینها را حق ندارد "اپورتونیستهای کهنه کار و پیرو پاتالهای از کار افتاده"
 قدیمی بخوانید. اینها هر یک کوله باری از تجربیات ارزنده انقلابی با خود
 دارند که ما مثل نان شب به هر ذره ا ش نیازندیم. اینها گنجینه های
 متحرک تجربیات مبارزاتی مردم مايند. ما خود از تجربیات سرشار و ارزنده
 و کمکهای بیدریغ برخی از این رقتای با سابقه و کار کشته برخوردار بوده ایم.
 اینها را باید چون مردمک چشم حفظشان کرد. اینها عناصر انقلابی می هستند
 که سالها دراز مبارزه را پشت سر گذاشته اند. در هیچ شرایطی دست از
 مبارزه نکشیده اند. با انهمه پشتک و ارزودنهای رهبری خائن حزب توده اینها
 با اینکه اکثراً در سالهای ۲۰ با حزب توده بوده اند، در موضع انقلابی خود
 ایستاده اند و امروز باز با عمری تجربه که در این راه اندوخته اند با اشتیاق
 و توان خارج از صنفی به کار مبارزه و تدارک انقلاب مشغولند. اینها فولاد
 های ابدیده جنبش مايند. نه رقتاء اینها را نباید به خاطر اینکه با عملیات
 نظامی منفرد ما مخالفند و میگویند راه انقلاب کردن بسیج و متشکل کردن توده
 ها با کار سیاسی است. اپورتونیستهای کهنه کار و پیرو پاتالهای از کسار
 افتاده قدیمی خوانند. باید از اینها اموخت و باید با آنها برخورد رقیانسه

کرد • در صورتی که برخورد شما دشمنانه است و نه تنها به اینان، بلکه به هر انقلابی جز پیروان خط چریکی و این نادرست است • در همین جا باید یاد آور شویم که شما رفقائی که به انقلابیون مخالف مشی چریکی چنین برخورد میکنید، درست در همین زمان با اینکه کمیته مرکزی خائن حزب توده به پیروی از اپورتونیسم ریشه دارش، چپ و راست برای شما پیام و دعوت میفرستد، در مقابلش سکوت کرده اید و یک خط کشی مشخص ایدئولوژیک بسا این خائنین و به طور کلی با رویزونیسم نمیکنید و حال آنکه شما این افتخار را دارید که پایه گذاران سازمانتان دلاورانی چون احمد زاده و نابدل را در بین خود داشته اند که بر سر این مسئله با قاطعیت تمام ایستاده بوده و خطفاص بین خودشان و رویزونیستها را بروشنی رسم کرده بودند • انبند شما به رفقای انقلابی بی که با مشی سیاسی شما مخالفند چنان برخورد می کنید و به دشمنان مارکسیسم - لنینیسم، کسانی که جنبش کمونیستی وطن ما آنها را در صفوف دشمنان انقلاب گذاشته اینچنین • و اینها را وقتی در کنار هم بگذاریم، برای هر کمونیست دهها سوال مطرح میکند •

حال که بحث بدینجا رسید با رفقای مجاهدان نیز حرفهائی داریم • هر چند با این رفق در آن زمان که از ادبیاتشان میخواهیم صحبت کنیم، حرفی از شرکت در تشکیل حزب کمونیست و رعایت اصول این امر و کار بسرای انجام آن نمیتوانسته در میان باشد، اما همانسان که قبلاً نیز گفته ایم گشاه لطمه زدن به امر وحدت را چه در سطح حزب و چه در سطح جبهه یکی میدانیم • چرا که از هر سازمان غیر کمونیستی نیز انتظار میرود که امر وحدت خلق را که تجسم وحدت سازمانهای انقلابی است محترم بشمارد و از هر گونه اقدام و موضعگیری که زبانی به آن برساند، جدا بپرهیزد • و این امری است که رفقای مجاهد ما در گذشته انرا رعایت نکرده اند و به خاطر همان اختلافات سیاسی به اتهام زنی و لجن مال کردن دیگر انقلابیون پرداخته اند • و بسیار هم شدید تر از آنچه دیدیم رفقای چریک ما کردند •

در جزوه سازماندهی و تاکتیکها، پس از بحثی درباره چگونگی بوجود آمدن "گروههای بی اصطلاح سیاسی مخفی" که "افراد بالایشان عناصر خائن و خود فروخته بودند" مینویسند که عمده ترین این سازمانهای سیاسی

که ماهیتا پلیسی بودند عبارتند از : ۱- تشکیلات تهران ۲- ساکا (سازمان انقلابی کونیستهای ایران) ۳- گروه جریان (ص ۱۱۷ - ۱۲۰) • بخشی از مطالبی که درباره • دو گروه ساکا و جریان در همین صفحات نوشته شده نقل میکنیم • در صفحه ۱۲۶ میخوانیم که : " اول بار دفلیات پاک نژاد توسط گروه جریان چاپ و پخش شده است . "

در صفحه ۱۲۰ در باره همین گروه چنین میخوانیم :

" بعضی از گروهها خصلت آپورتونیستی داشته و غیر مستقیم تحت نظر ساواک هستند ، ساواک با اینکه این گروهها را میشناسد و افراد آنها به دقت ارزیابی کرده است ، ولی تا هر وقت که ضرورت ایجاب نکند آنها را دستگیر نمیخاند . از جمله این گروهها گروهی است که معتقد به کار سیاسی به معنای تهیه و تکثیر جزوات و پخش آنها در محافل روشنفکری است . نام این گروه "جریان" یا "پروسه" است . "

در مورد "ساکا" و جریان دستگیر شدن نشان در ص ۱۱۹ کتاب چنین میخوانیم :

" جریان واقعاً از این قرار است که " ساکا در سال ۴۹ تقریباً متحل میشود . دو نفر برای گرفتن ارتباط با فدائیان به فعال میروند ، به علت جو پلیسی حاکم بر شمال به خاطر عملیات فدائیان ، این دو نفر مورد سوء ظن قرار گرفته و بازداشت میشوند . این دو نفر محل مناسبی نداشتند و قضیه جدی گرفته میشود . از نزد آنها شماره " تلفن ستارزاده را در مشهد گیر میاورند ، و او را دستگیر میسازند . وی قول میدهد که بشرط آزادی همه چیز را بگوید ، و بعد از اینکه ساواک قبول میکند ، او یک کروکی کامل از اعضای گروه رسم میکند . ساکا هنوز از قرار معلوم فعالیت سیاسی دارد و به نشر افکار آپورتونیستی علیه مبارزه مسلحانه و ارائه ترفیض طلبانه سیاسی میپردازد . "

حال ببینیم از کنار هم گذاشتن آنچه نقل کردیم چه بدست میآید .

ساکا در ابتدا ای کار سازمانی "ماهیتا پلیسی" خوانده میشود ، در صورتیکه بعد در تشریح جریان چنین روشن میشود که این سازمان "ماهیتا پلیسی" نبوده ، منتها پلیسی هم در آن نفوذ نکرده بوده ، حتی اطلاع درستی نیز پلیس از وجود آن نداشته است . اطلاع در حدی که مثلاً " از طریق دیلفانی از سازمان مجاهدین خلق داشت . دو نفر در شمال دستگیر میشوند و در بازرسی بدنی تلفن ستار

زاده پیش‌انها یقینت میشود • او را دستگیر میکنند • او خیانت کرده • اسامی افراد گروه را در اختیار پلیس میگذارد • یعنی از نوشته • خود رقیای مجاهد چنین برمیآید که اگر مستأ زاده خیانت نکرده بود • پلیس نمیتوانست به جانی برسد و سازمان و ۲۰۰ نفر اعضایش سالم میماندند • آیا راستی يك چنین سازمانی را میشود سازمان " ماهیتاً پلیسی " خواند؟ در مورد همین سازمان زمان یکجا نوشته شده: " افراد بالایش خائن و خود فروخته بودند و در رابطه با پلیس" یعنی اینکه خود در خدمت پلیس بوده اند و اصلاً برای پلیس کار نمیکردند • و در جای دیگر اینکه: "ستار زاده را پلیس دستگیر میکند و او به شرطی اسامی اعضا را به پلیس میدهد که خود آزاد شود • آیا روابط پلیس با اعضای خودش چنین است؟ پلیس با شرط و شروط با اطلاعات افرادش دست مییابد؟

مطالبی که در مورد این گروه نوشته شده • هر قسعتن ناقصی قسمت دیگر است • حقیقت این است که ساکاء يك سازمان مارکسیستی - لنینیستی است با خط مشی مبارزه سیاسی و خط کشی با خط چریکی • مبارزه کرده و شکست داده • بویژه در بین کارگران و بویژه کارگران اصفهان • دو تن از رهبران شخیانت کرده اند و بخشی از آن لو رفته و دستگیر شده اند و بخشی دیگر از آن هنوز مشغول مبارزه سیاسی - و نه نشر افکار اپورتیسمتی - اند • تنها گاه این رقا به عنوان يك سازمان - نه دو تن خائن در رهبری - ایسمن بوده که همانند بسیاری گروهها و سازمانهای دیگر حاضر نشده اند دست به عملیات نظامی بزنند • حاضر نشده اند خط چریکی را بپذیرند • و با آن نیز در حیطه امکانات خود مبارزه سیاسی کرده اند • و به همین دلیل میشوند! " سازمان ماهیتاً پلیسی " • " شبکه اطلاعاتی برای پلیس " • " اپورتونیست " • " نشر دهنده افکار اپورتونیستی " • ارائه دهنده • تزهای فرصت طلبانه • و حتماً باید خیلی از برادران مجاهد ممنون بود که گفته اند شان اعضای سازمان سیا و اینتلیجنت سرویس •

به اعتقاد ما اینچنین به سازمانها و گروههای انقلابی

به همزمان میدان نبرد بر خورد کردن خالی است از ذره ئی احساس مسئولیت • خالی است از ذره ئی اندیشیدن به امر وحدت خلق و خالی است از ذره ئی برخورد انقلابی • برخوردی است صد در صد نادرست • منوطانه و غیر اصولی • مولوی گفت:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد
در اینجا غرض آمده و دشمنی با کسانی که کار سیاسی میکنند و خط چریکی
را تمییز بزنند تا به آنجا رسیده که اینان در کنار دشمن گذاشته شده اند.
سازمانی انقلابی، سازمان "ماهیتاً پلیسی" خوانده شده، و این نادرست
است. این موضعگیری به امر وحدت جنبش انقلابی ایران لطمه میرسد و لطعاتی
سنگین که تنها با انتقاد از خود رسمی و علنی در سطح جنبش ممکن است
تا حدودی جبران گردد، و نه به هیچ صورت دیگر.

شوخی نیست سازمانی را که در زیر ساپور پلیس مشغول مبارزه انقلابی است.
انقلاب فردای وطن ما را دوزید و نوزید و دیگران تدارک میبندند و همه خطرات
این مبارزه را تحیل میکنند، بخاطر اختلاف منی سیاسی، سازمان "ماهیتاً پلیسی"
بخوانیم. این عمیقاً نادرست و غیر اصولی است.

در مورد گروه جریان نیز يك جا گفته شده "ماهیتاً پلیسی" و جای
دیگر "غیر مستقیم تحت نظر ساواک". چگونه میشود این دو موضع را در مورد
يك سازمان گرفت؟ آیا میشود يك سازمان را یکبار انقلابی گفت و یکبار ضد
انقلابی؟ تفاوت بین ماهیتاً پلیسی بودن و غیر مستقیم تحت نظر پلیس بودن
همینقدر است، به اندازه تفاوت میان انقلاب و ضد انقلاب.

گروه فلسطین البته نه از طریق که در کتاب آمد ما؛ طریق دیگری بطور

غیر مستقیم تحت نظر ساواک بود، سازمان مجاهدین خلق از طریق دیپلماتی
به طور غیر مستقیم تحت نظر ساواک بود. ولی آیا اینها را میشود گفت سازمان
های "ماهیتاً پلیسی"؟ میبینید چقدر اختلاف است بین این دو موضعگیری
شما در مورد يك سازمان؟ از زمین تا آسمان.

در جای دیگر گفته شده که دفاعیه رفیق قهرمان ما شکراله پانکژاد را اول بار
گروه جریان تکثیر و پخش کرده بود. حال چگونه میتوان این معما را حل
کرد؟ يك سازمان "ماهیتاً پلیسی" دفاعیه پانکژاد را اول بار تکثیر و پخش
کرده است. پلیس اینقدر نفهم بوده که ندانسته پخش این دفاعیه به ضررش
است؟ دفاعیه در خدمت پلیس بوده؟ چیست داستان؟ باز هم واقعیت
همان است، وجود اختلاف سیاسی و برخورد غیر اصولی به آن.

در بیانیه مرداد ۵۲، برادران مجاهد در باره وحدت چنین میخوانیم:

"وحدت کلیه نیروهای ضد استعماری در مرحله‌ی که دشمن کمربند انهدام و نابودی جنبش عادلانه مردم بسته است امری است حیاتی و هر کس که بخواهد با ایجاد هر نوع مانعی سد راه این وحدت گردد، لشکارا آب به آسیاب دشمن می‌ریزد و لشکارا خائن به اهداف انقلاب است." بنا بر این همه تفنگها باید بسوی دشمن نشانه رود و همه نیروها در صفوی فشرده در راه انهدام کامل دشمن قدم بردارند. "تا اینجا صد درصد درست و روی چشم." اما حال ادامه اش: "در این راه پیشگام به حمایت همه نیرو- های مترقی و انقلابی سخت نیازمند است، و گشودن جبهه های جدید خارج از مبارزات مسلحانه علیه دشمن اشغالگر عملی است در جهت نابودی جبهه پیشگام (قاتلواثمه القرمسوره توبه پیشوایان و رهبران فریب داری را بکشید) ص ۸۸

در اینجا دیگر گفته میشود که "گشودن جبهه های

جدید خارج از مبارزات مسلحانه علیه دشمن اشغالگر عملی است در جهت نابودی جبهه پیشگام" که این خود نادرستی اش چون روز روشن است. جبهه دیگری که علیه دشمن اشغالگر گشوده شود چرا به نابودی پیشاهنگ بینجامد؟ ضربتی است از سوئی دیگر بر دشمن شترک. و آنوقت با استفاده از يك ایه قرآن در دنبال آن دعوت به کشتن مخالفین سیاسی میشود: " و قاتلوا ثمة الکفر". کسانی که جنگ چریکی و عملیات نظامی منفرد را تعیذ بوند و دعوت به مبارزه سیاسی در بین توده های خلق برای آگاهسازی و سازماندهی توده میکنند جبهه جدید گشوده اند، اینها پیشوایان و رهبران کفر و بد کاری اند و آنها را بکشید. دست مرزاد برداران عزیز. اینچنین به حیاتی بودن وحدت کلیه نیروهای ضد استعماری اعتقاد دارید؟ نه رقبا! این راه درست نیست. این زمانش صد درصد بیشتر از سوسش است. این طرز برخورد باعث پراکندگی بیشتر و عقب انداختن وحدت نیروها میشود.

هـ- معرفی يك سازمان به عنوان حزب طبقه کارگر.

ما در بخش (ج) از این مبحث انجائی که سخن از جذب گروهها رفت و نقل کردیم که گفته شده: "ممکن است یکی از این سازمانها (سازمانهای مارکسیست- لنینیست) رشد کند و بقیه را به خود جذب نماید" و بدین-

ترتیب حزب طبقه کارگر ساخته شود، به نظریه نادرست حزب شدن یک سا-
 زمان از بین دهها سازمان مارکسیستی - لنینیستی برخورد کرده ایم و
 حال اینجا میرسیم به دنباله و در واقع مرحله تکاملی آن نظریه نادرست
 رفقای چریک ما این اواخر خود را " سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر " که هیچ
 معنایی جز حزب کمونیست نمیدهد میخوانند. یعنی همان یک گروهی کسه
 رشد کرده و دیگر گروهها را نیز جذب کرده است. و این از یکطرف بدین
 معنی است که جنبش انقلابی ما امروز حزب کمونیستش را ساخته، و از طرف
 دیگر بدین معنی است که جز سازمان چریکهای فدائی خلق، هیچ سازمان
 مارکسیست - لنینیستی دیگری در ایران وجود ندارد. چرا که خود تبالگسه
 عنوان مقدمه ئی بر اعلام حزب شدن خود گفته اند؛ که ممکن است یکی از این
 سازمانها رشد کنند و بقیه را بخود جذب نمایند و حال اگر سازمان چریکهای فدائی
 خلق در یک چنین جریانی به سازمان پیشرو طبقه کارگر ایران تبدیل شده،
 این دقیقاً هم به این معنی است که ما حزب داریم و هم بدین معنی است
 که هیچ سازمان مارکسیستی - لنینیستی دیگری جز چریکهای فدائی خلق
 در ایران وجود ندارد. و این هر دو جهت نادرست است.

لنین گفت: " حزب انقلابی فقط زمانی شایسته نامش است که جنبش یک طبقه انقلا-
 بی را در عمل رهبری کند. " (او انتریسم انقلابی ص ۹) و در جایی دیگر: " سوسیال دمو-
 کراسی عبارتست از اتحاد جنبش کارگری و سوسیالیسم ". بدین ترتیب وقتی ما میتوانیم
 در ایران حزب طبقه کارگر را تشکیل شده اعلام کنیم که در جریان یک مبارزه
 وسیع و پیگیر سیاسی، جنبش کارگری و طعمان را با سوسیالیسم پیوند زده باشیم
 و ایندو متحد شده باشند. یعنی، جنبش کارگری وطن ما یک جنبش کارگری
 با آگاهی سوسیالیستی باشد. و تشکیلاتی میتواند خود را تشکیلات طبقه
 کارگر وطن ما، حزب کمونیست ایران بنامد که جنبش طبقه کارگر وطن ما را
 در عمل رهبری کند. حال آیا کدامیک از این دو در ایران عملی گشته
 است؟ جنبش طبقه کارگر ما هنوز مبارزاتش رویش از ۹۰ درصد اقتصادی است -
 و در اثر وظیفه شناسی، ما و شانه خالی کردنمان از زیر بار انجام مسئو-
 لیتها مان - خطر افتادنش به دام اکتونومیسم می رود، با سوسیالیسم پیوند
 خورده؟ یا سازمان چریکهای فدائی خلق - و نه تنها این سازمان حتی

کل جنب: کمونیستی مان — جنبش طبقه کارگر را در عمل رهبری میکند؟ کدام يك؟ حتماً اینهم از ویژگیهای جامعه ماست. و در جامعه ما باید سازمانی که با مبارزات طبقه کارگر هیچ رابطه‌ی نداشته باشد حزب کمونیست شود. وقتی در کشوری شرایط خاص جامعه " باعث شوند اصل اساسی "حزب کمونیست حاصل وحدت تمامی مارکسیست — لنینیست‌هاست" تبدیل شود به " حزب کمونیست نتیجه شد يك سازمان و جذب دیگران است" در چنین جامعه‌ی همان " فاکت‌های موجود در جامعه " نیز میتوانند اصل " حزب کمونیست باید جنبش طبقه کارگر را در عمل رهبری کند " را نیز تبدیل کنند به " حزب کمونیست باید (یا میتواند) هیچ رابطه‌ی با مبارزات طبقه کارگر نداشته باشد " .

در اعلامیه‌ی که وقای چریک ما بمناسبت سالروز ۱۹ بهمن، در رابطه با انفجار پاسگاه گوهان ژاندارمری لاهیجان پخش کرده اند چنین میخوانیم: " هم اکنون نیز نیروهای بالفعل جامعه بویژه جوانان آزادخواه با علاقه و اشتیاق روز افزون در جهت اهداف مبارزه مسلحانه مشكل میگردند. این گرایش‌ها باید بخشد اگر با توجه به تجارب و دست‌آورد های سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر انجام گیرد، تمرهای مبارزاتی فراوانی بهمراه خواهد داشت. " (تاکید از ماست). و غرض از سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر که گفتیم هیچ معنائی جز حزب کمونیست نمیدهد، سازمان چریک‌های فدائی خلق است. در اعلامیه‌ی که به مناسبت اعدام عباس شهریاری خائن (که نازشستیان باد) وقای چریک پخش کرده اند، پس از اشاراتی به دستاوردهای انقلابی چهارسال مبارزه چنین میخوانیم: " این دستاوردهای انقلابی همچنین ضامن بقای شد یابنده سازمان ما به عنوان تنها سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر میباشد. " در اینجا روشنتر از نمونه قبلی گفته شده که سازمان چریک‌های فدائی خلق، حزب کمونیست ایران است: تنها سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر. و اینهم باز لگدی است به امر وحدت نیروهای مارکسیست — لنینیست و گاهی است در جهت افزودن تشتت و پراکندگی در جنبش مارکسیست — لنینیستی ایران.

در جامعه ما بسیاری سازمانهای مارکسیست — لنینیست با منی های

سیاسی مختلف از اعتقاد به مئی چریکی شهری، تا اعتقاد به جنگ دهقانی
 صرف سرگرم مبارزه و فعالیتند - تعدادی از این سازمانها حتی از نظر مئی
 سیاسی - همانند رفقای چریکند - یعنی به عملیات نظامی منفرد به عنوان
 محور مبارزه در این مرحله معتقدند - حال چگونه میشود از بین تمامی این
 سازمانها بدون اینکه کوچکترین تلاشی برای متحد کردن جنبش کمونیستی
 صورت گرفته باشد، بدون اینکه برنامه‌ی برای وحدت این جنبش از طرف هیچ
 سازمانی ارائه شده باشد، و خلاصه بدون اینکه هیچ اقدامی در جهت
 متحد ساختن این نیروها شده باشد، یکباره سازمان چریکهای فدائیس
 خلق، حزب کمونیست ایران، تنها سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر میشود؟
 روشن نیست.

ما معتقدیم که نه تنها سازمان رفقای چریک ما "سازمان پیشاهنگ
 طبقه کارگر ایران" نیست، اگر تمامی مارکسیست - لنینیستهای ایران هم امروز
 با همین کیفیتی که دارند در یک سازمان جمع شوند، باز هم سازمان پیشاهنگ
 طبقه کارگر ایران ایجاد نخواهد شد.

حزب کمونیست ایران حزبی است که بر پایه اصول جهانشمول مارکسیسم -
 لنینیسم و در کوران عمل انقلابی ساخته شده باشد. حزبی است که در آن
 هیچیک از اصول ایدئولوژی پرولتاریا زیر پا گذاشته نشده باشد. حزبی
 است که پایبندی به اصول، ایمان به توده‌ها، ایمان به ضرورت مبارزه
 مسلحانه، توده‌ی برای نجات ایران، و اطمینان به پیروزی انقلاب در خون
 و گوشت و یک اعضایش سرشته شده باشد.

حزب کمونیست ایران حزبی است که جنبش طبقه کارگر ایران را در عمل
 رهبری کند و در میان تمام طبقات و اقشار خلق پایه وسیع داشته باشد.
 حزب کمونیست ایران حزبی است که طبقه کارگر ایران را هر آن ضروری دید
 بتواند با شعارهای انقلابی خود به خیابانها بکشد. در شهر و روستا بتواند
 مبارزه مسلحانه توده‌ی را تدارک ببیند و سازمان دهد. حزبی است که
 چون ستونی استوار در قلب همه، پیکار خلقهای ما علیه دشمن جنایتکارشان
 ایستاده باشد و پشت دشمن را به لرزه اندازد. و ما تا ساختن چنین
 تشکیلاتی سر تا سری و آهنین که باید حاصل وحدت همه نیروهای مارکسیست

— لنینیست ایران و حاصل وحدت سوسیالیسم و جنبش کارگری وطن ما باشد،
راهی — نه چندان کوتاه — در پیش داریم* (بویژه که گروهی لنگ لنگان
میرویم و گروهی هم دانسته ندانسته در جهت عکس قدم بر میداریم* بدین
ترتیب این مسئله تشکیلاتی مهم و کلیدی جنبش ما هنوز حل نشده و بساید
هنگام آگاهانه و با خواست وحدت در پی حلش باشیم* ما بار دیگر در
اینجا تکرار میکنیم که هرگونه عمل و موضعگیریی که به امر وحدت ما —
کمیست — لنینیستها و همچنین به امر وحدت همه* نیروهای انقلابین لطمه
وارد آورد، خسارتی است برای انقلاب که هیچ ثمرهئی نمیتواند با زیانش
برابری کند* یکی از معیارهای ما امروز برای سنجش درست و نادرستی هر
عمل و موضعگیریی باید سنگ محک وحدت باشد* کاری که به وحدت
نیروها چه در سطح حزب و چه در سطح جبهه زبان میرسد، انجامش
نادرست است و در جهت عکس منافع انقلاب و خلقها، هر چه میخواهد
باشد* بگذریم خاطر دلخور کردن انبهایی که از "شعار دادن" بدشان
میاید بگوئیم* پیروز یاد تلاش قدس ما ر کمیسست — لنینیستها در راه ایجاد
حزب کمونیست ایران*"

در جامعه ما که مرحله «انقلابان» مرحله «دموکراتیک نوین» است و از یکسو وظیفه آزاد کردن ایران از چنگال امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا و از سوی دیگر گرفتن قدرت سیاسی از دست طبقات وابسته به امپریالیسم و کسب این قدرت برای خلق است. به همان حد که تشکیل حزب کمونیست برای رهبری انقلاب اهمیت دارد، مسئله وحدت همه نیروهای خلقی در چارچوب چپبه نیز برای فراهم کردن نیروی کافی جهت تضعیف پیروزی انقلاب دارای اهمیت است. همانسان که در بررسی شرایط جامعه گفتیم، وطن ما در اثر خیانت بانند وطنفروش پهلوی امروز تبدیل شده به بزرگترین پایگاه اقتصادی - نظامی و جاسوسی امپریالیسم امریکا در منطقه خلیج و خاورمیانه. و آزاد کردن ایران به معنی شکستن ستون فقرات امپریالیسم در این منطقه است و این نه کاری است خرد. از سوی دیگر طبقات و اقشار مختلف مردم ما امروز همه تحت ستم و بیداد امپریالیسم و طبقات وابسته به امپریالیسم بسر میبرند و از ابتدائی ترین حقوق خود، در وطن خویش محرومند و همه نیز با دشمن مشترک خویش مبارزه میکنند.

وطن ما تبدیل به چراگاهی سرسبز، آزاد و بینهایت پر بار شده برای امپریالیستها و نوکرانشان، و زدانی خفقان آور برای خلقها مان. محرومیتی که امروز مردم ما از کلیه مواهب مادی و معنوی زندگی، از نان خوردن تا آزادی حرف زدن، در وطن خود میکنند. شاید در تاریخ حیات خلقها مان کمتر نمونه داشته باشد. کارگر، دهقان، روشنفکر، روحانی و بازاری، فارس، ترک، بلوچ و عرب، زن و مرد همه و همه تحت ستم و استثمار و استبداد بیگانه و مزدوران بیگانه کوشان خم گشته و در این میان بر خلقهای غیر فارسها ستمی افزون نیز روا میگردد. ستم که در تشدید آتش خشم و نفرت ایسنان خلقها نسبت به حکومت مرکزی و جنایات تاثیر فراوان دارد و اگر در آغا - هسازی این خلقها و جهت دادن این خشم و نفرت کوتاهی گردد و یا موضعی غیر اصولی در قبال حقوق خلقها گرفته شود، میتواند خشم و نفرت آنها را به ناروا متوجه خلق فارس کرده، و آنها را بدنبال شعارهای انحرافی بی

که امروز جهت تجزیه و تضعیف صفت خلقها و تضعیف منافع جابراته و سلطه جویانه سوسیال امپریالیسم شوروی، از طرف این دشمنان انقلاب و خلقها در هر گوشه جهان طرح میگردد بکشد، و اینها مسائلی است که باید بوسیله آنها توجه جدی گردد. بویژه از طرف مارکسیست-لنینیستهای ایران. از یکسو با نظریه ارتجاعی نفی وجود ملیتها و "افسانه خلقها" که تک دو زدنی است در رکاب ارتجاع حاکم یعنی با شونیستهای فارس باید مبارزه کرد و از طرفی دیگر با ولایت گرایان و ناسیونالیستهای افراطی دیگر خلقها، با ات و اشغالهایی که رفیق دلاورمان - شهید پرواز هوشی که در دوران شکنجه اش ان حماسه جاودانی را آفرید - علیضاً نابدل چریک فدائیس خلق آنها را در میان مردم خود "قوریانته های خروش جقیم" و "رویزونیست ولایت گرا" میخواند. به این هر دو جنبه و هر دو طرف فکر غلط و ضد انقلابی بسایند توجه شود و با هر دو طرف باید مبارزه گردد. و این پیش از همه کار مارکسیست-لنینیستهاست. باید با توجه به سخن که سالیان دراز بر این خلقها شده، با تکیه به اصل لنینی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" و با توجه به اهمیت حیاتی وحدت خلقها مان در پیکارشان علیه امپریالیسم و ارتجاع، در این مجال عمل کرد. بهترین سخن را در اینجا پایان سخن شهید قهرمان نابدل میدانیم که آورده ترین تحقیق را در این زمینه نوشته است: "استالین و مائوتسه دون رهنمودهای بسیار گرانبهائی برای حل مسئله ملی ارائه داده اند. آنها به ما آموخته اند که شونیسم ملیت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیتها تحت سلطه دو جنبه تضاد واحدی را تشکیل میدهند. تنها پرولتاریاست که در شرایط بسیج تمام نیروهای انقلابی خلق قادر است از عهد حل این تضاد برآید و هر دو جنبه انرا متقابلاً نابود سازد. محو ناسیونالیسم افراطی هر ملیت بخاور عمده به عهد پرولتاریای همان ملت است."

ما با صبر و حوصله برای کارگران و روشنفکران با صداقت تمام ملتهای ایرانی و با توضیح و در عمل اثبات خواهیم کرد که اولاً: بدون وحدت انقلابی پرولتری در قیاس کشوری، پیروزی بر دشمن طبقاتی ممکن نیست. ثانیاً: هیچیک از ملتها برتر نیستند و برای نیل به پیروزی بر امپریالیسم و ارتجاع

میتوانند و باید زیر پرچم پرولتاریا متحد شوند. این امری است عینی. قریزه طبقاتی اینرا به اتمام طبقاتی استمدیده ملتها میآموزد و ما باید جریان اینرا تسریع کنیم. ماسلماً هرگونه "زایه" معنایریا وحدت پرولتاریا و وحدت ملل را نابود و اوهم ساخت.

- پر خروس باد یگانگی انقلابی پرولتاریای جهان.
- شکوفان باد جنبش مارکسیستی پرولتاریای ایران.
- مرک بر شوونیسم فارس.
- ننگ بر ولایت گرایان.

پیروز باد جنبش آزادیبخش مردم ایران. (آذربایجان و مسئله ملی، نوشته رفیق شهید علیرضا ناهدل ص ۴۰ - ۳۹)

انچه امروز به صورت يك واقعیت در برابر ما قرار دارد این است که توده های مردم ما از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب همه تحت ستم اند. همه استثمار میشوند و همه از وضع موجود و از دیکتاتوری حاکم عمیقاً ناراضی اند و اکثراً تیزبزه حکم قانون "هر کجا ستم هست مقاومت هم هست" به طرق گوناگون علیه دشمن مشترک خود، باند جنایتکار و وطنفروش پهلوی و پایگاههای داخلی و تکیه گاههای خارجی اش مبارزه میکنند. توده ها در سراسر ایران مبارزه میکنند، شهید و اسیر میدهند و روزیروز بیکار خود را وسعت و اوج بیشتر میکنند و نکته "ناخوب در این مبارزات پراکنندگی آن است" و چون پراکنده است قدرت و تعیین نمودار نیست، نه برای خود ثرو نه برای دشمن و تا زمانی نیز که پراکنده است فکری را که باید انجام دهد، نخواهد توانست انجام داد. رشته جویسارها و نهرهای پراکنده - ثی است که هر يك در گوشه ثی از این باتلاق و شنزار قوی می رود. اگر میخواهیم - هد این رشته جویسارها و نهرهای پراکنده دریائی شود که موج خروشانش پایه "عروش عظیم ترین امپریالیسم قرن را نیز بلرزاند، باید یکی شود. بایسد همه این نیروها بر اساس برنامه و خط مشی سیاسی مشترکی دست همدیگر را برادرانه گرفته، نیروهای پراکنده خود را متحد ساخته و قدرتی را فراهم آورند که بتواند دشمنان را در هر وجه از این خاک گسترده زیر ضربه بگیرد. قدرتی که هیچ قدرت ضد انقلابی را یارای شکستن نباشد. و این چنین قدرتی است که ما آنرا جبهه متحد خلق مینامیم. جبهه ثی که تمامی

نیروهای انقلابی وطن ما در زیر چترش گرد آمده باشند رهبریش را حسرت کمونیست ایران به عهده داشته باشد و ستون فقراتش را وحدت کارگران و دهقانان تشکیل دهد. یک چنین جبهه‌ئی خواهد توانست در جریان پیکار مسلحانه توده‌ئی و دراز مدت، امپریالیسم جنایتکار را از ایران بیرون کند، طبقات ضد انقلابی وابسته به بیگانه را نابود سازد و قدرت سیاسی را برای خلق کسب نماید. در مورد این کسب قدرت گرفتار خوشخیالگی نبایند شد. تنها با اعمال قهر انقلابی توده‌ها برای در هم شکستن قهر ضد انقلابی طبقات استثمارگر حاکم است که کسب قدرت برای خلق و ساختمان جامعه‌ئی نوین ممکن میگردد. هرگز هیچ طبقه استثمارگری با میل خود از صحنه سیاسی خارج نشده است. از قدرت خود صرف نظر نسکرده و از ستم و استثمار نسبت به خلق دست برنداشته است. (تروئین شین - چگونه حزب ما مارکسیسم - لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست - ص ۱۴)

نه با سازشکاری با رژیم و تقاضا و تمنا از دشمن - کاری که کمیته مرکزی خائنان تا دیروزه تا پیش از تشدید تضاد اربابان دریا اربابان رژیم شاه در منطقه تبلیغش میکرد. نه با یک کودتای نظامی - چیزی که امروز همان خائنین تبلیغش میکنند - این قدرت از دست دشمنان خلقها بدست خلقها نخواهد افتاد. باید توده‌های میلیونی مردم ایران همه در این نبرد شرکت کنند و باید مبارزه مسلحانه توده‌ئی، جنگ خلق خط اصلی مبارزه و محور تمامی اشکال دیگر مبارزه باشد. پاسخ قهر ضد انقلابی دشمن را باید با قهر انقلابی داد. باید نیرو و امکاناتی را تدارک دید که بتواند پس از انهمه سلاح و نیروئی که امپریالیستها در ایران انبار کرده اند مقابله کند و انهمه را در هم بکوبد. و این کاری است انچنان ستون که تنها و تنها در صورتی شدنی است که تمامی نیروهای انقلابی ایران متحد شده و تمامی توده‌های مردم ما را در انجا، در گریو سازند. باید در پشت هر درخت، در بالای هر صخره، در گودای هر جوب، در کنار هر تپه و در دامنه و کمرگاه و قله هر کوه سنگری بسازیم برای جنگیدن با دشمن، باید از هر دهقان، از هر کارگری، از هر انسان زحمتکش و ستمدیده زن و مرد جنگجوی مسلح بسازیم برای زدن دشمن و در انصورت است که خاک وطن ما تبدیل به تلبه -

فی گذاخته تواند شد که دشمن هر کجایش پا بگذارد بسوزد و امکان ایستادن نیابد. و برای اینکه چنین بتوانیم کرد، باید پیش از هر چیز خود متحد شویم. وحدت خلق در گرو وحدت نیروهای انقلابی است، و وحدت نیروهای انقلابی نشانه وحدت خلق است. پس اگر راستی را چنان نبردی سخت و طولانی و خونین و بیرحم در پیش داریم و اگر برآستی این کاری نیست که از یک یا دو گروه یا حتی از بخشی از نیروهای خلقهای ما ساخته باشد، و این مائیم، ما انقلابیون ایران و در پیشاپیش همه مارکسیست-لنینیستها که باید انجام این امر را تدارک ببینیم. پس باید همه به این امر آگاه باشیم که شرط موفقیتمان وحدت رزمنده نیروهایمان و متحد شدن همگی مان در چارچوب جبهه متحد خلق است. باید به امر وحدت نیروهای انقلابی احترام بگذاریم، باید در هر آن دستمان برای فشردن دست هر رفیق و هر برادر دراز باشد، باید ایمان داشته باشیم که تنها این تشکیلات است که میتواند نیروی لازم را برای انقلاب فراهم آورد، و باید از دست زدن به هر اقدامی، یا اتخاذ هر موضعی که به این وحدت لطمه ببرد، تحقیق را پسماند تاخیر اندازد، یا سدی در راهش ایجاد نماید شدیداً بپرهیزیم.

وحدت نیروهای انقلابی بود که در ویتنام و کامبوج آنچنان غد ارتزین و وحشی ترین نیروی ضد انقلاب عصر ما امپریالیسم امریکا را به زانو در آوردن و پراکندگی نیروهای انقلابی است در فلسطین که امکان داده حتی دولتها ارتجاعی عرب - علیرغم همستگی عظیمی که دیگر خلقهای عرب بسا خلق فلسطین دارند - به دشمنی ورزیدن لشکرها با این انقلاب بپردازند و هر یک از پراکندگی آن به سود خود بهره برداری کنند. اگر نیروهای انقلابی پراکنده باشند و نتوانند وحدتی را که شرط ضروری پیروزی است ایجاد کنند، دشمن میتواند بسیاری از نقشه های ضد انقلابی را از خلال همان پراکندگیها و تضاد های بین نیروها به اجرا در آورد، و ما اینرا امروز در کناره مان - در درون جنبش انقلابی فلسطین - شاهد اجرایش هستیم. و اینها بایستد همه برای ما درس باشد.

آخرین مسئله ای که باید در این محث به آن بپردازیم مسئله چگونگی تشکیل جبهه واحد و ارتباط بین حزب و جبهه است. این مسئله خود یک

مسئله مهم ایدئولوژیک است، که بر سر آن از دورتر زمان تا کنون در وطن ما مدام دو نظر مخالف وجود داشته، و متأسفانه اغلب در مراحل حساس این اختلاف به سود نظر نادرست حل شده، یا اگر حل نشده، مسکوت مانده است. این دو نظری یکی عبارتست از نظر " ایجاد حزب کمونیست پیش از تشکیل جبهه " و دیگری نظر " تشکیل جبهه پیش از تشکیل حزب " و به عبارت دیگر شرکت کمونیست‌ها بطور پوراکنده در یک سازمان جبهه‌ئی که دیدیم رفیق شهید احمد زاهدی از این نظر قانع کرد. اولین نزاع بر سر این مسئله تا آنجا که در اسناد جنبش کمونیستی وطن ما ثبت است، بحث بین سوسیال دموکرات‌های تبریز است در سال ۱۹۰۸ که عین صورت جلسه‌اش در بایگانی پلخانف موجود است.

در ریسک جلسه ۳۰ نفره از سوسیال دموکرات‌های تبریز در اکتبر سال ۱۹۰۸، این مسئله مورد بحث قرار میگیرد که باید رفت و گروه مستقل سوسیال - دموکرات ساخت یا نه، باید رفت به فعالیت دموکراتیک صرف یا پرداخت و کار جبهه‌ئی کرد؟ و نظریس میاید با و نوع استدلال بدین ترتیب:

پیشنهاد دهندگان تشکیل گروه سوسیال دموکرات چنینست
استدلال میگردند که ایران اکنون دیگر وارد مرحله رشد سرمایه داری شده است و دارای تولید مانوفاکتور سرمایه داری است، صنعت ماشینی و تولید کارخانه‌ئی از قبیل کارخانه دخانیات و کاغذ گیلز، آسیاب بخار، موسسات پنبه پاک کنی و غیره بوجود آمده است. وجود پولتاریا در کنار پیشه وران شرایط را برای تبلیغات سوسیالیستی آماده میکند. طرفداران این پیشنهاد تاکید میگردند که اگر در میان پولتاریا کاری انجام نگیرد، این خطر موجود است که بورژوازی برای تحکیم مولد خود از آن استفاده کند. آنها میگویند که مبارزه آغاز گردیده است و چنانکه در دوران انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و انقلابهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ دیده شده بود، در ایران نیز اکنون مردم به مبارزه فعال دست زده اند و در درجه اول عناصری که نقد مالکیت خصوصی هستند در این مبارزه شرکت دارند.

" هر قدر عناصر فعال منافع بافتاری خود را زودتر درک کنند، به همان قدر نیز انقلاب به هدف خود، زودتر خواهد رسید. سوسیال دموکرات‌ها باید پولتاریا را سازمان داده و آنها را با خود آگاهی طبقاتی برای مبارزه

سوسیالیستی مجهز سازند * این وظیفه هر سوسیالیست مبارز است که با هر جنبش انقلابی همکاری کند * سوسیالیستها باید به مثابه پیگیرترین دموکراتها در زمان انقلاب با بورژوازی همکاری نمایند، ولی در نظر داشته باشند که وظیفه اصلی آنها دفاع از منافع مردم انقلابی، بخصوص منافع قشرهای تهیدست آن به منظور ترقی اجتماعی و اقتصادی است که خود دفاع از دموکراسی می باشد * در صورت جلسه به ضرورت مبارزه با دستمزد کم که مانع تولید صنعتی در کشور بود اشاره شده است * پشتیبانی صرف از شعارهای بورژوازی در حقیقت به معنای دفاع از این طبقه و جلوگیری از رشد انقلاب است * سوسیالیستها نمیتوانند با نمایندگان دموکراتهای بورژوازی بهم پیوندند؛ زیرا :

الف - سوسیالیست و دموکرات عادی دو جهان بینی مختلف دارند ؛

ب - فرد موکراتیسم پکنفر سوسیالیست با دموکراتیسم یک دموکرات عادی در پیگیری آن است ؛

ج - سوسیالیست میتواند با موفقیت بیشتری در انقلاب بورژوازی

شرکت نماید ، اگر بر نظرگاه طبقاتی پرولتاریا تکیه داشته باشد . *

بر پایه تمام اینها پیشنهاد میشد که :

* یک گروه خالص سوسیال دموکرات تشکیل گردد ، و فعالترین و آگاهترین کارگران و روشنفکران ایران را برای مبارزه از طریق تبلیغات و سازماندهی خود کارگر بظرف خود جلب نماید . *

* دارندگان پیشنهاد دوم، یعنی مخالفین فعالیت صرفاً سوسیال دموکراتیک ، استدلال میکردند که هنوز *رایا* عینی و ذهنی برای تشکیل و اتحاد

پرولتاریا بوجود نیامده است * آنها میگفتند که ایران هنوز در مرحله تولید مانوفاکتوری است و تازه در راه تولید ماشینی سرمایه داری قدم میگذارد . *

پرولتاریای معاصر بوجود نیامده است و به همین جهت زمینه‌ئی برای فعالیت سوسیال دموکراسی وجود ندارد * بنظر ورام و سدرات دوم گویا سازمان دادن به پرولتاریا ممکن بود برای انقلاب و رشد اقتصادی کشور عواقب زینابخش داشته باشد * این عمل ممکن است عنصر رادیکال بورژوازی را به اغوش آرد - تجلع بیفکند ، در حالیکه لازمه انقلاب بورژوازی ایران که در شرایط ویژه پدید آمده ، فعالیت جمعی تمام عناصر ناراضی و معترض است * بدینجهت دارندگان

پیشنهاد دوم عقیده داشتند که فعلاً امتناع از فعالیت صرفاً سوسیال دموکراتیک و ورود به صفوف دموکراتها و پاک کردن آن از تعاریفات ارتجاعی، کمک به مشکل شدن آنها از طریق فعالیت در صفوف آنها به عنوان رادیکال ترین عناصری که در صورت فرا رسیدن شرایط، آماده فعالیت بر اساس اصول سوسیالیستی باشند، کاری است عقولانه و از لحاظ سیاسی دور اندیشانه. آنها متذکر میشدند که اتخاذ این تصمیم مانع آن نمیشود که هر فرد در جهان بینی و اصول سوسیال دموکراتیک خود پا برجا باشد. در پیشنهاد گفته میشود که این مسئله، مسئله "صلحت اندیشی سیاسی و بعصارت تا... کتیک است" مسئله اصولی^۴ (نقل از دنیا سال ۱۲ شماره ۴).

بدین ترتیب این دو نظریه در برابر هم صف آرایی کردند که بالاخره در رای گیری نظر اول با اکثریت ۲۸ رای در برابر دو رای به تصویب رسید. گفتی است که در سطح جنبش کمونیستی جهانی انزلمان پلخانیف طرفداران نظر اول را تایید میکرد و کائوتسکی طرفداران نظر دوم را.

بعد از این باز هم دوره های مختلف بر سر این مسئله، دو نظر مخالف وجود داشته است و آخرینش در جریان نهضت سالهای ۲۰ تا ۳۲ است. پس از شهریور ۲۰ و در آغاز تشکیل حزب توده نیز باز گروهی میگفتند باید رفت کار سوسیالیستی کرد و حزب را ساخت و گروهی میگفتند، نه باید کار دموکراتیک کرد و فعالیت تشکیلاتی جبهه ای. در اینجا گفتگوها به سود نظر دوم خاتمه یافت و حاصلش شد حزب توده که داستانش تا حدودی روشن است. در تمام دوران فعالیت حزب توده باز هم کسانی بودند که میگفتند باید حزب کمونیست را ساخت این "کشتی نوح" - بعین تعبیر که از هو حیوانی یک جفت در آن هست - بدرد ما نمیخورد. اما نه اینان مبارزه درستی در راه اثبات نظریات خود کردند، و نه رهبری منحرف حزب توده امکان اظهار نظر مخالف به کسی داد.

وقتی به گذشته خودمان مینگریم ما یک کوله بار تجربه در همین زمینه مشخص داریم که متأسفانه اکثرش نیز تلخ است. از حیطة وطن خود پسا را بیرون بگذاریم، در کشورهای دیگر نیز هم نظرات مختلف و خود داشته و هم جبهه های گوناگون ساخته شده. در ویستام جبهه ساخته شده، در کابوج

جبهه ساخته شده ، در الجزایر هم جبهه ساخته شده ، در فلسطین نیز " جبهه ها " ساخته شده . و اگر گذشتگان روشن بین ما در سال ۱۹۰۸ تجربه‌ئی در این زمینه نداشتند و با تکیه به تئوری محض و بورسی شرایط جامعه میخواستند راه بیابند ، ما امروز ، دهها تجربه پیروزند و شکست خورده نیز در همین زمینه در اختیار داریم و میتوانیم از یک یک آنها بیاموزیم . ما امروز با تکیه به تئوریهائی که در مورد ساختمان جبهه داده میشود و تجربیاتی که در گوشه و کنار جهان در این زمینه وجود دارد میتوانیم جمع این نظرات را به دو دسته تقسیم کنیم : یک دسته نظریات خورده بورژوازی ، و یک دسته نظریات پرولتری . هم پرولتاریا و هم خورده بورژوازی هر دو خواستار جبهه اند . اما هر یک جبهه را با دید خود و از روزه صالح طبقاتی خود میبینند . پرولتاریا جبهه‌ئی میخواهد که رهبرش را خودش در دست داشته باشد ، خورده بورژوازی نیز جبهه‌ئی میخواهد که خود در رهبریش باشد . هر دوی این جبهه ها نیز رزنده اند و در این مرحله انقلابی . اما تفاوتشان در این است که یکی انقلاب را به سر منزلی میرسد که در وی تمام برده شد ، و دیگری به سر منزلی که در الجزایر برده شد . و امروز دیگر در درستی این نیز هیچ حرنی نیست . مشخصات این دو جبهه را میتوانیم چنین فرموله کنیم : جبهه‌ئی که پرولتاریا خواستار آنست جبهه‌ئی است با اصول پرولتری ۱- رهبریش باید بدون چون و چرا در دست حزب کمونیست باشد . ۲- پایه و اساسش باید بر وحدت کارگران و دهقانان نهاده شده باشد . ۳- تعاضی نیروهای خلقی به گورد آن محور و بر این پایه در زیر چتر آن متشکل شده باشند .

جبهه‌ئی که خورده بورژوازی میخواهد ، جبهه‌ئی است که هیچ اصول و موازینی نداشته باشد ، و رهبریش بدست " جبهه " یعنی بدست خورده بورژوازی باشد ، وحدت کارگران و دهقانان برایش ضرورتی ندارد ، چند گروه که جمع شوند دور هم و یک بیانیه مشترک اضاء کنند میشود جبهه و هر چه بی سامانتر بهتر . چه بهتر که طرفداران گرایشهای سیاسی و ایدئولوژیهای مختلف ، حتی در گروههای هم جمع نشوند و وارد جبهه شوند . بلکه همه بطور فردی وارد شوند . " جبهه " حرنی باشد با طیفی وسیع از نظریات

افراد مختلف، و حد اعلا گروههای مختلف، این میشود جبهه •

ما اکنون در لحظه‌ی از تاریخ ایستاده ایم که در برابر چشمان تجربیات انبوهی از این هر دو نوع جبهه نتایج پیکارشان قرار دارد • ما باید آگاهانه، با استفاده از این تجربیات و با تکیه به ایدئولوژی پرولتاریا در این مجال عمل کنیم • نظر درست به ما میگوید کمونیستهای هر کشور تنها زمانی که حزب خود را ساخته باشند، اگر وارد جبهه شوند، خواهند رفت زیر پرچم پرولتاریا یا خرد بورژوازی، و اگر تلاشی را که باید صرف ساختن حزب کنند، صرف ساختن جبهه کنند، دانسته یا ندانسته در خدمت پرولتاریا و خرد بورژوازی قرار گرفته اند و جبهه‌ی که میسازند، نه جبهه خودشان، جبهه نیروهای دیگر است • جبهه‌ی استانه منطبق با دیدگاههای پرولتاریا بلکه دقیقاً منطبق با خواستههای خرد بورژوازی • در تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام چنین میخوانیم: "در عرض ۱۵ سال مبارزه لاینقطع، از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵ حزب ما ائتلاف مختلف خلق را بسیج، تربیت و سازماندهی نمود • همچنین نیروی پر توان کارگران و دهقانان را در جهت بقرارای اتحاد کارگران و دهقانان تجهیز نمود، بر اساس این اتحاد پایدار حزب ما تعامال نیروهای میهن پرست را در درون یک جبهه واحد ملی وسیع - یعنی جمعیت ویت مینه - گرد هم آورده و نیروهای انقلاب را در سراسر کشور، چسبه در مناطق کوهستانی و چه در نواحی دلتا، چه در روستا و چه در شهرها، سازمان داد •" (ص ۲۴) جبهه‌ای که مارکسیست - لنینیستها میخواهند، یک چنین جبهه‌ی است و ایجادش اصولی دارد • کار ساده‌ی بی هم نیست • ما میتوانیم بگوئیم نظرات انحرافی بی که امروز در این مورد در جنبه کمونیستی ما هست، ناشی از بی توجهی به همین نکته است • به اینکه تشکیل جبهه نیز - اگر جبهه‌ی بی است که مارکسیست - لنینیستها میخواهند - برای خود اصولی دارد • مثلاً رفیق شهید احمدزاده این را میبیند که ساختن حزب اصولی دارد، باید گروههای سازنده حزب به فراخور خود با توده • کارگر در ارتباط باشند، باید با مبارزات کارگران و دیگر توده های خلق پیوند داشته باشند، باید خود وحدت ایدئولوژیک داشته باشند و غیره - و این است که شرایط را اکنون برای ایجاد حزب آماده نمینند، یا به تعبیر

خودش معتقد است که: شرایط جنبش حزب را طلب نمیکند. اما در مورد جبهه طو ردیگری نظر دارد، یعنی در واقع دید نسبت به جبهه یک دید خرد به بورژوازی است. تصور میکند همینکه گروههایی که جنگ چریکی را پذیرفته اند، با هر ایدئولوژی و سیاست دور هم جمع شوند، این میشود جبهه، و این نادرست است. جبهه‌ئی که مارکسیست - لنینیستها میخواهند ایجاد شود، به عبارتی از ایجاد حزب دستوارتر است، چون نه ایجاد حزب خودش یکی از شرایط ایجاد جبهه است. و مارکسیست - لنینیستها تنها از طریق حزبشان است که میتوانند در جبهه شرکت کنند. رفیق ترون شین در گزارش خود به مناسبت بزرگداشت ۱۵ مین سالگرد تولد کارل مارکس، آموزگار کیبیر پولتاریای جهان، تجربه انقلاب ویتنام را در زمینه مورد بحث ما چنین جمع‌بندی کرد: "منظور حزب مارکسیست - لنینیست از شرکت در جبهه اساساً آنست که تمام نیروهای خلق را برای تحقق برنامه جبهه (برنامه حد اقل) در هر مرحله از انقلاب متحد کند. با این حال حزب مایلید همواره استقلال خود را حفظ کند. برنامه مختص خود را داشته باشد (برنامه حد اکثر) تا اینکه رهبری انقلاب را بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان در دست خود نگاه دارد. این حزب نمیتواند رهبری مورد بحث را با هیچ حزب دیگری - هر حزبی که میخواهد باشد - تقسیم کند و باید رهبری جبهه واحد ملی را از غلتیدن بدست بورژوازی مطلقاً همون نگاه دارد، وگرنه جبراً به زائده بورژوازی تبدیل میگردد و انقلاب ملی دموکراتیک توده‌ئی جبراً به شکست میانجامد." (چگونه حزب ما مارکسیسم - لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست ص ۳۵ - ۳۴). جبهه‌ئی که انقلاب وطن ما بدان نیاز دارد جبهه‌ئی است با این مشخصات و چنین جبهه‌ئی بناچار تشکیل موخر بر تشکیل حزب کمونیست خواهد بود.

باید از ساده اندیشی و خوشباموری در این مورد دست برداشت. باید تنها همین امروز را ندید، فردا و فرداها را هم دید، باید به تجویحات انقلابی خلقها ارج نهاد و باید از رفتن بیراهه‌ها برای صدمین بار خودداری کرد. وظیفه ما مارکسیست - لنینیستها است که در عین حال که در هر زمان اسامی همکاری با هر یک از نیروهای انقلابی و وطنان

هستیم و همکاری و انجام برنامه های مشترک را نه تنها موفقانه تشکیل
 حزب و جبهه نمیدانیم بلکه شرط قدم و لازم آن میدانیم - پیش از هر چیز
 یکوشیم برای ایجاد حزنمان و اگر قدماتش فراهم نیست برویم فراهم کنیم *
 مطمئن باشیم که بدون حزب شرکت پراکنده * ما در جبهه دقیقاً خواست خرد-
 بور ژوازی است و قرار گرفتن ما در خدمت خرد بورژوازی و مطمئن باشیم
 که اگر حزنمان را ساختیم به سرعت خواهیم توانست جبهه متحد خلق را
 بسازیم * و آن جبهه، جبهه‌ئی خواهد بود که پرولتاریای وطن ما خواستار
 است و نه هیچ جبهه دیگری * جبهه‌ئی که از گرد هم آمدن چند گروه،
 یا حتی تمام این گروههای پراکنده، بدون قرار داشتن حزب کمونیست در
 رهبری وجود آید مزیتی بر "حزب" هائی که تا اینجا بوجود آمده نخوا-
 هد داشت * نباید از دیدگاه خرد بورژوازی به جبهه نگاه کنیم * یک
 میلیون انسان در الجزایر شهید شدند و آخرش کار جبهه به جائی کشید
 که دیدیم و میبینیم * آیا ما راستی تا این حد خود رای و بیتوجه به تجر-
 بیات انقلابی جهانیم ؟ اگر ما مارکسیست - لنینیست با راست میگوئیم و به
 ضرورت وحدت نیروهای خلق اعتقاد داریم، باید بدون کوچکترین تعلل و تر-
 دید به کار برای ساختمان حزب کمونیست بپردازیم و بدانیم که همانسان
 که هر حزبی حزب نیست، هر جبهه‌ئی نیز جبهه نیست * همانسان که ساختن
 حزب اصول و موازینی دارد، ساختن جبهه نیز اصول و موازینی دارد * باید
 تاکید کنیم بر امر وحدت دو هر دو سطح، هم در سطح حزب و هم در سطح
 جبهه * اما لحظه‌ئی وظایف سوسیالیستی بان را فدای وظایف دموکراتیکمان
 نکنیم * به رابطه حزب و جبهه توجه دقیق داشته باشیم * نه چون تجربه
 جبهه در زمان قیام جنگل تکیه بر وظایف سوسیالیستی محض میکنیم و نه چون
 دوران حزب توده وظایف سوسیالیستی را زیر پا بگذاریم * توازن بین ایس-
 هر دو جهت را حفظ کنیم و با تکیه به تجربیات و امورشهای انقلابی، از
 فعالیت پر شور و پیگیر و مداوم لحظه‌ئی فرو نشینیم برای ایجاد : ۱- حزب
 کمونیست * ۲- جبهه * متحد خلق *

گفتم برای انقلاب کردن باید توده‌های میلیونی خلق بپا خیزند، مسلح شوند، از پشت هر درخت، از بالای هر صخره، از گودای هر چوب، از کنار هر تپه، و از دامنه و کمرگاه و قلعه هر کوه سنگری بسازند علیه دشمن و طی یک مبارزه مسلحانه توده‌ی، دراز مدت و خونین امر را بایستگار را از ایران بیرون رانده، طبقات ضد انقلابی و وابسته به بیگانه را نابود ساخته، وطن را آزاد کرده، قدرت سیاسی را بدست گیرند.

حال امروز این توده‌های میلیونی در وطن ما بخشی مبارزه سیاسی میکنند، بخشی بزرگتر مبارزه اقتصادی میکنند و بخشی نیز با اینکه از اوضاع ناراضی اند، اما هنوز درگیر هیچ نوع مبارزه‌ی نیستند. با توجهی بسه شرایط و اوضاع جامعه، ایران: فقر و ستم گسترده و خفقان و تروری حسد و مرز، میتوان گفت که انتشار و طبقات خلقی ایران همه از این وضع ناراضی- اند و خواستار تغییر آن، یعنی همه‌بالقوه نیروهای انقلابند. اما اما دگسی بالفعلشان هر طبقه و قشر و گروه، در حد شرکتی است که هم اکنون در جریه بیان مبارزه دارند. و این همانسان که میبینیم در بخشی تا آن حد است که مستقیماً روی رزم میایستند و مبارزه سیاسی میکنند و در بخشی تا آن حد که مبارزه اقتصادی- سیاسی میکنند، در بخشی تا حد مبارزه اقتصادی صرف و در بخشی نیز هنوز وارد میدان عمل نشدن.

ما از آنجا که میبینیم توده‌های زحمتکش و قتیور مردم وطنمان سالیان دراز است، در بدترین شرایط فقر و محرومیت بسر میبرند و ایمان داریم کسه این توده‌های رنجبر همه عمیقاً خواستار دگرگونی این وضع بوده و آماده، مبارزه اند، معتقدیم که گناه همه نواقص جنبش توده‌سیاسی نبودنش وسیع نبودن و متحد نبودنش همه و همه به گردن ماست و وظیفه شناسی مان. و حال همین فعالیت انقلابی ماست که باید این نواقص و کمبودها را بسر طرفی سازد. حال این توده وسیع ناآگاه امروزی توده‌ی که ناآگاهیش در حدی است که هنوز در سطحی نه چندان هم محدود- فربسب برخی از دسیسه‌های تبلیغاتی دشمن را میخورد؛ باید دشمن را خوب بشناسند،

و مبارزه را از پائین ترین سطح علیه این دشمن آغاز کرده، ادامه اش
 دهد، روز بروز تعالیتر میخشد تا برسد به جایی که اسلحه بدست گیرد
 و علیه دشمن جنایتکار خود وارد یک جنگ انقلابی شود. و باز گفتیم که این
 مسیر را توده فقط و فقط طی مبارزات خود، و طی تجربه خود میتواند طی
 کند. بنابراین ما امروز تا آغاز انقلاب... اگر آغاز انقلاب را آغاز نبرد آگاهانه
 و مسلح توده علیه دشمن میدانیم، نه چند ترور یا چند اعتصاب پراکنده -
 راهی طولانی در پیش داریم. راهی که هر چه ما سریعتر به نیازهای
 جنبش مردممان پاسخ گوئیم سریعتر طی خواهد شد و هر چه بیشتر -
 همانند گذشته - از زیر بار انجام وظایفمان در قبال جنبش مردم شانه خالی
 کنیم کند ارتر خواهد شد. طولانی یا کوتاه کردن این راه بدست انقلابیون
 است. همانسان که در گذشته نیز بوده است. راستین است که ما در
 آغاز مرحله تدارک انقلابیم، و این مرحله را تا پشت سر نگذاریم، مرحله بعدی
 را نخواهیم توانست آغاز کنیم. از اینهم که به گفته لنین "در جنبشی که
 در حال تکامل و استحکام است ولی هنوز به آغاز نبرد یکتر است تا به پایان،
 به طور حتمی، علامت بروز پایان را" برانگیزیم هیچ دردی دوا نمیشود.
 باید به نیازهای روز جنبش مردم پاسخ گفت و این نیازها امروز است که
 "به میلیونها توده مردم امکان داده شود تا از روی تجربه شخصی خود
 ضرورت و لزوم انقراض حکومت قدیم را بفهمند و چنان اشکال مبارزه و چنان
 اشکال تشکیلاتی انتخاب شود که توده ها بتوانند از روی تجربه به سهولت
 صحت شعارهای انقلابی را دریابند، این است وظیفه". برای آماده شدن
 توده جهت آغاز مبارزه مسلحانه علیه رژیم، یا به عبارت دیگر، برای گذراندن
 مرحله تدارکی انقلاب بطور مشخص باید به افشای همه جانبه و سیاسی رژیم
 در بین توده، آگاهی سیاسی دادن به توده، متشکل کردن توده و رهبری
 مبارزات توده بپردازیم. ما تا اینجا از افشاگری و فعالیت سیاسی صحبت
 کرده ایم و اکنون بحثمان بر سر متشکل کردن توده است به عنوان پاسخگوئی
 به یکی از نیازهای اصلی امروز جنبش مردممان.

اگر بایست سازمانهای انقلابی با توده در پیوند باشند، تا بتوانند
 دست به فعالیت سیاسی وسیع و فربخش در بین توده بزنند، باید وسیله

این پیوند را داشته باشند، و این وسیله هیچ نیست جز ابزار تشکیلاتی •
 هیچ رابطه معنوی و روحانی نمیتواند جای تشکیلات را بگیرد • تشکیلاتی
 که همچون حلقه‌ئی باشد در بیکر مبارزات توده، برای قلاب شدن توده
 سازمانهای انقلابی •

اگر سازمانهای انقلابی باید بتوانند مبارزات توده را رهبر کنند، باید
 وسیله اتصال با توده را داشته باشند، و این وسیله نیز هیچ نیست جز
 ابزار تشکیلاتی • و این ابزار تشکیلاتی عبارتست از سازمان حرفه‌ئی، سازمان
 نهائی سواى سازمانهای انقلابی • سازمانهایی که نین در باره آنها میگو-
 یسد " سازمانهای حرفه‌ئی نه فقط میتوانند فایده • هتگفتی در امر توسعه
 و تحکیم مبارزه • اقتصادی برسانند • بلکه میتوانند دستیاران مهمی هم برای
 تبلیغات سیاسی و تشکیلات انقلابی بشوند • " (چه باید کرد ص ۳۹۶) •

این سازمانها وجودشان در هر شرایط و احوالی صد درصد ضروری
 است • بدون این سازمانها حرف از شکل توده زدن بی معنی است • ما
 گمان نمیکیم بیان اهمیت مشکل کردن توده نیازی به بحث و استدلال دا-
 شته باشد • اگر انهمه تاکید میشود بر ضرورت پیوند یافتن با توده، نه به
 خاطر " دلسوزی " کردن برای توده است، بلکه دقیقاً برای مشکل کردن
 توده است • و از این گذشته توده • بدون تشکیلات چون لشکر پراکنده است
 و لشکر پراکنده را نمیتوان رهبری کرد • هر يك از رهبران جنبش کمونیستی
 جهان و هر يك از انقلابیون بزرگ در هر کجا حرفی از پیوند گرفتن با توده
 و آگاه ساختن توده زده اند، در کنارش مسئله ضرورت مشکل کردن توده
 را به عنوان هدف این پروسه از فعالیت و در عین حال وسیله‌ئی جهت
 تسریع طی این پروسه طرح کرده اند • رفیق له دوان دبیر اول حزب کارگران
 ریتام بیانی بسجام در این مجال دارد که نقلش ما را از هر گونه بحث و
 نقل دیگری نیاز میسازد • او میگوید: " قبل از کسب قدرت، و برای رسیدن
 به آن، تنها سلاحی که در دسترس انقلاب و توده هاست سازمان است • نشا-
 نسه اصالت جنبش انقلابی که بوسیله پوولتاریا رهبری میشود بالا بودن
 معیار سازمانی آن است • میتوان تمام فعالیتها به منظور هدایت توده ها به
 مرحله • برخاستن و برانداختن حکومت را اینطور خلاصه کرد: سازمان دادن،

سازمان دادن، سازمان دادن • در واقع هدف از ترویج و تبلیغ سیاسی سازماندهی توده‌هاست. فقط با سازمان دادن آنها به هر نحو از انحاء شرایط تعلیم آنها و استحکام قدرت عظیم انقلاب فراهم میشود و زيرا همینکه توده‌ها سازمان یافته و نیروی آنها صد برابر خواهد شد • توده‌ها برای نبرد سازمان می‌یابند و برعکس (و همچنین) از طریق نبرد است که آنها بیشتر سازمان یافته و نیروهای انقلاب توسعه می‌یابند • بنابراین، تبلیغ سازماندهی و مبارزه باید دست در دست هم به پیش روند • با این هدف مشترک که ارتش سیاسی توده‌ها را برای تدارک جهش تعیین کننده تشکیل داد و توسعه دهند. (انقلاب ویتنام، مسائل اساسی، تالیف اصلی ۱۹۵۵-۵۴) می‌بینید که دارندگان گرانبهارترین تجربیات انقلابی جهان می‌گویند:

"هدف تبلیغ و ترویج سیاسی سازماندهی توده‌هاست" و طبیعی است که این سازماندهی را نباید با سازماندهی سازمان انقلابیون اشتباه کرد، یکی سازمان انقلابیون است و یکی سازمان توده‌ها؛ سازمان حرفه‌ای • و سازمان‌های حرفه‌ای نیز همانند سازمانهای انقلابی وجودشان در هر شرایط و احوالی صد درصد ضروری است، و همانسان که مبارزات انقلابیون تشکیلات خود را میخواهد، مبارزات توده نیز علاوه بر سازمانهای انقلابی، خواستار تشکیلات خاص خود است. منتها سازمانهای حرفه‌ای در شرایط مختلف شکل‌های مختلف بخود میگیرند • در شرایطی که این سازمانها میتوانند علنی باشند باید هرچه وسیعتر باشند و هرچه بیشتر از توده‌ها را در خود بگیرند و در شرایطی که نمیتوانند علنی باشند مجبورند مخفی باشند و هرچه بیشتر محدود • و در شرایط جامعه‌ها شرایط خفقان پلیسی و پامال شدن ابتدائی‌ترین حقوق و آزادیهای خلق، که هرگونه شکل جز در سازمانهای زرد دولتی ممنوع است و جنایت به حساب میآید، نوع دوم این تشکیلات - توسعه مخفی و محدود - میتواند کار بر باشد •

گذشته جنبش کارگری وطن ما دارای تجربیات انبوهی از این هر دو نوع تشکیلات اتحادیه‌ای است • هم نوع علنی و هم نوع مخفی • که هر دو بهر صورت درسهایی برای ما خواهند داشت • در زمینه کار اتحادیه‌ای مخفی (تشکیل سازمانهای حرفه‌ای) - که اکنون مورد بحث ماست - معتقدیم -

تجربیات مربوط به فعالیت اتحادیه‌ی ثی حزب کمونیست بین سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۰، آغاز دیکتاتوری رضا خان است. در "خاطراتی درباره فعالیت سازمان حزب کمونیست ایران" در این مورد چنین میخوانیم: "...در رژیم رضا شاه امکان کار منظم و یا علنی برای اتحادیه‌ها وجود نداشت. در سالهای ۱۳۰۷ و بعد از آن از طرف حزب کمیسونی به نام "کمیسونیون اتحادیه" تشکیل گردید. این کمیسونیون عملاً مشغول سازماندهی اتحادیه‌ها شده بود. بعد از سرکشی تشکیلات تهران (۱۳۰۴) دیگر اتحادیه‌ها مطایع مرکز نقل اتحادیه‌ها نبود، بلکه نقش مهم را در این تاریخ کارگران ساجی تهران بازی میکردند. صدها نفر کارگران ساج تهران بطور مخفی متشکل شدند. در این ایام اتحادیه‌رانندگان کارگران خبازه‌نجار مطایع، کفاشها و سایرین در این نهضت شرکت داشتند. جلسات این اتحادیه‌ها غیر منظم بود و اکثراً بطور مخفی تشکیل میشد. فعالیت این اتحادیه‌ها بیشتر در اطراف بپیوند وضع کارگران دور میزد. ضمناً در این اتحادیه‌ها کار سیاسی هم میشد. مبارزه علیه رژیم شاه و امپریالیسم صحبت یومیه اتحادیه‌ها نیز بود." (نقل از اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران ج ۱ ص ۱۳۵) و باز در همین سند میخوانیم: "در اواخر سال ۱۹۲۸ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران توجهی به خراسان نمود. رقائتی برای کار به ان سامان فرستاده شدند. کم کم تشکیلات خراسان، خصوصاً مشهد رونقی پیدا کرد. طی مدت دو سال نهضت اتحادیه‌ی ثی در شرایط مخفی رشد نمود. مرکز مهم عملیات کمونیستها همانا بین کارگران مشهد بود. اتحادیه‌های قالی باقی بوجود آمد که صدها نفر عضو مخفی داشت" (ص ۱۴۲ همان کتاب).

حزب کمونیست ایران با آغاز دیکتاتوری رضا خان و منسوخ شدن اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۳۰۴ بلافاصله به فکر فعالیت اتحادیه‌ی ثی مخفی میافتد و کار خود را در این زمینه در اکثر شهرهای بزرگ آغاز میکند. و ده‌ها اتحادیه کارگری مخفی در تهران، اصفهان، خراسان و ... از کارگران فعال، بوسیله اعضای حزب ساخته میشود. این اتحادیه‌ها چند سالی پس فعالیت مخفی خود ادامه داد. و لغتصاحبهای بسیاری به راه میاندازند

که در برخی از این اعتصابها چند هزار کارگر شرکت میکنند. در این اتحادیه ها، همانطور که دیدیم اضافه بر دفاع از حقوق صنفی کارگران، فعالیت سیاسی نیز صورت میگیرد و " مبارزه علیه رژیم شاه و امپریالیسم صحبت یومیه اتحادیه ها " بوده است. اما عمر این اتحادیه ها نمیتواند چندان به درازا بکشد و با تشدید دیکتاتوری و خفقان رضاخانی، یک مورد حمله پلیس قرار گرفته، کشف سرکوب میشوند. و با کشف و سرکوب این اتحادیه ها و از هم پاشیده شدن سازمانهای حرفه ای کارگران است که حزب کمونیست نیز پیوندش با طبقه کارگر گسسته و امکان سرکوبش برای رژیم رضاخانی فراهم میگردد. علت اصلی این شکست اتحادیه های مخفی را باید وسعتشان دانست. در ابتدای بحث گفتیم که هرگاه فعالیت سندیکای علنی امکان پذیر نبود، و مجبور بودیم سازمان حرفه ای مخفی بسازیم، بایست این سازمان هر چه محدود تر باشد، و این آموزش است که نئین بما میدهد. در فعالیت اتحادیه ای مخفی حزب کمونیست، این نکته آنچنانکه باید مورد توجه قرار نگرفت. و اتحادیه هایی که ساخته شد، هر چند ورود همه کس به آنها امکان نداشت، و در جدی درو پیکری نداشت، اما آنچنانکه بایست محدود نبود. در اتحادیه های قالی بافان خراسان همانسان که دیدیم صدها نفر عضو بوده اند. و طبیعی است که چنین اتحادیه ای در شرایط تشدید دیکتاتوری نمیتواند تاب بیاورد. بنابراین سازمان حرفه ای مخفی باید هر چه بیشتر نیز محدود باشد. اما مخفی وسیع در واقع یعنی علنی غیرقانونی. تجربه تلخ سرکوب اتحادیه های مخفی در آن دوره، جدائی حزب کمونیست از طبقه کارگر و بالاخره سرکوب حزب، باید در اینگونه فعالیت های ما در این دوره مورد توجه قرار گیرد.

در جنبش دانشجویی از زنده ترین تجربه ای که در زمینه کار اتحادیه - ای مخفی داریم، تجربه کمیته سوتاسری است و در سال ۱۳۴۶ این کمیته هسته سازمانی ای بود بسیار محدود و کاملاً مخفی که از فعالترین عناصر دانشجویی تشکیل شده بود و همین کمیته بود که تظاهرات عظیم ... هزار نفری چهلم جهان پهلوان تختی را تدارک دید و برگزار کرد. ارتباط این کمیته با توده دانشجویی تنها از طریق اعلامیه هایی بود که به اعضا

«کمیتة سر تا سری دانشگاههای ایران» پخش میشد و حتی فعالترین عناصر عناصر دانشجویی خارج از کمیتة اعضای انرا نمیشناختند. رهنمودهای کمیتة - که خود با یکی دو گروه انقلابی در ارتباط بود - یوسیله عناصر فعالی که در دانشکده های مختلف در رابطه با اعضای کمیتة (رابطه دو-ستسی و مبارزاتی نه تشکیلاتی) قرار داشتند، از طریق اعلامیه بین توده - دانشجوی پخش میشد و از طریق همین اعلامیه ها بود که کمیتة جای خود را در جنبش دانشجویی باز کرد و توده - دانشجوی بدون اینکه اعضای انرا بشناسند، به عنوان رهبر خود، قبولشان کردند.

این هسته «کاملاً مخفی» و محدود در عمل و در جریان مبارزه نشان داد که یحیی میتواند کاریک اتحادیه - وسیع دانشجویی را انجام دهد. بدین ترتیب با توجه به تجربیات گذشته خودمان و تجربیات و آموزشهای جنبش کمونیستی جهانی در این مجال و همچنین با توجه به شرایطی حد و مرز پلیسی و طغمان در اینجا هم باز گمان نمیکیم بر سر اینکه از شکل علنی و وسیع این سازمانها و یا «مخفی» و وسیعش که در حقیقت تنها در نام میتواند مخفی باشد امروز در ایران نمیشود استفاده کرده یا کسی بحثی داشته باشیم. «لنین گفت: هر کس هم که در دوره حکومت مطلقه طالب یک سازمان وسیع کاریگری با انتخابات و رسیدگی به حساب و اخذ رای عمومی و غیره باشد، صاف و ساده یک خیالباف اصلاح ناپذیر است.» (چه باید کرد ص ۴۰۱) مطلق العنانی رژیم حاکم در وطن ما هم که در حدی است که روی دیکتاتوری تزارها و همه دیکتاتورهای دیگر را سفید کرده است، و بی تردید آنچه هم امروز میبینیم بالاترین حدش نیست. بنابراین تشکلهائی که ما در اینجا میخواهیم تشکلهائی اند کاملاً مخفی و هر چه بیشتر محدود و بدین ترتیب سازمان حرفه ای ما در اینجا در بر گیرنده توده وسیع افراد نیست، بلکه هدایت کننده توده افراد و بهره گیرنده کمکهای توده وسیع است. «لنین در این مورد به ما میآموزد که: وجود هسته - کوچک بهم پیوسته ای از کارگران کاملاً مطمئن، از موده و ابیدیده که در نواحی عمده دارای اشخاص مطمئنی بوده، و بر طبق تمام قواعد پنهانکاری کامل با سازمان انقلابیون مربوط باشد کاملاً میتواند با استفاده از مساعدت کاملاً

بدون داشتن هیچگونه صورت رسمیت، کلیه وظایفی را که بر عهده سازمان حرفه‌ئی است انجام دهد و به علاوه آنرا چنانکه مطلوب است سیال دموکراسی است انجام دهد. فقط بدینوسیله است که میتوان علیرغم تمام زوائد آنها به تحکیم و توسعه جنبش حرفه‌ئی سوسیال دموکراتیک نائل گردید. (چه باید کرد ص ۴۰۰)

ما معتقدیم که باید گروهها و سازمانهای انقلابی در هر گوشه وطن در دانشگاهها، در مدارس، در کارخانه‌ها، در روستاها و... به ساختن این "هسته‌های کوچک بهم پیوسته" بپردازند. هسته‌هایی که در آنها طبق آموزش‌لنینی غنای کمالاً مطمئن‌آموزده و ابدیده "مشکل شده باشند و تمام قواعد پنهانکاری را رعایت کنند. طبیعی است که در تشکیل این هسته‌ها مسئله ایدئولوژی مطرح نیست چرا که ما سازمان سیاسی نمیخواهیم بسا-زیم. سازمانی میخواهیم که ما را با توده در ارتباط بگذارد. توده را به گرد شعارهای اقتصادی - سیاسی بسیج کند و مبارزات روزمره توده را سازمان دهد. رهبری نماید. هرگز برای انجام این کارها مستعد تر از همه است او بهترین عنصر است برای این هسته چه گرایشات کمونیستی داشته باشد و چه گرایشات مذهبی. استفاده از این گرایشات و ساختن این فرد تا حدی که آماده شود برای عضویت در یک سازمان انقلابی، آن بحسب دیگری است و در رابطه با گسترش سازمانهای انقلابی و عضوگیریشان در میان توده مطرح است. در اینجا ما برای انجام وظایفی که به عهده یک سازمان حرفه‌ئی است غنای میخواهیم که معیار شایستگی شان را لنین کمالاً مطمئن بودن و آموزده و ابدیده بودن تعیین کرده است. اضافه بر اینکه ارتباطشان با سازمان انقلابیون باید با رعایت کامل قواعد پنهانکاری باشد. وقتی ما این هسته‌ها را در تلب مبارزات توده بوجود آوریم انوقت میتوانیم بگوئیم با توده پیوند داریم، انوقت میتوانیم ادامه فردای مبارزات توده را نیز تضمین کنیم.

روشن است که این هسته‌ها هیچگونه ارتباط مستقیم و سازمانی با توده نخواهند داشت و ارتباطشان صرفاً از راههای غیر مستقیم و بوسیله اعلامیه، شبنامه، نشریه و غیره است. این هسته‌ها باید در عمل، در جریان مبارزه

نمایندگی خود را در سطح جنبش توده تثبیت نماید *

وقتی هر سازمان و گروه انقلابی در هر گوشه کشور به ایجاد ایمن هسته های مخفی بپردازد، اولاً خود از طریق این هسته ها با توده های وسیع در ارتباط قرار خواهد گرفت و دستیاری استوار برای انجام وظایف خود در قبال جنبش توده فراهم خواهد ساخت و ثانیاً فردا که جنبش انقلابی وطن ما متحد گردد، این هسته ها نیز خود بخود متحد شده و توده های میلیونی مردم ما با وحدت انقلابی بین یکباره بطور متشکل زیرک رهبری و احد انقلاسی قرار خواهند گرفت و آنوقت جنبش انقلابی وطن ما دارای وسیعترین پایه توده ای بوده، خواهد توانست توده های میلیونی را متحداً به مبارزه بکشد و عملاً ییکارشان را در مسیری که میخواهد رهبری کند، هیچ راه دیگری جز این نیست، تنها و تنها از این طریق - از طریق متشکل کردن توده - است که میتوان نیروهای وسیع موجود در جامعه را برای انقلاب کردن آماده ساخت و تنها و تنها از این راه است که میتوان وسیعترین نیروی توده را به خدمت انقلاب درآورد.

گذشته از این در شرایط کنونی جامعه ما فعالیت مشترک در ایمن زمینه میتواند برنامه ای باشد برای نزدیکتر شدن سازمانهای انقلابی به همدیگر و گاهی باشد در جهت رسیدن به وحدت درست همانند فعالیت مشترک در زمینه افشاگری، در زمینه کار سیاسی در بین توده، در زمینه برآه انداختن مبارزات توده ای و ۰۰۰ و طبیعی است که هر چه گروههای بیشتری در این رابطه درگیر کار شوند، و نیروی بیشتری در این زمینه گذاشته شود، از یکسو دوران تدارکاتی متشکل کردن توده سریعتر طی خواهد شد و از سوی دیگر گروهها و سازمانهای درگیر کار در جریان مبارزه ای مشترک بهم نزدیکتر شده، از یکدیگر شناخت لازم را بدست آورده، به وحدت نزدیکتر خواهند شد و راست این است که این برنامه نیز همانند هر برنامه وسیع انقلابی دیگر - نه خرده کاریهای وقت کش - تنها زمانی میتواند انسان که بایسته است عملی گردد، که نیروهای انقلابی و پیشاپیش همه، مارکسیست - لنینیستهای ایران متحداً در راه انجامش گام بردارند *

پس اگر تنها راه دست یافتن به توده های وسیع خلق، تنها راه قرار

گرفتن در راس مبارزات توده، تنها راه رهبری مبارزات توده و یکی از راه‌های فعالیت‌مشترک انقلابیون در راه رسیدن به وحدت، مشکل کردن توده است. بدون ذره‌ئی درنگ - اگر راست‌میگوئیم و معتقدیم که انقلاب کار توده‌هاست و راست‌میگوئیم و به ضرورت وحدت کارکمیت - لنینیست‌ها و دیگر انقلابیون اعتقاد داریم، مشترکاً به عنوان گامی اساسی در تدارک انقلاب به مشکل کردن توده‌ها بپردازیم.

این نکته را نیز در اینجا بگوئیم که ما باید در عین حال که وظیفه اصلی خود را در رابطه با مشکل کردن توده، ایجاد این هسته‌های کوچک بهم پیوسته "میدانیم، در سازمانهای زرد دولتی نیز بکار بپوریم - دازیم و به هیچ عنوان این سازمانها را به پلیس‌ها نگذاریم. رفیق تون شین عضو بورژوازی سیاسی حزب کارگران ویتنام میگوید: "در شرایط مطلوب باید سازمانهای قانونی را برای تجمع توده‌ها و رهبری آنها در مبارزه مطالباتی، برای منافع روزمره مورد استفاده قرار داد. در عین حال سازمانهای غیرقانونی حزبی و توده‌ئی را گسترش داد. در مشکل‌ترین شرایط باید باز هم از امکانات فعالیت‌نیعمه قانونی بهره جست و باید کار مخفی را در داخل سازمانهای توده‌ئی دشمن انجام داد. زیرا همانگونه که لنین میگوید انجامی که توده‌ها هستند، کمونیست‌ها نیز لزوماً باید در آنجا نفوذ کنند و برای امر انقلاب مبارزه کنند." (چگونه حزب ما ۰۰۰ ص ۳۶)

ما اگر تأکید میکنیم بر ضرورت ایجاد انجمن سازمانهای مخفیس و محدود، به هیچ عنوان نباید تصور شود که کار در سازمانهای زرد دولتی را بیشتر میدانیم. در هیچ شواهدی ما نباید کوچکترین امکان فعالیت قانونی را از دست بدهیم. در عین حال این خرد امکانات قانونی به هیچ عنوان نباید دهان ما را آب‌بیندازد و گمان کنیم که از این طریق به تمهائیس کاری میتوان از پیشبرد و هرگز نباید تصور کرد که از داخل میتوان سازمانهای زرد دولتی را صرفاً کرد. این سیاست خائنانه کمیته مرکزی است، نه سیاست سازمانهای انقلابی. در شرایط پلیسی وطن ما استفاده از امکانات فعالیت قانونی در هر مجال باید درست در خدمت مبارزه مخفی و غیرسازمانی باشد. و تنها در این صورت است که ثمر بخش خواهد بود. در غیر

اسصورت انحرافی زبانبار بیش نخواهد بود .

در اینجا باز ما با رفتای چریکمان حرفهایی داریم .

رفیق احمد زاده میگوید : " هرگونه کوششی از جانب گروهها کنشها را ایجاد ارتباط

با توده ها و دیگر گروههای کمونیست، و شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی

مردم - که البته به هیچوجه گسترش قابل ملاحظه‌ای ندارد - باشد، گروهها

را در معرض خطر جدی ضربات پلیس قرار میدهد . " (ص ۲۳) در اینجا

رفیق شهید نه تنها وظیفه مشکل کردن توده ، و وظیفه ایجاد ارتباط با

توده " و " شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی مردم را نیز یکجا از پیش

پلی سازمانهای انقلابی بر میدارد . با این دلیل که کوشش در راه انجام

چنین امری " گروهها را در معرض خطر جدی ضربات پلیس قرار میدهد . "

ما معتقدیم که اولاً انجام این امر، یعنی مشکل کردن توده یکی از

نیازهای امروز جنبش مردم ماست که باید هرچه زودتر به آن پاسخ گفته

شود . پیشرفت جنبش توده در گیر این پاسخگویی است و هیچگونه خطر و

دشواری هم نباید ما را از انجام این وظیفه مهم باز دارد . و ثانیاً

انجام این امر و پایه یافتن سازمانهای انقلابی در میان توده در واقع

ساختن تنها سپری است که میتواند انقلابیون را برای دراز مدت در برابر

" خطر ضربات پلیس " حفظ نماید . بی تردید برداشتن هر گام انقلابی همراه

با خطراتی است و از جمله این گام مهم - اما اگر این راهی است که بناچار

باید سپرده شود و هیچ راه دیگری را نمیتوان به جای آن رفت، پس باید

با تحمل همه خطرات بی تزلزل آنرا پیمود . از این گذشته وقتی بطور دراز

مدت نگاه کنیم میبینیم که این خطرات امروزی میتوانند در عوض ما را از نابود

دی فردا نجات دهند . و بنابراین ما با این حکم ضمنی رفیق احمد زاده که

میگوید نباید به ایجاد ارتباط با توده و شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی

مردم پرداخت موافق نیستیم . اصلاً فلسفه وجودی ما این است که این کار

را بکنیم و گرنه باسیم که چه ؟

در جای دیگر رفیق احمد زاده میگوید " با توده های کارگر چگونه

میتوان ارتباط برقرار کرد ؟ مگر نه اینست که کارگران را باید در جایی

پیدا کرد که شکل طبقاتی پیدا کرده اند ؟ در ارگانهایی که (از محافل

کوچک کارگری گرفته تا اتحادیه و سندیکا و غیره) در جریان مبارزه خودبخود-
 ری که رگران بوجود آمده اند؟ در جریان این مبارزه خودبخودی و در
 حین این شکل طبقاتی است که از یکطرف محفل از کارگران که دید وسیع
 تری دارند و به مبارزه‌ی پیگیرتر و همه جانبه تر فکر میکنند بر پا میشود.
 محفل که از پیشروترین کارگران تشکیل میشود. محفلی که با توده های
 کارگر عمیقاً تماس دارند، و خلاصه محفلی که با روشنفکران انقلابی، یعنی سر
 چشمه های آگاهی سیاسی، ارتباط دارند، و از طرف دیگر، این مبارزه خود
 بخودی در جریان شد خود بیش از پیش به یک مبارزه سیاسی نزدیک میشود.
 بموازات این جریان، محفل کارگران پیشرو رشد و گسترش بیشتری پیدا میکنند
 و آماده پذیرفتن تبلیغات سیاسی و شکل سیاسی میگردد (ص ۵۵ - ۵۶)
 و در جایی دیگر در مورد اختلافات جامعه ما و جامعه روسیه زمان لنین
 میگوید: "در آنجا (روسیه) جنبش توده‌ای خود بخودی که از آماده بودن
 شرایط عینی برای انقلاب حکایت میکند، گنجینه گرانبهایی از تجربه برای توده-
 ها و نیز برای انقلابیون پیشرو و آگاه که با آن رابطه برقرار میکنند و در صد
 هدایت آن بر میآیند، فراهم میآورد. این جنبش توده‌ای خود بخودی که
 اساساً و در آغاز اقتصادی است در جریان رشد خود از طریق ارگانهای این
 مبارزه به توده های کارگر شکل طبقاتی میدهد و بتدریج در حین سیاسی
 شدن جنبش یک رشته محافل پیگیرتر و انقلابی تر کارگری در بطن خود بوجود
 میآورد. از طرف دیگر همراه با کوشش روشنفکران انقلابی با محافل روشنفکری
 ارتباط برقرار میکند." (ص ۵۸-۵۹) و باز: "در حقیقت توده کارگر بمبارزه
 کشیده شده است، شکل طبقاتی هم تا حدودی پیدا کرده، ارگانهای
 مبارزه خود را نیز بوجود آورده، در کنار این ارگانها محافل کارگری که با
 توده های کارگر وسیعاً در ارتباط میشوند و امکان ترویج و تبلیغ را به نحوی
 وسیع و توده‌ای دارند، بوجود آمده است. و حال مسئله این است: باید یا
 نباید این مبارزه خود بخودی را به یک مبارزه همه جانبه سیاسی تبدیل
 کرد؟" (ص ۶۰)

از مجموعه این چند نکته‌ای که نقل کردیم چنین بر میآید که فهم رفیق
 احمدزاده از پروسه ایجاد محفلهای کارگری که طرح روشنی نیز از چگونگی-

نگی آنها بدست نمیدهد - چنین است که کارگران خود در مبارزات خود بخودی خویش بیاید این محفلها را بسازند - جریان رشد خود بخودی جنبش توده باعث میشود که کارگر تشکل طیفاتی بیاید و یک رشته محافل پیگیرتر و انقلابی تر کارگری در بطن خود بوجود آورد - خلاصه اینکه همگان نمانند که در روسیه ساخته بودند - کارگران در جریان مبارزات خود بخودی است که باید این محافل کارگری را بسازند و انوقت کاری که در اینجا برای انقلابیون میماند این است که محافل انقلابی خود را با این محافل کارگری پیوند دهند و مبارزات کارگری را سیاسی کنند - در این حرفی نیست که اگر باز هم بیش از این ما از زیر بار انجام وظیفه شانه خالی کنیم کارگران منتظر ما نمانده و خود این کار را خواهند کرد - خود به تشکیل هسته های مخفی سندیکائی به ساختن همان سازمانهای حرفه ئی خواهند پرداخت - همانسان که تاکنون در برخی از کارخانه ها این کار را کرده اند - اما ای راستی آنسان که رفیق احمدزاده میگوید و انتظار دارد باید این مسئله مبارزتی توده بدون دخالت انقلابیون و در جریان مبارزات خود بخودی توده حل شود؟ پیش از هر چیز باید بگوئیم که در روسیه چنین چیزی بدین ترتیب اما نه که رفیق احمدزاده میگوید وجود نداشته - در اینجا نیز خود لنین میگوید: " هرگونه اتحادیه های کارگری و هرگونه محفلی ممنوع است و نمودار عمده و الت مبارزه اقتصادی کارگران - یعنی انحصار - بطور کلی جنایت است (و گاهی هم جنایت سیاسی) محسوب میشود - " (چه باید کرد ص ۲۹) و در جایی دیگر در مورد مشکل کردن کارگران گفت: " تنها راه حلی که بقسسی میماند سازمانهای پنهانی حرفه ئی است و ما باید کارگرانی را که هم اکنون دارند در این راه قدم بر میدارند (تکیه از ماست) (و ما در این باره اطلاع صحیح داریم) همه نوع مساعدت و یاری نمائیم - " (چه باید کرد ص ۳۱۶) و اینهم دقیقاً همان یاری و مساعدت لنین و دیگر بلشویکهای روسیه بود که جنبش کارگری این کشور را چنان قوام و اوجی بخشید - بنابراین در روسیه نیز انچنان محافل کارگری که رفیق احمدزاده میگوید - قوام یافته در دوران مبارزه اقتصادی، خود بخودی و دارای ارتباط وسیع با توده کارگر و دارای امکان ترویج و تبلیغ توده ئی وسیع - آماده نبود که لنین و رقایش قسط

سازمانهای انقلابی خود را به آنها پیوند زنند • بلکه این بلشویکهای روسیه بودند که به کارگران یاری و مساعدت نمودند تا چنین سازمانهایی بوجود آمد • اما بر فرض هم که سخن رفیق احمدزاده را در مورد روسیه بپذیریم و بگوئیم که اری در آنجا چنان شرایطی بود، خوب وضع ما امروز چه میشود؟ در وطن ما آن محافل کارگری نیستند • مبارزات طبقه • کارگر هنوز اقدر رشد نیافته که چنین سازمانهایی را در سطحی که مورد نیاز است، خود بسازد و هیچ "محافل کارگری" آماده‌ئی هم به آن صورت که رفیق احمدزاده میخواهد وجود ندارد • آیا باید دست روی دست گذاشت و نشست؟ رفیق احمدزاده جواب ما را در حاشیه ۶ کتاب ص ۱۵۷ میدهد و میگوید :

"میتوان در میان کارگران کار کرد، میتوان از آنها عضو گرفت. البته با دشواریهای فراوان و راندمان کم • اما نمیتوان در میان کارگران کار توده‌ئی کرد، نمیتوان دست به ترویج و تبلیغ زد •" رفیق احمدزاده کار بین توده را منحصر میکند به عضوگیری برای سازمانهای انقلابی، انهم با "دشواریهای فراوان و راندمان کم" کار دیگری هم نمیتوان کرد • بنابراین در زمینه کار توده‌ئی و تبلیغ و ترویج در میان توده و مشکل کردن توده - اری بایست دست روی دست گذاشت • سخن دیگر رفیق احمدزاده نیز که میگوید، در ایران طبقه کارگر در یک جنبش کارگری بلکه در مبارزه مسلحانه توده‌ئی شکل پیدا میکند • "معنایی جز این نمیدهد • این رفیق شهید براحتمی این وظیفه بسیار بسیار مهم - وظیفه مشکل کردن توده را - از جلسوی پای انقلابیون بر میدارد و اطلاق در این مرحله آنها را از انجام آن معاف میکند •

شهید دلاور، رفیق پویا، میگوید : "قدرت انقلابی بین روشنفکران پرولتری و پرولتاریا رابطه معنوی برقرار میکند، و اعمال این قدرت در ادامه خویش به رابطه سازمانی میانجامد •" (ص ۴۵ - ۴۶) رفیق پویان کار را راحتتر میکند؛ تو عملیات نظامی را ادامه بده، این عملیات در ادامه خود به رابطه سازمانی بین تو انقلابی جدا از توده و توده • محروم از کمکهای تسو خواهد انجامید • چگونه این امر صورت خواهد گرفت؟ روشن نیست • رابطه معنوی بین روشنفکر پرولتری و پرولتاریا در جریان ادامه اعمال قدرت (یعنی

ادامه عملیات نظامی) به رابطه سازمانی میانجامد * هیچ هم نیاز بسـ
 افشاکری، آگاهی سیاسی دادن به توده، تبلیغ و ترویج در بین توده و این
 حرفها نیست * توبه عملیات نظامی خودت جدا از توده ادامه بده، کارها
 خود بخود روبراه خواهد شد * و به عنوان مکمل این نظریات در تبرود خلق
 شماره ۳ ص ۴ میخوانیم که: " خفتان شدید پلیس، مانع از تشکل کارگران در
 اتحادیه ها و سندیکا های واقعی میگردد * " و بعد حکم میشود که با
 عمل نظامی باید این نقصان را جبران کرد و در آخر هم این شعار که: " هر
 گونه تشکل طبقه کارگر تنها حول محور مبارزه مسلحانه عملی خواهد شد "
 (که راستشها معنی این شعار را نفهمیدیم و برایمان - علیرغم همه کوششی
 که کردیم و سوالهایی که از خود رقفا نمودیم - روشن نشد که چگونه است
 این تشکل به گرد محور مبارزه مسلحانه، چگونه بوجود میاید. چه شکل
 سازمانی دارد، وظایفش چیست چگونه عمل میکند و رابطه آن با توده کارگر
 بر چه اساس است؟)

حاصل مجموعه نظریات رقفا در این مجال چنین است: " توده نیاز
 به اینگونه سازمانها ندارد، ما هم هیچ وظیفه ای در این مورد نداریم، عملیات
 نظامی فردی به جای همه چیز حتی سازمانهای حرفه ای " و اینرا روشنفتر
 از همه ۵ سال عمل رقفا نشان میدهند * از یکسو فعالترین عناصر جنبش
 کارگری چون رققای شهید اسکندر صادقی نژاد، جلیل انفرادی، حسن نوروزی،
 یوسف زرکار - را که میتوانستند هر یک خود بوجود آورنده چندین هسته
 مخفی حرفه ای گشته، دهها هزار کارگر را از این طریق متشکل کرده و سازمانها
 انقلابی خود را با وسیعترین توده های کارگری در رابطه قرار دهند - به
 بهانه های " شدید فشار و دخالت پلیس " و لزوم " حرفه ای شدن " و غیره
 از میان کارگران بیرون کشیدند، و از سوی دیگر با تبلیغ مداوم کار فردی در
 هر زمینه و نفی لزوم تشکل طبقه کارگر و دیگر توده های خلق در عمل، این
 توده * وسیع و آماده بیکار را در پراکندگی و نابسامانی خود رها کردند *
 کاری که در این زمینه انجام گرفته - یعنی باید انجام میگرفت و نگرفت
 فته - خوب نشان میدهد که رققای ما به این مسئله مهم و به این نیتساز
 صبر جنبش توده چگونه مینگردند *

"خلق بدون ارتش توده ای
هیچ نخواهد داشت"
مائو

ما این نکته را تا اینجا بارها گفته ایم که باید از هرگونه خون‌خیالی در مورد چگونگی نبردی که در پیش داریم بدور بود. پیکار سخت، دراز مدت و خونین در پیش داریم و تنها طی این پیکار است که خواهیم توانست انقلاب را به پیروز برسانیم. بنابراین از اولین روز مبارزه ما علیه این رژیم ناسیستی و اربابانش باید این را در ذهن خود داشته باشیم که یک یک گامهایی که بر میداریم باید در خدمت تدارک این جنگ انقلابی و عظیم خلقمان باشد. جنگی که توده های ملیونی مردممان جنگجویانش خواهند بود و از هر دو جنبه ناک ایسن که در گوری خواهند ساخت برای دفن امپریالیسم و نوکران ضد خلقیش. اگر از پیوند گرفتن با توده از ضرورت اعصاب و نظاهرات، از آگاهی سیاسی دادن به توده، از مشکل کردن توده به هر امر دیگری صحبت میکنیم همه بعنوان گامهای قدماتی و تدارکاتی است برای برپا کردن چنین پیکاری.

جنگی که علیه دشمنان خونخوار و غدار خلقمان در پیش داریم جنگی استایی برو برگرد و بی جانشین. نبردی است که تنها و تنها طی آن خواهیم توانست وطن را آزاد کنیم. برای وارد شدن در چنین پیکاری نیاز به تدارکی عظیم است و این نقطه و نقطه نیروی پرتوان توده هاست که خواهد توانست چنین پیکاری را تدارک بیند و به پیروزی رساند. باید توده های وسیع خلق همه در آن درگیر شوند، درست همانند آنچه در ویستام و کامبوج شد. از جوان کهونیست جنگجویی که در صف مقدم جبهه میجنگد، تا پیررتان و کودکانی که حتی با تعلق و خاک انداز مطبخشان در رفتن تونل ها شرکت میکنند. و تنها در این صورت است که ما پیروز خواهیم شد.

این نبرد عظیم دارای سازمانهایی گوناگون است: گروههای تبلیغ مسلح، گروههای پارتیزانی و مبلشای توده ای که همه در رابطه باستون اصلی آن "ارتش آزادیبخش توده ای" عمل میکنند. سازمان اصلی این پیکار ارتش سرخ (ارتش آزادیبخش توده ای) است. این سازمان سازمان نظامی انقلاب است و تحت رهبری حزب کمونیست. از اینکه میگوئیم سازمان نظامی انقلاب، نباید تصور شود که کار این سازمان تنها عملیات جنگی است و بیس. ارتش

آزاد بیخش بوده ای در عین حال یک سازمان سیاسی است با تعام و وظائفی که یک چنین سازمانی دارد - رفیق ما تو سه دون گفت : " ارتش سرخ علاوه بر سر عملیات جنگی جهت جلوگیری نیروهای نظامی دشمن ، وظائف مهم دیگری برعهده دارد که عبارتند از : تبلیغ کردن بین توده ها ، سازمان دادن توده ها ، مسلح کردن توده ها ، کمک نمودن به توده ها برای ایجاد قدرت سیاسی انقلابی و تشکیل سازمانهای حزب کمونیست - ارتش سرخ صرفا بخاطر جنگیدن نمیجنگد ، بلکه منطوق تبلیغ کردن بین توده ها ، سازمان دادن توده ها ، مسلح کردن توده ها ، کمک نمودن به توده ها برای ایجاد قدرت سیاسی انقلابی میجنگد - بدون این هدفها ، جنگ مفهومی خود را از دست میدهد و علت موجودیت ارتش سرخ نیز از بین میرود - " (منتخب آثار - ج ۱ ص ۱۵۹) رهبری حزب در این سازمان امری صد در صد ضروری است ، لیکن اعضای آن همه وطن پرستانی خواهند بود که برای نجات مردم و هیمن خویش حاضر به جنگیدنند - ما بدون داشتن این ارتش حرفی از جنگ با دشمن نمیتوانیم بزنیم -

در وطن ما توده عظیم این جنگجویان را دهقانان زحمتکشی که سالیان دراز ، قربانها ، تحت ستم و استثمار و سلطه ، جبارانه طبقات حاکم و دولت همسای جنایتکارشان بوده اند و سرشار از کینه ای قدس و سوزان علیه دشمنان خلق ، تشکیل خواهند داد - همین دهقان زادگانی که امروز رژیم مزدور و وطن فروش شاه برای تحقق اهداف اربیلان ضد بشرش در ارتش ضد خلقی خود - با جبار یا با استفاده از نا آگاهی و قهرشان - متشکلشان میکند ، فردا در ارتش آزاد بیخش ایران شکل یافته و علیه دشمنان واقعی خود خواهند جنگید ، و این نکته ایست که ما باید از همین امروز در هرتلاشمان برای پیوند یافتن با دهقانان و شرکت در زندگی و مبارزاتشان در نظر داشته باشیم - و باز در اینجا هم باید بگوئیم که این تنها و تنها کار سیاسی و تشکیلاتی ما در بین توده های ملیونی دهقانان زجر دیده و وطنمان و دیگر توده های خلق است که میتواند زمینه تدارکی لازم را برای برپاداشتن چنین جنگی و تشکیل سازمان نظامی ارتش آزاد بیخش توده ای فراهم سازد -

رفیق تون شین گفت : " در جریان رشد انقلاب مطلقا لازم است کسی توده ها را به انجام مبارزات سیاسی تحت اشکال مختلف ترغیب نمود و از ایسن

طریق آنها را پرورش داد و بسیج و متشکل نمود * باید حزب و سازماندهی های سیاسی را توسعه بخشید (یک ارتش سیاسی توده ای " بوجود آورد) و سس . در زمان معینی ، بعضی آنکه شرایط اجازه دادند ، اقدام بتسلیح نیروهای مسلح انقلابی خلق و پر با کردن مبارزه مسلحانه نمود * سازمانهای سیاسی توده های پایه نیروهای مسلح توده ای را تشکیل میدهند * به این شرط است که ماهی (نیروهای مسلح توده ای) میتواند آبی (سازمانهای توده ای پایه) برای شنا داشته باشد * (چگونه حزب ما مارکسیسم لنینیسم را در شرایط ویتنام به کار بست * ص ۲۰ - ۲۱)

در پایان قسمت مسائل تشکیلاتی جنبش ، این را هم بگوئیم که در همه جا این کمونیستها هستند که باید علاوه بر ایجاد حزب خود ، در ایجاد و رهبری سازمانهای دیگر نیز پیشاپیش همه گام بردارند * این کمونیستها هستند که باید پیش از همه پیچ و وحدت نیروهای خلق در چارچوب جبهه برافروخته و به این وحدت جلعه عمل پیوشانند * این کمونیستها هستند که یابند در صفوف مقدم مبارزات جبهه قرار گرفته ، برای دیگر انقلابیون سرعشق گردند * این کمونیستها هستند که باید بساختن سازمانهای حرفه ای مخفی پرداخته ، طبقات مختلف خلق را متشکل ساخته و در صفوف مقدم مبارزات توده پیکار کنند و شهید و اسیر گردند ، و بالاخره این کمونیستها هستند که باید به سازماندهی ارتش آزاد بیخش توده ای پرداخته و در جبهه نخست نبرد با دشمن بچنگند * اساسی ترین بار مسئولیت در سازماندهی و تمامی بار مسئولیت رهبری هر یک از این سازمانها بردوش کمونیستهاست * و تنها آنهاست که این مسئولیت خطیر را میبند - یزند و بی تامل و با فداکاری و درایت تمام در راه انجامش گام برمیدارند کسو - نیستند *

۵. ت به خرده کارهای خود برسهایم *

جنبش انقلابی وطن ما امروز شدیداً گرفتار خرده کارست * و این خرده کاری آنچنان گریبان جنبش را گرفته که بدون یک دگرگونی ریشه ای در تمام جوانب امروزین کار انقلابی رهائی نخواهد کرد * یک دگرگونی اساسی - با توجه به نیازهای ففدی مبارزات مردم - در برنامه ، سیاستها ، شیوهای مبارزه ، در همه جوانب کار لازم است تا جنبش انقلابی وطن ما از این خرده کاری نجات یابد *

پرواکنندگی جنبش انقلابی، جواب نگفتن به نیازهای فوری و جرم مبارزات مردم و عقب بودن جنبش انقلابی از جنبش توده در هرکجا دیده شود، نشاء نه های درگیر بودن جنبش انقلابی در خرده کارست، و این نشانه ها در وطن ما بطور تمام عیار دیده میشود *

جنبش انقلابی و وطنان - چه بخش کمونیستی و چه بخش غیر کمونیستی اش - در نهایت پرواکنندگی است و درد اینجاست که همانسان که دیدیم تنها فکری برای ازین بودن این پرواکنندگی نمیشود، به پرواکنندگی دامن هم میریم * هیچکس در اندیشه وحدت این جنبش پرواکنده نیست، و راستی مساله وحدت در وطن ما برای همگان تبدیل شده به حرف زدنهایی بدون پشتوانه عملی یا حتی خواست واقعی، حرفش را زیاد میشنویم اما در عمل هرکس کوله بار ناچیز خود را بدوش گرفته و گمان میکند ره توشه * بودن راه انقلاب در آست و دیگران هم اگر خوا - هند در این راه قدم بگذارند، نیازمند کوله بار تپی اویند *

به نیازهای جنبش مردم ما بهیچ عنوان پاسخ نمیگوئیم و برای خود راهی دیگر درپیش گرفته ایم * مردم از ما آگاهی سیاسی و کمک معرفت شکلیاتی میخوا - هند * مردم از ما میخواهند که بدون مبارزاتشان برویم و این مبارزات را انسان که باید رهبری کنیم * ما یا اصلا خارج از گودیم و یا اگر هم در گود مبارزه ایم بدون ترجمه ای بخواسته های مردم راه خود را میپوشیم، راهی که کاملا از ما - رزات توده و خواست های خودیش جداست *

جنبش انقلابییمان، نه يك گام صد ها گام از جنبش توده عقب است * هفته ای نیست که يك یا چند اعتصاب کارگری در ایران صورت نگیرد، ماهی نیست که در گوشه ای از وطن ما دهقانانی بشکلی عسبان خود را بپوزندهند * مبارزات توده دانشجو مدام در حال جوشش است * توده روحانیون متوقی به مبارزه ای افتخار آمیزی که در ۱۵ خرداد امسال (۱۳۵۴) دیدیم دست میرند، و جنبش انقلابی هنوز که هنوز است نمیتواند بپذیرد که در قبال این جنبش توده وظیفه ای غیر از " خوف خالی " زدن و یا اجزای وصیتنامه های دبره و مارگلا - که محکوم بشکست بودنش در تجربه خودشان باثبات رسیده - دارد * آیا عقب ماندگی از این بیشتر؟ وقتی ما این ویژگی ها را تا بدین حد تمام و کمال داشته باشیم چرا درگیر خرده کاری نباشیم؟ بخاطر اینکه مائیم؟

باید اعترا فکیم که درین بست، خورده کارسها گرفتار آمده ایم و راستی در اندیشه نجات جنبش خود از این بن بست باشیم؛ باید مطمئن باشیم که تسا زمانیکه از این بن بست نجات نیابیم هیچ گام مہمی در راه انقلاب نخواہیم توانست برداشت * و ما در اینجا باز با رفقایمان - رفقای پیرو خط چریکی - حرفہائی داریم * این رقا ننتها ابدأ در اندیشه نجات از بن بست خورده کارسها نیستند بلکه این خورده کارسها را اساسی ترین کار و تنها کار درست ہم میدانند و راستی به آن بہائی میدهند میلیونہا بار بیشتر از حد خورده کارسها در این فہنسگ میشوند عظیم ترین کارها ، و این پربہادادن بہ آن تا بد انجا میرسد کہ گاہ بچی جانشین خلقی میشود * در نبرد خلق شماره ۲ میخوانیم " ۰۰۰ روز ہم اسفند قابوسین سعید پادشاہ عمان بہ ایوان آمد . هدف از این سفر جلب حمایت و کمک بیشتر از رژیم ارتجالی ایران بود . خلق ایران صدای اعتراض خود را برعلیہ این کمک و دخالت ننگین و ضد خلقی شاہ خائن بلند کرد و بارزدیکدور پشٹیانی خود را از خلق مبارز و قہرمان ظفار بہ ثبوت رساند " (تکیہ آزماست) در یکہفتہ ایکہ قابوس این توکر امیرالیسم انگلستان و امریکا در ایران بود ، چند انفجار توسط پیشگامان خلق در نقاط مختلف تہران صورت گرفت ۰۰۰ در سفارت خانہ عمان ۰۰۰ شرکت ہواپیمائی بی او اسی ۰۰۰ شرکت نفتی انگلیسی شل ۰۰۰ سفارت انگلستان و ۰۰۰ شرکت نفتی ایران - پان امریکن " (ص ۱۳) - در زمانیکہ قابوس خائن ایران بود هیچگونہ مبارزہ دیگری جز این چند انفجار علیہ سفر او و خیانت مدخلہ نظامی شاہ در عمان صورت نگرفت * و بنا براین خیلی سادہ این خبر چنین میگوید کہ : انفجار پنج عدد بمب ، یعنی بلندشدن "صدای اعتراض خلق ایران علیہ کمک و دخالت ننگین و ضد خلقی شاہ خائن " و اعلام پشٹیانی این خلق از خلق مبارز و قہرمان ظفار " شما اسم اینگونہ خبر نویسی را چہ میگذارید ؟ ما معتقدیم کہ این ہوسہ دادن بہ خورده کارسها است و گرنہ صدای اعتراض خلقی کجا و انفجار دوجفت و نیم بمب کجا ؟ ما در مورد کم کاریمان - و بہتر است بگوئیم اصلا و ابدأ کار نکردمان - در زمینہ افشاہ این تجاوز و لشکرکشی خائنانہ و ضد انقلابی علیہ خلق برادرہ ماں در عمان و دعوت مردمان بمبارزہ علیہ این جنایت بیشتر از این صحبت است کردہ ایم و حال ہم باز تکرار میکنیم کہ ما در این مورد بطرز شرم آوری ہمگی (چہ

چریک و چه غیر چریک) از زیر بار انجام وظیفه خود شانه خالی کرده ایم. راست اینست که باید خلقهای ما با این خیانت‌بارزه می‌کردند، ما باید با فعالیت افشاء گرانه خود آنها را از ماهیت این تجاوز و جریان آن و جنسای آن در مجموعه نقشه های امپریالیسم در منطقه و خلاصه همه ابعاد آن آگاه میساختیم و برنامه از مردمان میخواستیم و سازمانشان میدادیم که علیه این جنایت‌بارزه کنند و فریاد اعتراض خود را علیه آن بلند نمایند. ما بایستی انقلاب خلق برادرمان خلق ظفار را به مردمان کاملاً میشناسانیدیم و برای مردمی که در این رندان خفقان آور زندگی میکنند میگفتیم که این توده های گرسنه و ستمدیده بپا خاسته چه میخواهند، چرا میجنگند و شهید میدهند و چرا رژیم شاه در این میان بجنگشان رفته است؟ ما باید به معرفتی جامع الاطراف این انقلاب و افشاء جامع الاطراف خیانت رژیم میپرداختیم. آنوقت وقتی توده های مردمان به خیابانها میروختند و باز گردانده شدن سربازان ایرانی را از ظفار میخواستند، ما میتوانستیم بگوئیم خلق ما صدای اعتراض خود را علیه این تجاوز جنایتکارانه بلند کرده و آنوقت روشن میشد که صدای اعتراض خلق چه ها میتواند بکند؟ ما هیچ يك از اینکارها را نکردیم، از زیر بار انجام يك يك این وظایف شانه خالی کردیم و وقتی قابوس خائن آمد در کنار چند دیوار چنبد بمب منفجر کردیم و این شد انجام وظایف ما و صدای اعتراض خلق ایران. نه وقتاً! اشتباه میکنید. این صدای اعتراض خلق ایران نیست. اگر خلیسای ایران راستی صدای اعتراضش را علیه این کمک و دخالت ننگین و ضد خلقی شاه بلند کرده بود، رژیم شاه یا مجبور میشد سربازان ایرانی را از عمان باز گردانند، و یا حد اقل بدو یوغ میگفت برگردانیدیم و اقلاً دیگر اخبارش را نمیدادند. نه اینکه درست همان روزها در بالای کیهان با تیترا درشت بنویسد: "سربازان ایسران چون شیر در آسوی خلیج فارس میجنگند". نه اینکه اخبار آدمکشی های سربازانش را بحتوان دستاورد انقلابی و نشانه هجستگی خلقهای ما با خلق های خلیج هر روز مردمان تحویل دهد. این وقاحت رژیم در سخن گفتن از این جنایتش خود بهترین دلیل است بر بی عملی ما و بلند نشدن صدای اعتراض خلقهای ما علیه این جنایت و این گناهش. که گاهی سنگین هم هست. در کردن ما انقلابیون ایران است.

صدای اعتراض خلقهای ما — انهم بطور زمره مانند نه فریادشان —
 بلیه جنایت حشمتاء ۱۵۰۰ ساله بلند شد، دیدید که علم جاسوس دست و
 پایش را گم کرد و صورت خرجها را بمردم داد، شاه صاحب راه انداخت که
 ما یول خرج جشنها نکردیم، همه اش صرف برنامه های عمرانی و فرهنگی شد ما
 فقط یک شام و نهار به مهمانانمان دادیم که نمیشد نان و آبگوشت به آنها بد-
 همیم * و دیگر هم خفتان گرفتند و اسخر را نیاوردند * در اینجا — در مورد تجا-
 وزبه ظفار — ما وظیفه شناسی کردیم و درست بهمین دلیل خلقهایمان هم
 صدای اعتراضشان علیه این جنایت بلند شد و باز به همین دلیل رژیم وقیحانه
 باین جنایتش اعتراف و افتخار میکند *

ما اصلا ضرورت اعتراض و مبارزه خلقهایمان علیه این جنایت را نفی
 نمیکیم * ما بجهایمان را جانشین خلقها و مبارزه شان میکنیم و بدین ترتیب
 دیگر اصلا نقشی برای خلق نمیگذاریم، وقتی صدای انفجار بمب ما همان صدای
 اعتراض خلق است، دیگر چرا خلق اعتراض کند؟ وقتی باین راحتی با انفجار چند
 بمب میشود صدای خلقها را بلند کرد، چرا افشاگری، کار سیاسی، کار تشکیلاتی
 که آنهمه دشوار است بکنیم تا صدای خلق بلند شود؟

ما معتقدیم نه پنج بمب، پانصد بمب هم که بوسیله ما منفجر شود
 نمیتواند یک هزارم کار فریاد و اعتراض خلق را بکند، و اگر راستی نیاز به بلند شدن فریاد
 اعتراض خلق است، باید رفت و کار کرد تا این فریاد بلند شود *

هدف از مبارزه ما علیه مداخله نظامی رژیم در عمان چیست؟ آیا هدف
 اینست که بگوئیم بمب منفجر کردیم؟ هدف ما، است که چند دیوار یا چند
 ساختمان را خراب کنیم؟ هدف این است که بنویسیم ما هم قدرت بمب منفجر کردن
 داریم؟ یا نه، هدف این است که سوزان رژیم از ظفار باز گردانده شوند؟ ما
 معتقدیم هدف این آخری است، و همانسان که قبلا نیز گفته ایم وظیفه مشخص ما
 کار در این جهت است * در گزارش هم معتقدیم که منفجر کردن ده ها بمب
 دیگر هم نمیتواند زره ای ما را باین هدف نزدیک کند * اما اگر راستی صدای
 اعتراض خلق بلند شود و برای رسیدن بهمین هدف مبارزات توده ای صورت
 بگیرد، ما ایمان داریم که رژیم تلچار خواهد شد سوزان ایران را بازگرداند
 و منسلط کردن هم خواهد افتاد * درستی این مدعا را تجویز در گذشته

ده ها بار نشان داده و در آینده نیز صدها بار دیگر نشان خواهد داد .
 ما نیز که بتاثیر بجهت ما مان که درباره آن " در اطاق پذیرائی لیبرالها و قهوه
 خانه های عمومی زیاد پیچ و بچ میشود " سخت مینازیم . بالاخره با جبار روزی
 خواهید پذیرفت که انفجار بجهت ما نمیتواند جانشین فریاد اعتراض خلق مسلم
 شود ، خواهیم پذیرفت که ما درگیر خرد و کاری بوده ایم و به خرد و کاریهای
 خود در حدی غیر قابل تصور پورسا میداده ایم . اما افسوس که امروز خیلی دیر
 خواهد بود و ما خود را با انبوه وظایف انجام نشده سالها روبرو خواهیم دید .
 ساله پورسا دادن به خرد و کاریها و شیفتگی ما نسبت بان گذشته از
 اینکه ما را از اندیشیدن پراه نجاتی از این بن بست باز میدارد ، پی آمدهای
 نادرست دیگری نیز با خود دارد . و ما را وامیدارد تا :

الف - گذشته مبارزات مردمان را نفی کنیم .

ب - مبارزات توده را تحت تاثیر عطیات نظامی خود میدانیم .

ج - در تحلیل ایمان به اشتباه میافتیم .

الف - گذشته مبارزات مردمان را نفی میکنیم .

اهمیتی که ما با انفجار چند بمب و ترور چند مزد و روحا سوس میدهیم ، تا حدیست که در
 ذهن ما تمام مبارزات گذشته مردمان را تحت المتاع فرامیدهد و مان میشیم نه ایسن
 مردم هیچ مبارزه قابل ذکر و هیچ تجربه مبارزاتی اورزنده ای ندانسته اند و این
 امروز عملیات نظامی ماست که نقطه آغاز مبارزات خلق است . مبارزات گذشته
 مردم ما بحناوین، مختلف نفی میشود و بی اهمیت قلمداد میگردد و این دلیل
 اصلی و اساسی پورسا دادن به خرد و کاریهای امروز است و راستی را که این
 نهایت " خود شیفتگی " است .

کتاب حماسه مقاومت خاطرات رفیق اشرف دهقانی مقدمه ای دارد که
 سازمان چریکهای فدائی خلق آنرا نوشته است . در این مقدمه صحبت میشود
 که چه شرایطی در ایران وجود داشت که نسل جوان قدم در راه جنگ چریکی
 گذاشت و چگونه جنگ چریکی حاصل رشد شرایط عینی و ذهنی جامعه بود و
 غیره . در این مقدمه میخوانیم که : " این نسل قهرمان (آنها که جنگ
 چریکی میکنند) بدون برخورداری از هرگونه حمایتی ، بدون برخورداری از هر

گونه تجربه عملی، بدون بهره‌گیری از هرگونه تجربه گذشتگان، آغاز بکار کرده زیرِ گذشتگان تجربه ای مثبت و خلاق که برای حال سود مند باشد از خود بجای نگذاشته بودند (تاکید از ماست) از این دو نسل جوان بدون اتکال دستاورد های گذشته کار خود را از صفر آغاز کرد. " سپس در حدود يك صفحه از "تجربیات طفی" گذشته میخوانیم و بعد اینکه: " بدین ترتیب نسل جوان میهن ما با وظیفه سنگین لایروبی " طویله اوزیاس" گذشته (تاکید از ماست) و پی ریزی بنای آینده مبارزات خلق ما با دست خالی و با قلبی سوشال از امید و ایمان پاک میدان عمل نهاد."

این برخورد يك سازمان مارکسیستی - لنینیستی است به مبارزات گذشته مردم ما به مبارزات گذشته خلقهای وطن ما، خلقهایی که این افتخار را دارند که از زمان کوشش و داریوش جنایتکار و بیشتر از آنها تا زمان پهلوی های وطن فروش و مزدور بیگانه مدام در برابر تجاوز مهاجمین بیگانه و ستم حاکمین بومی مبارزه کرده اند و از پای ننشسته اند، خلقهایی که تاریخی سوشال از تجربیسات انقلابی دارند، خلقهایی که صدها سردار و رهبر دلاور در دامان خود پرورده اند، از مزدک و بو مسلم و بلبلکش تا ستارخان و حیدرخان و اراتنی و روزبه اش، خلقهایی که تجویمات انقلابی انقلاب مشروطه ایشان یکی از غنی ترین تجویمات انقلابی جهانست و مبارزات عظیمشان در سالهای ۲۰-۲۱-۲۲... اگر چه رهبرش دست بورژوازی معلوم الحال و خود به بورژوازی متزلزل و ایورونیست افتاد - پشت امپریالیسم جهانی را لرزاند و نقطه امید و سرششق مبارزه برای همه خلقهای این منطقه گردید. این چنین خلقهایی دلاور ورزنده که تنهاسا تجربیسات تشکیلاتی دوران مشروطیتشان از مرکز غیبی تا تشکیلات مجاهدین هزاران درس آموختنی دارد " تجربه شی مثبت و خلاق که برای حال سودمند باشد از خود بجای نگذاشته اند، و بدین ترتیب نسل جوان میهن ما با وظیفه سنگین (راستی هم سنگین!) لایروبی " طویله اوزیاس" گذشته ۰۰- پای بسه میدان عمل " مینهد. گذشته مبارزات خلقهای ما طویله اوزیاس است که این رقبا میخواهند لایروبی اش کنند.

نه رقبا! گذشته مبارزات مردم ما طویله اوزیاس نیست، شعبا لشباه میکید و لشباهی بس بزرگ، گذشته مبارزات خلق ما يك گذشته افتخار

آمیز است . گنجینه‌ی عظیم است از نمونه‌های بی حد و حصر دلاوری، جفا -
نفسانی ، فداکاری، پایداری در راه عقیده ، پاسداری از استقلال و آزادی، عقا-
ومت و مبارزه در برابر هر زورگوی بیگانه و بی‌وفی . گنجینه‌ایست که باید ذره
ذره نیاوش را توتیای چشم کنیم .

خلفهای ما این افتخار را دارند که از اولین برپانگندگان پرچم مبارزات
آزادبیشخ در شوق بوده ، به جنبش کمونیستی جهانی، چهره‌هایی پس درخشان
تقدیم کرده اند . خلفهای ما در گنجه اول خلفهای شوق (سپتامبر ۱۹۲۰)
۱۹۲ نماینده در کنار رهبران اولین کشور سوسیالیستی جهان نشان دادند . کار-
گران وطن ما در جریان انقلاب اکبر و پس از آن ، طی دوران مقاومت و مبارزه این
انقلاب در برابر جبهه ضد انقلاب جهانی نقشی پس آورده - و برای ما افتخار
آفرین - داشتند . حیدرخان عموغلی رهبر راستین طبقه کارگر وطن ما ، ایسن
کمونیست بزرگ ، در میتینگ بین المللی کارگران پتروگراد ، بناسیت تشکیل‌یسن
الملل کمونیستی گفت : " رقای عزیز ما موفق شدیم تاکنون ۱۳۸۰۰ نفر ایرانی
را در صفوف ارتش‌سوخ مشکل کنیم ، ما بیش از پیش خوشوقت و سعادتمند خواهیم
بود که رابطه بیشتری بین روسیه امروزی و ایران انقلابی برقرار کنیم .

رفقا ! بما امکان بدهید که دوشادوش شما در ردیف شما بما
دشمنان مشترک مبارزه نمائیم و ما خواهیم توانست تا صد هزار نفر ارتش‌سوخ
ایرانی تهیه نمائیم " (اسناد تاریخی - ج ۱ ص ۶۸)

و سلمیابین در خاطرات خود تحت عنوان روزهای اکبر در تلشکندهن -
نویسد : " هنگامیکه گارد سفید به فشار خود افزود وضع ما وخیم بود . ناگهان
صدای رگبار شدید و ناهظم گلوله در نزدیکیهای ستاد ما بگوش رسید . مسا
عده‌ای را برای اکتشاف فرستادیم که نتوانستند تعیین کنند تیراندازی از جانب
چه کسانی است . فقط اطلاع دادند که تیراندازی از جانب ایستگاه رامآهن
است . در این حین مشاهده شد که آتریاد کوچکی از جانب ایستگاه کالاها
شروع به پیشروی نمود و ما تصور کردیم که دشمن است که خط جبهه ما را شکافته
و خود را برای مقابله آماده نمودیم ، ولی کسی که نزدیک شدند ، باکمال تعجب
در یافتیم که این آتریاد کارگران برابر ایرانی ایستگاه کالاهاست که بدون اینکه
از آنها حفاظتی شده باشد ، خود بکمک ما شتافته اند عده آنها ۱۷ نفر

و فرماندهان يك بلشویك ایرانی آشنای من بود خود را برای مبارزه علیه افراد گارد سفید اعلام نموده و بدون توقف بطرف جلو به طرفی که صدای تیسر میامد حرکت نمود . بعد از چند دقیقه تیراندازی شدید شد ، و از صدای رگبار فهمیدیم که آتریاد کارگران ایرانی وارد رزم یا گارد سفید شده است بزودی تیراندازی قطع شد و آتریاد مراجعت کرد و اطلاع داد که خطر را از آن قسمت بطرف کرده است . و ما از آنها تشکر کردیم . باید گفت که آتریاد ایروا نیها در رزمهای بعدی هم خودش را خوب نشان داد . کارگران ایرانی اغلب توجه باند های ضد انقلابی را بخود جلب کرده و بدین طریق امکان میدادند که نیروی صدها ارتش انقلابی آزادانه مانور نماید . تا اتمام قلع و قمع کامنل راهبران گارد سفید ، یک نفر از افراد این آتریاد از خط آتش دور نشد . بسبب استثنای لحظاتی که برای تکمیل مهمات خود کسانی را به عقب میفرستادند . آنها هر بار از نو با قهرمانی واقعی خود را وارد معرکه کرده و میجنگیدند باید گفت که قهرمانی کارگران ایرانی حد نداشت . * (همان کتاب ص ۳۴)

این دوسه نمونه را به این خاطر مشخصا از آن زمان و آن جریانات نقل کردیم که به کسانی که گمروسته اند تا این " طویل اوزیاس " را لایوسی کنند ، خود را وابسته به مارکسیسم - لنینیسم و پرولتاریا میدانند .
توده های مردم وطن ما لحظه ای از تاریخ دور و دراز حیات خود را بی مبارزه و مقاومت نگذرانده اند ، با يك يك شاهان و حکام جلاد این کشور و با يك يك تجلوزکاران بیگانه بیکار کرده اند و هزار هزار شهید داده اند تا برده نباشند . خاک وطن ما شاهد جانفشانی های بی حد و حصر زحمتکشسان و رنجبران این کشور است . ما گذشته بی سرشکوهند و افتخار آمیزان اراثیم و حال این گذشته را " طویل اوزیاس " مینامیم ! با کشته شدن کمپوزوش مستبد و جنایتکار بود که در وطن ما بی دربی ۷ جنبش عظیم توده ای برپا شد و دهقانان و بردگان علیه حکام خونخوار و دستگاه جبار سلطنتی شان قیام کردند . ۷ قیام توده که هر ۷ بدست داریوش " کبیر " به خون کشیده شد و دهها هزار نفر از پدران زحمتکش و رنج دیده ما قتل عام شدند تا دوباره پایه هسلی استبداد سلطنتی محکم گردد و پادشاهان " کبیر " بخونخواری خود ادامه دهند . این ۷ خیزش عظیم که سرتاسر امپراطوری ایران آنزمان را فرا گرفت و

مدتها دستگاه آدمکشی داریوش را بخود مشغول داشت . يك نمونه از ماسه
 رزات گذشته مردم ما عليه ستکاران و استثمارگران حاکم است . خود درائی
 است عظیم از دلآوری و جنابازی انبوه زجر دیدگان و درمین حال قطره بی است
 از درائی از مبارزات گذشته مردم ما . قیام مزدک با هادان و پارانیش کسه
 بقول: ۴۰ هزار گشته داد . جسل هزار دهقان زحمتکش و فقیر . موجی از این
 آسمانوس عظیم مقاومت و مبارزه است . نهضت های ملی پس از اسلام و قیصاص
 سرداران چون قلع ، بومسلم ، بابک و یعقوب و ده های دیگر . قیامهایی که به
 خاطر پاسداری شرف و حیثیت ، بخاطر باز پس گرفتن آزادی و استقلال صورت
 گرفت و در همه حال انبوه جنگجویان دهقانان فقیر و آزاده وطن ما بودند
 لخصاتی از این تاریخ دور دراز است . اینها کجایش " طویلله اوزیاس " است
 رقا ! که شما میخواهید لایروبی اش کنید ؟ در سیاستنامه نظام الملك پس
 از شرح قیام مزدک نقطه هایی از مقاومت و مبارزه این دوران . دوران پس از
 اسلام . را در برابر لشنایان بزرگان بیگانه ، چنین میخوانیم : " زن مزدک خرجه
 نیت ناده بگریخته بود از مدائن با دو کمر و به رستاق ری افتاد و مردم را به
 مذهب شوهر میخواند تا باز خلقی در مذهب او آمدند از گیزان و مردمان ایشان
 را خرم دین لقب نهادند . . . چون منصور به بغداد ابومسلم را بکشت در سال
 صد و سی از هجرت ، رئیس بود در شهر نیشابور ، گیر نام او سنیاد ، پس از قتل
 ابومسلم خروج کرد و از نیشابور به ری آمد و گبرکان طبرستان را بخواند : چون
 قوی حال شد طلب خون ابومسلم کرد . . . و مردمان عراق و خواسان را گفت کسه
 ابومسلم را نکشته اند . . . و او اکنون در حصار است از سر کرد هو با مهدی و
 مزدک نشسته است و هر سه بیرون میآیند : چون راغضیان نام مهدی بشنیدند
 و مزدکیان نام مزدک جمعی بسیار گرد آمدند و کار او پررک شد و سجائی رسید که
 صد هزار مرد بر او گرد آمدند . . . چندین سپاه سالاران منصور بکشتند و لشکر
 ها بشکست تا بعد از ۷ سال جمهور عجلئی به جنگ نامزد کرد ، جمهور لشکر خو
 زستان و یارس کردند به اصفهان آمد و هر اصفهان را بخود بیرد و به در ری
 شد و سه روز با سنیاد کارزار کرد سخت ، روز چهارم سنیاد بردست جمهور
 کشته شد و آن جمع پراکنده گشتند . . . و مذهب خرم دینی و گیری آمیخته شد
 و در سریا یکدیگر سخن همی گفتند تا هر روز این مذهب اباحت پرورد تر شد

و جمهور چون سنجاب را بگشت دوری شد ، هرچه از کبرکان یافت همه را بگشت و مالهای ایشان غارت کرد و زن و فرزند ایشان به بردگی ببرد و به بندگی می داشت بهر وقتی خرم دینان خروج کردند باطنیان با ایشان یکی بوده — اند و ایشان را قوت داده که اصل هردو مذہب یکیست و در سنه اثنین و ستین ماهه (۱۶۲) در ایام خلیفه مهدی باطنیان گرگان که ایشان را سرخ علم خوانند ، با خرم دینان دست یکی کردند و گفتند بومسلم رنده است ملك بستانیم و پسر او را قدم خویش کردند و تا به ری بیامدند و آنوقت که هارون الرشید بسه خراسان بود بار دیگر خرم دینان خروج کردند از ناحیت اصفهان از ترمذ یسن و کلبه و قاب و دیگر روستاها و مردم بسیار از ری و همدان و دسته و گروه بیرون آمدند و به این قوم پیوستند و عدد ایشان بیش از صد هزار بود (اینها نیز همه کشته و پراکنده میشوند و بگفته " خواجه " خلقتی بی حد و بی عدد از ایشان بگشتند و فرزند ان ایشان را به بغداد بردند و فروختند . . . اما مردم فرو نشستند ؟) بعد از این چون نه سال بگذشت با یک خروج کرد از آذربایجان و دیگر سال خرم دینان خروج کردند از ناحیت اصفهان در عهد مامون و باطنیان بدیشان پیوستند و به آذربایگان شدند و به بلخک پیوستند و مامون محمد بن حمید طائی به حرب بلخک فرستاد ؛ و میان او و بلخک شش حرب عظیم برفت ، آخر الامر محمد حمید کشته شد و کار بلخک بالا گرفت مامون در حال عبد الله ظاهر را به حرب بلخک فرستاد بلخک با او قاتل و مت نتوانست کردن در دزی گریخت سخت محکم چون سال درو بست و هر زده اندر آمد دیگر باره خرم دینان به اصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان خروج کردند ، بد آنک مامون به روم شده بود و همه به یکشب وعده نهاده بودند و به همه ولایتها کار راست کرده ، شب خروج کردن شهرها غارت کردند و در اصفهان سر ایشان مردی بود علی مزدک ، از در شهر بیست هزار مرد عرض داد و بپلرد از به کوه شد و علی مزدک کوه بگرفت و غارت کرد و بازگشت و به آذربایگان شد تا به بلخک پیوندد و از جانب خرم دینان روی به بلخک نهادند . . . اول ده هزار بودند ، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهرکی هست آنرا شهرستانه خوانند ، آنجا جمع شدند و با بلخک بدیشان پیوست (جنگهای بسیار کردند و بسیار کشته دادند " چفتاک به حرب اول از خرم دینان

صد هزار مرد کشته شد " و زن و فرزندانشان را باز همه ببردگی بردند . اما باز مردم از پای نشستند (پس از این به شش سال محاصره به شغل خرید و فروش پرداخت و افسین را نامزد کرد) افسین خائن که کعبه خدمت خلیفه بسته بود با بلیک غدر کرد و بالاخره پس از جنگهای بسیار (او را بگرفت و زیادت از هشتاد هزار بکشتند . پس افسین غلامی را با ده هزار سوار و پیاده آنجا گذاشت و خود بلیک و اسیران دیگر را به بغداد برد . . . چون چشم محاصره بر بلیک افتاد گفت ای سگ چرا در جهان فتنه انگیزی و چندان مسلمان بکشتی . هیچ جواب نداد . بفروود تا چار دست و پایش میردند . پس چون بلیک یکدستش میردند دست دیگر در خون کرد و در روی خویش محالید . محاصره گفت ای سگ این چه عمل است ؟ گفت در این حکمتی است که شما هر دودست و پای من بخواید بریدن و روی مردم از خون سوخ باشد ، چون خون از تن مردم برود روی زرد شود . من روی خویشتن بخون آلودم تا مردم نگویند که ازیم رویش زرد شد . پس فروود تا بلیک را در چرم گاوی تازه دوختند چنانکه هر دو سر وی گاو در بنا گوش بلیک بود و پوست خشک شد و رنده برداش کردند ، تا بسختی برود " همین نظام الملك در جائی دیگر گوید ؛ به بلیک گفتند که از خلیفه طلب عفو کند ، او نکرد و برادرش که در تمام جنگهای بلیک با او بود گفت : " ای بلیک ! تو کاری کردی که کسی نکرد و ای یک تابی بیاور که کمی نیارود " است . و بلیک پاسخ میدهد ؛ خواهی دید که چگونه تاب بیاورم . حسی جناب " وزیر دانشمند و مدیر " گعلشته بیگانه و خدمتکار ستیز ، خواهی نظام الملك طوسی که خائنانه تاریخ را بر " قامت ناسازی اندام " هوا و هوسهاو منافع ضد مردمی شاهان و خلفا میرد و میدوزد ، و در هر کجا دستش برسد و فرصتی بیاید از فحلتی بر مردم و آلودن جنبش مردم کوتاهی نمیکند و میکوشد که سفید را سیاه و سیاه را سفید نشان دهد ؛ نمیتواند همه واقعیات درخشان بیکاری امان و شکست ناپذیر زحمتکشان وطن ما را زیر لفاظی ها و فحاشی های خود مخفی سازد - و راستی را که حتی در این تعبیرات و تفسیرات دشمنانه نیز اثری از " طبله اوژراس " نمیتوان دید . بلکه همه افتخارست ، افتخاراتی خیره کننده که ما در برابر تمامی خلقهای جهان بان میالیم .

مقاومت مردم ما در برابر ایلخارهای چنگیز و تیمور و مبارزانشان بدنبال

آن شکستها، مبارزات مداوم و بی‌تسست مردم ما علیه استبداد شاهان در سراسر تاریخ، اینها کدامیک "طویلله اوژیاس" است؟ همین جنبش کمونیستی شصت‌ساله وطن ما کم‌درس و تجربه و آموزش‌دارد؟ دریای جا-رزات سده اخیر مردم ما کم‌دلاوری و جانبازی در خود دارد؟ مردم ما درحالت صره یازده ماهه تیریز یونجه خوردند و آزادی گرفتند، مردم ما اولین حکومت شورا هارا پس از دولت شوراهای لنینی، در وطن خود ساختند. کدامیک از اینها طویلله اوژیاس است که شعا رقفا می‌خواهید لایرویش کنید؟ هائی که می-خواهیم این "طویلله اوژیاس" گذشته را لایرویی کنیم مکتبی های القبا نیامود خته ای هستیم که خودبینی مان اجازه نمیدهد، حتی بپذیریم که چیزی نمیدانیم. راستی را که پند آموز است؛ ما می‌خواهیم با ترور فرسیو و طلاهری و نوووزی و منفجر کردن پاستگاه زانداومری لاهیجان و استانداری خراسان و چند صد انفجار و ترور دیگر "طویلله اوژیاس" گذشته "ای را که گوشه ای از آنرا دیدید، لایرویی کنیم. احسنت بر ما! معرفی کامل گذشته مبارزات مردم ما-که در اینجا "طویلله اوژیاس" خوانده شده- نه از ما، از هیچ کس دیگر نیز ساخته نیست، اوقیانوسی عظیم است که از آن بقول مولانا در کوزه ای که جز قسمت یکروزه ای نگردد جای نگیرد، و درماندگی ما و قضاوت‌های آنچنان-نیمان از اینجا نشئی است که می‌خواهیم این اوقیانوس عظیم را با کوزه یکروزه عملیات چریکی و موتور کوچکمان بیعائیم و این هرگز امکان پذیر نیست.

گر بر سزی بحر را در کوزه ای

چند گنجد قسمت یکروزه ای

گذشته-مبارزات مردم ما گذشته ایست شکوه خند که در آن میلیونها ملیون درس و تجربه آموختنی انقلابی وجود دارد، درس و تجربیاتی که ما امروز از آنها کاملاً بی‌بهره ایم، و پیشرفت مبارزات همین امروزمان در گرو آموختن آنهاست. ما اصلاً راه را کم کرده ایم، بیراهه میرویم، و اینست که گرد هیچ سواری را در این بیراهه تعیینیم و گرنه راه اصلی مبارزه سکوب است با سواران هزار هزار جنبش انقلابی وطن ما است. اگر در بیراهه ما هیچ گرد سواری و رد اسبی بچشم نمی‌خورد، اگر در کوزه کوچک ما چیزی جز قسمت یکروزه ای از این دنیا نمی‌گردد، این نه تقصیر راه و نه تقصیر دراست، این تقصیر بیراهه ما

و کوزه ماست • اگر در گذشته مبارزات طولانی و عظیم مؤمنان " تجربه بی‌مثبت و خلاق که برای حال سودمند باشد " نمییتم، این تصویر چشمهای ماست نه تصویر مبارزات گذشته مردمان • اگر تجربیات انبوه قربانی‌های مبارزین و قهرمانان را، اگر بخشی از جنبش کمونیستی جهانی را، اگر نبردهای عظیمی را که طی قوتهای مداوم بزرگترین امپراطوری‌ها را در برابر خود بلرزده در آورده است، اگر افتخارات مردمان را ما " طویله اوژیا" می‌بینیم و می‌خواهیم با چند صد تنور و انفجار لایویش‌کنیم، این تصویر معیارهای ماست نه تصویر آن مبارزات عظیم، نه تصویر آن میلیون‌ها انسانی که طی قرون متمادی با خون خود پرچم آزادی و استقلال وطن ما را رنگین کرده اند، و نه تصویر هزارها زن و کودکی که در طی هر نبرد آزادیخواهانه به اسارت ستمگران بیگانه و پوهی افتاده‌اند. و این هم که بگوئیم ما از صفر شروع کردیم، هیچ افتخاری ندارد • مثل ایست که بگوئیم ما برای پیروزی کویر هیچ ره توشه‌ای نبرد داشته‌ایم و براه افتاده‌ایم • این کوزه بینی ما را می‌رساند، نه خشک بودن همه رودخانه‌ها، یا کویر بودن همه دنیا را •

" طویله اوژیا" که ما باید به لایویش‌کنیم، طویله سیستم گدیده ۲۵۰۰ ساله سلطنتی است • طویله سیستم فاسد و استعمارگرانه‌ای است که طبقات حاکم و امپریالیست‌ها در وطن ما بوجود آورده‌اند، و برای لایویش‌کردن این طویله، با موختن از تجربیات گذشته مبارزات خلق‌هایمان همان چیزی که شما آنرا بخلط " طویله اوژیا" می‌خوانید - نیاز حیاتی داریم • ما باید بیا - موزیم چگونه انقلابیون وطن ما در ادوار مختلف توانسته‌اند توده‌های میلیونی مردم ما را بیدار سازند چگونه و با استفاده از چه راه‌های تشکیلاتی و چه ابزارهای کار انقلابی در میان مردم ریشه دوانیده‌اند • بایسد بیا موزیم که چگونه مردم ما نزدیک به ۱۳۰۰ سال پیش‌وقتی تحت سلطه بیگانه بودند " در سربایکدیگر سخن می‌گفتند و همه بیک‌شعبه نبوده بودند و به همه ولایت‌ها کار راست کرده، به اصفهان و پارس و آذربایجان و جمله کوهستان، شب‌خروج کردند " ؟ ما باید اعتراف کنیم که از انجام یک‌هزارم صد‌ها کار سترگی که انقلابیون وطن و توده‌های مردمان در گذشته انجام داده‌اند، عاجزیم • و اگر می‌خواهیم از این عجز نجات بیابیم باید از آنها بیا موزیم، این‌که

آن گذشته درخشان و افتخار امیز را با توهین به خلقهای کبیرمان " طویل‌سه
اوتیاس" بنامیم. این نارواست، و ناروا تر اینکه، از زبان دوست گفته شود سه
دشمن.

در اینجا اینرا هم بگوئیم که با اینکه ریشه اصلی این نفی گذشته راد ر
پریشان دادن به خورده کارهای خود میدانیم، اما محققیم که بی اطلاعی از
گذشته نیز در آن بی تاثیر نیست. و این درد نیست که گریه‌انگیز نسل ما است.
نسل ما دقیقاً بخاطر شرایطی که امپریالیسم و ارتجاع بعد از کودتای ضد ملی ۲۸
مرداد ۳۲ در این کشور بوجود آوردند، نسلی بیگانه با گذشته بار آمد ما است.
تاریخ و ادب و فرهنگ پویا و انقلابی ما نفی شده و فرهنگ استعماری بهزادویک
وسیله بما تنقید شده است. مطبوعات کشور و دستگاههای تبلیغاتی رژیم یکجا
وسیله تبلیغ فرهنگ استعماری شده و همه تلاشها برایست که ما را از گذشته
مان نماند از گذشته ننگین شاهان و جلادان - از گذشته مردمان بیبرند و
نسبت به آن انبوه افتخارات بیگانه مان کنند. همه تلاشها برایست که ما را
بی بته و پا در هوا درآورند. و این ماثیم که باید آگاهانه در برابر تمامی
برنامه هاشان مقاومت کنیم و رشته استوار گذشته را همچنان بچسبیم. ایستن
ماثیم که باید با شناخت تاریخ مردمان و با آموختن از مبارزات انبوه خلقها مان
پیکار امروزین خود را بر پایه استوارترینها مبارزه و جانفشانی گذشتگانمان پی
نهمیم. ای کاش آنها که فرصت و امکانات و معرفتش را دارند در این مجال
بیاری جنبشها بشتابند، که آشکارا تهنی بودن کوله بارش را هر کسی تواند دید.
ما تمامی رفقای انقلابیمان، تمامی سازمانها و گروههای انقلابی وطن هشدار می -
دهیم که این مساله را خود نگیرند. بویژه کونیستهای ایران باید این را باید -
انند که تا تاریخ مبارزات مردشان را ندانند، تا دسته مبارزات خلقهاشان را
نشناسند، نخواهند توانست وظیفه ای را که برعهده دارند، آسان که شایسته
است بانجام رسانند. مطالعه درست تاریخ گذشته مردمان باید یکی از مواد
اصلی آموزشی برای پرورش کادرهای انقلابیمان باشد. هر کونیست ایرانی باید
تاریخ مبارزات مردم ما را بخوبی بداند. تنها احترام بگذشته و اعتقاد بدون
شناخت بان نیز کافی نیست، باید گذشته را شناخت. به دنباله مطلبمان به
پردازیم.

در اعلامیه ای که رفقای چرنک به مناسبت سالروز ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ در رابطه با انفجار شهرمان بلبل پخش کرده اند چنین میخوانیم: " سالها از سی هم گذشتند، هفده سال خفت بار • هفده سال امپریالیسم جهانی بکمک نوکر سرسپرده اش شاه خائن میهن ما را غارت کرد، بدون آنکه خطری جدی پایه های دستگاه جنایتکارش را بلوراند • سازمان ضد خلقی امنیت کوچکترین جواب نه های طغیان را ریشه کن کرد • انبوهی کهن سال از ترس در دل خلق کاسه شت • اسلحه پلید قدر قدرتی رژیم جنایتپیشه بر سر زنهای افتاد • فاشیسم هر روز بیشتر شارهای جهنمی خود را چون انقبوتی خونخوار بدور اندیشه های مبارزاتی میتیّد • همه از هم هیترسیدند که هادا سوکارشان با سازمان امنیت و شهرمانی بیافتد • خلق از درد بخود میبچید، و در پی چاره بود که ایسن داغ تنگ را از چهره اش پاک کند • • • دلاوران جان بگف پیشگام خلق ضسوروت شکستن طلسم قدر قدرتی رژیم را بردوش گرفتند و در جنگل سیاهکل تاریکی هفده سال خفت را دریدند و آوای جانبخش گلوله را بگوش خلق رساندند • خلق اسیر از هیجان تب کرد • ۱۹ بهمن سر آغاز تاریخ نوین مبارزه ارتطن هفده سال سکوت سر بیرون آورد و در دامان خلق شروع بر شد کرد • ۱۹ بهمن ۴۹ روز پرشکوهی شد که خلق در مقابل دشمن ایستاد • "

پیش از هر چیزی در نظر داشته باشیم که این يك نمونه " کار توضیحی " است (یعنی جانشین تبلیغ و ترویج در بین مردم) و بعد اینکه این تکه انشاء میخواهد بنویسد: مدت ۱۲ سال یعنی از سال ۳۲ باین سو را مردم ما در خفت و خواری و تاریکی بسر بردند و ۱۹ بهمن ۴۹ باین دوران پایان داد " سر آغاز تاریخ نوین " شد • ما معتقدیم که چنین چیزی نیست نه ان ۱۲ سال، ۱۲ سال خفت و خواری و تاریکی بود، و نه با نوزده بهمن ۴۹ تغییری در جامعه ما داده شد • و باز هشا این قضاوت نادرست رفا را در پر بهادادن به خوده کار بهسا میدانیم • بعد از بیست و هشت مرداد سال ۳۲ تا سال ۴۹ مردم ما مبارزه اتی چون مبارزات سالهای ۳۹-۴۲ و قیام عظیم ۱۵ خرداد را داشتند، مردمها روز ۱۵ خرداد پانزده هزار شهید دادند • مردم ما بادست خالی در برابر تانکها و مسلمانهای آمریکائی و انگلیسی رژیم ایستادند و خون دادند تا بردگی بیگانه و نوکران بیگانه را نچیزند • دهقانان وطن ما کفن پوشیدند و پسرهای

دفاع از حقوق خود و پشتیبانی از برادران زحمتکش شهرشان روانه تهران شدند. در این یکروز از آن " ۱۷ سال خفت و خواری و تاریکی " مردم ما قیام می کردند و مقاومتی نشان دادند که یادش در سینه تاریخ خلقهای ما بسزای همیشه جاودانه خواهد ماند. و این یکروز از آن هفده سال است. طسی همین سالهای " خفت و خواری " دهقانان قهرمان فارس آتش‌نپردی آنچنان عظیم را علیه رژیم فاشیستی شاه افروختند که راستی پشتش را لرزاند. ماهها از طریق پایگاه هوایی وحدت، کوهستان های این عطقه را بهاران میکرد و کاری از پیش نمیرود. نپردی که توده های زحمتکش مردم ما در آن درگیر بودند، بهاز در خود درسها برای آموختن دارد. طی همین سالها بود که خلق قهرمان کرد ما مبارزات مسلحانه را در کوهستانهای کردستان آغاز کرد و نزدیک بدو سال با رژیم فاشیستی محمد رضاشاه و تمام نیروهای سرکوش جنگید. دهقانان قهرمان کرد، با اینکه خانه و زندگی شان با بهارانهای هوایی نیروهای رژیم میسوخت و نابود میشد و دهکده هاشان به ویرانه هائی سوخته تبدیل میگردد، دست از بیگاری برنداشتند و همچنان قهرمانانه میجنگیدند. خلق کرد دلاور ما در این بیگاری عظیم صدها گشته و هزارها اسیر داد، قهرمانان توده ای بی چون ملا آواره در این نبرد شکفتند، هزارها دهقان قحیر و گرسنه در آن درگیر بودند، و باز این بیگاری نیز صدها درس و تجربه آموختنی با خود دارد. طسی همین مدت دهقانان قحیر خلق قهرمان بلوچ ما بارها بطور پراکنده عصیان کردند و بگوهرها زدند و گشته و گشته شدند و از پای نشستند. طی همین مدت دهها انتصاب و تظاهرات کارگری برپا شد که انتصاب قهرمانانه کارگران کوره پنخانه های تهران و یورش تانکهای رژیم بآن یکی از آنهاست. طی همین مدت مردم ما مبارزات عظیم چهل جهان پهلوان تختی (تظاهرات خشمناهنی که نیم ملیون انسان در آن شرکت داشتند) و مبارزات پرشکوه و پیروزنده اتوسرانی را (که رژیم را بحق تشینی واداشت) برپا کردند. طی همین مدت بمیساری گوههای انقلابی در ایران تشکیل شدند، مبارزه کردند و به اسارت افتادند، که گروه قهرمان جزئی دلاور یکی از آنهاست، و دهها نوع مبارزه دیگر. آنوقت روشن نیست چرا اینهمه مبارزه " ۱۷ سال خفت و خواری و تاریکی " لقب میگردد و ۱۹ بهمن ۴۶ - که درودمان نثار قهرمانان جان برکش یاد - " سرآغاز تاریخ

نوبن ... لحظه دریده شدن تاریکی ۱۷ سال خفت و خواری - زمان تب کردن خلق اسیر از هیجان ... " آیا هیچ دلیلی جز پوسها دادن بخود ه گاد - یها میتوان برایش یافت؟ ما با رفتای مجاهدان نیز همین حرفها را داریم. رفتای مجاهد ما نیز با عینک " جنگ چریکی شهری " بگذشته مبارزات مردم سا مینگرسته اند. در صفحه ۱۴ کتاب سازماندهی و تاکتیکها چنین میخوانیم:

" قبل از جنبش چریکی سالهای اخیر، آخرین تجربه مبارزه مسلحانه در ایران دقیقاً به پنجاه سال پیش یعنی مبارزات جنگل محدود میشود (جنبش عشایر فارس و کردها را که قوله ای طی است و تجربه اش عمدتاً در همان سطح منطقه قابل بررسی است مستثنی میکنیم)

در مورد اینکه عملیات نظامی مغرود امروز - چند ترور و انفجار پراکنده - را میشود اصلاً در ردیف مبارزات مسلحانه، و آنها قیامی چون قیام جنگل قرار داد یانه بحثی نمیکیم، چرا که به اعتقاد ما مساله روشنتر از آنست که نیاز به بحثی داشته باشد. آنچه در اینجا مورد بحث ماست مساله نفی گذشته جنبش مردم - معان است، و مبینید که جنبش مسلحانه دهقانان فارس و دهقانان کرد ما اگرچه حاشا نمیشود، اما قوله ای قلمداد میگردد در همان سطح منطقه قابل بررسی است. چرا؟ روشن نیست. چند ترور و انفجار ما یا فلان گروه انقلابی امریکای لاتین در سطح جهانی قابل بررسی و آموزش است، اما دوسال مبارزات تو - ده ای خلق قهرمان کردمان، تنها در سطح همان منطقه کردستان روشن نیست که اگر مبارزات توده ای دهقانان فارس و کردستان در باقی مطلق ایران قابل بررسی نیست و آموزشی در بر ندارد، پس چرا چند کمین گذاشتن و ترور و انفجار فلان گروه چریکی آنسوی دنیا برای ما قابل بررسی و آموزش است؟ راست اینست که باید به عملیات نظامی مغرود رقاً اهمیت و بهائی فوق العاده داده شود و چون این عملیات در خود چیزی تا آن حد مهم و پوسها که حتی خود رقاً را رخی کند ندارد، باید با نفی گذشته باصطلاح بها بیابد، و اینست که بگذشته چنین برخورد میشود. در موردی در بر رفتای مجاهد ما تا بد انجام در این مسیر پیشرفته اند که حتی کسانی را که طی سالهای دیکتاتوری بیست و هشت مرداد به این سو یعنی طی همسان " ۱۷ سال خفت و خواری " مبارزه کرده اند و به زندانها افتاده اند نیز محکوم میکنند. و برای اینکه نشان دهند چریکهای اسیر در زندانها حماسه مانند

مقاومت میکنند و شوری برپا کرده اند - که این امری است صد درصد درست و از چشم کور هم نمیتواند پنهان بماند - به نادرست گذشته زندانها راهم میکوشند پیوند بزنند به همان " خفت و خواری های " من در آوردی آن رقا " و اینجاست فنانسان محبور میشود دیربزیرد که نغی گذشته یک بخش مهم از سیستم کارچریکی است * و اصلا سیستم کارچریکی بدون نغی گذشته ناقص است * یک سیستم کامل نیست * تا گذشته نغی نشود کارچریکی نمیتواند توجیه شود و جایبفتند * همان - نشان که تا اصول زیر پا گذاشته نشود کارچریکی نمیتواند توجیه و تشریح گردد * رفتای مجاهد ما در گزارشی تحت عنوان " نظری به تاثیر جنبش مسلحانه در سه سال اخیر بر زندانها " نوشته اند : " سال ۴۹ بر زندانهای سیاسی ایران ، اوین ، قزل قلعه ، موقت شهربانی ، بند های ۳ و ۴ قصر و قزل حصار - سکوت و آرامش مسلط است * زندانی بسیار کم و شیوه ی مبارزه جوئی از آنهم بسیار کمتر است * در زندان قصر ۵۰۰۰ هرکس یا حداکثر هر چند تن خود زندگی میکنند و عموماً سعی : این است که بدون برخورد با پلیس آرام مطالعه خویش را نموده و محکومیت خود را سپری کنند ، یعنی آنطور که رژیم میخواهد ، زندانی خود راهی - کنند *

خصوصیات منفی شدیداً رشد کرده * خود خواهی ها اوج گرفته ، آنچنانکه حتی جای هرکس مشخص است و فردی حق ندارد جای دیگری بنشیند یا بخوابد * در داخل اطاق قسمت بالا از آن قدیمی ها و کنار درب از آن تازه وارد هاست * سالها طول دارد تا فردی بتدریج از جلوی درب نشینی به مقام بالا نشینی برسد * * * * * سال ۵۰ فرامیرسد * * * * * حماسه های شکفت انگیز مقاومت سریعاً پا میگردد و چون نتیجه شکفته میشود ، در سلول و در عمومی تیسز اطلاعات و تسلیم در برابر نگهبانان ازین میروند (یعنی پیش از سال ۵۰ همه اطاق عت و تسلیم بوده) و برای نخستین بار آرام آرام زهمه دلتواز سرود های انقلابی که بطور دستجمعی خوانده میشود ، از عمومیهای اوین بگوش میرسد و شکست سکوت را بشارت میدهد * * (مجاهد ص ۶۵-۶۳) ما هم معتقدیم که حماسه - هائی که بوسیله رقای تهران فدائی ، مجاهد ، آرمان خلق ، سازمان آزاد پیخش خلقهای ایران ، گروه لباذرو دیگر رقا و برادران اسیر در این دوره افرید شده است حماسه هائی است بس عظیم و شورانگیز * مقاومت تهرانیان سترگی چسبون

بهبود دهقانی، علی اصغر بدیع زاد گلان، همایون کتیرائی و دیگر رقا، بویزه
 دها دلاوری که در زیر شکنجه شهادت رسیدند، مقاومتی است راستی عظیم،
 همانند مقاومت رقا کوچک شوشتری، وارطان، آوانسیان، دلاوران جاودان سا -
 زمان افسران آزادیخواه و . . . ما هم معتقدیم که با خیزش نوین جنبش انقلابی
 مردم ما رند آنها پر شد و شوری تازه همه رند آنها را فرا گرفت، و این واقعیتی
 است غیرقابل انکار. اما همچنین معتقدیم که نشان دادن عظمت مقاومت در این
 دوره هیچ نیازی به لگد کوب کردن سابقین ندارد. بویزه که انسیان
 مجبور شود چیزهای غیر واقعی بگوید. مطالبی که رقای مجاهد ما درباره رند -
 آنها در سالهای پیش از ۵۰ نوشته اند درست نیست.

رند آنها ایزان همیشه جای دلاوران رزنده و جنگجویی بوده که در
 هیچ شرایطی نتوانستند ساکت بنشینند و زور دشمن را تحمل کنند و این ناروا
 است که گفته شود، آنها آنطور که رژیم میخواست رندانی خود را میکشیدند،
 خود خواه بودند فصلتهای بالانشین داشتند و انیکونه حرفها ممکن است در هر دوره
 یکی دوتا یا چند نفری هم باشند که بالاتر از هر چیزی به گذران سندن دوران
 محکومیت خود و خارج شدن از زندان بیندیشند. اما اینها سجل رندانیان
 نیستند و ماحق نداریم از آنها سجل بسازیم و یا رفتار آنها را نمایند و رفتارها
 بدانیم. این درست نیست. برای ما انبوه قهرمانها سجلدنه معدود "بالا
 نشینان" - اگر باشند در رند آنها - درست همین زمانی که آنان صحبتی -
 شود، رقای قهرمان گروه جری که راستی در هیچ شرایطی سکوت نکردند، و محق
 سجل مقاومت و وفاداری به خلق ساختند. رقای دلاور گروه فلسطین و چنسد
 گروه انقلابی دیگر در رند آنها ایزان بودند، چگونه میتوان گفت اینها مطیع
 و تسلیم تکمیلان بودند و خصلتهای خود خواهی داشتند و این خصلتها شسان
 داشت اوج میگرفت و . . . این نارواست رقا، در رند آنها ایزان همیشه مبارزه
 و مقاومت و زد و خورد بین رندانی و رندانیان به اشکال گوناگون وجود داشته
 است. همیشه رندانی، پاسدار و پاسبخش و استوار را کتک زده و از آنها شلاق
 خورده، همیشه رندانیان، در رند آنها، دستجمعی و انفرادی سرود خوانده اند
 و کتک خورده اند. مکتبا این در رابطه مستقیم با جنبش بیرون رندان از نظر
 کمیت، همیشه در تخمیر بوده است. سالهای ۴۶ و ۴۷ که رقای گروه جویس

و برخی از رفقای گروه فلسطین در زندان بودند، کمتر هفته ای میگذشت که یسک دعوا و کتکازی بین زندانیان و زندانیانها نشود. رفیق شهید احمد افشار رفیق شهید عزیز سردی و دو رفیق دیگر طی دو هفته چندین بار پاسدارها و پاسا سبخشها را کتک زدند و در عوض شلاق خوردند. سرود "ای رفیقان" در همین زمان در زندان ساخته شد. سرود "جنگل انسان" را رفیق شهید عزیز سردی روی شعر کسراتی ساخت. هر شب تا نیمه شب سرود و اشعار انقلابی خوانده میشد. در همین زمان زندانیهای تهران آنچنان همه از زندانی پر شده مجبور شدند صدها نفر از را که در رابطه با چهلیم جهان پهلوان تختی و طالب هرات دانشگاه دستگیر شده بودند به سربازخانه ها برده، در پادگانها زندانیانیشان کنند. همه چیز مطرح بود جز تسلیم و اطاعت. و این وضع همیشگی زندانیان بوده است. در همین سالهای "سکوت و آرامش" بیوزن شیوه های مبارزه جوئی رفقای دلاور ما شکرالله پانکزاد، ناصر کاخساز، مسعود بطحائی و دیگر رفق را شکنجه هائی دادند که از سال ۳۴ به اینسو نظیر نداشت. و همه آنان قهرمانانه مقاومت کردند. رفیق قهرمان و آگاه ما ناصر کاخساز در زیر شکنجه بینایش را از دست داده خونریزی مغزی کرد و اثرات شکنجه های وحشیانه آدمکشان سادیست در سار پهلوی او را تاکنون چندین بار تا مرز شهادت برده است. شکنجه هائی که به رفیق بطحائی قهرمان دادند در حقیقت غیر قابل تصور و وحشیانه بود، و از شکنجه های رفیق دلاورمان بان نژاد غیر ایرانیانها نیز خیر دارند. آیا چنین دلاوران پاکباز را به خود خواهی و دامن شتن، روحیه بالا نشینی و تسلیم طلبی متهم کردن سزااست؟ درست در همین سال ۴۱ که گفته شده "بر زندانیهای سیاسی ایران سکوت و آرامش مسلط است و زندانی بسیار کم و شیوه مبارزه جوئی از آنها کمتر" بیشتر از صد نفر که در رابطه با رفقای ما دستگیر شده اند در زندانیان قهرمانان این گروه در قلمسب دیکتاتوری سیاه محمد رشاداهی، در درون بیدادگاه نظامی، با شنیدن محکوم میتبای خود دسته جمعی سرود انترناسیونال میخوانند.

در همین سال ۴۱ حضرت آیت الله سعیدی و مهندس سربیک داودی، در همین زندانیها زیر شکنجه به شهادت میرسند و تسلیم نمیشوند. آیا رواست که گفته شود، اینها آسمان که رژیم میخواست زندانی خود را میکشیدند؟ نه

رفقا روائیست. شایسته نیست کسانی را که در آن شرایط خفقان آلود، حتی در دوران نشست نسبی مبارزه عمومی، مبارزه کرده اند و به رندان افتاده اند و حتی شهید شده اند، بگوئیم عقده بالانشینی داشته اند، خودخواه بوده اند، تسلیم و مطیع بوده اند و آسان که رژیم میخواستند، رندانی خود را میکشیدند. این قضای است نادروست که ریشه اش در سیستم کارچریکی است. و نه هیچ چیز دیگر.

* آیا این ژرف اندیشی و بصیرت
 خلصی لازم است برای آنکه
 پی ببریم که تصورات نظریات و
 مفاهیم و در یک کلام شعور
 انسانها همپای شرایط معیشت
 و مناسبات اجتماعی و زندگی
 اجتماعی آنها تغییر مییابد؟
 مانیفست حزب کمونیست ص ۹

با مبارزات توده ای و تحت تاثیر
 عملیات نظامی خود میدانیم *

ما برای ماوریم که منشاء گرفتن مبارزات هر قدر یاطبقه، یا هر خلسق از
 از شرایط و مناسبات اجتماعی حیاتش و تعیین کننده بودن این شرایط در برسا
 شدن یا نشدن مبارزه امروز دیگر نتنها مورد قبول ماتریالیستهای انقلابی، بلکه
 مورد قبول تمام انقلابیون است. و از اینرو از اطاله کلام می پرهیزیم. ما بسا
 این سخن رفقای مجاهدان که گفته اند: "اعتصابات بیسابقه چند سال اخیر
 نشانه استثمار وحشیانه، سختی شرایط زندگی و رشد آگاهی کارگران است" صد
 درصد موافقیم و معتقدیم که این برخوردی است کاملاً علمی و صحیح به مبارزات
 توده. در عین حال قابل انکار نیست که مبارزات اقشار و طبقات مختلف خلق
 در یک جامعه بر روی هم تاثیر متقابل دارد. مبارزات دانشجویی نمیتواند بر
 روی مبارزات کارگری بی تاثیر باشد، و در عین حال نمیتواند از مبارزات کارگری
 تاثیر نپذیرد و بهمین سان مبارزات اقشار و طبقات دیگر. و این حکم کلی در
 مورد مبارزات روشنفکران انقلابی نیز صادق است. حتی اگر جدا از توده ها
 عمل کنند. همانسان که مبارزات توده کارگر و دانشجو و دهقان و روحانی —
 روشنفکر انقلابی را بفر و میدارد و تکاملش میدهد، مبارزه روشنفکر انقلابی (در
 اینجا منظورمان مبارزات چریکی است) چون مشی توده ای نقشش در بیکار تسوده
 روشن است) نیز بی تردید تاثیری — ولو زودگذر بر روی دیگران خواهد داشت.

احساس همدردی و تحسین آنها را که خبر قهرمانی یک چریک را در تیر بدست
 دشمنانشان پیشوند، برخواهد انگیزت * بر روی آشناری حتی تاثیر تهییج
 کننده "خواهد داشت و آنها را به پشتیبانی غیر فعال از چریک و خواهش
 داشت. بویژه در کشور ما که توده های مردم از قوت نفرت و خشم نسبت به رژیم
 جابر و ضد خلقی حاکم و شخص محمد رضا شاه خائن و بی وطن، هر چه از ای را
 علیه این رژیم برحق میدانند و هر کس دیگری را فعلا حاضرند به جای او بپند-
 یرند * گذشته از اینها عملیات چریکی رژیم را نیز عصبانی و ناراحت میکند، گاهی
 اوقات رژیم را از قوت عصبانیت دیوانه میکند. اقدام دوسرهنگ امریکائی توسط رفقای
 مجاهد در آستانه بازگشت جاسوس امپریالیستها، محمد رضا شاه از اده بکا، چنین
 بود. اما صحبت اینجاست که از کسو آیا راستی آنقدر در ایران - در آن جهنم
 سوزان توده ها - وسیله تهییج مردم کم است که بقول لنین باید با شیوه های
 مصنوعی آنها را تهییج کنیم ؟ و از سوی دیگر آیا وظیفه روشنفکران انقلابی
 تهییج کردن قشرهایی از مردم و انگیزت تحسین و حسن همدردی آنها، یسا
 عصبانی کردن رژیم است ؟

در جواب سؤال اول باید گفت که مبارزات خوب خودی توده های خلق
 که علیهم وظیفه شناسی انقلابیون پی در پی وسعت و اوج بیشتری یافته، نشان
 میدهد که این مردم تا چه حد آماده و تهییج شده اند، و باز هم از لنین بگیر
 قوض بگیریم که : اگر هم کسانی هستند که آن شرایط غیر قابل تحمل و آنهمه
 جنایت تهییج شان نمیکند * کشتن فرسیو و طاهری و فاتح یزدی هم تحییجشان
 نخواهد کرد * به دومین سؤال پیش از این مضافا جواب گفته شده است *
 و حاصل آن عصبانیت دستگاه هم همه میدانیم که معمولا اقدام یکی دوستن از
 رفقای اسیر، یا زیر شکنجه کشتشان بوده است *

بنابراین اگر مشی چریکی را مشی انحرافی و نادرست میدانیم * نسه
 بدین معنی است که عملیات چریکی را کاملاً بی تاثیر میدانیم * بلکه بدین معنی
 است که عملیات نظامی منفرد را در تیارها وظائفی که انقلابیون برعهده دارند
 نزدیک به هیچ میدانیم ، اگر وظایف انقلابیون در این مرحله عبارتست از
اشکازی سیاسی ، بودن آگاهی سیاسی به میان توده ها ، متشکل کردن آنها ،
و سازمان دادن و رهبری مبارزاتشان * ما معتقدیم که عملیات چریکی هیچیک

از این وظائف را به اندازه سرسوزنی انجام نخواهد داد * نه خصلت افشاده
کننده دارد و نه آگاه کنندگی و نه مشکل کننده است و نه رهبری کننده
عملیات انقلابی می است برای خودش - با تاثیراتی محدود - خارج از چارچوب
این وظائف مهم * همین بس *

حال ببینیم رتقا چه میگویند * در صفحه ۱۱ مقدمه کتاب رفیق
احمدزاده چنین میخوانیم: " مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی شهر هم
نتایج شگفت انگیزی بیار آورد * تحت تاثیر مبارزه مسلحانه و به منظر
پاسخگویی به ندای این مبارزه بود که دانشجویان انقلابی دانشگاهها، قهر-
مانانه پنا خاسته و شکوهمندترین تظاهرات چند ساله اخیر خود را برپا
کردند و حادثترین و انقلابی ترین شعارهای ممکن را مطرح ساختند * تحت
تاثیر همین مبارزه مسلحانه بود که کارگران رزمده " جهان چیت " دلیرانه
برای تحقق خواستههای خود پافشاری کردند و قهرضد انقلابی را با قهرانقلابی
(اگرچه نه با اسلحه) پاسخ گفتند و دهها شهید دیگر بر شهدای انقلاب
ایران افزودند * "

در صفحه ۱۸ مقدمه کتاب رفیق پویان میخوانیم که: " اعتصابهای پر-
شور و یکپارچه و پیاپی دانشجویان دانشگاههای سراسر کشور، از جمله اعتصاب
بهای خومین تهران، تبریز و اصفهان در زمستان ۵۱ که در همه حال دانشجویان
برخلاف گذشته حالت تهاجمی داشتند * و شعارهایشان نه صغی بلکه
سیاسی بود ... آشکارا نمایانگر تاثیرات مستقیم است که عملیات مسلحانه
روزندگان انقلابی بر عناصر آگاه خلق به جانپاده است * "

در مورد تاثیر اعدام فاتح یزدی در ص ۳ نبرد خلق * چنین میخوانیم:
" همچنین مبارزات دانشجویان دانشگاههای تهران در ۱۶ آذر اسال بطور
غیر مستقیم از عمل مسلحانه فوق (اعدام فاتح) تاثیر گرفت * "

رتقای مجاهدان نیز در سومین شماره جنگل چنین گفته اند: " دانشجویان
قهرمان با الهام از پیشگامان مسلح خلق با پرتاب سنگ به اتومبیل نیکسون
و همراهانش خشم ملت ما را نسبت به امپریالیسم امریکا نشان دادند " (ص ۳) و
در پایان همین مقاله که عنوانش هست " جنبش مسلحانه و مردم " و طی آن از
مبارزات همه مردم صحبت شده، میخوانیم که: " آیا هیچ خط مشی میتوانست

در این مدت کوتاه اینچنین مردم را سیاسی کند و پیشگامان طبقات و قشرهائی مختلف مردمی را به مبارزه بکشاند؟" (ص ۸) به همین چند نمونه بسنده کنیم.

حاصل جمع مطالبی که نقل کردیم، این میشود که: اگر عملیات نظامی رها نمیشود، هیچ مبارزه دیگری در ایران صورت نمیگرفت و اثبات نادرستی چنین سخنی نیاز به هیچگونه استدلالی ندارد.

ما چنین اعتقادی نداریم که از سال ۱۳۳۲ تاکنون مبارزات هرساله دانشجویان و وطنان در روز ۱۶ آذر به مناسبت بزرگداشت روز دانشجو بوده باشد. اما ناگهان در سال ۵۳ شده باشد، تحت تاثیر اعدام فاتح، ما بر آن نیستیم که کارگران قهرمان چیت کرج تحت تاثیر صادره مسلسل پلیس پست کلانتری قلهک و اعدام فرسیو، مبارزه کرده و شهید داده اند. ما بر این اعتقاد نیستیم که عملیات نظامی مفرد روشنفکران انقلابی، مردم را سیاسی کرده باشد و یا پیشگامان طبقات و قشرهائی مختلف مردمی را به مبارزه کشانده باشد. ما نمیتوانیم بپذیریم که تشدید قهر و گرسنگی، افزایش میکاری و آوارگی، تشدید بستم و استعمار و دیکتاتوری، اینها به اندازه اعدام فرسیو و ظاهری و فاتح یا انفجار چند سفارت و موسسه استعماری، در برانگیختن مردم به مبارزه نقش نداشته باشد، و سخنان رفا چنین معنائی را میدهد. اینها به اعتقاد ما آشکارا نادرست است. طبقه کارگر قهرمان ما، دانشجویان دلاور ما، همه توده های مردم ما پیش از صادره مسلسل پاسبان پست کلانتری قلهک و اعدام فرسیو نیز همواره کرده اند و مبارزاتی عظیم که طی این سالها نمونه اش و نداشتند ایم.

آیا اگر تا سالهایی که دلاوران شهید گروه قهرمان جری و رفاقی گروه فلسطین، در میان توده های دانشجویان و ثمرات و نتایج فعالیتهای انقلابی آنها هنوز تعیین کننده است، دانشجویان دانشگاه میتوانند تظاهرات ۵۰۰ هزار نفری چهل تختی را براه اندازند. و پس از آن دیگر اثری از آنچنانسان مبارزات توده ای شکوه مند نمی بینیم. این دلیل یرو چیست؟ آیا اگر تا پیش از طرح جنگ چریکی و عملیات نظامی مفرد - که ما خود نیز در آن سهمی داشته ایم - انقلابیون میتوانند مبارزات توده ای عظیمی را چون مبارزات اتو - بوسرانی که تمامی مردم تهران در آن درگیر شدند، سازمان دهند، اما پس از

آن دیگر - چون نیروها صرف جنگ تن به تن با رژیم می شود و کسی را با توندها کاری نیست - نمونه بارها کوچکتر از آنرا نیز نمی بینیم. این راه چه می تواند تعبیر کرد؟ آیا رژیم دیگر جنایتی، یا بزرگی جنایت - تن جهان پهلوان نختی مرتکب شده است؟ آیا رژیم دیگر حقوق مردم را پایمال نکرده و به توده های زحمتکش خلقها مان ستم نکرده است؟ آیا مردمی که آن مبارزات را می کردند، تخییر کرده اند؟ یا نه، مردم همان مردمند * رژیم هم دهها بار تبهکارها، ستفکرها و جنایات خود را افزایش داده است، و ریشه * امر را باید درجائسی دیگر جست؟

ما معتقدیم که مبارزات توده های مردم تحت تاثیر عملیات نظامی منفرود دانستن، باز ریشه آن در پوسها دادن به این عملیات است، و از آنجاکه ما به خرده کارهای خود پرسه امید هیم و سخت شیفته * آئیم، مجبور می شویم، چنین به نادرست حکم کنیم - و اگر نه تعامی واقعیات جز این را نشان میدهند و گاهی حتی عکس اینرا *

ج - در تحلیلهایمان به اشتباه میرویم *

گفتم که یکی از نتایج این پرسها دادن به خرده، کاری ها نیز این است که در تحلیلهایمان از بسیاری مسائل به اشتباه بیافتیم و ناچار دیگران را نیز به اشتباه بیانداریم و این خود ناگفته روشن است. که این زیانبار است * از یکسو برخی را به گفراهی میاندارد و از سوی دیگر اعتماد خیلی کسان را از ما و درست اندیشیمان سلب میکند * و حاصل جمعش این میشود که پایه رهبری ما را در مبارزات خلق لث میکند *

در مقدمه کتاب رد ثوری بقا میخوانیم: "اثر مبارزه * مسلحانه در شدید تنشادهای خلق با رژیم: افزایش سرسام آور بودجه نظامی که صرفا بخاطر ترس دشمن از اوجگیری مبارزه مسلحانه در ایران (یعنی افزایش عملیات نظامی منفرد) و نیز جنبشهای آزادیبخش منطقه * و هراس از پیوستن این نیروها در آینده، صورت گرفته، او را با بحران اقتصادی و اجتماعی مواجه کرده است" (ص ۱۵) در این تحلیل دوتکته گفته شده که هر دو نادرست است *

۱- افزایش سرسام آور بودجه نظامی صرفا بخاطر ترس دشمن از اوجگیری مبارزه مسلحانه در ایران و نیز جنبشهای آزادیبخش منطقه و هراس از پیوستن

این نیروها در آینده است .

۲- افزایش سرسام آور بودجه نظامی، رژیم را با بحران اقتصادی و اجتماعی مواجه کرده است . در مورد اولی باید بگوئیم که رژیم و همچنین اربابان - نر از مبارزات آیند بخلق ما و پیگذار توده ای این خلق و خلاصه از ویستام شدن ایران میترسند ، و از همین امروز هم دارند برای جلوگیری از رسیدن به آن مرحله ، و در صورت رسیدن ، مقابله با آن ، برنامه احراء میکنند و تدارک میبینند و افز - ایش سرسام آور بودجه نظامی رژیم نیز در رجاواں در همین رابطه است . یعنی به امید سرکوب انقلاب مسلحانه خلق ما و دیگر خلقهای منطقه در آینده - نه " از ترس اوجگیری مبارزات مسلحانه در ایران . " (یعنی عملیات چریکی امروزی) - و در همین حال صرفاً نیز به این منظور نیست ، عوامل دیگری نیز وجود دارند . می بینیم که آهنگ رشد این بودجه با آهنگ رشد عملیات چریکی در وطن مسا هیچ تناسبی ندارد ، بلکه در تناسب کامل است با :

۱- سرعت شکست امپریالیسم امریکا در هندوچین و فرار آن از این منطقه

۲- مسلح شدن سریع برخی دولت های دیگر منطقه که وابسته به ابرقدرت دیگرند ، یعنی در تناسب است با آنچه در " دیه گو گارسیا " و " هسیره " و هند و افغانستان و پاکستان و کل این منطقه در جریان است .

پس از یسوی ، تلاسی است به امید سرکوب انقلاب خلفهای منطقه در آینده - انتقالی که توده های میلیونی این منطقه در آن درگیر خواهند شد - و پیش - گیری کردن از تبدیل این منطقه به هندوچین دوم و از سوی دیگر در رابطه

است با رشد رقابتها و تضادهای امریکا و روسیه در سطح جهانی و در مذاقه ما و پیش رفتن دنیا به سوی یک جنگ جهانی . اینچنین مسلح شدن رژیم برای

حفظ منافع امپریالیستها و اجرای نقشه های امپریالیسم امریکاست ، در این منطقه و بخشی از این نقشه ها در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی است و برای مقابله

با اعمار روسیه بیشتر و بیشتر از مقابله با جنگ چریکی . جنگ چریکی در وطن ما هنوز انقدر رشد نکرده که مقابله با آن نیاز به آوردن ۲۰ هزار نظامی

امریکائی و خرید سالیانه بین از ۴ میلیارد دلار اسلحه و ساختن دهها پایگاه

نظامی ، زمینی ، هوایی و دریائی داشته باشد . پایانه نظامی زمینو - هوایی - دریائی چاه بهار که بقول خود مزدور جنایتکار امپریالیستها - محمد رضا شاه ،

تمام منطقه خلیج و اقیانوس هند و بیش از نیمی از کل آسیا را زیر " چتر دفاعی " خود میگرد، نه برای مقابله با عملیات نظای ما و نه حتی برای مقابله با انتقال ظفار است. بلکه پیش از هر چیز برای مقابله با نقشه هائی است که در آینده احتمالاً روسیه بخواهد از طریق هند یا دولت‌های دیگر در این منطقه به اجرا بگذارد. و دقیقاً برای پاسپانی منافع امپریالیسم امریکا در این منطقه است.

امریکا و شوروی رقابت و تضادشان بر سر تقسیم جهان و غارت خلقها دارد روز بروز شدید میشود و در رابطه مستقیم با این تشدید رقابت است که هر یک به شکل سرسام آوری خود را و اعمار خود را مسلح میکنند. جیمس اشلسنجر، هر روز از کنگره امریکا اضافه بودجه نظامی میخواهد و امپریالیستهای امریکائی سیل اسلحه تولید و تقسیم میکنند. روسیه بی سرصدا دارد کشورهای وابسته به خود را به مخازن اسلحه تبدیل میکند. مسابقه جنون آمیزی بین این دو ابر قدرت، در تولید و انبار کردن سلاح در جریان است که از هیچ چشم ناپینائی نمیشود پنهان شدن داشت، و دو ابر قدرت با این مسابقه تسلیحاتی خود و با آن رقابت سلطه جویانه خویش است که دارند دنیا را بسوی یک جنگ نام بود کننده، به پیش میبرند. و افزایش سرسام آور بودجه تسلیحاتی رژیم فاشیست حاکم در وطن ما نیز تا حدی بسیار در چارچوب این مسابقه و رقابت است. آن را " صرفاً بخاطر ترس دشمن از اوجگیری مبارزه مسلحانه در ایران و ... " دانستن غلط است. این را ما به اشتباه افتادن میدانیم و معتقدیم که میسج ریشه ای جز پریشان دادن به خرده کاریها ندارد. اگر بخواهیم بدام اینگونه اشتباهات نیافتیم و بتوانیم مسائل را درست تحلیل کنیم، باید دنیا را با عینک جنب چریکی و عملیات نظامی منفرد خود ببینیم و به خرده کاریهای خود اینهمه پسر بها ندهیم.

نکته دوم نیز همانسان که گفتیم نادرست است. افزایش بودجه نظامی به تشدید بحران اقتصادی رژیم خیلی محدود کمک کرده. ولی باعث بوجسود آمدن آن نشده است. و خرید اسلحه را علت بحران اقتصادی رژیم دانستن، یک تحلیل صد درصد غلط است. این بحران - که بخاطر تاثیر خود کننده اش بر زندگی توده های صدها ملیونی زحمتکشان همه خلقهای تحت ستم جهان و از جمله خلقهای ما، آمادگی این توده ها را برای روی آوردن به مبارزه، چندین

برابر افزایش داد و متأسفانه ما که از مرحله کاملاً پرت بودیم، هیچ استفادهای از این آمادگی استثنائی نکردیم - یک بحران ادواری جهان سرمایه داری بود، بحرانی نبود مختص کشور ما نه ریشه اش در اسلحه خریدن شاه باشد - بحران نبود که دنیای سرمایه داری را لرزاند، میلیونها کارگر را در سرتاسر جهان بیکار کرد، چندین دولت سرمایه داری را ساقط کرد، بسیاری کمپانیهای عظیم را - همانهایی که محمد رضا شاه مزدور و خائن میلیارد ها دلار پول مردم گرفت - سه ما را طی یکسال گذشته یعنی آن خرید سهام و کمک به آنها، بجیش آن ریخت - ورشکست ساخت و تاروپود جوامع سرمایه داری را درهم ریخت - ایمن بحران بخاطر وابستگی ریشه ای ایران به امپریالیسم، بناچار اقتصاد وطن مسای را نیز بعنوان زائده اقتصاد سیستم امپریالیستی فرا گرفت، و اگر هیچ اسلحه ای هم شاه نمیخورد و اگر جنگ چریکی ای هم در ایران نمیبود، باز هم این بحر آن ایران را میکرفت - چرا که ایران درست وابسته به جهان سرمایه دارست - مربوط دانستن این بحران اقتصادی به خرید اسلحه و جنگ چریکی، تحلیلی است، همانسان که گفتیم صد درصد نادرست از این بحران -

درس ۴ همین مقدمه چنین میخوانیم: "ایاصافی استکاماتحادهای دیرینه ارتجاعی افشاشده، بین رژیپوار با بان امپریالیستش دوباره تجدید میگردد؟ چرا در باره سنتوان - همه هیاهو برپا میشود؟ این ساله بخوبی نشان دهنده آنست که وجود مبارزه مسلحانه در ایران (یعنی عملیات چریکی وقتاً) بعنوان مبارزه ای راستین در نقطه پراهمیتی از میهن گسترده، توده های استثمار شده در سراسر کشور زمین، برای اربابان رژیم بسیار مهم و قابل توجه است - در پا صفحه مطلب میخوانیم که: "در اینجا پیمان سنتو با توجه بنقش تازه ای که بعآن داده شده، یعنی مبارزه با جنبشهای مسلحانه خلقهای ترکیه، پاکستان، ایران، و منطقه خلیج، مورد بررسی قرار گرفته است" (یعنی قرار نگرفته است) -

متن میگوید که تجدید حیات پیمان نیم مرده سنتو برای قابله بسا "مبارزه مسلحانه در ایران"، یعنی عملیات نظامی منفرد وقتاست - و حاشیه میگوید که برای قابله با همین عملیات نظامی در ایران و ترکیه و پاکستان و مبارزه مسلحانه در خلیج -

نادرست بودن متن را حتی همانهایی که نوشته اند

قبول داشته اند * و بنابراین جای بحثی ندارد *

مبارزه مسلحانه ای که امروز در ایران وجود دارد، هر از چند ماه یکی دو تیر و یکی دو انفجار است، و راستی شیفتگی بی حد و هرزی نسبت به این عملیات منفرد لازم است، تا کسی بگوید تجدید حیات پیمان سنتو برای مقابله با آنهاست *

ما معتقدیم که پیمان سنتو یازده رابطه با آینده انقلاب خلقهای منطقه و تشدید رقابت و تضاد دو ابرقدرت در این منطقه و در سطح جهانی، تجدید حیات یافت، و هیا هوئی را که در این سازمان برپا شده و مانورهایش را باید پیش از هر چیز در رابطه با فعالیت نظامی روسها در این منطقه و مانورهای آنها دید *

در این تردیدی نیست که در آینده، از عنوان پیمان سنتو نیز بسرای فعالیت مشترک امپریالیسم و ارتجاع، علیه انقلاب خلقهای این منطقه استفاده خواهد شد * اما " وجود مبارزه مسلحانه در ایران " را نمیتوان پایه تحلیل تجدید حیات این پیمان قرار داد. تجدید حیاتش بخصوص در این لحظه تاریخی، تا حدود بسیاری در رابطه است با تشدید رقابت و تضاد دو ابرقدرت که قبلا از آن صحبت کرده ایم *

رقای مجاهد نیز در جنگل ۱ صفحات ۴۶ و ۴۷ يك شایعه را - شاه - یعه ساخته شدن يك حزب بوسیله درخشش را - گرفته و تحلیل کرده اند که رژیم میخواهد يك جریان منحرف اصلاح طلبانه براه اندازد و به رفرمیستها اجازه دهد، فعالیت کنند و خلاصه ایران را مثل آرژانتین زمان پرون و " علت آنرا بطور مستقیم باید در شروع مبارزه مسلحانه و تداوم بقای آن جستجو کرد - " جریان وقایع نشان داد که این تحلیل نادرست است، منتها حزب رفرمیستها بوجود نیامد، دو سه حزب شه ساخته، آن زمان نیز منحل شد و بجای دموکراسی آسی پرون، فاشیسم بی پرده تک حزبی - انهم با تفصیلی که میدانید - بوجود آمد * ما معتقدیم که باز در اینجا نیز علت اصلی اشتباه همان مساله پربها دادن به خرده کاریها (به عملیات نظامی فردی) است *

۱- به دیکتاتوری بیش از حد پربها میدهم -

تشدید دیکتاتوری و گسترش سلطه پلیسی همیشه و همه جا اولیسن

واکنش طبقات ستمگر در برابر مبارزه توده های تحت ستم است. هرکجا ستم هست مقاومت هم هست و هرکجا مقاومت و مبارزه هست دیکتاتوری و خشونت هست و اینها در رابطه با همدیگر است که شدید میبایند. ستمگران حاکم تصور میکنند، با شدید دیکتاتوری و حکومت ترور و خفقان، میتوانند راه چاره توده های زحمتکش و ستمزده را سد کنند و این است که در برابر اوجگیری مبارزات توده، دیدیم به شدید دیکتاتوری و خونین تر کردن ترور ضد مردمی خود میبودارند. اما همیشه نیز عکس نتیجه ای که چشم دارند علید شان میگردد. به آغاز مبارزه، شدید آن، شروع انقلاب و بالاخره اوجگیری و پیروزی آن، در کشورهایی که انقلاب کرده اند نگاه کنید. جنایات رژیمهای ارتجاعی حاکم در این کشورها از دستگیری و زندانی کردن عناصر و گروههای انقلابی آغاز شده، به ترور انقلابیون، زیر شکنجه کشتن، اندامهای دسته جمعی، سرلوب مبارزات مردم (جایی که رژیم حاکم در وطن ما امروز هست) رسیده، به مرحله قتل عامها و سوزاندن خانه و زندگی مردم "تکامل یافته"، با بمبارانهای نابود کننده، و قتل عامهای وسیع و پی در پی به اوج خود رسیده و در پایان سرنگون شده، (این همان فواره آبیست که چون بلند شود سرنگون شود) و درست در مقابل این شدید دیکتاتوری و جنایت و کشت و کشتار بوده که مبارزات مردم نیز روز به روز اوج و وسعت بیشتری گرفته، تا پیروزی انقلاب انجامیده است. در هیچ زمان و در هیچ کجای دنیا دیکتاتوری نتوانسته جلوی مبارزات مردم را سد کند و قامت و مت توده را بصغر رساند. لنین در برخورد به مبارزات کارگران روسیه در شرح ایط خفقانی روسیه تزاری قدیم گفت: "این مبارزه نشان داد که حتی شدیدترین فشارهای حکومت باعث آن نشده که تعداد کارگرانی که با حرارت زیاد به سوی سوسیالیسم، بسوی آگاهی سیاسی و بسوی مبارزه سیاسی روی میآورند، کم شوند، بلکه زیادتر هم شده اند." (مهمترین وظایف جنبشها).

سلطه دشمن هیچوقت نمیتواند مطلق شود و توده ستمزده و محروم را هیچ چیز نمیتواند از مبارزه باز دارد. دیکتاتوری حاکم در وطن ما مبارزه را دشوار کرده، و خطرات مبارزه را خیلی بیشتر کرده است. اما در عین حال نه دشواری ناشی از آن بیشتر از دشواریهایی است که نادرستی سیاست ستها مان در سر راه ما ایجاد میکند، و نه خطراتش بیشتر از خطراتی است که

اشتباهات و ندانم کارهای خودمان متوجه ما میسازد. دشواریها و خطرات اساسی را همان تاکنون بیشتر ناشی از اشتباهات خود ما بوده، اما ما این راه باز به اشتباه، برگردن دیکتاتوری حاکم انداخته ایم.

اشتباهات سیاسی ناشی از انحرافات ایدئولوژیک، ناتوانی تشکیلاتی و عقب افتادگی سیاسی، باعث میشود که ما در تلاشهایمان با شکست روبرو شویم. ما هنگام برخورد به این شکستها بجای اینکه بخود بازگردیم و ریشه ها و علل آنها در خود، در سیاستها و برنامه و شکل کار خود بجوئیم، به جای اینکه به خود بازگردیم و دریابیم که علت ناکامیهایمان، نداشتن راه حلهای تشکیلاتی، سیاسی، عملی و ثوریک، برای حل يك يك مسائل جنبش و پیش بردن آن در شرایط دیکتاتوری است، به طرف مقابل نگاه میکنیم و همه اش را از چشم دشمن می بینیم. حاصل چه میشود؟ اینکه در ذهن ما - و نه در هیچ کجای دیگر - يك "مطلق" از قدرت و سلطه دشمن ساخته میشود. سلطه دشمن را مطلق میبینیم چرا که خطاهای خود را نتوانسته ایم ببینیم. بعبارت دیگر خطاهای ما باعث میشود که ما برای دیکتاتوری حاکم در وطنمان قدرتی بی حد و مرز تصور کنیم. اما ما که در کمال جانبازی و فداکاری هر لحظه حاضریم جان خود را بدهیم، نمیتوانیم بپذیریم این تنها در ذهن ماست که "مطلق" قدرت دشمن وجود دارد، این است که این مطلق را از ذهن خود به توده منتقل میکنیم - باز در ذهن خود - و از اینجاست که تز مطلقها ساخته میشود: "سلطه مطلق دشمن که بازتاب خود را در ذهن کارگران، بصورت ناتوانی مطلق انسان برای تغییر نظم مستقر پیدا میکند، تاثیر بیواسطه اش تسلیم کارگران به فرهنگ دشمن است. پس وحشت و خفقان که تجسم قدرت دشمن است در تکیستن پروتارها به فرهنگ سلطه نقش علت را ایفا میکند. . . . پس برای اینکه پروتارها را از فرهنگ سلطه جدا کنیم، رسوم خورده بورژوازی را از اندیشه و زندگی او بزدائیم، و با پایان بخشیدن به از خود بیگانگی او نسبت به بینش خاص طبقاتش او را برای مبارزه رهائی بخشیده سلاح ایدئولوژیک مجهز سازیم، باز لازم است که تصور او را از ناتوانی مطلقش در نابودی دشمن درهم شکنیم. قدرت انقلابی در خدمت این امر قرار میگیرد. (ضرورت مبارزه مسلحانه، و رد

ثوری بقا ص ۴۸-۴۷).

خلاصه اش این میشود که سلطه مطلق دشمن، ناتوانی مطلق کارگران را باعث میشود - البته در ذهن کارگران - و فکر ناتوانی مطلق باعث میشود که آنها بفرهنگ بورژوازی تسلیم شوند. راه مقابله با این وضع این است که سلطه مطلق را با علیات نظامی بشکنیم، این مطلق نه در ذهن توده شکست مطلق ناتوانی نیز شکسته میشود و دیگر به فرهنگ بورژوازی تعین نمیکند و ... و به سلاح ایدئولوژیک مجهز میگردد.

۱- در اینجا برخلاف موارد دیگر که مطلق دیده شدن رژیم به توده نسبت داده شده، خود رفیق پویان معتقد است که سلطه دشمن مطلق است، او خود میگوید: "سلطه مطلق دشمن که بازتاب خود را ... و این در هیچیک از قدماتی نیز که بوسیله سازمان بر کتاب نوشته شده و تصحیحاتی که طی آنها صورت گرفته، رد نشده است. بدین معنی که خود رقبا نیز به مطلق بودن سلطه دشمن اعتقاد دارند، و این اعتقاد ما یک برداشت غلط است از قدرت و سلطه دشمن. این یکجانبه گریست. ما تو سه دونه گفت: "یکجانبه گری بمعنای مطلق فکر کردن است و به سخن دیگر برخورد متافیزیکی نسبت به مسائل است."

اگر تنها به جریان شدید دیکتاتوری از زمانیکه رفیق پویان این کتاب را نوشته (پایان سال ۴۶) تا امروز (اواسط سال ۵۴) نگاه کنیم، میبینیم که دیکتاتوری طی همین چهار سال و چند ماه دهها بار شدید یافته است. بنابراین سلطه دشمن در آن زمان بهیچ عنوان مطلق نبوده، و امروز نیز مطلق نیست. چرا که باز هم کشیدن تسمه ها جا دارد، و هرگز نیز مطلق نتوانسد شد. مطلق شدن سلطه دشمن یعنی اینکه پرکاهی بدون اراده اش نجسند، و این هرگز عملی نخواهد شد. پس اصلاً سلطه مطلق وجود ندارد تنها در ذهن کارگران بصورت ناتوانی مطلق آنان بازتاب یابد.

۲- توده های مردم ما نیز هرگز به چیزی به نام ناتوانی مطلق خود اعتقاد نداشته اند، بعبارت دیگر آن مطلق ادعائی، هرگز نتوانسته این مطلق دوم را بوجود آورد. دلیلش هم مبارزاتی است که همیشه در وطن ما صورت گرفته است. وقتی کسی به ناتوانی مطلق خود اعتقاد دارد که دست از پا خطا نکند و تسلیم محض ظلم و ستم باشد، اما مردم ما هرگز چنین نبوده اند.

طی همان سالهایی که ما سرگرم وارد کردن این تازها بوده ایم و در ذنهمان به آنها شکل میداده ایم، مردم ما مبارزات عظیمی چون چهلیم جهان پهلوان تختی، مبارزات اتوبوسرانی، اعتصاب تاکسی رانان و اعتصابات متعدد کارگری را داشته اند.

دیکتاتوری و ستم رژیم و مقاومت و مبارزه توده ها دو جنبه يك عضادند که با توجه باصول دیالکتیک، هیچگاه تشدید دیکتاتوری نمیتواند مقاومت و مبارزه مردم را بصفر برساند. این خلاف قانون مبارزه و خلاف واقعیاتی است که در جامعه وجود داشته و وجود دارد، و باز اینهم یکجانبه گری بمعنای مطلق، فکر کردن و برخوردی متافیزیکی نسبت به مسائل است.

۳- راه حلی که برای شکستن این "مطلقها" ارائه شده نیز کمتر از خود آنها ایراد ندارد. در اینجا مشخصا به یکی از موارد نفی اصول مارکسیسم - لنینیسم بر میخوریم: کار نظامی عده ای محدود از روشنفکران جامعه شین کار ترویج ایدئولوژی پرولتاریا، تبلیغ سیاسی در بین کارگران، و افشاگری سیاسی میشود. عملیات نظامی عده ای محدود به "از خود بیگانگی پرولتاریا نسبت به بینش خاص طبقاتیش" پایان میدهد و "او را برای مبارزه رها بیخش به سلاح ایدئولوژیک مجهز" میسازد. ما نادرستی این سخن را در آنجایی که از نفی شدن کار تبلیغی و ترویجی سخن رفت نشان داده ایم. لنین گفت: "یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی، تهیه زمینه افشاگری های همه جانبه سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده ها را با هیچ چیز نمیتوان تربیت نمود، مگر بوسیله همین افشا گریها. بنا بر این چنین فعالیتی یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال دموکراسی بین العالی است." بنابراین "قدرت انقلابی" یعنی عملیات نظامی منفرد در خدمت انجام امری قرار میگیرد که، از عهده اش بر نخواهد آمد. و درست این "یکی از مهمترین وظایف" است که ما با مطلق سازی های خود نفی میکنیم. بسسه اعتقاد ما ریشه همه اینها بر میگردد به پیش از حد بها دادن به دیکتاتوری دشمن. این را هم بگوئیم که سلطه دشمن را تنها رفیق شهید پویان مطلق نمیدانسته، رفیق احمدزاده نیز میگوید: "هرگونه کوششی از جانب گروهها که ناظر بر ایجاد ارتباط با توده ها و دیگر گروههای کمونیست و شرکت در زد-

کی و مبارزات سیاسی مردم - که البته به هیچ وجه گسترش قابل ملاحظه‌ای ندارد - باشد، گروهها را در معرض خطر جدی ضربات پلیس قرار می‌دهد * (ص ۲۳) و جایی دیگر "نمی‌توان در میان کارگران کار توده‌ای کرد، نمی‌توان دست به ترویج و تبلیغ زد * (ص ۱۵۷) و بالاخره رفقای چریک در نبود خلق شماره ۳ جایی که پس از سه سال "اعمال قدرت انقلابی" باید دیگر خبسر از شکسته شدن این "تقلیها" بدهند، می‌نویسند: "فارسا همه کارگران نتیجه گرفته‌اند که نمی‌توان با قدرت حاکمه درافتاد * (ص ۶۰) یعنی باز همان ضعف مطلق توده * و جالب اینجاست که زمانی این حکم داده می‌شود که طبقه کارگر وطن ما هرروز و هرروز در حال مبارزه است و این حکم درست در رابطه با تحلیل از مبارزات ۴۵ روزه هزارها کارگر کفش‌علی داده می‌شود *

بعنوان حثییه‌ای در پایان بحث "مقلیها" اینرا هم بگوئیم باز این ترم مقلیها را نیز همان صاحبان موتورهای کوچک و بزرگ بما ارمغان کرده‌اند و گروه ما اهل این حرفها نبودیم * آنها بودند که گفتند: "نیروی فیزیکی پلیس و ارتش خدشه ناپذیر تصور می‌شود و خدشه ناپذیری را نمی‌توان با کلمات مبارزه طلبید، باید نشان داد که یک سرباز و یا یک پلیس، بیش از دیگران ضد گلوله نیست" (نقل از تحلیلی از شرایط جامعه ایران ص ۱۲۸) * "ترجمه" فارسی این خدشه ناپذیرها "شده آن تقلیها" *

تئوری مراحل * محصول بعدی پربها دادن به دیکتاتوری و قدرت دشمن، تئوری مراحل است * که باید گفت بوی "بقا" می‌دهد * رفقای چریک و مجاهد ما عمر جنبش انقلابی (یعنی عمر سازمان‌های انقلابی) را به دو مرحله تقسیم کرده‌اند، یکی مرحله "تثبیت" و دیگری مرحله مبارزه * رفقای چریک در سر مقاله نبود خلق ۲ در رابطه با یافتن امکان یک برنامه ریزی حد اقل می‌گویند: "این امر خود نشانه پایان مرحله اول جنبش، مرحله جلب حمایت آگاهترین عناصر و تثبیت سازمان پیشاهنسیگ در جامعه می‌باشد *"

در صفحه ۱۱ کتاب سازماندهی و تاکتیکیها می‌خوانیم: "تثبیت سیاسی نظامی جنبش و سازمان چریکی پیش‌تاز و وسیع سیاسی مردم و توده‌ای کردن مبارزه، دو مرحله متمایز استراتژیک را در کادر خط مشی کلی مبارزه مشخص می‌سازد * * *"

هر گروه انقلابی در ابتدای شکل خود، بناچار یک مرحله فعالیت داخلی را باید بگذراند. در این مرحله گروه هیچگونه فعالیت خارجی ندارد. این مرحله معمولا به برخورد نظریات افرادی که دور هم جمع شده اند و انتخاب یک سیستم ابتدائی سازمانی و یک خط مشی سیاسی برای فعالیت خارجی میگذرد.

همینکه گروه این مرحله را گذراند و تصمیم بدست زدن به عمل گرفت، یعنی خواست فعالیت خارجی - خارج از بیکر گروه - را آغاز کند، مرحله دوم حیاتش آغاز شده، و از این به بعد دیگر وظائف گروه را مشخصا نیازهای جنبش مردم تعیین میکند. در اینجا دیگر هیچ مرحله ای را بعنوان "مرحله تثبیت" نمیتوان تعیین کرد. مرحله را از این پس جنبش مردم، نیازهای این جنبش و وظائفی که انقلابیون در قبال آن دارند تعیین میکند. باید دید نیاز فوری جنبش مردم چیست؟ و بعد گفت مرحله مبارزه چیست و نیازهای گونه گون جنبش توده را از اولین لحظه اش یعنی، نیاز به افشاکاری سیاسی تا آخرین لحظه، تشکیل دولت انقلابی که بگرددی، در هیچ کجا "تثبیت" سازمانهای انقلابی را نمی یابی، که بخوای مرحله ای را به آن اختصاص دهی. سازمانهای انقلابی در جریان پاسخگویی به نیازهای جنبش و انجام وظائف خود است که نتنها تثبیت میشوند، بلکه وسیعا نیز رشد مییابند و بدین ترتیب، در مرحله متمایز استراتژیک برای تثبیت تظلمی - سیاسی سازمانها و بسیج سیاسی مردم گذاشتن کاملا نادرست است. اگر ما میخواهیم فعالیت بیرونی خود را آغاز کنیم - یعنی سالهای ۴۸-۴۹ و نه امروز پس از ۵ سال - و نیاز روز جنبش مردم نیز "بسیج سیاسی توده" است، ما باید بی تعلل و بدون قیقاچ رفتن از همان لحظه اول به این کار بپردازیم - چرا که این است وظیفه ما بنابراین گذاشتن یک مرحله بعنوان مرحله "تثبیت" برای سازمانهای انقلابی، دقیقا بمعنی بتاخیر انداختن تمام وظائف انقلابیون در قبال جنبش توده، طی تمام مدت این مرحله است - که در وطن ما در حدود ۵ سال بطول انجامیده است -

مرحله "تثبیت" برای سازمانهای انقلابی تعیین کردن یعنی هدف و محور تمامی فعالیتهای یک سازمان را در یک مرحله، حفظ و بقای خودش قرار دادن، و گرنه مرحله تثبیت هیچ معنای دیگری نمیدهد. و به این دلایل است که ما میگوئیم، گذاشتن یک مرحله از فعالیت انقلابی گروه برای "تثبیت" گروه یک

انحراف است که سرچشمه از تزبقا میگیرد و خود حاصل پرسها دادن بسه دیکتاتوری است. از انجائیکه دیکتاتوری را خیلی قدر قدرت و صاحب "سلطه مطلق" میدانیم یکدوره چند ساله، باین خرسند میشویم که در زیر ساطور این دیکتاتوری فقط رنده بمانیم. از زیر با انجام همه وظائف خود در قبال جنبش خلق شانه خالی میکنیم، تا خود را تثبیت کنیم. و این نمیتواند جز همان تزبقا که رفیق شهید پویان به حق با آن جنگید چیز دیگری باشد. در همینجا ابتدا بگوئیم که ما تعریفی را که جانباز شهید رفیق پویان از تزبقا کرده است ناقص میدانیم. او تزبقا را چنین تعریف میکند: "برای اجتناب از نابودی باید در محدوده ای که دیکتاتوری نظامی را به مقابله نیا نگیزد عمل نمود". اما معتقدیم که پیرو بقا بودن یا نبودن ما را سیاستهای ماست که تعیین میکند، اگر سیاستی که ما در پیش میگیریم با بهانه های "نیروی کافی نداشته"، "دشوار بودن فعالیت در بین توده"، بی ثمری فعالیت توده ای، حاضر نبودن توده برای مبارزه، فاسد بودن طبقه کارگر" و هر بهانه دیگر ما را بران دارد کسه از پاسخگوئی به مبرمترین نیازهای جنبش شانه خالی کنیم و مرحله ای را مرحله "تثبیت" قرار دهیم، ما دانسته یا ندانسته در رفتار تئوری بقا حیم، اگر چه عملیاتمان دیکتاتوری نظامی را هم بمقابله برانگیزد و اثر چه دهها شهید هم بدهیم. و این مرحله تثبیت ریشه اش در آنجاست.

هیچ کس در هیچ کجای دنیا برای هیچ سازمان انقلابی چنین نسخه ای نییچیده که باید یک مرحله از فعالیت انقلابی صرف تثبیت خودش گردد و پاسخگوئی به نیازهای جنبش را به مرحله بعد موکول کند.

وقتی ماهیت این تئوری مراحل بخوبی بر ایمان روشن خواهد شد که یکسو آنچه را جنبش توده ها از نیروهای انقلابی طلب میکند، پیش خود مجسم کنیم، و از سوی دیگر فرض کنیم که همه سازمانها و گروههای انقلابی از این تئوسوری پیروی کنند و سه چهار سالی به "تثبیت" خود بپردازند. در اینجاست که خواهیم دید، واضعین این تئوری به عقب انداختن انقلاب به اندازه طول سالهای "مرحله تثبیت" حکم کرده اند.

ما همانسان که گفتیم معتقدیم که چگونگی هر مرحله از فعالیت جنبش انقلابی را تنها و تنها وظائفی که در قبال جنبش توده دارد تعیین میکند. طی

تمام این چهار پنج سالی که سازمانهای چریکی به تثبیت خود میپرداخته اند، شرایط جنبشمان از ما طلب میکرده که بفعالیت سیاسی و تشکیلاتی و وسیع و پیگیر در میان توده ها بپردازیم. مبارزات پراکنده را متحد سازیم، شعارها، اقتصادی را هرچه بیشتر سیاسی کنیم. تداوم مبارزه را با کار سیاسی و تشکیلاتی خود تضمین نمائیم، رژیم را بهتمام معنی افشایش کنیم و در یسک کلام بکوشیم تا دشمن را در صحنه مبارزه سیاسی شکست داده، بیکار و سلحسانه فردای مردمان را تدارک ببینیم. ما قبلاً نیز دیدیم که لنین یکی از وظائف (تبلیغ) را در بین بخشی از توده ها (کارگران) چنین خلاصه کرد: "تبلیغ در بین کارگران عبارت است از اینکه سوسیال دموکراتها در تمام تظاهرات خود بخودی طبقه کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران بخاطر روزگار، مزد کار، شریک، ایط کار و غیره و غیره، با سرمایه داران پیدا میکنند، شوکت و رزید. وظیفه ما از این لحاظ عبارتست از آمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و روزمره زندگی کارگر، کمک به کارگران برای اینکه ذهنشان در این مسائل روشن شود. متوجه کردن کارگران به عمده ترین سو استفاده ها و کمک بانان برای اینکه خود استهای خود را از کارفرمایان دقیق تر و عملی تر تنظیم نمایند، بالا بردن فهم کارگران در زمینه همستگی و مصالح عمومی و آرمان عمومی کلیه کارگران روس به مثابه طبقه واحد کارگر که قسمتی از ارتش جهانی پرولتاریا را تشکیل میدهند. ایجاد محفلهائی بین کارگران، بقراری ارتباط صحیح و مخفی بین آنها و گروه مرکزی سوسیال دموکراتها. چاپ و انتشار مطبوعات کارگری، بقراری مکاتبه با تمام مراکز جنبش کارگری، چاپ اوراق و بیانیه های تبلیغی و انتشار آن، تهیه عدد ثابتی از مبلغین مجرب، این است بطور خلاصه شکلهای فعالیتهای سوسیالیستی سوسیال دموکراسی روس." - حال تمام این وظائف کنار گذاشته شده و یک مرحله چهار پنج ساله به "تثبیت" سازمانها اختصاص داده شد است و امروز بجای اینکه گفته شود طی ۵ سال مبارزه ما توانسته ایم در میان تمام توده های مردمان ریشه های تشکیلاتی بدو کنیم، توانسته ایم با فعالیت افشاه گرانه خود چهره واقعی رژیم را به توده های مردمان بشناسانیم، توانسته ایم دشمن را در صحنه مبارزه سیاسی شکست دهیم و توانسته ایم جنبش انقلابی و وطنمان را متحد ساخته و سازمانهای مورد نیاز انقلابمان را بوجو د

آوریم • بشارت داده میشود که: " ما دیگر تثبیت شده ایم " ما هم یکدنیسا خوشحال میشویم از اینکه يك سازمانهای انقلابی و وطنان تثبیت شوند و دشمن دیگر نتواند موجودیشان را بخطر اندازد • خوشحال میشویم نه رژیم دیگر نتواند به انقلابیون ضربه بزند • اما مرحله ای را در فعالیت انقلابی به عنوان " مرحله تثبیت " قبول نداریم و بهیچوجه اعتقاد نداریم که حتی یکروز نه چهار پنج سال - کار درجهت انجام وظایفی که جنبش پیش پایمان گذاشته، باید به عقب بیافتد، برای اینکه " تثبیت " شویم - اصلا " تثبیتی " خارج از دائره فعالیت انقلابی برای پاسخگویی بنیازهای جنبش را تعینناسیم • ما باید فعالانه، پیگیر و بی تعلل به انجام وظایف خود در قبال جنبش میرود از - تثبیت خود حاصل خواهد شد •

ما باز بوجود آمدن این تئوری مراحل را نه در حال کار تشکیلاتی بصورت فرمول " اول سازماندهی کن، بعد خود را بساز و آنگاه دست به عمل بزن " (مقدمه سازماندهی و تاکتیکها) در می آید؟ نشو از پرسها دادن به دیکتاتوری و سلطه دشمن میدانیم، و برای اثبات این مدعا - که وقتا به دیکتاتور پرسها میدهند - صداها نمونه میتوان آورد •

هرگونه کوششی از جانب گروهها که ناظر بر ایجاد ارتباط با توده ها و دیگر گروههای کمونیست و شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی مردم - کسه البته بهیچوجه گسترش قابل ملاحظه ای ندارد - باشد " گروهها را در معرض خطر جلی ضربات پلیس قرار میدهد • "

نمیتوان در میان کارگران کار توده ای کرد، نمیتوان دست بترویج و تبلیغ زد • "

" بعلت خفقان شدید پلیسی در ایران، طبقه کارگر نمیتواند به امکان مبارزه امیدوار باشد • "

" تقریبا همه کارگران نتیجه گرفته اند که با دیکتاتوری حاکم نمیتوان در افتاد • "

" در چنین شرایطی از اختناق جهانی، طبقه کارگر چگونه میتواند بدون استفاده از این شعارها چند روزی به انصاف ادامه دهد و "

اینهاست که ما را وادار میکند، در ذهن خود از سلطه دشمن مطلق

بسیاریم و در فعالیت خود مرحله ای را برای تثبیت خویش قرار دهیم *
اما ما براینیم که اگر سیاست درست داشته باشیم و اگر شرایط جامعه
و جنبش خود را شناخته و مطابق با آن برنامه فعالیت انقلابی بریزیم، خواهیم
توانست، از همان روز اول فعالیت انقلابی کمربند انجام وظایف خود ببندیم و
به یک یک نیازهای جنبش پاسخ گوئیم، و گذشته از این، راهی هم جز این نیست
نیست، و این راه اگر دشوار، اگر پیچیده، اگر مشکل و طولانی، بهر رو باید
طی کرد. بهر گونه کار دیگری نیز - جز جولانگوشی به نیازهای مردم جنبش -
پرداختن، از انجام وظایف طفره رفتن است *

دیکتاتوری میتواند کارها را تاحدی دشوار کند. اما بهیچ عنوان نمی-
تواند، جلوی انجام کارها را بگیرد. شدید دیکتاتوری خلق را خشمگین و عاصی
میکند، و ما اگر برنامه درست برای مبارزه داشته باشیم و شیوه های کارمان متنا-
سب با شرایط دیکتاتوری باشد، خواهیم توانست در شدیدترین شرایط دیکتا-
توری توده های خلقمان را به مبارزه بکشانیم *

در تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام: "نگو دین دیم سر
دسته ثروادها و همدست قدیمی فرانسویان و ژاپنی ها که امریکائی ها او را در
کشور خود تعلیم داده بودند. از طرف اربابانشریه سایگون مراجعت داده
شد تا دولت جمهوری داسیونالیستی را که بنظا هر مستقل باشد تشکیل دهد *
دولتی که وظیفه اش در اتوای توده ها خلاصه میشد. نگو دین دیم به دستور
امرکائیها دست اندر نازیدترین نوع دیکتاتوری فاشیستی گردید. از پایان
سال ۱۹۵۴ کشتار وحشیانه ای را در تان لون، چی تان، کودوک، موکای، کوچی
و بین تان، برآه انداخت. مبارزه هم میهنان وطنپرست ما در جریان "انتهام"
و "نابودی" کمونیستها توسط وی، با وحشیگری بیسابقه ای که ازینک انتقام-جور
ای ردیالنه علیه توده های انقلابی سرچشمه میگرفت سرکوب شد. بدستور او
در فوریه ۱۹۵۸ هزار مبارز انقلابی زندانی در اردوگاه اجباری فولوی مسموم
گشتند. دیم در سال ۱۹۵۶ قانونی را گذرانید که بجنایتکاران اجازه میداد.
ازادیدخواهان را بیپای گوتین فرستاده و با متد های قرون وسطائی بکشتار خلق
بپردازند *

خلع سلاح خلق باوج خود رسید. از ژوئیه ۱۹۵۹ جنبشهای مبارزه

سیاسی در جنوب بقیاس وسیعی اوج گرفت • آنها برگزاری کنفرانس قدماتی بخاطر سازماندهی انتخابات، جهت اتحاد مجدد میهن را خواستار گردیده، در مقابل مانورهای افکارگرا " فراندوم " ها و انتخابات مجلس ملی دست نشانه ندگان، ایستادگی نموده، و خواستار آزادیهای دموکراتیک و بهبود زندگی خلق بودند • این جنبشهای میلیونها انسان را از ایالت کوانگ تری تا راس کاما - از جمله دانش‌آموزان کائو دای - هواهو و کلیسای کاتولیک و همچنین هم میهنانی را که با زور به جنوب منتقل شده بودند، بسیج کردند ••• (ص ۴۸-۴۷)

شدت دیکتاتوری چندین سرپرست دیکتاتوری حاکم در وطن ماست و سر بردن انقلابیون را قانونی کرده اند و هزار زندانی را یکجا سم میخورانند، آن وقت در چنین شرایطی خفقانی رفقای ویتنامی ما نه دست به عملیات چریکی میزنند تا مطلقاً را بشکنند، و نه مبارزات سیاسی و توده ای را بخاطر دیکتاتور - ری بودن شرایط نفی میکنند • بلکه دقیقاً در برابر این دیکتاتوری پناه انداختن " جنبشهای مبارزه سیاسی " میپردازند و از این راه میلیونها انسان را بسیج میکنند و با تشیدن میلیونها انسان - از دانش‌آموز مدرسه تا کشیش کلیسا - به مبارزه با دیکتاتوری حاکم است که در واقع به دیکتاتوری تیشخند میزنند • و جان مانیزالرمیخواهیم بتوانیم بمقابله با دیکتاتوری حاکم در وطنمان پرداخته، " سلطه مطلق " ادعائیش را به ناتوانی آشکار واقعی تبدیل سازیم، باید از این تجربیات انقلابی بیاموزیم، و این تجربیات بی نهایت ارزنده و راهگشا، را بکار بندیم • ما باید به این دیکتاتوری باندازه خود شما دهم و میلیونها انسان زحمتکش را - که عمیقاً ناراضی از این وضع و آماده مبارزه اند - بمبارزه با آن یکشیم • نه اینکه از آن در ذهن خود " مطلق " بسازیم و بعد هم برای شکستن آن، با بیجهامان " بیجهائی که بدون کارگران (بخوانید بدون توده ها) آشکارا بی قدرند، به جنگ آن برویم •••

به امید فردائی - هرچه زودتر - که رزماوران جنبش انقلابی وطن
ما - کمونیست و غیر کمونیست - خود را از این بن بست خود ساخته رها سازند،
در بطن مبارزات توده جای گیرند، و مبارزات مسلحانه توده ای را در شهر
و روستای وطنمان تدارک دیده ، پیروزی انقلاب را در پرتو رهبری حزب کمونیست،
وحدت رزنده نیروهای انقلابی در جبهه متحد خلق و آگاهی و شکل توده ها
تضمین نمایند .

هرچه بسو افراشته تر بساد پرچم
وحدت مبارکسیمت - لنینیستهای
ایران

www.iran-archive.com

U.S.A. Montreal
LIBRARY
Member of CISNU

www.iran-archival.com

